كتاب مختصر ذخيرۀ خوارزمشاهی نسخ

I

مختصر خوارزمشاهی

کتاب ... اللاتا ... بلا آخر

از برای کلف تخم ترب و تخم خردل
کوفته با زهره گاو با عسل
در کاسه ... مالند و دو ساعت
بگذارند پس در حمام روند و بشویند
پاک شود والسلام

للحمى وللامراض المختلفة يكتب على الخبز ويوكل

بسم الله الشافي بسم الله الشافي بسم الله الشافي الآن خفف الله عنكم وعلم ان فيكم ضعفا يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا ذلك تخفيف من ربكم ورحمة ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وينصركم عليهم ويشف صدور قوم مؤمنين يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين الذي خلقني فهو يهدين والذي هو يطعمني ويسقين واذا مرضت فهو يشفين قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ان شانئك هو الابتر

كتبت البكر من ... حزين
وعيني من فراق الاحباب
فاما بعد فالدنيا علينا مكدر ... الكلام

فطراسالیون یعنی
تخم کرفس رومی

مسکطرامشیع یعنی
در مدینه ... میگویند

قد وقف هذا الكتاب سلطاننا الاعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان بن السلطان السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع واستنسخ ... وانا الفقير احمد شيخ زاده المفتش باوقاف الحرمين الشريفين غفر لهما





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه محمد وآله اجمعین
چنین گوید امیر زید امام اسمعیل الحسن الحسینی الجرجانی
که چون از جمع کتاب ذخیره خوارزمشاهی فارغ شدم بر لفظ اعلا
امیر اسفهسالار اجل سید عالم عادل بهاء الدین عماد الاسلام
علاء الدوله وضیاء المله نجم المؤید الملک تاج الملوک والسلاطین
ابو المظفر آتسز بن خوارزمشاه حسام امیر المؤمنین حرسه
الله دولته رفته که کتاب ذخیره کتابی بزرگ است می باید
که کتابی مختصر ساخته شود هر وقت بدست توان گرفت و بهر مقصودی که
رود مطالعه توان یافت و در سفر و حضر با خویشتن توان داشت
بمبارک لفظ عالی او بن علی این مختصر آغاز کرده شد چنانکه
بابهای این مختصر مشتمل شد بر نکتها و فواید که بیشتر کتابها
بزرگ از آن خالی است و اهل فضل و صنعت را مقصود از نکتها
بسیار بسیار اما علم طب دو بخش است علمی و عملی بخش علمی را
فروع بسیار است اما آنچه باید کردن آن در مختصر خارج
نیست دو نوع است یکی تدبیر الصحه است یعنی نگاه داشتن
تن درستی دوم تقدمة المعرفت است یعنی شناختن احوالی که بیمار

که بیمار پیدا شود و بدان احوال دلیل درازی و کوتاهی بیماری و امید
داری و نومیدی از بیمار معلوم گردد بدین سبب این کتاب
دو مقالت کرده شد مقالت اول اندر تدبیر حفظ الصحه
مقالت دوم اندر تقدمة المعرفه بخش عملی هفت مقالت کرده شد
مقالت اول اندر وصیتهای طبیب را و معالجه که کوشش بدان باز
باید داشت مقالت دوم اندر علاج بیماریها اندامها از
سر تا پای مقالت سوم علاج تب و حصبه و آبله و غیر مقالت
چهارم اندر علاج شکستگیها و از جای آمدن پیوندها مقالت
پنجم اندر علاج آماسها و ریشها و غیر مقالت ششم اندر پاک
داشتن بشره و ظاهر تن و طبیبان این را زینت گویند مقالت
هفتم اندر علاج زهرها و این مختصر اندر یک مجلد آورده شد آنکه بر
قطع مطول با پیوسته با خویش توان داشت و این را مختصر خفی علائی
نام کرده شد و از حق تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته
آمد انه ولی الاجابه والمعین فیه والقادر علیه مقالت اول اندر
تدبیر حفظ الصحه و این مقالت منقسم بر شانزده باب
باب اول اندر تدبیر هوا بباید دانست
اسباب تن درستی و بیماری شش نوع است و طبیبان آنرا
اسباب السته گویند و آن هواست و حرکت و سکون
و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتقان و اعراض

دو بخش کرده آمد علمی و عملی و بخش علمی اندر کتاب دو حصه

۱ ۲ ۳ ۴

نفسانی و اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر این سببها واجبست از بهر
آنک هر گاه کی این سببها چنان باشد کی باید و چندانک باید و آن وقت
کی باید سبب درستی باشد و هر گاه کی بر خلاف این باشد سبب
بیماری گردد و ازین سببها هیچ سببی نیست بمردم نزدیک تر و با
او ملازم تر و تن او بدان محتاج تر از هوا بهر آنک قوام همه تن بسه هوا مق
قوتست قوت طبیعی و قوت حیوانی و قوت نفسانی و این قوتها
کار خویش نتوانند کرد مگر بمیانجی روح و مادّه روح هواست و
مردم آنرا بنفس می کشند و بدین سبب از همه چیزها بیرون تن
حیوانست کی بدرون و بیرون او رسیدنست و این هوا که نزدیک
ماست بقیاس بمزاج روح و حرارت غریزی سردست
و این هوا کی بدم زدن با حرارت غریزی رسد و با روح بیامیزد
گرم شود و اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نشود روح از اعتدال
بگردد و هر گاه کی بدم زدن دیگر از روح جدا شود و هوا تازه
اندر آید سرد و روح گردد و راحت از آن هوا تازه بروح رسد
بدین سبب روح را از هوا منفعتی عظیم است و دلیل بر آنک
این هوا کی نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح سردست آنست
کی هر گاه اندر گرما گرم هوا را نه بیابیم خنکی هوا ساکن باشد انکه
این هوا که مماس پوست ماست و ساکن است اندر مدت
سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن هم چون

کیفیت

۲
کیفیت پوست ما گشته و حس لمس را از چیزی کی مانند
او باشد خبر نباشد و هر گاه کی هوا جنبان شد آن هوا که مماس
پوست ماست جدا شود و هوا تازه مماس گردد بپوست از کیفیت
آن هوا تازه خبر یابد و اگر چه هوا گرم تر است این هوا کی نزدیک
ماست هوا محض نیست لیکن با بخارها و دودها و غبار آن
آمیخته است و از هر چیزی اثری بدو رفته است و همچنین هر فصلی
از فصلهای سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل بگیرد و بهتر
آن باشد کی هر فصلی بر طبع خاصّه خویش باشد و هر گاه کی فصلهای
سال از طبع خاصّه خویش بگردد سبب این بیماریها
گردد و بهترین هوا هوایی باشد از بخار دریا و دیگر آبها و بخارها
و بخار بیشها و مرغزارها و نباتها و درختان بدو گون درخت انجیر
و بید انجیر و جوز و بخار آبهای ایستاده و بوی کرنب و باقلی و شبت
باشد و از بوی اهل و کلخن و عفونتها دور باشد و در بستان
درختان انبوه و دیوارها بلند نباشد و از جانب شمال گشاده بود
و اندر تابستان بخارناک و اندر زمستان نمناک نباشد و هر گاه کی تن
معتدل بود و هوا گرم تن را لاغر دارد و تنک زود کند و تشنگی
آرد و دلها گرم کند و قوتها ضعیف کند و اندر رطوبتهای
فزونی عفونت پدید آرد و مردم سرد مزاج و جوانان را بیماریها
سرد سود دارد و رطوبتها را تحلیل کند و مسام بگشاید

هوا سرد اندر تندرستی حال مردم تن درست [illegible] را سود دارد و بادها
را غلیظ کند و فرو دارد بدین سبب اماسها و جراحتها کمتر باشد
لیکن زکام و نزله بیشتر افتد و مسام بسته شود و سینه درشت
گردد و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای
خشک خلاف این باشد و هوای غلیظ هوایی باشد که دروی ستارکان
خرد اندر است پدید نباشد و دم زدن اندر وی بس خوش نباشد
و هوای نمناک زیان دارد و زیان کارتر از هوای غلیظ باشد و هوای خا
و هوای خانه گران تر از هوای صحرا باشد و هرگاه هوا بد باشد
و بخارها بد بادی پیدا میرد لیکن دفن هوای خانه بهتر از هوای صحرا
باشد و هرگاه وبا بود لکن بخار عود و عنبر کند و دود مصطکی
و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب سرو و چوب گز و بادام
تلخ سود دارد و اصلاح هوا باشد و سرکه اندر خانه و حوالی پراکندن
سود دارد خاصه اندر آنک گرد وی حل کرده باشند **باب دوم**

اندر تدبیر فصلهای سال اما فصل بهار باید دانست که مادها که اندر
فصل زمستان جمع آمده باشد و بسیره بیش از آنک حرارت تابستان
گداخته شود و منبسط گردد اندر فصل بهار کم باید کرد و دو چیز
یکی آنک طعام کم خوردن و معده را از طعام لطیف نیز پر نکنند
و هر بامداد بیش از طعام اندکی ریاضت کنند و از طعامها
ی گرم و چرب چون ریشه و نمک و گوشت بسیار و شراب و از طعا

٤ م و سور پرهیز کنند و جهد آنک استفراغ کنند تا ماده کمتر شود و اولیتر
استفراغی در فصل بهار استفراغ خون است و اندر فصل تابستان
ریاضت طعام و مجامعت کمتر باید کرد و اسهال کی باید کرد و شربت
و غذا مایده مثل خنکی دارد و کسانی کی نتوانند کردن نمی کنند و مسهل
قوی نشاید خورد آب میوها آب لبلاب خیار سبز و شراب گل شراب
بنفشه خشک و سفوف بنفشه کفایت بود سفوف بنفشه بگیرد بنفشه خشک
مثقال هفت درم کوفته و بیخته و باهم چندان شکر سوده بیامیزد و با آب سرد
بخورد و فصل تابستان پیرانرا و جوانان مزاج گرم و بیماریها سرد را سود
دارد و اندر فصل خزان گوشت صید و گوشت قدید و هرچه خشکی فزاید
پرهیز باید کرد و شب بر امتلاء معده نباید خفت و بجایی خنک نباید
خفت و خود را از گرمای نیم روز و خنکی بامداد نگاه باید داشت و در
آب سرد نباید نشست و در آخر فصل استفراغ کردن بدارو مسهل
صواب بود و قی باید کرد و شراب کهن ممزوج باید خورد و اندر
فصل زمستان ریاضت بسیار کنند و غذا تمامتر باید و اگر در زمستان
و طبع زمستانی بدارد غذا الوان باید و ریاضت بیشتر و علی الجمله
در زمستان سفیدباها و قلیه خشک و کباب و مانند این باید خورد
و با دارچینی و کرویه با عنبر و شراب صرف باید خورد و هر که اندر زمستان
بیمار شود رگ زدن و استفراغ باید کرد از بهر آنکه سبب قوی نباشد
اندر زمستان عارضی پدید آید و اندر زمستان استفراغ با سهال صواب تر که

بقی

باب سوم اندر تدبیر شهر و مسکن و مقام

وهوا و نسیم آن خنک تر و خوشتر دم زدن در آن هوا آسان تر بود و مسکن
و هر مسکنی که نشیب و هوا گرم تر و گرفته تر و بخار گیر بود دم زدن
در هوای ناخوشتر و هر مسکنی که از یک جانب او کوه باشد و از دیگر
جانب دریا هوا گران تر باشد و باران ها بسیار آید اگر زمین
آن صلب خشک باشد و کوه وار سنگ بود زیان آن کمتر بود و اگر
کوه گل باشد و زمین رخو باشد ترک آن زیان کار بود و اگر مزاج
ولایت گرم بود بیماریهای عفونی بسیار بود خاصه اگر مسکن که
نشیب بود و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از
جانب جنوب بود بیماریها اندر آن شهر بسیار بود و مسکن اندر میان
شوره و گوگرد و نفط و مانند آن باشد هوا هم از اعتدال دور باشد و بیابانی
درشت و خشک باشد و مسکنها دریایی تر باشد و مسکن کوهی خاصه اگر کوه
مقابل مشرق باشد هوا آن درشت باشد و مردم قوی و دراز عمر و کند
سخن و مسکنی که زمین او گل پاکیزه بود و کوه و دریا از وی دور بود
هوای آن خویش معتدل بود و مسکنی که در میان سطحها باشد و در میان
بیشه بود بد باشد خاصه اگر حشرات آبی و غیر آن بسیار تولد
کند و مسکنی که در ساحل دریا باشد هوا آن درشت تر باشد از بهر
آنکه از آن عفونت ... و اگر بهار شهر بر افتاده باشد و کسی خواهد
که خانه و مسکن خویش بر زمین نیک نهد تواند نهاد و این چنان بود که

خانه

خانه بلند کند و همه جایها که دری باشد روی سوی مشرق کند و گذر
شمال بر وی گشاده کند و چنان کند که شعاع آفتاب اندرو بیشتر افتد
و سقف خانه بلند کند و دریچه فراخ باب چهارم
اندر تدبیر جامه پوشیدن هر جامه که مردم درپوشد نخست جامه از تن مردم
گرم شود پس مردم را گرم کند و جامه گرم جامه را گویند که مردم
را گرمی از آن بیشتر دهد از آن که گرمی پدید آید چون جامه پوستین
و پشمین و جامه خنک جامه را گویند که مردم را گرمی از آن بسیار نرسد
و گرمی از تن مردم بسیار ترپذیرد که مردم را گرم کند چون جامه
کتان و جامه پنبه میان این و آن بود و ابریشم از کتان گرم تر است
و ابریشم خشک و ... صفا ... دارد و جامه ... بود و جامه ...
تن را لاغر کند و پوست را ... کند و جامه این ضد این باشد و سمور
و روباه و مرغزی پشت را گرم کند و پوست ببر گرم بود و حرارت سنجاب
کمتر از پوست ببر و روباه بود و قاقم و سنجاب نزدیک بود و حواصل
کمتر از هر دو است و هر سه جامه بهاری و خزانی است
باب پنجم اندر منفعت غذا و معرفت آن بدانکه
غذای نیک چیزی باشد که در وی معنی داروی نباشد چون نان و میوه
که آن را غذا دوای گویند و از این نوع چیزها جز به سبیل علاج
نباید خورد ... هر چه لطیف کنند ... باشد چون ... و
... را ... کند و هر چه غلیظ تر است بلغم فزاید غذا نیک آن
باشد که پاکیزه باشد

از گندم است نا سپید و گوشت گوسفند بخته تن درست واشود
و شیرینیها که خورده شود از صفرا کسی بود و بهتر و مانند بر مویز
انگور تر بود و لیکن تمام رسیده باشد اما باید که انگور سپید چند روز
اونگ کنند و انگاه خورند و عادت شده رطب و خرما و هرگاه که این غذاها
نمک اندرین فصل ها پدید آید زود استفراغ باید کرد مطبوخ سهل
تر باشد و عادت داشته و هرگاه که از غذاها بهانه حوالی چیزی خورده شود
در عقب آن چیزی خورد که ضد آن باشد مضرت او باز دارد
چنانکه خیار و گندنا و کاهو و مانند آن خورند و از مضرت آن تند
تدریک شر و کنند و بعضی از عقب آن یا با آن بخورند و از طعامی غلیظ
خورده شود از آن شده تولد کند چون هریسه و باجه و نان فطیر و حلوا
نشاسته چیزی شده که ... بند تا آن بکار برند چون ابکامه و کبر
و بشرکه و ترب بشرکه و جعده ریخته بخردل خوش کرده و دیگر روز
سکنجبین خورند و اندک طعام خورد و اگر چیزها تیز و شور خورده شود
و در عقب آن چیزی بر دیفه خورند چون خیار و مانند وی و نیز چیزی
باشد که طبع قوی نرهد و اندر زمستان گوشت بخنی و بوارد و مانند
آن نباید خورد و اندر تابستان بوارد اولیتر و طعام بر شهوت صادق
باید خورد و هرگاه که شهوت صادق پدید آید باید که خوردن تاخیر نکند
و باید که چون دست از طعام باز گیرد هنوز اشتها باقی باشد و بسیار
غذاها است که دو بهم یک روز نباید خورد چون دوغبا و غوره باز این

باز این

باز این هر دو بعد از آن نابترش و شفتالو و زردالو نشاید خورد
و سکبا و غیره با ماهی شاید و گوشت غلشمه نشاید خورد و کبوتر
و شیر و بیار و خردل بهم نشاید خورد و همچنین عکس و بشرکه
و شیر نشاید بخت و جغرات هم نشاید بخت و انبه [illegible]
اب [illegible] نباید خورده و گوشت مرغ و ماهی و شیر و بیار بهم نشاید
خورده و گوشت بریان که از تنور بر اید نشاید بود پیوسته اگر پوشیده
باشد نباید خورد و از بسیار خوردن کاهو سر گشتن تولد کند سیر و شراب
در یک روز خوردن نقرس پدید آرد و از پس حجامت و فصد چیزی شور
نباید خورد و اگر خورند گر و بهق آرند و بشرکه اندر چیزی که از مس یا
یا ارزیز باشد نشاید داشتن و روغن و شیر اندر چیزی که از مس
یا ارزیز یا از روی باشد نباید داشت و ماهی تازه و شیر و پنیر تر و جابه
مرغ بیکجا بهم نباید خورد و انگبین و خربزه بهم و ارزنی نباید خورد
ماهی و جغرات با هم نشاید خورد

باب ششم

اندر تدبیر آب آب خالص سرد و درست و باشد که بسبب
نزدیکی آتش یا بسبب گرمی هوا گرمی عرضی در وی پدید آید تا آنک
چیزی با وی بیامیزند و هرگز آب خشکی بپذیرد اما گرم از وقت
نفسر و هرگز هوا تری فرونی نپذیرد از بهر آنکه ممکن نیست
که تر تر گردد و بعضی خاصه آب تری کردن است و اگر گرمی یا خشکی کند
بسبب چیزی دیگر کند که با وی بیامیزد یا بسبب کیفیتی عرضی

برفینه بود و آب باران تندی مزه بیشتر از دیگر آبها کند و باران زمستان
خالص‌تر از باران تابستانی بود از بهر آنکه حرارت آفتاب اندر
زمستان ضعیف بود و بخارهای غلیظ نتواند کشید و بخارهای سوخته
و غبارها نباشد یا کمتر باشد و باران تابستانی برضد زمستانی باشد
و باران بهاری میان این دو باشد و باران زود عفن شود از بهر آنکه
لطیف است لطیف زود اثر پذیرد و اگر بند برد دیگر عفن شود و چ
کی از آب سیل فسرده باشد و برف که بر زمین خاک آمیل باشد فرقی
نیست میان آنکه اندر آب اندازند و میان آنکه آب را بیرون آب
بدان سرد کنند و آب سرد خوارند درد عصب و بندها و سرفه را
زیان دارد و آب دریا و آب شور مرد را لاغر کند و ... ند بیماریها
سرد و تر را و خوارند تعرض ... و ... و استسقا را
سود دارد که وی نشیند و خوارند ریشها و دملها را سود دارد
و اگر آب خویش را تحمل کنند و ببرند بجوانسها باشد و منفعت
این هم آب شور خوردن خون را تب کند و خارش اندام ارد
و نخست اسهال کند پس طبع را خشک کند و آب ... سبب اسهال
کند و آب ... سنگ مثانه تولد کند و آب گرم طعام را بر
معده لرزد و تشنه را خرسند کند و آب سرد با اعتدال همه تن را
سود دارد و معده گرم را چون گوارش باشد و دل گرم را سود دارد
و بجای هوای خشک باشد و بخارها از دماغ باز دارد و عفونتها را دفع
کند

۷ کند و نگذارد که خون تباه شود لیکن آنرا کی باید که ماده بجنبد شود زیان
دارد و آب گرم معده را بگشاید اورد و اگر سخت گرم بود بادها را
بشکند و قولنج را سود دارد و سنگی که در وی باطل کند و معده را بشوید
و صداع و ندر لقوه و مالیخولیا و درد چشم را سود دارد و ادرار کند و حیض
فرود آرد و آب چاه و کاریز نقصانش به آب جوی بد باشد و آب
جوی و آب چاه با هم نشاید آمیختن و خوردن و آب ایستاده
خاصه آنکه در میان زمینها باشد سخت بد باشد و سپرز
بزرگ کند و احشا را زیان دارد و باشد که باستسقا بدل کند
و خصلتها بد دارد و آب بد را باصلاح توان آورد بتدبیرها
نسبا دو ... ساختن و بهتر آنست که آب را با خاک با گلی بیامیزد
و بپزند و بنشانند و بهترین آن باشد که بپزند و بنشانند و آب
غلیظ با شراب باید خورد یا با سیر و آب شور با سرکه و سکنجبین
و اگر چیزی تا بفی خون ... و جه الاش را کنند و بگذرد
بگذارند ... ار دارد و آب با شراب چون طبع را نرم
کند و آب تلخ با چیزی چرب با شیرین باید خورد و آب با شیر
باید خورد و تریاق همه آبها مختلف پیاز است خاصه به سرکه پرورده
و با پیستا و ... چیز گرم نشاید خورد چیزها خشک باید دل...
که آب ایستاده بود دیر کار ... کرم شکن باشد آب با سرکه بیامیزند
تشنگی کمتر کند و اگر تخم خلفه بکوبند با سرکه ... آب حاجت

کمتر باید و پس از طعام آب بسیار نباید خورد و اگر کسی را صبر نباشد
اندکی آب بمزد و هرچه سردتر تشنگی بیشتر نشاند و صبر بر تشنگی
کردن مرطوب و برودت را سود دارد و محرور را زیان دارد و آب خوردن
خوردن بناشتا و از پس گرمابه و از پس جماع زیان دارد و اندر
شب که از خواب بیدار شود آب خوردن زیان دارد
خاصه که حاجت صادق نباشد لیکن محرور و مخمور را زیان کمتر
دارد و اگر کسی را آب خوردن ناشتا صبر نباشد آب با شراب
ممزوج کند زیان کمتر کند و در زمستان آن آب شراب که
ناشتا خورند گرم کند و اندر تابستان سرد و از پس طعام
گرم آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب را ساعتی در دهان
بدارد پس فرو برد و اگر تشنگی دروغ غلبه کند صبر کند و جهد
تا طبیعت اندر خواب رود و آن ماده را پخته کند که آن تشنگی
می آرد و تحلیل کند و اگر تشنگی دروغ آب خورده شود تشنگی
زیاده کند از بهر آنکه ماده مدد یابد دعوی تر شود و بحمام در آن
با آب گرم تشنگی بسیاری دروغ بنشاند و جلاب تن درستان
را نیکو دهد جلاب خام طبع را نرم کند و پخته غذا بیش دهد

باب هفتم اندر تدبیر شرابها اگرچه در دین
اسلام شراب حرام است لیکن در ملتهای دیگر مباح است
و طبیبان نشود زیان آن در کتب آورده اند و بعضی مردمان

مردمان

مردمان منفعت و مضرت آن طلب می کنند ما را که طریق طب است
واجب آمد منفعت و مضرت آن باز نمودن اما منافع در شراب
آنست که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی است
که تن مردم را بدان زنده کند بدین سبب حرارت غریزی را بیفزاید
و طعام هضم کند و خلطهای خام را براند و بگدازاند و بعضی
باسهال و بعضی بادرار و بعضی بعرق و بعضی بقی دفع کند بدین
سبب است که هر که شراب خوردن عادت دارد هرگاه از آن
دست کوتاه کند هضم او تباه گردد و غریزی ضعیف شود و قوتهای
همه اندامهای او ناقص گردد و خلطها که باسهال و بادرار و بعرق
و بقی دفع شدی که در تن او بماند و بیماریها گوناگون تولد کند و منافع
دیگر آنست که رنگ روی برافروزاند و قوت روح و قوتها اندامها
دیگر پیدا کند و رگها از اخلاط بد بشوید و قولنج دشوار بگشاید
و رگها را فراخ کند و غذاها را بهمه تن برساند و بدین سبب فربه شود
و خواب خوش آرد و پادزهر همه زهرهای سرد است چون افیون و شوکران
و مانند آن و کژدم زده را شراب گرم سود دارد و این منفعتها آن
وقت حاصل شود که بوقت و باندازه خورند و هر که از اندازه بگذراند
همه مضرت بود از بهر آنکه منفعت بزرگ اندر شراب آنست که
حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه که بسیار خورند حرارت غریزی
را ضعیف و تباه کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را عداوت دهد غذا

[illegible]

بدین دلیل است آن وقت قوی باشد که غذا باندازه قوت وی باشد و چون
غذا بی اندازه بود قوت هاضمه و عادیه از تصرف کردن آن عاجز
آیند و چون این دو قوت عاجز آیند با حار غذا بدین دلیل ضعیف گردد
و حال حرارت غریزی با شراب بسیار هم چون حال آتش اندک است
که هیزم بسیار بروی نهند چنانکه آتش اندک از فروزانیدن هیزم بسیار
عاجز آید و فرو میرد و حرارت غریزی هم چنان از هضم شراب بسیار
عاجز آید و ضعیف گردد و بدین سبب است که هرگاه که افراط کنند
بیم باشد که مفاجاة اندر میان شراب بمیرد و هرگاه که بسیار
گردد بیم رگها انباشته شود و جگر و شش و دل پر شود و هوا که امده
روح است گذر نماید و در حال مفاجاة بمیرد و این معنی بشرحی تمامتر
اندر میان کتاب ذخیره یاد کرده آمد و مضرتهای دیگر چون سرسام
و مالیخولیا و غفلت و بد دمعی و بد مغزی و زاری ناصواب و خیرگی
چشم و تباه شدن خواستها و نرسیدن اندر خواب و بیداری و سکته
سکته و جنان و رعشه و تنفس در دماغ و سرسام و صداع و جوابک و تبهای
محرقه و استسقا و چگونگی تولد کند این علتها اندر کتاب ذخیره
یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که قدحهای بزرگ
خورند و دیر مست شوند و اگر قدحها کوچک خورند زود مست شوند
از بهر آنکه جگر و معده ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بخار یک
نتوانند انگیخت و چون بخار شراب بدماغ بر نشود دیر مست

همه

مست شوند و از قدح کوچک بخار زود تر خیزد بدین سبب دماغ زود ۹
از بخار شراب ممتلی گردد زود مست شوند و باید دانست که
محرور را شراب سپید و رقیق موافق تر بود و اگر شراب قوی را
یکبارگی گرفت بجای آب رقیق شود و بجای آن باشد خاصه محرور
که شراب زرد قوی تر باشد و سرخ رنگین تر قوی تر و پیرانرا
و مرطوبانرا شاید و شراب سیاه غذا بیش دهد لیکن حرارت
کمتر از شراب زرد بود خاصه شرابی که رنگ آتش دارد و شراب
که رنگ و بوی و طعم آن کمتر باشد و ضعیف تر محرور را شاید لیکن
از معده دیر بیرون آید شود و شراب خوش بوی را ریحانی گویند
خداوندان خفقان و غشی را شاید دارد شراب ناخوش بوی دماغ را زیان
دارد و خلط بد بیفزاید و شراب شیرین فربه کند و گونه صافی کند
لیکن سده آرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ
زود گوارد و سده بگشاید و خلط بلغمی را ضعیف کند و شراب رقیق
زود در رگها بگذرد و بدماغ رسد زود مست کند و ادرار بیشتر
کند و شراب غلیظ ضد این باشد و شراب خام ناجوشیده
راستی و هشیاری زود تر بود و نشاط زیادت کند و چون صافی
کند لیکن بوی های اندر آن ناخوش کند و دماغ تباه کند
و تری بیفزاید و شراب جوشیده آنچه تلخ تر باشد گوارنده تر بود
و هشیاری از وی دیرتر برد و حرارتش قوی تر بود و نشاطش هم

حمرتها شراب

خام بود و شراب جوشیده سنگ و ریگ در مثانه پدید آید کند و باشد که
استسقا پدید کند و شراب مویزی را حرارت و رطوبت کمتر بود از شراب
انگوری بود و غذا کمتر دهد و نفع کند و کسانی را که مزاج ایشان
سرد و خشک باشد نشاید و انواع شرابها که از ترنج و کاورس و غیر آن کنند
اندر جمله شرابها بشمرند و منفعت شراب از آن بیاید هر آنکه اخلاط را مختلط
کند و شراب کهن حکم آن حکم دارو بود و شراب نارسیده جگر را زیان دارد
و باشد استسقا کبدی آرد و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره و زیره با
و ریواس و مانند آن نقل آرد ترش و زیره کند و هر که شراب صداع
آرد نقل آبی و انار کند و در میان هر دو سه پیاله اندکی آب سرد خورد
تا قوت شراب از دماغ بیرون برد و هر کس معده گرم ضعیف بود نقل
حب الآس و آبی و بیرشک ترنج کند و اگر معده سرد بود کمونی و سعد
و قرنفل کند و کسی را که در میان شراب قی و فتش گسستن رنج دارد
نقل عود و زیره کند و بهترین پسته و شراب نبایستن دماغ و عصبها
زیان دارد در صواعق و بسیار آرد و خرد را زایل کند و مستی متواتر حکم
دماغ تباه کند و بیمار عصب آرد و بیم سکته و مرگ ناگاه باشد
و کودک نارسیده شراب سخت زیان دارد حرارت و قوت غریزی
را محلل کند و اگر کسی خواهد از مستی زود هشیار شود سرکه با آب
بیامیزد و مقدار سه پیاله بخورد و دوغ ترش و برف گداخته خورد
و کافور و صندل بوید و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر کند

که و اگر کسی خواهد که سخت مست کند شود تا عضوی را علاج کند سود
مرد ابیه و نشور بیروح اندر آب سرد با آب سرد شود و با
شراب بخورند مست شوند و هر که خواهد شراب بسیار خورد
و دیر مست شود اگر مخمور بود آب درخت رزک انگوری رسیده
بود و آب انار ترش از هر یک ده درم و سرکه پنج درم بهم آمیخته یک شربت
و اگر معده گرم مزاج بود شراب خشک و بادام تلخ از هر یک جزوی کوفته
با آب سرد سه اعراض کند و خشک کند و هر ساعت همان بدان
خوش کند و هر که خواهد که خمارش نبود بعد از شراب خوردن مقدار
پانزده درم شراب افسنتین دو دانگ ریوند چینی سوده اندر جلاب
حل کرده بخورد و خمار دفع کند و خمار نگیرد

باب هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری بهترین
خواب بامدادان و بعد از آنکه طعام از فم معده فرو رود و از قعر معده
اندر و قوت هاضمه معده در وی تصرف تمام کرده و این از پس دو
ساعت بود و معده خالی خفتن هم زیان دارد حرارت غریزی را
ضعیف کند و تن لاغر کند و خواب روز بیماریها بلغمی آرد خاصه
اندر زمستان و زکام و نزله آرد و رنگ روی تباه کند و تن را سست
کند و تن کسلان کند و سقوط شهوت آرد و زیان کارتر
حضری مرحداوند مزاج سرد را خفتنست و کسانی که بروز خفتن
عادت دارند بتدریج از آن عادت باز باید گشت و خواب روز

بجای خواب سبب نباشد و هر وقت خفتن نخست بر پهلوی راست
باید خفت یک زمان پس بر پهلوی چپ باز گشتن و شکم گرم باید داشت
و چیزی مانند سمور بر شکم باید نهاد و شکم بپوشند و اگر بر شکم خفتند
نیکو باشد با حرارت جمع شود و طعام نیک هضم کند و نشست
با زحمت زیان دارد از بهر آنکه فضلها که جای آن منفذهای آن
سوی نشیب است چون بینی و کام سوی پس میل کند و بسته اندر عصبها
فرو آید و نای و در بسته تولد کند و بی خوابی و پس از خفتن گوهر کاهی
بماند را کم کند و آنچه اندر دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و طعام
و شراب خام ناگوارنده بماند و قوت ساقط کند و خواب با ملال
زیان دارد از بهر آنکه هر شب غذا تمام هضم یافته باشد و هضم و خالی
گشته میان باشد که کسی بر گرسنگی خفتند و آوازها پیوسته
و هموار که معتدل باشد چون آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک
نباشد و مانند این خواب آرد و اندکی رنج و مالیدن بسیار و شراب
ممزوج خواب آرد و کسانی که از بی خوابی رنجه باشند باید که اشه
تا نکه کنند و چشم فراهم نهند و اندک مایه غنودگی باز دارند تا
مانده شوند و پس جامعی بنشینند و سمرها گویند و کتابها خوانند
تا ملول گردد پس ما که از پس او برخیزند و چراغ بر دارند حال
بخسپد و مجلس کسی را که خواب کم آید کف پای و دماغ بروغن بنفشه
چرب کنند و اندر غذا استعمال کدو و تخم کوکنار کوفته تا خواب خوش
کرده شود

باب نهم در تدبیر حرکت و سکون باید دانست حرارت
غریزی از سببهای بیرونی و از اندرونی اثر می پذیرد اندک اندک
تحلیل خرج می شود حاجتست بآنک عوض باز آرند و از امداد
هند هم از گوهر آن و هم حرارتی که از اندرون و بیرون تن رسد
هم عرضیست از گوهر آن نیست و حرارتی که مدد آن را شاید
از گوهر آن نیست هر حرارتی که از حرکت اندامها خیزد نیست
از بهر آنکه چون مردم حرکت کند اندامها را گرم شود و حرارت
غریزی بر افروزد و مددی یابد از گوهر خویش و حرارت سوار ریاضت
کهنه شود و اصلی بزرگست اندر تدبیر حفظ الصحه از بهر آن ریاضت
حرارت غریزی را بر افروزد و فضلها که در تن می ماند بسبب
غذاهای مختلف چنانک روزی غذای ناموافق اتفاق افتد تا بیشتر
از کفایت خورده بود آید پس فضله اندر رگها بماند و دفع آن حاجت
آید و چیزی که اندر گواریدن غذا که امروز خواهد خورد یاری
دهد و فضله غذا که دیروز گذشته را اتفاق افتد و اندر رگها
بماند بتحلیل بحرارت خرج کند ملال و حاجت نباید ریاضتست
پس اندر تدبیر نگاه داشتن تن درستی بر ریاضت اصلی بزرگست
حرارت غریزی را بر افروزد و فضله را که هر روز در تن می ماند تحلیل
خرج می کند اما شرط ریاضت و وقت ریاضت را آن وقتی باشد که
طعام هضم یافته باشد و طبع اجابت کرده و روده از فضل طعام خالی
بی

لیدنی

کنند و بحسب آنکه بر ریاضت خواهد کردن بفرماید تا پای او بمالند تا
نرم شود و آنچ سخت بود بمالند تا هر چه سخت بود بمالند پس بر ریاضت
مشغول شود و چون از ریاضت فارغ گردد دیگر بار پایش را بمالند مالیدنی
نرم و درمیان این مالیدن دم خود را چند نوبت بکشد و عصبها
دراز کنند و نفس بازی کند چندانک بتواند تا فضلها که از ریاضت
در عصبها بماند دفع شود و مدت ریاضت چندانک روی افروخته شود
و حرکت بنشاط می توان کرد و هرگاه ماندگی پدید آید خواهد که عرق
آمدن خواهد گرفت از ریاضت باز باید ایستاد و بیاساید و ریاضت
بگرسنگی زیان دارد و ریاضت پیران و بیماران اندر ساز رنج تواند
و کسانی که اندر بیرون آمدن از خانه بر ستور نشستن عادتی باشد و با مردم
نشستن و گفت و گو کردن و شغلی کردن بجای ریاضت ایشان بود
کشتی گرفتن و بسیار کردن نشستن هم ریاضت ایشان است
انواع ماندگی که از ریاضت و غیر آن پدید آید سه است قروحی
و تمددی و ورمی گونه می گویند نوعی دیگر هست که آنرا قشفی گویند
اما قروحی ماندگی بود که اگر دست بروی نهند یا حرکتی کنند الم
یابد چنانک از قروح یابد و سبب آن فضلها باشد رقیق و بسیار
و حرارتی قوی که اندامها را گرم کند و گوشت و پوست بگدازد
و اندر نواحی پوست پراکند و اگر این فضله بسیار نباشد سر
آن درشتی خود می باید و اگر بسیار باشد تب آرد و آغاز علاج

علاج وی آن است که در آب نیم گرم نشستن باشد و مالیدن آن بروغن کشاینده چون
روغن بابونه و روغن شبت و روغن گل خطمی و گرمابه متواتر و طعامها
لطیف خوردن چون فروج و آب نخود چون طبیخ کنند و اسفاناج
و ماش مقشر تمددی ماندگی باشد که مردم پندارد که اندام
ایشان بزرگ شده است و امتلا و حرارت می یابد اندر همه رگها
و بندها حرکت دشوار تواند کرد و سبب آن فضله باشد اندر
عصبها مانده باشد علاج او گرمابه بود و همان روغنها که یاد کرده
شد و اگر این ماندگی نه از ریاضت بود از استفراغ خالی نباشد
ورمی ماندگی باشد که گرم کند و رگها و عصبها ممتلی باشد
و اگر دست بر نهند الم یابد عظیم چنانک عضو آماسیده و بسیار رنجی
سبب تمددی بود و علاج وی بسه چیز تمام شود امتلا را
باستفراغ و کم خوردن زایل شود و حرارت را بشربتها چنانک تسکین
دهد و امتلاء عضلها را والم را بمالیدن و روغنها تسکین دهند
و ماندگی قشفی چنان باشد که مردم پندارد که در اندامهای
او خشکی است و سبب آن آنچ باشد که عرق بسیار کند یا در هوای
سخت گرم سفر و رنج ورود و کم خوردن انگیخته بود علاج وی
آب زن و روغنها مالیدن و شربت کشکاب و روغن بادام
و شکر و لعاب اسپغول و غذا ماهی اندر کشکاب پخته و فروج
و مانند آن

باب دهم اندر تدبیر استفراغ بمسهل

بباید نشسته مردم تن درست را و کودک را و مردم پیر را و مردم
خشک اندام لاغر را و کسی را که گوشت عضلهای سایر او اندک بود
و کسی را که قوت او ضعیف بود و کسی را که معده یا دل ضعیف بود
این کسی باشد که حرف سین تا گوید و این چنین کس را الثغ گویند بلثغ
کسی اندر تن وی چون خون بسیارتر از خلطها دیگر بود این چنین
قوم را اگر گره کند دارو مسهل نشاید داد و همچنین کسی را که
از فرود ناف یا بعانه لاغر باشد هم دارو نشاید داد و همچنین
گرما و سرما نشاید داد خاصه اندر فصل گرماست روز
پس از برآمدن شعری یمانی و بیست پس از برآمدن وی و تا چند
حجامت نشاید کرد مگر که سخت ضرورتی بود فصد کنند و برآمدن
اوان و ... بوده اما بشوم ... اسد ابرداد نه ... روز
بود اما ... او ایام اول با حور ... بود و شرطهای تسکین ... ارند
و ... شرف هم ... کرد خاصه اندر اول باحور و اول باحور ...
روز باشد اما ... و کسی که شکال عظیم یا عمی بزرگ یا بیماری یا اندیشه
بزرگ باشد هم نشاید خورد و بسیار خوردن دارو عادت ناپسندیده
است ... را ضعیف کند و کسی را که داروی مسهل خوردن از موره
نبوده باشد نشاید که طبیب او را دارو دهد صواب آن باشد که
بدوای لطیف اندک تدبیر او کند تا آزمودن نباشد دارو لطیف
دهند و مردم خشک مزاج را داروی نرم لعین ... از آن

از آن استفراغ کند داروی نیکو و داروخوار باید که نخستین
راه برد از آن دارو کند تا مقصود حاصل شود و مضرت و این چنین
باشد که ... چند روز احشا را ضعیف کند و خورده و مغل
را مراعات کند و کدرها دارو کشاکی دارد و طبع نرم دارد و اخلاط
را ... آنگاه دارو خورد و آن ساعت که مسهل خورده باشد طعام هضم
شده باشد و ظهور شهوت طعام پدید آمده باشد تا دارو بهتر کار
کند و دارو سخت شیرین نباشد تا معده او را عوض غذا قبول نکند
و بعضی از آن مشغول نشود و همچنین پس از آنکه دارو خورده باشند و
دارو به کار رسیده باشد نخسبند و چون دارو به کار آمده باشد
و نخسبند تا فعل دارو باطل کند و اگر دارو نرم و لطیف باشد پیش
از آنکه به کار آید بخسبند دارو کار بکند تا کمتر کشد و آب گرم
خوردن پس از دارو مطبوخ قوت دارو ضعیف کند و از پس چیزهای
قوی اگر به کار آن تقصیری باشد آب گرم شود بهتر باز و دفع کند
کند و اگر یک درم مصطکی سوده با اندکی شراب بخورند دارو را یاری
تمام دهد و زود دفع کند و اگر کسی را از شراب مانعی بود یک درم مصطکی
با یک درم شکر خورد دارو را بکار آرد و با دارو تمام کار بکند طعام
و شراب نباید خورد و اگر معده صفراوی بود و صبر نتواند کرد پیش از
دارو برمانی لقمه چند نان به شراب ترید کند و بخورد یا سریتی کشکاب
با آب انار و اگر کسی را هم به فصد و هم با سهال حاجت آید اول نگاه
کند

از اخلاط گرم است نخست فصد کنند و اگر اخلاط بلغمی است نخست
مسهل خورد و اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و بی آرامی و قرار نه
بود اندر سر و اعضا پدید آید شیاف یا حقنه بکار باید داشت یا ده
مثقال مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم باید داد تا دارو دفع کند و اگر
رگها ممتلی بود و چشمها بیرون خیزد فصد باید کرد و اگر شب
غثیان از دارو باشد زایل کند و دارو را در کار آرد و اگر نیز این
اعراض تولد نکند و اجابت نکند فصد باید کرد اگرچه از پس دو روز یا
سه روز باشد و هرگاه که دارو تمام کار نکند و پس از آن ماده مقصود
است باک نشود گرمابه بکار باید داشت چند روز تا ماده بجانب روده
میل نکرده باشد و بسوی پوست میل داشته باشد بعرق دفع کند و بباید
از خود اگر از گرمابه است باید نشان آن بود که دفع می شود و اگر لذت
نیابد و تاسه بزرگ پدید آید در حال بیرون باید آمد شربت و [illegible] موافق
تدبیر کردن و چون از دارو فارغ شوند از همه چیزها احوال مردم
نگه دارند چون شادی بزرگ و غم عظیم و جماع و خشم و مانند این خود را
دور باید داشت و طعام اندک و لطیف باید خورد و از پس دارو
و پس از طعام مبرود و مرطوب راحة الرشاد باید خورد با جلاب
پس دارو محرور را اسبغول و صندل شاهسپرم و اگر کسی سخت محرور
بود اسبغول بروغن بادام چرب کند و در جلاب ریزد و اگر سخت
مبرود بود حب الرشاد بروغن چرب کند و شراب خوردن بشر

اردا

۱۴ از دارو هم تب بود و اضطراب پدید آرد و اگر دارو اسهال
بیش از اندازه کند شیر بان دهند یا توت بری دارو
دارو در روده اثر نکند و تخم کتان للحمل اندر شیر بجوشانند
و بدهند در حال اسهال باز دارد و مبرود را حب الرشاد اندر شیر
بجوشانند و بدهند و مسک و روغن گاو هم قوت دارو باز دارد و اگر
سستی باشد اسبغول و صمغ عربی با گل ارمنی بروغن گل چرب کنند
و با شراب مورد سرشته بدهند و تریاق فاروق و فلونیا اسهال
باز دارد و گرمابه نیز اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال چندان شود
که خفقان پدید آید اسبغول بروغن چرب کنند و باب سرد بخورد و اطراف
ببندند و عطسه آرند فلونیا دهند و دارو خوار باید که چندان
جامه پوشد که از هوا سرد رنج نیابد و خود را بجنبانید و حرکت گرم نکند
که از عرق آمدن گیرد دارو کار نکند و اهل نعم و ملوک و کسانی را که
دارو دشوار خورند چیزها لطیف باید داد [illegible] ضعیف
و گرم را اگر با سنقراع حاجت افتد بگیرند مقدار یک درم سقمونیا
اندر جلاب خام حل کنند پس بگیرند سیب ترش و شیرین پاره
کنند و بکار [illegible] و جلاب [illegible] از این جلاب اندر خورد
پس آن [illegible] و از جلاب بدو [illegible] و ای کلاب خورد
دور کنند تا مضرت سقمونیا و [illegible] آن نماند اما اگر سقمونیا
از گل شربت بیشتر کنند شاید تا چندی ای بشتی ند و چندی [illegible]

بماند با صواب آید و اگر باستفراغ صفرا و رطوبت حاجت آید
بکرند تربد شبید تراشیده نیم کوفته یکدرم یا بیشتر نخست قوت
طبع دارو خوار را دار در صد درم آب بجوشانند تا بنیمه باز آید و پیاله باید
و بمقدار حاجت سقمونیا در آن حل کنند و قدری شکر سوده در افکنند
پس بان طعام ای وسب باز کرده وازده در افکنند و شب بنهند
بامداد ای وسب بدهند مقصود حاصل شود مطبوخ
و خداوند نزله را سود دارد بنفشه خشک پنج درم و پنج درم سوسن
مقشر بهم کوفته اندر نیمن آب بپزند تا بنیمه باز آید بیست درم
شیرخشت با ترنجبین در وی حل کنند و پیاله بنوشد این یک شربت
بود حبی لطیف نزله گرم را بنشاند بنفشه خشک ده درم
و [illegible] سوس یکدرم تخم بادیان یکدرم خیارشنبر چندانک کفایت
بود با همه گرم سرشند و حبها سازند دواء گرم را انکرند
کل شرح و مصطکی هر یکی دو درم و کثیرا یکدرم صبر ده درم شربتی
دو درم و نیم صفرا و بلغم را بگرداند معجون معصوم سقمونیا
از هر یکی ده درم مغز بادام شیرین پنج درم زعفران یکدرم شکر طبرزد
بیست پنج درم شکر اندر گلاب بگدازند و بقوام آرند و داروها
در وی سرشند شربتی یک مثقال و اگر بجای زعفران مصطکی کنند صواب
بود و اگر پنج درم افسنتین و نیم درم تخم بادیان اندرین گلاب [illegible]
خواهد اگر حاجت صواب آید باب یازدهم
اندر تدبیر قی

۱۵ بباید دانست کسانی را که سینه تنگ دارد و گوشت برفته و گردن دراز و
حنجره ظاهر بیرون آمده و کسانی را که اندر سینه بیماری قی نشاید کردن
و کسانی را که دماغ و اعضا ضعیف شد و کسانی که سخت فربه باشند
داروی مسهل بهتر بود از قی کردن اما منفعت قی اندر کشیدن همه بیماریها
و دردهای اعضا بود [illegible] باشد سود دارد و معده پاک کند و آرزو باز آید
چون آرزوی گل و غیر آن زایل کند و آرزوی طعام پدیدار و خداوند
یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و قولنج و مجذومی را بدانک باشد
و زرد روی سود دارد و کسی را که دارو مسهل قی و غثیان آرد اگر پیش
از دارو سه روز قی کند چون دارو خورند غثیان و قی نباشد و مضرتهای
قی آنست که معده را زبون کند و اخلاط روی بدو آرند و دندانها
و بیماریهای سینه و چشم را زیان می دارد و اگر قی باندازه و بوقت کنند
درد سر زایل کند و چشم روشن کند و اراده کرد قی چند گونه شراب
و طعام مختلف باید خورد تا مقصود حاصل شود و چون طعام و شراب
خورده شود یک زمان صبر کند تا اخلاط که مقصود ست با طعام بیامیزد
و کسی را که قی دشوار آید و سه روز پیش از قی هر روز یک وقت روغن
شیرخشت با یک و نیم شراب صرف بیامیزد و بخورد و هر روز در
گرمابه شود و روغن اندر [illegible] اندر شوربا جرب و طعامها گوناگون
خورد و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کنند تا اندر گرمابه کند و در وقت
قی کردن رفاده بر چشم نهند و ببندند و [illegible] نبندند چون فارغ

شود چشم وروی با آب سرد بشوید ودهان با آب گرم بشوید وچند
بار غرغره کند بسکنجبین وابکامه وبهترین روز دفع کردن تابستان نیست
ومبرود ومرطوب تی ازپس ریاضت کنند وپیش ازطعام ومخمور پس
ازطعام وشراب کند واگر کسی خواهد معده او زبون نشود پس از آنکه
دهان شسته باشد وغرغره کرده مقدار یک مثقال مصطکی سوده با اندکی
شراب سیب وشکر بخورد واگر مبرود بود دانگی عود هندی کوفته بشراب
سیب ومصطکی بدهند یا مصطکی با گلشکر واگر مصطکی با گلشکر دهند روا
بود با مایه زوری بیعمه ارد بازدارد تا فضله که در معده باشد
بجانب روده‌ها دفع شود وگلشکر واطریفل کوچک هم چنین نافع آید
واگر از دارو پیچ سوزشی در معده پدید آید شوربا چرب انرا زایل کند خاصه
شوربا مرغ فربه اگر فواق پدید آید جرعه جرعه آب گرم می خورد وعطسه
آرد واگر در سینه وپهلوها دردی وتمددی پدید آید بروغن بنفشه یا گاو
بروغن بابونه بمالند وتکمید کند با آب گرم وتکمید چنان باشد
مثانه گاو یا مانند آن چیزی پاک کرده وشسته با آب گرم کنند وبران
موضع نهند وداروهائی که بی خطرست اینست تخم ترب دو درم
وتخم شبث یک درم بوره نان چهار درم دانگ جمله کوفته بانگبین سرشته
این یک شربت است پیش ازطعام بخورد وترب یکبرد وبیان سازد
چند درم وادر عدد نهند تو بر تو وهر تو بتی اندکی نمک برا کند
پس قدری سکنجبین عسلی بر سر وی کند تا شبانروز ودیگر روز
پیش

پیش ازطعام این ترب وآن سکنجبین بخورند پس طعام بخورند وپیش
قی کنند وپیاز نرگس دو یا سه درمیان طعام یا ماهی بخورند قی آرد وتفاع
گرم با آب سیب یا ماء العسل بخورند قی آرد وطعامها ماهی شور وشوربا
گندم یا تماج ونخود ولوبیا وترب وشبث دروی پخته والخیر تر یا
خشک درمیان طعام میخورند وچربی نیز موافق بود وپیش ازطعام
ترب خورد ریزه پاره دهد وآب نیم گرم که اندروی تخم ترب
وشبث پخته باشد وقدری بوره اندران حل کرده بود بسیار بخورند
مقصود بیشتر شود تخم حرمل خشک کرده کوفته دو درم با شراب
یا با سکنجبین عسلی قی آرد وپیش از قی دندانها بروغن گل یا بروغن
بکام چرب کنند باید کردن وازپس قی با بکامه وخردل وسعتر
غرغره کردن صواب آید

باب دوازدهم اندر تدبیر خون

فصد وحجامت فصد استفراغیست کلی ازبهر آنکه هر کدام اخلاط
بدین سبب هرگاه فصد کرده شود از همه اخلاط چیزی کم شود بدین
سبب فصد استفراغ کلی گفته شود وفضیلت فصد آنست که چون
رگ گشاده شود رنگ وقوام وقوت بیرون آمدن خون می توان دید
وچندانکه مصلحت باشد بیرون توان کرد اندک وبسیار وداروی مسهل
وداروی قی را اگر تقصیری افتد تدارک تقصیر آن بدارو دیگر خطر
باشد واگر افراط کند باز داشتن دشوار بود بدین سبب فضیلت
همه استفراغ بفضیلت فصد نرسد ومنافع چون بدنی بشناسند

انی اران جان نبود اندرین مختصر یاد کرده آمد و بدان سبب جگر
گرمست و معدن قوت طبیعی بود و تولد خون اندر جگر باشد
بدین سبب این خون حرارت طبع است و تن اران بعضی
باید و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی هم خون است
و خون اندامها تن میرساند و بدین سبب است که هرگاه که خون
ازین بیشتر بیرون کنند ضعف شود و غشی تولد کند و منفعت
بزرگ آنست که رگی از جگر بدل پیوسته است و نصیبی تمام از
خون بدو میرساند و آن خون اندر دل مرکب قوت حیوانی گردد
و اندر همه شریانها برود و قوت حیوانی بتن برساند و بدین شبه
است که هرگاه که خون از شریانها بیرون شود قوت حیوانی باطل
گردد و مردم هلاک شوند و کمترین منفعت خون آنست که پوست
تن را رنگین و تازه دارد و از بهر این منفعت بعضی حکیمان بیرون
کردن بهیچ حال روا نداشته اند و این را خطاست از بهر آنکه
منفعت آن وقت باشد که مقدار خون بدین چندان باشد باید که مزاج
آن بگردد تا طبیع شود و سبب بیماریها گردد و زایل کردن حال ناطبیعی
واجبست و عذر خواسته اند و گفته اند هرگاه که غذا از بیمار باز
گیرند و چیزی نافع اندک بدو بدهند هم مقدار خون و هم مزاج آن
با اعتدال باز آید و به بیرون کردن خون حاجت نیاید جواب
آن گوییم که اگرچه این تدبیر صوابست مهلتی و مدتی باید تا غرض

تا غرض حاصل آید و اینجا ایمن نتوان بود که آفت پیش دستی
کند و مهلت ندهد پس ضرورت مقداری خون کم باید کرد و صواب
آن باشد که اندر چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذای نافع
و اندک باید دادن و قدری خون بیرون کردن تا غرض حاصل آید
و اندر حال بیرون کردن خون اعتماد بر قوت دل باید کردن و حال
دل و این از نبض توان دانست و در حال فصد طبیب دست
بر نبض شخص نهد تا هرگه که اثر تغیر پدید آید در حال ببندد و هر وقت
که سبب فصد تمامی کند خون بود تا رنگ و قوام آن بگردد نباید بست
مگر که اثر ضعف پدید آید و هرگه که سبب فصد بسیاری خون بود
تا وقت بیرون آمدن خون کمتر نشود نباید بست مگر که اثر ضعف
پدیدار آید و هرگاه که سبب فصد آماسی بود تا رنگ خون بگردد نباید بست
مگر آن ضعفی اندیشد و بقراط بدین سبب میگوید که اندر شوصه
رگ باسلیق باید زد و تا رنگ خون بگردد نباید بست مگر از دو
سبب یکی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه آماس قوی باشد و رنگ
خون دیگر گردد و بسیم باشد که ضعف پدید آید از بهر آنکه آماس
گرم بزرگ گذرها خون بسته باشد و خون را اندران موضع باز
داشته و بدشواری بیرون آید پس بحکم کثرت بیرون باید
کرد و مردم محرور لاغر را که معده صفراوی باشد و کسانی که
مسام گشاده باشد و کسی را که چنین فم معده ضعیف باشد از غشی
نگاه باید

داشتن وهر وقت چون آمدن غشی کمتر افتد بدستوران وقت
اندر رگ بسته باشد وقت کردن پیش از فصد غشی بازدارد
خاصه کسی را که معده او صفراوی بود ونم معده ضعیف بود واگر
اندر حال غشی که افتد غشی زایل کند وقوت بازآرد وتدبیر
نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از فصد بزمانی اندک
قدری شراب انار یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب
غوره ومانند آن چیزی بدهند ومعده را پیش از فصد شراب بوصینه(?)
یا امیبسا(?) ادویه یا جلاب که اندروی قرنفل وسنبل ومصطکی وعود
بویا بجته(?) باشند دهند ومقصود را بدست ما رحمه(?) فصد کنند
همراه شکل یا چون خداک(?) بیرون روند یا مکرر آن قدری حاجت
وبهر حال اسراف نکنند وازپس فصد ماء اللحم دهند
وفصاد را باید که نافه مشک وآلتی که بدان قی توان کرد چون پر
مرغ ومانند آن ودواء المسک جمله با خود حاضر دارد تا اگر غشی افتد
پر مرغ بحلق او فرو کند وقی افکند ومشک ببوید ودواء المسک
در جلاب یا اندکی آب انار حل کند وبحلق او چکاند وکسی را که
تب آید میانه تب ونوبت روز تب رگ نشاید زد مگر کسی
را که سبب تب بسیاری خون بود وتب نوبته باشد وگشادن رگ
نشود ودانسته خلطی دیگر با خون آمیخته نیست وکسی را درد
صعب باشد رگ نباید زد بحشت(?) درد ساکن باید کرد پس رگ
زدن

18

از بهر آنک درد اخلاط را سوی خویش کشد ورگ خلط را بسوی بیرون
کشد منازعت میان این دو کشیدن افتد اضطراب وشوریدگی وضعف
تولد کند واندر تابستان رگ روزی باید زد که هوا خوش باشد واندر
اول ساعت آن روز خاصه مردم محرور را واندر تدبیر استفراغ
بدارو مسهل یاد کرده آمده است که کدام روزگار از فصل گرما نه فصد
شاید کرد ونه مسهل آن معنی اندرین باب نگاه باید داشت وآن
روز که رگ زنند ودیگر روز طعام لطیف اندک باید خورد وچیزی
صفرایی نباید خورد واز قی وجماع واسهال وازپس خواب ورنج ناگواریدن
طعام وهیضه واز پس هر کاری که تن گرم کند وسبب آن تحلیل
بسیار(?) افتد ومسام گشاده شود رگ نشاید زد واگر ضرورت افتد
میان این حالها ومیان فصد وهم سه روز یا دو روز کم نشاید هم پیش
از فصد وهم پس از فصد وبعد از فصد آسودن وبار غلبیدن صواب
بود لیکن نشاید خفت از بهر آنک ضعف وکسلانی آرد وباشد
که احتلام افتد وضعف آرد وبر سر رگ زنان بزدگ(?) نباید نهاد
وهیچ عطر ولخلخه نباید مالید واگر سر رگ گرم شود هر ساعت باید
گشاد ورنان(?) بگلاب سرد تر باید کرد وباز بستن ومرطوب را
پیش از رگ زدن ریاضت معتدل باید کرد تا حرارت برافروزد
ورطوبتها بگدازد اما رگهای که بیشتر زنند قیفال است واکحل
وباسلیق واسلیم وابطی وحبل الذراع وصافن ومابض وعرق النسا
النساء

النسا هر دو را منفعت دیگرست اما فصد قیفال علیها سر و چشم
و بینی و کام و زبان و دندان و لب را سود دارد و فصد باسلیق علیها
جگر و سپرز و ذات الجنب و سرفه و دردها سرین و ران و ساق و قدم
را سود دارد و اسلیم دنبال باسلیق است اسیلم راست جگر را سود دارد
و حبل الذراع اندر بعضی دستها باسلیق است و اندر بعضی با اکحل آمیخته
است و بر زند الاعلی نهاده است و این رگ خرد است و اندر کتابها
می گویند منفعت او مثل منفعت قیفال است و قیاس برخلاف این
واجب می کند همانا این خلاف از سهو ناسخان افتاده است و فصد صافن
خون از سوی بالا فرود آرد و حیض بگشاید و خارش ران و ریش خایه و قضیب
را سود دارد و مابض رگیست اندر زیر زانو و بعضی طبیبان گفته
اند که مابض شاخها و دنبال رگهاست که این رگ شده است فصد رگ
هر اخصا و درد پشت را نافع است و منفعت فصد وی از منفعت صافن
بیشتر است حیض بیارد و درد بواسیر و رحم را سود دارد و فصد عرق
النسا عرق النسا را سود دارد و منافع این همه منافع صافن نزدیکست
اما قیفال نوبت باید زد از پهنا و بر وی نباید زد تا بیش از سوی دیگر
بریدن نشود و کرانه وتر و عصب و عضله و [illegible] آن بر نشاید و اندر زیر
اکحل عصبی است احتیاط باید کرد و بر وی باید زد و از دراز باید زد
از بهر آنکه بسیار باشد که اکحل اندر میان دو عصب باشد و باسلیق
را از موضع خویش [illegible] باید برد و نیز باید زد تا از پهنا از بهر آنکه

از بهر آنکه در زیر او شریان نیست و از دراز نباید زد که اگر از درازا
زند باد گیرد و چنانکه هر دو جانب او شریان باشد و اگر از هر دو جانب
او شریان باشد هست آن رگ را بباید جست و رگ دیگر باید زد
و اندر زیر بند شریان و تنها که باسلیق [illegible] باد گیرد و نشان رگ آن باشد
که بندگی مانند نخود و عدس ناهموار پدید آید نباید گشاد باهسته
مالیدن ناهموار از او دفع شود و دیگر باره بستن و اگر دیگر بار ناهموارها
پدید آید و باد گیرد هم باید گشاد و مالیدن و بستن و اگر هر بار باد گیرد
هست از آنجا باید گذاشت و رگی دیگر باید زد و ابطی جای وی بود چه
رگی که این چنین باد گیرد نباید زد و باسلیق را آن بهتر که بدست چپ
زنند چنانکه بیش حاجت زنند تا سلامت باشد و باسلیق و ابطی را
بسیار باید مالیدن و آب گرم بر محل بسیار ریختن و بند بزرگ
باید انداخت و هست مقصود راست باید داشت چنانکه زاویه بغل نایم
باشد و رگها با هم فرو باید گرفت و [illegible] این بالا زیر رگ فرو باید برد
و فصد اسیلم را ساعد باید بست و درست باید زد یا از دراز اولیست
اندر آب گرم باید نهاد تا چون [illegible] باید [illegible] صافن را
از بالا ستالنگ باید بست و گامی چند رفتن و [illegible] زیر پای نهادن
و پای بر وی فشاردن تا رگ پدید آید و از اصل رگ دو شاخ برخاسته
است از دو جانب او اصل اندر میان هر دو است اصل باید زد و فصد
مابض را ساق باید بست و ران نیز باید بست و گامی چند باید
رفت

وچند بار فرو باید نشست و برخاست تا رگ پدید آید و عرق النسا را
همچنانکه درازا بگیرند رگ سر میان مقصود بندند و بلیغ بران و ساق او
بر پیچند و سخت می بندند تا نزدیک شتالنگ و چند بار فرو نشیند و بر
خیزند و پای بر خشتی نهند و فصاد بر پشت پای میان بنصر و خنصر
رگ را بجوید اگر بیابد از خطا ایمن باشد و اگر نیابد از پس شتالنگ
از جانب وحشی بجوید و نشان عرق النسا آنست که بر وی چند
کج باشد از درازا باید زد از بهر آنکه هر دو جانب او عصبست و هر گاه
که قصد وی خطا افتد و سر نیش بعصب آید اگر سست بود پای عصب
آماس گیرد و گداز تولد کند مرهم بن بروغن بنفشه یا بروغن با موم
چرب کنند و آب کشنیز تر و صندل سرخ و سپید و شیاف مامیثا
بر آماس ضماد کنند و اگر قوت بر جای باشد از جهت دیگر رگ زنند تا
رگ صافن رسد و اگر این خطا بر پای افتد هم از این جانب از
جهت رگ زنند و اگر جراحت ریم کند جراحت فراخ کنند و رفادها
برمی نهند چنانکه ریم دفع می شود و اگر خطا از آن جهت بوده
رگ شکل کشاکش بود چون اندر رگ و در زیر پوست جمع شود و جایگاه
رگ کبود شود تا آن اثر زایل نشود بدان جهت سخت نباید نهاد و هر گاه
که کبودی کمتر شود نشان سلامتی باشد و اگر کبودتر شود یا سیاه تر شود
از جهت دیگر رگ زنند و آن ضماد که پیش از این یاد کرده شد بر نهند
و هر گاه که سر نیش بشریان رسد در حال سر رگ بگیرند و داروی که

که انزروت دوق کوفته بر نهند و بزیر آن رفادها بر نهند و محکم ببندند و جهت
را با لتّه بر رگ بر نهند و تا روزی جهت دیگر و یا بنی که بر آن این جهت مجروح
بود ببندند تا خون بدین جهت مجروح میل بکند و اگر از بستن رنج یابند
بگشایند و باز ببندند صفت انزروت دوق بگیرند دم الاخوین و انزروت
و شب یمانی ملقطا و گلنار و صبر و کندر و اقاقیا از هر یک یکدرم صمغ
عربی دو درم جمله کوفته و بیخته بسپیده خایه سرشته و با وبر کرک خرگوش یا
تار عنکبوت یا خایه عنکبوت پاکیزه بر جراحت و گرداگرد آن بر نهند
و ببندند و سه روز بگشایند و بعد سه روز دیگر نیز بگشایند اگر خون ساکن نشده
باشد باز بندند و هر چند روزی بگشایند و باز می بندند تا آن وقت که معلوم
شود که جراحت بسته شد و اندرین میان نگاه دارند تا طبع مقصود
نرم نشود و با اعتدال باشد و نشان رسیدن جراحت بشریان آنست که
حرکت بیرون آمدن خون حرکت با نظام بود همچون حرکت نبض و هم
حال نبض ضعیف شود و خون شریان رقیق و اشقر باشد و اگر گوش
نزدیک جراحت دارند آواز چون اف اف شنید اما حجامت پیران را مانند هم
و کودکان را بجای فصد بود و هر عضوی را که حجامت کنند آن عضوی
را پاک کند و تا چون حجامت از گوهر روح چیزی خرج نشود و با چنین
فصد بسیار خرج شود و با کودکان از شیر باز نگیرند تا ضرورت
سخت حجامت نشاید کرد و پس از آن هم تا ضرورتی نباشد نشاید کرد
از بهر آنکه ضعیف شوند و هم بر آن ضعیفی بمانند و پیران را پس از شصت
سال

حجامت نشاید کرد از بهر آنک خشکی بر پوست ایشان غالب شود
و روز چهاردهم و پانزدهم فصد نشاید کرد توقف باید کرد تا ماه نقصان گیرد
و این چون شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنک ماه روز چهاردهم ممتلی
باشد از نور و از نیروی وی اخلاط اندرین حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر
کرده و رگها پر باشد و شاخ رگها پر گسل باشد و اندرین وقت چون نیک
بس صافی بیشتر بیرون آید و خلط کمتر و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد
چون صافی باز گردیدن گیرد و اخلاطی که با وی حرکت کرده باشد بسبب
آنک غلیظ تر باشد باز پس ماند و بدان زودی که چون صافی باز گردد باز
نتواند گردید پس بدین سبب تا چون فصد و حجامت اندر نقصان نور ماه
خلط بد بیشتر بیرون آید باب سیزدهم اندر تدبیر انواع
دیگر استفراغ باید دانستن که استفراغها دیگر هفت نوع است ادرار
بول و عرق و مخاطی که از بینی آید و آنچه که از دهان بزبان آید و جماع
و استفراغ بشیاف و استفراغ بحقنه ادرار بول باید دانستن هر
طعامی که خورده شود و بر آنسه هضم بود هضم اول اندر معده و هضم دوم
اندر جگر و هضم سوم اندر اندامها و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره
اورا تمام هضم نکرده باشد و اندر تدبیر حفظ الصحه تدبیر دفع آن واجبست
و هر فضله را طریقی است که بدان طریق دفع شود و دفع فضله اول
بقی است یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده اند و دفع فضله دوم بادرار
بول باشد از بهر آنک این فضله اندر عروق باشد و هرگاه که اندک باشد

باشد بداروها ادرار کند دفع شود و اگر بسیار تر باشد بداروهایی
که آن فضله را از عروق از چون جدا کند و باسهال دفع کند حاجت آید
و تدبیر اسهال اندر باب گذشته یاد کرده گفته و تدبیر ادرار بداروها ادرار
کنند اندر بحث عملی در باب علاج عسر البول یاد کرده آید اما منفعت
ادرار که باندازه حاجت باشد آنست که دردسرها را و درد پشت را
و گرانی و کسلانی و استسقا را و بیشتر بیماریها را که از تری باشد زایل
کند و افراط کردن اندران بیم باشد که مثانه را ریش کند و تشنج و علت
ذیابطس ودق و گدازش تن تولد کند واما تدبیر ادرار عرق
باید دانست که عرق فضله هضم سوم است و طریق دفع آن گذرها
باریک است و منافذ که آنرا مسام گویند بعضی از آن فضله بخارست
صافی که بتحلیل دفع شود و آنرا نتوانند دید و بعضی سوخته که بر پوست
بماند و اندر گرمابه بدلک پاک کنند و بعضی عرقست که هم بطریق مسام
بیرون آید و اندر تدبیر حفظ الصحه و اندر علاج بعضی بیماریها اندر عرق
آوردن باید کرد و بدین سبب هرگاه که بیمار عرق کند راحت یابد
و هوای گرم و هوای گرمابه و پوشش و ریاضت اندر هوای تابستان عرق
آورد از بهر آنک ریاضت اندرون تن را گرم کند و فضله بگدازد و هوا
گرم آن فضله را بیرون کشد و داروهای لطیف گشاده تر تن را گرم کند
و عرق آرد لیکن اندر تدبیر حفظ الصحه عرق آوردن بداروها زیان دارد
و حرکت و ریاضت شود دارد و کفایت بود از بهر آنک ایمن نشاید بود

که داروهاست او را عرق بسیار آورد و تن را خشک و لاغر کند و قوت
را فرو نشاند که در رطوبتهای اصلی را بگدازد و تحلیل کند و دق و ذبول
تولد کند شود اما تدبیر مخاط باید دانست که مخاط رطوبت غلیظ
را گویند که از سر بر راه بینی فرود آید و از آمدن دماغ پاک شود و بیماریها
هایی که از اخلاط غلیظ خیزد زایل کند چون صرع و سکته و مانند آن و اندر
حفظ الصحه مرطوب را و کسی را که دماغ ایشان رطوبتها باشد
تدبیر فرود آوردن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است و بخار سرکه
و شرابی که بر سنگها گرم چکانند و مانند آن بخار طبیخ بابونه و بوذنه
کوهی و مانند آن سود دارد و جوز بید و فلفل و عرطنیثا نرم بسایند
و می بویند و عطسه و مخاط بسیار فرود آورد و این تدبیرها پس استفراغ
به داروی مسهل کرده باشند باید کرد تا بدارو دماغ و تن را پاک
کرده باشد باقی بدین طریق دفع شود تدبیر لعاب باید
دانست که لعاب آبیست غلیظ که از کام و زبان و دهان
فرو آید و آمدن آن بوقت حاجت دماغ و چشم و گوش و حلق و فم
معده را سود دارد و از بهر حفظ الصحه گاه گاه تدبیر لعاب
رفتن باید کرد خاصه اندر زمستان رطوبتها بیشتر گرداند
و تدبیر آن عاقرقرحا و مانند آن کنند که بخایند و غرغره
کردن بسرکه زیری و با سکنجبین با ایارج فیقرا و اکامه و سعتر
با آب جوز و خردل و غرغره اندر گرمابه باید کرد با اندر خله گرم

رما

اما تدبیر استفراغ بشیاف باید دانست که فعل شیاف اندر
استفراغ ضعیف است و جراحت که بدو نزدیک بود بتواند اورد اگرچه
ترکیب آن داروها قوی بود و منفعت آن اندر درد پشت و کمرگاه
و سرین و حوالی آن باشد و از بهر بعضی خردی و بزرگی آن آن شیاف که
خورد او باید کرد و از بهر مقصود بلادروی باید ساخت که لاین آن
باشد مثلاً از بهر کسی که ... باید و محرور بود از شکر و بنفشه و سقمونیا
باید ساخت و از بهر مرطوب و دردها بلغمی از سکبینج و جاوشیر و مقل
و اشق و نمک هندی و تربد و پیه حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرنب
و قسط و جندبیدستر اسرور زنار و عنبر و ... و برگ سداب و مانند آن
باید داد اما تدبیر حقنه باید دانست که فعل حقنه قوی تر از
فعل شیاف باشد از بهر آنکه بمقدار بیشتر و دارو تر گرم باشد و کسی را که
مانع باشد او را داروی مسهل نتوان داد چون ضعف معده که عسان ارد
سبب دارو خوردن خاصه اگر امتلاء فعل دارو دفع نکند چنانکه باید
و مقصود وی از داروی مسهل تمام حاصل نشود چنین اشخاص را هیچ
علاج چون حقنه نیست و اگر کسی را زحمی بود سر اندک باشد تا اندر دماغ
فرو آرد و بخار دارو بسر بر نشود چون داروی مسهل و داروی
حقنه گاه باشد که تا بمعده بر آید و بیشترین بر روده ها با ریک فرو آید
بدین سبب هیچ خلل بدین حقنه دیده نشود لیکن شربتی که معده را
تقویت کند دهند دهند تا دارو را از معده بازدارد و نگاه کند اگر حقنه ابهر

۱۰

کرده ومثانه کند بیمار بقفا بخواباند وسر بر بالشی نهد چنانک سینه
او افراشته بود وسرین او هم بر بالشی افراشته باشد وبیمار خویشتن
را نگاه باید داشت تا بدان حال میان بست بر زمین نهد واگر از آلت
در باف کند بیمار را بدست بخسباند بروی بخسباند چنانک شکم
او پخته باشد وسر وسینه او بر بالشی افراشته باشد وبیمار خویشتن
را نگاه باید داشت تا بدان حال سعال نکند وعطسه ندهد
وفواق نیفتد وباید دانسته اگر داروی حقنه اندک باشد بموضع
نرسد واگر بسیار باشد مثنی وبیخ ودل بی قراری آرد وباشد کی
زحیر آرد واگر سخت گرم باشد غشی آرد واسهال خون واگر سخت
سرد باشد باد کند وطبع اجابت نکند واگر سخت غلیظ باشد روده
را آلوده کند ومثانه را زحمت دهد واگر سخت رقیق باشد بس
فعل نکند اندرین همه صفتها باید معتدل باشد ومقدار معتدل
نیم شعال باشد وسبوس آب پخته ونطرون روده را از خلط
پاک کند وطبیخ حنظل یا روغن زیت همین فعل کند واندر حقنه
خداوند درد مفاصل ودرد اندامها وخداوند سپرز وسل وقولنج ضعیف
را از قنطوریون باریک چاره نباشد وحلبه وزیت وخیار سفید وتخم
سداب سخت نافع بود واندر بعضی حقنها از ایکامه چاره نباشد
وبسیار باشد کی سرکین کبوتر وفرفیون وجند بیدستر مقدار دو درم
درافکنند واز بهر درد سر ولیثرغس ودرد چشم وگوش ومالیخولیا از تخم

الحنظل

الحنظل چاره نباشد واندر حقنه خداوند تب نمک وبوره نشاید
داد لیکن از لعاب اسبغول وشکر وطبیخ بنفشه وکشکاب
مبرد
چاره نباشد واز بهر خداوند تب محرقه روغن گل با آب نیم گرم با
وحقنه کند واز بهر سوزش روده وریش روده از طبیخ خشخاش
وروغن گل چاره نباشد واندر هیچ حقنه افیون وآب کشنیز تر
نشاید وصبر در هیچ حقنه وشیاف نشاید کرد صفت طلا که بر شکم
[illegible]
مالند وطبع نرم کند بگیرد روغن سداب تخم [illegible] موم زرد وزرد[illegible]
[illegible]
روغن زیت موم روغن سازند وشوح خانه مگس انگبین را
وقدری عصاره قثاء الحمار یا سیر سیر یا سقمونیا یا شحم حنظل یا زهره
گاو یکی ازینها یا دو یا سه درین موم روغن بسرشند وبر شکم طلا کنند
واستفراغ تمام کند وخداوند تب را که طبع خشک باشد باید اندرون
شکم آکاس باشد ودندان سبب طبع نرم کند وروغن نان با آب نیم
گرم برسد وبسیاری ازان بر شکم وناف مالند ودر پهلوها تا با
هنگی طبع نرم کند تدبیر جماع نباید دانست جماع نوعیست
از استفراغها طبع واز جمله سببها است هرگاه که چنان اتفاق
افتد که باید وان وقت باید که تن درستی باشد وهرگاه که برخلاف
این باشد سبب بیماری باشد از بهر آنکه هرگاه که اوعیه منی پر شود
طبیعت بدفع آن محتاج گردد اگر آن کار کرده شود استفراغ
طبع باشد ومردم را ازان سبکی ونشاط آید واندیشها بردد شود

عشق بدان زایل گردد و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد اندر همه تن
گرانی پدید آید و باشد که منی اندر جای خویش بماند تا گرم شود و بخاری
بدل باز آید بدین سبب تنها تولد کند و باشد که بخاران بدماغ آرد
وسواس و مالیخولیا و تیرگی چشم و خفقان و سرگشتن پدید آید و بباید
دانست که تولد منی از خون نیست که غذا همه اندامهای اصلی را شاید
و آن در بابسته‌تر خون است اندر تن و بدین سبب است که هرگاه که مردم
جماع فرو بسیار عادت کند تن او سرد و ضعیف گردد و نبینی که مردم
اگر در جماع اسراف کند چندانک منی از وی جدا کند نیز هم [illegible] و اگر فصد
کند صد درم خون برود ازوی آن ضعف چندان [illegible] پدید نیاید که از یک
جماع آید و آن دلیل است بر آنک منی خون است بابسته‌تر اندر تن
و سبب آنک جماع ضعیف کند شود [illegible] آنست که او [illegible] منی بود
بابسته با [illegible] جماع [illegible] گردد و اگر بیشتر الحاح کند خون بیرون آید
و آن خون آن بود که غذا اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که آن
غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض آنجای باز آید بدین سبب است
از جماع بسیار و جماع بر گرسنگی و پس ریاضت و قی و اسهال و گرمابه
تن را خشک کند و حرارت غریزی کم کند و چشم تاریک شود و پای
ضعیف [illegible] از بس [illegible] تحلیل بسیار افتد چون [illegible] با فراط
[illegible] با فراط و [illegible] آن [illegible] زیان دارد و از پس امتلاء طعام
[illegible] و سبب [illegible] و ضیق النفس و رعشه و [illegible]
و استسقا

و استسقا تولد کند و اگر در حالت جماع سرمایی در پشت آید یا از لذت
جماع رنجی یابد یا از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آن باشد که اندر
تن او خلط [illegible] بسیار بود از جماع [illegible] باید بود و تن او را از خلط پاک
کردن و باید دانست که خداوند کار جماع مزاج گرم و تر اندر کار
جماع قوی باشد و مضرت آن بروی کمتر پدید آید و خداوند مزاج گرم
خشک قوی باشد لیکن اثر خشکی در وی پدید آید لاغر شود و چشم فرو رود
و خداوند مزاج سرد و تر سرد خشک ضعیف باشد و مضرت آن در هر دو
زود پدید آید **باب چهاردهم** اندر تدبیر اعراض نفسانی
اعراض نفسانی چنانک غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجل و اندیشه
کارها فهم و علمها و رنگ و امید و نومیدی و هر یکی را اندر تن مردم
اثری هست ظاهرتر و افزونتر از اثر طعام و شراب و خواب و بیداری
و حرکت و سکون از بهر آنک طعام و شراب و داروها که مردم خورند
[illegible] قوی‌تر و اثر کند [illegible] زهر نیست و بیشتر زهرها اندر تن مردم
[illegible] او اندر آن اثر کند و مضرت و [illegible] اندر [illegible] پدید
نیاید و اعراض نفسانی [illegible] اثر کند [illegible] اندیشه [illegible] بر خاطر
کسی بگذرد و [illegible] خوش و ناخوش [illegible] بشنود در حال اثر آن در رنگ روی
وی پدید آید و حرکات و سکنات وی دیگرگون شود [illegible] معلوم شد که
اثرهای اعراض نفسانی تن فروتر از اثر دیگر سببها و اعراض نفسانی
تن مردم را گرم کند و ارواح و اخلاط را حرکت آرد چون خشم و شادی

ولذت و امید و اندیشه کارهاء مهم و بعضی سرد کند لیکن چون ترس
و بیم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی تر از گرم کرد شادی و دیگر اعراض
نفسانی باشد و سرد کردن تن از بیم و ترس قوی تر از سرد کردن اندوه بود
و خشم که باندازه باشد چون راه قوت روح را و حرارت غریزی را اندر
تن بگستراند و خشم عظیم صفرا را بجنباند و رنگ روی را زرد کند و زرد
کند و مردم محرور را زیان دارد و مرطوب و مبرود را سود دارد
و شادی باندازه روح را و حرارت غریزی را بگستراند اندر تن و رنگ
روی برافروزد و فربه کند و بدین سبب است که مردم شادکام اثر پیری
در ایشان کمتر پدید آید و هر گاه که کاری شادکننده پیش آید لختی
دل گشاده شود و طبع خواهد که بدان حال نزدیک شود و ادراک آن
بیشتر کند و اگر شادی بافراط باشد تمام گشاده شود و طبع خواهد که بدان
حال نزدیک شود و روح و حرارت غریزی از بهر استقبال و طلب تمامی
آن حال خود را بیرون افکند و دل همچنان گشاده بماند و غشی افتد
و باشد که بدین سبب هلاک شود و اندوه و ترس چون روح را و حرارت غریزی
را بقعر تن باز گریزاند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن حال دورتر باشد
و از بهر این است که رخسار غمگین زرد شود و اگر اندوه و ترس سخت
بافراط باشد حرارت همه تن را اندرون دل باز گریزد و دل فراهم آید
و حرارت اندر وی خفه شود و مفاجاة بمیرد و مردن مفاجاة بسبب اندوه
و ترس کمتر از آن باشد که بسبب شادی بزرگ از بهر آنکه حرکت حرارت
بسبب

٢٥ بسبب شادی روی سوی بیرون دارد و بسبب اندوه روی سوی اندرون
و حرکت شادی ناگاه افتد و بیکبار باشد و حرکت اندوه آهسته
تر باشد و خاصیت غم خون را و حرارت را بگستراند و لختی رطوبت
را فرو گدازد و تحلیل کند و از بهر این است که در آن حال روی سرخ
شود و عرق ریزان گردد و باشد که روی زرد شود از بهر آنکه لختی تحلیل پذیرد
و منفعت امنی و امیدواری همچون منفعت شادی معتدل است و مضرت
نا امیدی همچون مضرت اندوه باشد و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند
گرداند و هوشها را و حرارت غریزی را ضعیف کند و رنگ روی بگرداند
و بیماریها زیادت کند چنانکه مشغول و اندیشه کارهاء مهم از اندیشه
دردها و بیماریها مشغول گرداند یا دل کمتر بدان بندد ایشان سبکتر
شود و بدین سبب است که سفر کردن و شهرها و کارهاء عجب دیدن
از بیماریها عسر و وسوسه عشق برهاند و اندر علاج عشق هیچ کاری
نافع تر از اندیشه کارهای مهم و حشم کشی لختی از وی حشمت دارند
نیست و هیچ زیان کارتر از بیکاری و بی اندیشگی نیست علاج خشم
شربتها خنک کند و غذاها و شربتها خوش باید کرد و حکایتهای خنک گفتن
خنده ناک و بازیهاء عجب و حاضر آمدن دوستان باشد و علاج
اندوه و ترس ببویدنیهای نیکو و بسماع و بازیها بکنند و بشراب و مفرحها
گرم کنند و علاج اعراض نفسانی طریق دیگر است و آنرا علاج روحانی
گویند و آنچنان باشد که مردم همت بزرگ و بلند دارد و هر چه

بیش اید از شادی ملدث و اندوه و برش خویستن داری کند و اندران
حادثه خشم حقارت بکرد و بدان حادثه کمتر از ان نخورد شاید
بدان سبب تغیری کند که دی بدید اید و اگر بیشتر تغیری بدید اید ظاهر کند
والهمت و شمن بوشیده دارد تا بدین طریق سکون دهد دور کردن علت
کند تا حوادث و تغیر احوال هردی اثری طاهر نکند والسلام بالصواب

باب پانزدهم اندر تدبیر پیران مزاج

سرد و خشک است هر ده مردم پیری رسیده همه تدبیرها او بکرمی
وتری باید چون کرماند و مالیدن باعتدال بروغنها گرم خوش بوی چون روغن
سوسن و یاسمن و عطرها معتدل و شراب صرف بمقدار اعتدال و اندر
بستر نرم غلتیدن و ریاضت اندک کردن و شادکامی و خوش دلی حسن
واز هر چه مزاج سردی دارد چون اندوه و برش و عطرها سرد چون کافور
و بنفشه و نیلوفر و طعامها ترش بحتر باشد حاجت نیست هوا ببرد و بخارها
و بویها ناخوش و دود و غبار این همه اندر پیران اثر بدیش کند و از
چیزها همه باید خاست و عد سفارت اندک اندک باید خورد و اگر کسی
را معده احتمال کند به یکبار تمام بخورد روا باشد و طعام خوردن کا
پس از ان که از کرمابه بیرون آید موافق تر باشد و طعام خوردن اندر
کرمابه نشاید رفت و طعامها غلیظ که سودا آرد نشاید خورد و چیزها
نیز چون ابکامه و غیره نشاید خورد که رقیق که اندر معده رطوبتی گرد کند
باید تا سبیل علاج روا باشد و سیر خوردن سود دارد اگر اندر معده

ترش

ترش نشود و باک نکند بدین سبب بر نج بشیر با عسل یا با شکر شور
دارد و گرسنگی زیان دارد و اندر معده و امعا پیران رطوبت بسیار
گرد آید و گاه گاه حاجت اید بنرم داشتن طبع و بعضی مردمان را
اندر پیری طبع خشک تر باشد غلبه کند تا روغن زیت با ابکامه بیش از
طعام دیگر بخورد طبع را نرم کند و لبلاب اندر نمک آب بپزند با ابکامه
و روغن زیت بخورد طبع نرم گردد و پنج درم سفاناخ با ... برگ
کرفس بپزند و بپالایند و قدری تخم معصفر پاک کرده و کوفته هردو
بجمله بکار دارند طبع را نرم کند و ده درم علک البطم با شکر کوفته بخورند
طبع نرم کند و احشا پاک کند و چهار درم افتیمون با چند دانه انجیر
خشک و تخم مغز بادام و تخم معصفر نرم بکوبند و بخورند طبع نرم کند و انجیر
خشک اندر ماء العسل تر کنند پیش از طعام بخورند طبع نرم کند و مر رفتن
ماهی ملیسان یکی بکار دارد تا طبع را نکو عمر خوی نکند و تا ضرورت
نباشد فصد نکند و طعام پیران گوشت آبه باشد بعضی کوفته و کدبا
کند و طعام ورشته و ماسدا بن با دارچینی و اندکی زنجبیل و اندر
فصل سرما تریاق بزرگ و مثرود بطوس بکار دارد

باب شانزدهم اندر تدبیر مسافران

هرکه عزم سفر دارد پیش از انکه بسفر بیرون شود هر
انج داند که بدان سفر خواهد بود چون بیحوالی و تشنگی و گرسنگی و گرما
و سرما و طعامها مسافران و بباک رفتن و مانند این اندک اندک با ان خوی
باید کرد مثلا اگر دوست گرمابه باشد عادت تیم گرما از خویشتن باز داشتن

دست باید داشت و اگر وقت سرما بود جای گشاده باید تا بهوای صحرا
خوی کند و حرکت و ریاضت کردن از اندازه عادت کند و نخست
فصد کند یا بداروی مسهل تن پاک کند و چون بسفر بیرون شود قلیله
بر ستور نشیند و طعام خوردن بوقت فرود آمدن منزل کند تا وقت
بر نشستن معده خالی بود و اندر راه با آب حاجت نباید از بهر
آنکه آب و طعام را اندر معده می جنباند و شکم بدرد آید و اگر اندر
گرما تشنه شود سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب بسرکه ممزوج
کرده خوردن تشنگی زایل کند و همه سر و روی را از آفتاب پوشیده
دارد و هنگام بر نشستن شربت کشت جو با آب سرد خورد و اندر
منزل روغن بنفشه بر ناف و کف دست و پای و عضوها اندر مالد و بینی
تر کند و اگر کسی را باد سموم بزند آب سرد بسیار بر دست و پای وی
ریزند و روغن گل و آب سرد و گلاب بر سر او ریزند و او را بآب سرد
نشانند و برگ خرفه و کوک خیار و مانند این اگر بدست آید تر بوی
بخورد و بآب مضمضه و غرغره می کند و می ریزد و اگر جای نبود
جرعه جرعه می خورد و اگر تب نباشد شیر و دوغ ترش موافق بود
و اگر کسی اندر راه سرما یابد چون بمنزل رسد بپیش آتش نشاید نشست
اما بتدریج خود را بجامه گرم باید کرد و دست و پای بروغن زیت
یا بروغن قرنفل یا بروغن قسط گرم کرده چرب کند و اندر طعام سیر
و روغن گاو یا شراب صرف خورد بار بخورد سرما باز دارد و در سرما معده
خالی

٢٧

خالی باید داشت و اگر بعوض آب شراب خورند موافق بود و سرما
زده را اگر حوش یکدرم با ثمن شراب با ماء العسل حل کرده شود و بدهند
و هنگام بر نشستن پیش آتش نشاید رفت البته و دست و پای بروغن
زیت یا بروغن قرنفل یا بسیر یا بقطران باید مالید و لختی موی زیر
انگشتان نهند و مکاعب اندر پیچد و موزه اندر کند که از سرما ایمن
باشد و چون باید فراخ بود تا انگشتان پای دروی بتواند جنبانید
و اگر کسی را دست یا پای سرما یافته بود شلغم جوشانند با برگ کرنب یا شبت
یا بوزنه یا الحمر خشک و پای دروی نهند و بهترین علاجی آنست که
پای اندر برف گیرد تا سرما از وی بیرون شود و البته بدست آتش نشاید
رفت و اگر پای رنگ بگرداند سیاه شده و اندر آب گرم نهند تا حول تمام
ببرد پس گل ارمنی اندر آب سرکه حل کند و طلی کند و اگر پای سیاه
شود یا سبز شد باید پوشید و نباشد و را هر انگل جدا کنند پس تدبیر
دیگر نیست و لعاب اسبغول یا کتیرا حل کرده یا سپیده
خایه یا صمغ عربی طلا کند از ایشان و سرما و آب از وی باز
دارد و پیاز بسرکه و سیر بسرکه گرفته مضرت ایشان مختلف
باز دارد و تدبیر ایشان اندر جای خویش گفته آید و روغن شبث
و روغن بابونه گرم کرده اندر مفاصل و عضوها مالند ماندگی ببرد
و اندر شبها پرهیز کنند و اگر راه ایشان در یخ شود سود آب سرد
بروی زنند و برهنه کنند تا خنکی هوا بروی رسد و هر ساعت خرقه
بگلاب

سر وی کرده بودی بوشد پس مردارسنگ بگلاب سوده طلا کند
واگر انگشت پای آماس کند آب ادوفی بیرون کند و حضض
و اما ماسوری طلا کند یا گل ارمنی و مازو بآب بسایند و طلی کنند
واگر پای از موزه کوفته شود و سوده شود باید چرم موزه کهن
بسوزانند و خاکستر وی با روغن گل سرشته طلی کنند کنه و مسامی
دریا را چون که صد کشتی به کند آن زیاد نیاید حاجت تا خود
بالا بشند پس خوره بسیار شود باز باید داشت شراب بود
و شراب نعنع و ماشدان وآب انار و عدس بغوره بخته و نم معده
قوی کند خاصه اگر با بوده خورند تمام شد این نصیحت در حفظ
الصحة بعون الله تعالی و السلام **مقالت دوم اندر تقدمة المعرفه**
و این مقالت مشتملست بر شناختن بیماری و شناختن
نضج و بحران و شناختن نشانها سلامت و امید و ادی و شناختن
علتها که بعلتی دیگر زایل شود و شناختن حالها که در مردم پدید
آید و نشان بیماری که خواهد بود و این مقالت مشتملست بر هفت
باب **باب نخستین اندر شناختن بیماری** و طریق شناختن
بیماریها آنست که اول از علم منطق جنس و نوع و فصل
و خاصه و عرض بشناسند و جنس را قسمت کند و نوعها
که در زیر آن باشد یک یک بگوید و فصل هر نوعی یعنی آنچه هر نوعی
بدان از یکدیگر جدا شوند بشناسند و نوع بازپسین بدست آرند
و آنگاه

الحلیل له
فصل هر نوع یعنی آنچه

و آنگاه که هیچ نوع دیگر زیر آن فرود نبود پس بدین طریق جنس و نوع و خاص
و فصل و خاصه عرض بتوان شناخت و بتحقیق بیماری بتوان
واقف شد اما جنس بر دو گونه است یکی الاجناس است که در زیر آن
جنسها بسیار است چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان
در آید این هر سه بقیاس با جسم انواع باشد و این الاجناس را جنس
الاعلی نیز گویند دوم جنس خاص است از بهر آنکه جماد و نبات
و حیوان که ابدا انواع جنس الاجناس گویند هر سه بقیاس با انواع
دیگر که در زیر هر یکی مردم است و دیگر انواع جانوران اندر آیند
این حیوان جنس خاصه باشد و مردم و اسب و دیگر انواع
جانوران هر یکی نوعی باشد اندر زیر حیوان پس جنس نامیست
که بر چیزها افتد که نوع بمعنی از یکدیگر جدا باشند و نوع نامیست
کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار که بعدد از یکدیگر جدا باشند چون
مردم که بر زید و عمرو افتد و زید و عمرو بنوع یکی اند و بشخص
و بعدد از یکدیگر جدا اند و فصل خاص تر از نوعست نامیست
کلی و ذاتی که بر نوع افتد و هر نوعی بدان نام از یکدیگر جدا شوند
چون ناطق که مردم از دیگر جانوران جدا شوند و خاصه خاص تر از
فصل است و نامیست کلی نه ذاتی لیکن عرضی چون ضاحک
و کاتب مردم را و عرض عام صفتی است ذاتی و اندر بسیار چیزها
که بنوع مخالفند موجود باشد چون سبزی اندر برگ و ... و غیر
مثال

بازجستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری آنست که مثلا است
مردی را تب آید طبیب گوید تب بیماریست و بیماری جنس اعلا
بیماریها علاج باید کرد و تب بیماری گرمست علاج بچیزی سرد
باید کرد و بیماری گرم جنس خاصه است از بهر آنکه بیماری سرد باشد
و گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبها گرم و آماسها گرم و دردسر گرم
و مانند آن در آید این همه انواعست که در زیر بیماری گرم که جنس
خاص ترست در گنجد است و در زیر هر نوع انواع دیگر در آید چنانک
در زیر تب گرم و تب غب خالصه و غیر خالصه و تب مطبقه و محرقه
و تب دق و حمی یوم در آید و در زیر هر نوع انواع دیگر در آید چنانک در زیر تب
غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب در آید و اندر زیر تب دق راسلی
دق شانجی در آید و هر نوعی را فصلی دانستست و خاصه است و بفصل
ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانک فصل ذاتی غب خالصه آنست
است یکی روز تب آید و دیگر روز هیچ اثر تب نباشد و فصل ذاتی
شطر الغب آنست که یکروز تب سخت قوی باشد و دیگر روز تب
ظاهر و لیکن آهسته بود و خاصه حالی باشد که نوع را باشد روا باشد
که گاهی باشد و گاهی نباشد و لیکن هرگاه که باشد هر آن نوع را باشد
چون تلخی دهان اندر تب صفراوی و عرض حالی باشد که بیمار را
پدید آید چون صداع و بیخوابی اندر تب صفراوی بدین طریق غب خالصه
را از همه بیماریها گرم جدا توان کرد تا بتوان دانست که این بیماری
غبی است

29 غبی است که سبب آن عفونت ماده است و آن ماده صفراست و علاج وی
استفراغ صفراست و تسکین حرارت و هرگاه که طبیب جنس و نوع
و خاصه و فصل و عرض بیماری بدین طریق و بدین ترتیب بازجوید
زود بر بیماری و بر طریق علاج آن واقف شود و اگر ازین طریق
غافل باشد ممکن نیست که بر بیماری واقف تواند شد و اگر ازین طریق
علاج صواب تواند کرد

باب دوم در شناختن نضج

نضج پخته شدن ماده بیماریست هرگاه که قوت معین بر ماده بیماری
چیره شود و آنرا براند و ساخته آن گرداند که طبیب دفع آن تواند
کرد مثلا چنانک اندر ذات الجنب بسرفه رطوبتی برآید بقوام معتدل
و برنگ سپید و بزردی گراید و بآسانی برآید و ناخوش بوی نباشد
نشان نضج تمام باشد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق باشد و برنگ سپید
یا کبود یا سبز باشد و بوی ناخوش دهد نشان ناتمامی و عفونت
اخلاط باشد و هر خطری که باشد پیش از پدید آمدن نضج باشد
و چون اثر نضج پدید آمد بیماری اندر نقصان افتد و از خطر بگذرد
از بهر آنک پس از نضج اندر هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است و نباشد
مگر خطا کرده شود و اگر چه نضج نشان سلامتست پدید نابودن
نضج نشان هلاک شدن بیمار نیست از بهر آنک بسیار بیماریها باشد
که هلاک کرده و اثر نضج ظاهر نباشد و بیماری اندک اندک زایل شود
لیکن اعتماد بر قوت شود و اگر بر جای باشد امیدوار بود و اگر قوت بر جای
نباشد

وضعیف بود باشد و حال خداوند تب اندر تب همچون حال
عضوی باشد که وی را آماسی باشد که پخته خواهد شد همچنانکه درد
آماس آن روز قوی‌تر باشد که پخته می‌شود تبها نیز آن روز
که پخته می‌شود گرمتر باشد چون پخته شد آهسته نرم شود و بدین
سبب غاشوت بیماری با نوبت پدید کردن نضج باشد و از بهر آنکه
حال تب و حالهای تب همچون حالهای آماس بود و تا اندر آماس ریم
سپید و هموار تولد نکند آماس پخته نباشد اندر تبها نیز تا اندر
دلیل رسوب سپید و هموار پدید نیاید تبها اندر کمال پخته نباشد
و از پس نضج از خطر بیماران اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج
تمام پدید آید بیمار را از خطر بتمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی
بیماریها زودی و دیری نضج باشد ولیکن نه نضج ناقص و نضج
تمام آنست که مثلا اندر بیماری سر چون سرسام و زکام رطوبتی
رقیق و تیز و سوزان پالودن گیرد نشان آغاز نضج باشد
و اگر بدین بماند نضجی ناقص باشد و اگر قوام آن معتدل شود
و رنگ سپید او بزردی گراید نضج تمام باشد و همچنین اندر درد
چشم اشک گرم رقیق نشان آغاز نضج باشد و هم چنین
اندر درد چشم اگر معتدل‌تر نشود نضج ناقص باشد و اگر
باندکی باز آید و معتدل شود و رمص کند نضج تمام باشد و هم
چنین اندر ذات الجنب لعق رقیق نشان نضج ناقص باشد

ونفث

معتدله بآسانی برآید و زود تمام بود نشان نضج تمام باشد و اندر ٢٠
دلیل نضج ناقص و تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی آنست
هر چند بول سپیدتر و رقیق‌تر بود از نضج دورتر باشد و نشان
نضج آنست که از پس سپیدی زرد شود یا از پس رقیقی غلیظتر
شود و هم چنان بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد
وجه دوم آنست که اندرین قاروره یا بر سر آب یا در میانهٔ آب
رسوبی باشد هموار و سپید همچون ابری نشان نضج ناقص
باشد وجه سوم آنست که رسوبی سپید و هموار و پیوسته اندرین
قاروره پدید آید نشان نضج تمام باشد و هرگاه که نضج ناقص باشد
بحران هم ناقص باشد و بباید دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره
بیماری باشد که فربه و تن آگنده بود و طعام خورده و اندر قاروره
بیماران خشک اندام لاغر و اندک خورش رسوب اندک باشد یا خود
نباشد و ظاهر نشود و نشان نضج و قوت بیماری از دیگر اسباب و حالها
دیگر باید جست

باب سوم اندر شناختن بحران

بحران اندر لغت یونانی لفظیست شکافته از جستن شدن خصمی بر
خصمی دیگر از بهر آنکه بیماران دو خصم‌اند که با یکدیگر می‌کوشند تا
چگونه یکی دست یابد و هرگاه که فرصت یابند هر یکی دو سه کار
خویش بکنند و مهلت ندهند همچنانکه مادهٔ بیماری و طبیعت
بیمار دو خصم‌اند که با یکدیگر کوشند تا ماده از وی یا ماده پخته

سود و طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید و یا ماده مستولی گردد
و طبیعت عاجز شود اندر عاجزی طبیعت پیدا گردد و بیمار هلاک
شود پس معلوم شد که بحران بحسب حال بیمار نیست از حالی بحالی باز
باشد و بحران شش گونه است یکی آنکه طبیعت یکبار بیماری را دفع
کند این را بحران نیک و تمام گویند دوم اگر طبیعت یکبار عاجز آید
و بیمار هلاک شود و این هر دو اندر بیماریهای حاد باشند و معنی حاده
تیزی و تندی گذشته است **سوم** اگر طبیعت اندک اندک ماده را بیرون اندازد
و بمدتی تمام شود و دفع کند این را تحلیل گویند **چهارم** اگر طبیعت بتدریج
ضعیف می شود و ماده خام می ماند تا از پس مدتی عجز طبیعت ظاهر شود
و بیمار هلاک گردد این را ذبول و کاهش گویند و این سوم و چهارم
اندر بیماریهای دراز باشد طبیبان این را مزمنه گویند **پنجم** اگر بحران
مرکب باشد و آن بحران بسلامت باشد و این چنان باشد که نخست
بحرانی کند سپس لیکن ناقص باشد و باقی اندر مدتی تمام کند این هم
از جمله بحرانهای نیک باشد **ششم** هم بحران مرکب باشد لیکن نخست
بحرانی کند بد و ناقص و پس از آن قوت بتدریج ضعیف می شود
تا قوت تمام ساقط شود و این بحران هم در قسم نه از جمله بیماریهای
حاده بود و نه از جمله بیماریهای مزمنه و آن روز که بحران قاطع
و تمام خواهد بود اندر بیمار اضطراب عظیم تر باشد و هرگاه
که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب
قوت

قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری تا او را یکبار دفع کند
اما هرگاه که طبیعت بیماری را یکبار دفع نتواند کرد اما بسیار باشد
که ماده را از اعضاء رئیسه دفع کند و از اعضاء دیگر نتواند کرد این
را بحران انتقال گویند و مثال این هم چون کسی که شامی بیند و شهر نگاه
دارد و باحسن بدشمن باز گذارد و بحران انتقال بسیار گونه باشد بعضی
نیک باشد و بعضی بد باشد اما نیک آنست که یرقانست و گر و قوبا و بهق و داء
باشد اما بدها آنست جراحتها و دبیله و طاعون و نمله و نار فارسی و آبله
و جرب و سرطان و برص و غده و لقوه و داء الفیل و دوالی و نقرس و درد
پشت و سرین و درد زانو اگرچه بیمار بسبب این علتها زایل شود
لیکن بدینها این علتها بمانند و باشد که مزمن گردد و نوع بحران
تمام از قوت قوی و خلط رقیق و اگر قوت قوی نباشد و خلط رقیق
نباشد و غلیظ باشد بحران انتقال توقع باید داشت و بحرانهای زیر
بعرق باشد و بحرانهای معتدل برعاف باشد و ادرار بول یا باسهال
یا بقی باشد و بحران بیماریهای سر بمخاط باشد یا بدمعه یا بصدید از گوش
باید و بحران بیماریهای آلات دم زدن بنفث باشد و گاه خون بواسیر
اندر بسیار بیماریها نیک باشد حیض زنان را که عادت بوده باشد و نیز
و بیماریهای جگر بحرانها رعاف باشد پس اسهال پس قی پس ادرار بول
پس عرق و باید دانست که بیماریها را ابتدا است و زیادت
شدت است ابتدا وقت تزاید گویند و تمام بغایت شدن شدت وقت

انتها گویند و نقصان گرفتنست وانرا وقت الانحطاط گویند و بحران
تمام بوقت انتها باشد و مرگ هم در وقت ابتدا باشد و هم اندر وقت
انتها و هم در وقت تزاید و در وقت انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ
و نه هر بحرانی که اندر ابتدا بیماری باشد هلاک کننده باشد و اما
در وقت تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص بود و اگر بد باشد بیمار
اندر بحران سخت بد حال باشد و اما در وقت انتها باشد بحران تمام
بود یا بیکبار بیمار را از خطر بیرون آرد یا بیکبار مستولی گردد
و طبیعت عاجز آید و بیمار هلاک شود و هر بحرانی که اندر روزها
بحرانی باشد امیدوار بود و هرچه بیش از روزهای بحران بود نشان
آن باشد که بیماری سخت است و مایه بد یا سخت بسیار و طبیعت
از گرانباری و بدی ماده مضطرب شده است و از بهر اینست که
هرگاه که نشان آن باشد که روز چهارم بحران خواهد بود پس بود
برآن کند اگر آن روز نه حرکت بحران پدید خواهد آمد از جمله
روزها بحران باشد چون روز یازدهم لیکن آن باشد که اگر بحران
نیک باشد ناقص باشد از بهر آنکه سبب زودی حرکت بحران بی
طاقتی و اضطراب طبیعت باشد و هم این سبب است که اندر بیماریها
با سلامت بحران بود خوش باشد از بهر آنکه طبیعت طاقت
و مضطرب نشود علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها یا سبب
وقت بیماری و بی طاقتی طبیعت باشد یا بسببی از سببهای بیرونی

که طبیعت

که طبیعت بی هنگام بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی
و شرابی نه بوقت و هرگاه که روزی که بحران نیک متوقع گردد علامتی بد پدید آید
سخت بد باشد و باید دانست که روزگار بیماری بعضی روزها
بحران باشد وانرا ایام الباحوریه گویند و روزها خبر دهنده باشند
که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بود وانرا ایام الانذار گویند
و بعضی روزها اندر میان این روزها باشد که نه روز بحران بود و نه
خبر دهنده بود از بحران اینرا الایام الواقعه گویند و بی الوسط گویند
و بحرانها را حرکت قوی تا روز چهاردهم باشد و تا روز بیستم و یکم
که این نیز بدو نزدیک باشد پس هر روزی که پس تر باشد بحرانها
وقت بحران ضعیف تر شود تا عام چهل روز و محصول این سخن آنست
که بحرانها قوی و صعب تا روز بیستم باشد و اما از پس این باشد
آهسته باشد و بی افراط از پس چهل روز همه روزها بحران نشمرد مگر
مگر روز شصتم و هشتادم و صد و بیستم از بهر آنکه وقت بحرانها
سکانی تا صد و بیست روز باشد و آن نیز نادر باشد و پس ظاهر
باید دانست بعضی بحرانها بهر چهار روز باشد و بعضی بهر
هفت روز و بعضی بهر بیست روز و وقت بحران چهارگانی تا
بیست روز تمام باشد و از پس بیستم ضعیف تر شود لیکن
از آن بیرون نشود که از روزها خبر دهنده باشد و وقت بحران هفت
گانی تا چهل روز باشد پس ضعیف تر شود پس وقت بحران بیست
گانی

هفت
تا صد و بیست روز باشد پس از صد و بیست روز بحران از پس
ماه باشد تا از پس هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یک
سال و بحران همه بیماریها چون بیشتر اندر روزها طاق باشد و بدین
سبب است که بحران تب غب روز یازدهم و پانزدهم بیشتر از آن حسم دارند
که روز چهاردهم و اندر بیشتر بیماریها چون بیماری هم چون عدد روزها
بحران باشد مثلا هفت نوبت غب همچون هفت روز محرقه باشد و اندر
بیماریها مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد روزها بیماریهای حاد باشد
و اندر ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد
و روزها حساب کنند از روزها بیماریها حاده باشد و اندر بحران
بیماریها مزمنه هم بر قیاس روزها حساب کنند بعد هم ربا حساب رانند
همچنانکه اندر بحران بیماریهای حاده افتد چنانکه یاد کرده آمد و روزها
دیگر که بحرانهای وقتها اندر آن افتد ایام الواقعة الوسط گویند
اینست روز سوم و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم لیکن بحران روز چهارم
هرگاه که از وقت خویش بگردد تا روز سوم باشد یا روز پنجم و بحران روز
نهم از وقت خویش بگردد تا روز یازدهم آید یا روز هفدهم و از
ایام الواقعة الوسط روز ششم بتر است پس پنجم پس سیم و روز
سیزدهم ضعیف است و روز سیم بحران کند لیکن پدید آید و هرگاه
اندر بیماریهای حاده روز نخست اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم باشد
و اگر بیماریها سخت گرم و سریع الحرکة باشد روز سوم کند و اگر آهسته
تر

۲۲ تر باشد بحران روز پنجم کند و اگر روز انذار روز چهارم باشد و بیماری
گرم باشد بحران روز هفتم کند و اگر آهسته تر باشد روز نهم کند و اگر روز
انذار چهارم کند و نشانها ظاهر آید بحران روز ششم باشد و اگر روز انذار
هفتم باشد بحران اندر یازدهم یا چهاردهم بود و اگر روز یازدهم بود تب
تب روز برآید و گرمتر باشد و اثر نضج پدید آید بحران اندر چهاردهم
بود و اگر اثر نضج اندر چهاردهم پدید آید بحران روز هفدهم کند یا
هشتم هجدهم یا بیستم یا بیست و یکم و هژدهم بیست و یکم کند
و همچنانکه روز چهار انذار اندر روز هفتم کند یا یازدهم انذار اندر
چهاردهم کند و هفدهم انذار بیستم و بیست و یکم را باشد که اثر نضج که
هفدهم پدید آید ضعیف باشد بحران از بیست و یکم بگذرد و چهل روز
که روز بیستم انذار اندر روز چهلم کند و از ایام الواقعة الوسط هرگاه
که نشانها که روز سوم پدید آید باشد بحران روز ششم کند و روز پنجم
انذار اندر روز نهم کند اما اگر نشانها پدید باشد بحران روز هشتم کند
و روزهایی که بحرانها نیک باشد یا تمام یا ناقص چهل و بیست و یکم روز
از آن سوم و چهارم است همچنین بر سبب تا روز هفدهم پس روز نوزدهم
و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هشتم و سی و یکم و سی و
چهارم و سی و هفتم و چهلم و گروهی روز اول و روز دوم را از روزها
بحران شمرده اند از بهر آنکه چون روز اول تا روز دوم بگذرد
از بهر آنکه گفته اند تغیر حالی باشد از بحران گفته اند و گروهی
دیگر گفته اند

ه از پس چهل روز بحران نباشد لیکن بیماری بتحلیل گذرد اما روز بیستم
تا تمام چهل روز سیزده روز است که درو بحران نباشد و آن روز بیست دوم
و بیست و یکم و بیست سیوم و بیست و پنجم و بیست ششم و بیست هشتم و بیست نهم
و سی ام و سی دوم و سی سوم و سی پنجم و سی ششم و سی هشتم و سی نهم است و از
جهت بیان نوبت این روزها را شجر ساخته کرد و نام روزها که درو
بحران نیک باشد بسرخی نبشته شد و روزهایی که درو گاه بحران باشد و گاه
نباشد بسبزی روزهایی که درو بحران بد و ناقص باشد بسیاهی و روزها
که درو بحران نباشد بکبودی و در نسخه اصل چنین است
روز نخستین روز بحران نیست ه روز دوم روز بحران نیست ه
روز سیوم بسیار باشد بیماریها و بیماریها که بغایت گرم بود و اندرین روز بحران
کند ه و روز چهارم روز بحرانست و خبر دهنده است از بحران هفتم
پس اگر نشانها روز چهارم بد باشد بد بیدا باید تمامی آن روز ششم باشد
و اگر نشانها نیک باشد تمامی آن روز هفتم ه روز پنجم اندرین روز بحرانها
نیک بسیار باشد ه روز ششم هر بحرانی که اندرین روز باشد با رنج و با خطر
و با نکس افتد و اندرین روز بحران نیک کم در افتد ه روز هفتم روز بحرانست
و صدر روز سیم است و هر بحرانی که اندرین روز بود بی رنج بود ه روز هشتم
روز بحران نیست و اگر با در دین روز بحرانی افتد نیک باشد ه روز نهم
روز بحرانست و حکم او همچون روز سوم و پنجم است و خبر دهنده است
از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهنده است از ششم و هفتم ه
روز دهم

روز دهم همچون روز هشتم است ه روز یازدهم همچون روز سوم و پنجم و نهم است
و خبر دهنده است از چهاردهم ه روز دوازدهم همچون روز هشتم و دهم است ه
روز سیزدهم درجه او میانه است از روزهاء بحرانیست و نه از روزها نیست
ه که درو بحران نباشد ه روز چهاردهم روز بحرانست و پس از روز هفتم قوی ترین روزی
هشتم هیچ روزی قوی تر از این روز نیست ه روز پانزدهم اندرین روز بحران
کمتر باشد و اگر باشد نیک نباشد ه روز شانزدهم همچون روز سیزدهم
است ه روز هفدهم روز بحرانست و حکم او همچون روز یازدهم است
و خبر دهنده است از روز بیست یکم است ه روز هژدهم اندرین روز بحران
کمتر از روز هفدهم باشد و اگر باشد نیک نباشد ه روز نوزدهم اندرین روز
بحران کمتر باشد و اگر باشد نباشد ه روز بیستم روز بحرانست و پس از
چهاردهم ازین روز قوی تر نباشد ه روز بیست یکم روز بحرانست لیکن
اندر بیستم بیشتر است روز بود ه روز بیست دوم روز بحران نیست ه
روز بیست سوم روز بحران نیست ه روز بیست و چهارم روز بحرانست
و بعد از بیستم هیچ روز قوی تر ازین روز نیست ه روز بیست و پنجم روز
بحران نیست ه روز بیست و ششم روز بحران نیست ه و روز بیست و هفتم
روز بحرانست و پس از بیست و چهارم هیچ ازین قوی تر نیست ه روز بیست هشتم
روز بحران نیست ه روز بیست و نهم روز بحران نیست ه روز سی ام روز
بحران نیست ه روز سی یکم روز بحرانست ه روز سی و دوم روز بحران
نیست ه روز سی سوم روز بحران نیست ه روز سی چهارم روز بحرانست ه
و هرچه پس ازین بود ضعیف تر بود

روز بیست و پنجم روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران نیست
روز سی و هفتم روز بحران است روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم
روز بحران نیست روز چهلم روز بحران است و فرجه بحران زود
بود ضعیف بود چون یاد کرده آمد که روزهای بحران کدامست
شرح نوشته شد تا پزشکان را حاجت نباشد و ضعف ایشان هم اندیشه
معلوم کرده شود روزهایی که بدی شکل و تمام بود کدام است و جدولست
و آن روز چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم جمله یازده روز بود
و روزهایی که بدی کامل بحران باشد و کامل نباشد کدام است و جدولست
و آن روز سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم است و جمله شش
روز بود و روزها که بدی بحران ناقص بود باید باشد و تاریخ و خطر
باشد کدامست و جدولست و آن روز ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم
و شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم است جمله هشت روز بود و روزهایی
که بدی بحران نباشد کدامست و جدولست و آن روز اول و دوم و بیست و دوم
و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم
و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم جمله پانزده
روز باشد جمله چهل روز باشد **باب چهارم اندر شناختن**
بیماریها سلامت و اسد هرگاه که بیمار را بر پهلو تواند خفت
و بر پشت باز بسفد رود [illegible] اندر بستر فرو نهد و باسانی از پهلو
ابپهلو

25 از پهلو به پهلو تواند گشت و بر آن شکل خسبیده اندر تن همه جای حرارت کرده
کرده بود باشد این همه نشان نیک و امیدواری باشد خاصه که دم زدن
بیمار طبیعی باشد و نبض قوی باشد و اگر بیماری دراز شود نشان نیک هم
باشد از قوت طبیعت و از امیدواری دلیل باشد و نیز نبض و سبکی
با هلاکی از خواب بیدار شود آسوده بیرون و خاستن [illegible] و عقل بر
جای و بطریق [illegible] نشان سلامت دماغ باشد و عطسه
اندر سرسام نشان پاک شدن دماغ باشد و همچنین و رنگ روی بر جای
خویش بودن نشان سهلی بیماری باشد خاصه اگر نشانها نشان سلامت
باشد و هموار کردن حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشد از بهر آنک معلوم
گردد که احشا اماسی نیست و اندرست طبقه با فضل بر روز بحران
نشان پاک شدن عروق بود از عفونت و اندر تب صفراوی [illegible]
که ایشان حال گویند نشان خیر باشد و اندر بیماریهای گرم رعاف و قی
و اسهال و ادرار بول و عرق اندر روز بحران نشان سلامت بود
و اندر همه بیماریها شهوت طعام نشان نیک بود و سلامت جگر و دیگر
دیگر احشاها باشد **باب پنجم در شناختن علتها که بعلتی**
زایل شود هر که تب خداوند تب گرم را گوش کر شود پس اسهال صفراوی
اتفاق افتد که کری زایل شود و همچنین درد چشم با اسهال صفرا زایل
شود و ممکن باشد که خداوند اسهال صفراوی را گوش کر شود اسهال باز
ایستد از بهر آنک صفرا و مادت صفرا از سوی بالا برخیزد و اگر خداوند
استسقا را

استسقا را اسهال بلغمی اتفاق افتد یا رطوبتی اساک بلغمی برود علت او زایل
شود و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید حرارت تب آن ماده را بگدازاند و تحلیل
کند و تشنج بدان زایل شود و صرع تب ربع زایل یا سهل‌تر شود
و سوء المزاج سرده اندر مزاج و معده و جگر و احشا باشد هم بتب زایل
شود و اگر خداوند داء الدبه یا برپای جراحتی پیدا شود و آبی بیرون
بر می‌آید نشان نفع دارد نشان آن باشد که ماده باطراف انتقال کرده
است بدفع طبیعت و همچنین اگر خداوند داء الدبه را اندر بن گوش
یا اندر حوالی سینه و بر پهلوها ریشها پدید آید دلیل بحران انتقال
بود و امید سلامت باشد لیکن آن ریشها بسبب بدی ماده با صعوبت
گردد و اگر خداوند مالیخولیا را و خداوند برسام را بواسیر پدید آید
بحران اسهال باشد و علت بدان زایل می‌شود و پس دیدن آمده خداوند
مالیخولیا را بر پای ریشه برآمد و مالیخولیا بدان زایل شد و اگر خداوند
خناق و ذبحه را بر سینه آماسی و سرخی پدید آید بحران اسهال باشد و طبیعت
ماده را بظاهر دفع می‌کند و هم چنین و اگر بر ظاهر حلق و زبان و آماسی
پدید آید نشان سلامت باشد و اگر خداوند سرفه کهن را اندر خایه
آماسی پدید آید سرفه بدان زایل شود از بهر آنکه اندامهای مردم زبر
را با اندامهای سفل مشارکت است و اگر خداوند داء الثعلب را دوالی
پدید آید داء الثعلب زایل شود از بهر آنکه ماده برپای انتقال کرده
باشد و اگر خداوند درد کرده را و درد اندامها را و نقرس را دوالی پدید

آید ماده انتقال کرده باشد و علت بدان زایل شود و اگر خداوند دوالی
را عطسه پدید آید دوالی زایل شود

باب ششم اندر حالهائی

که مردم پدید آید نشان بیماری خواهد بود هر گاه که اندر چشم مردم
اندر روشنی و لب اختلاج آید هم تقوم بود و اگر در عضوی دیگر بود هم
بوده اندر آن عضو تشنج افتد و هرگاه که چشم و زردی شرح می‌شود
و از چشم آب بسیار آید و روشنائی آفتاب نخواهد که بیند و از دیدن
او درد کند باید برسام باشد اندر منزل و با خوش دلی و غم و ترش
و اندیشه و نومیدی که مقدمه مالیخولیا باشد دیدن خیال پیشه پیش
چشم یا دیدن دودی مقدمه آب فرود آمدن بود درد سقفه سخت
و صداع متواتر هم علت است افسار زود آب را کسلانی و کاندر جاشنها
و اختلاج اندامها متواتر باشد مقدمه سکر باشد جنبانیدن مغز رحمی
و اسلی مقدمه سکته باشد بسیار زکام و نزله هم باشد علت سل
و داء الدبه عرق کردن بسیار از همه تن نشان امتلا باشد و باه
نشان رقیق شدن اخلاط و هم سقوط قوت باشد عرق با غشی بود
هم کشنده باشد بتها عفونی امتلا مفرط هم سکته بود یا داء
خون از گلو برآید دل کبرد پی نقل یا خوش بوی نشان تب بود
بدل یا خوش بوی نشان تبهای عفونی بود سقوط شهوت و تکسر
و الم و ماندگی نشان امتلا و مقدمه بیماری بود سقوط شهوت یا تشنگی
گشتن و تولد بادها اندر شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام
فزون

از عادت نشان سوء المزاج بود از سردی که در معده باشد کی گاه گاه
با آماس سقوط شهوت بی تولد یا دمها اندر معده نشان گرمی و نم
معده باشد آروغ ترش بسیار نشان تولد صفرا بود که زردی
بری مثل خردل و غثیان نشان بلغم غلیظ باشد که اندر معده جمع شده
باشد سرخی جسم و تیرگی رنگ روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه
جذام باشد بسیاری دملها مقدمه جراحی باشد بزرگ بسیار عددها
مقدمه دبیله عظیم باشد بهق سپید و بسیار لازم مقدمه برص سپید
بود خفقان پیوسته مردم را که سبب درست را هم مرگ مفاجا بود که آن
خللی و غمدره اندر جگر باشد و میل سوی پهلوها و پشت دارد
نشان علتی باشد اندر حدبه جگر سپیدی ثقل و اندکی نشان شد
و مقدمه یرقان بود ثقل های سیاه و بسیار مقدمه برص سیاه باشد
آماس پشت چشم و زهت و پای نشان ضعف جگر و مقدمه استسقا
بود که آن و غمد تهیگاه نشان آن نیز بود اندر کره اسهال که مقعد را
بشوراند هم بیح امعا پدید سوراندن است یا جنس هم آن باشد
که اندر مثانه ریشی پدید آید خارش مقعد که سبب کرم خرد بود
مقدمه بواسیر بود خفتن و بی خبر شدن اندامها که تباری خدر گویند
مقدمه فالج باشد کابوس و عسان و سرگشتن پیوسته مقدمه صرع
بود خوی کردن اندر خواب نشان امتلا و خوردن طعام بسیار
بود مرد کی کسی ازین نشانها درست نشناسد باید بعلاج آن علت
مشغول باید بود

باید بود تا علت پدید نیاید و مستحکم نگردد باب
هفتم اندر بیماریها چون کشنده
آن روز میرند کی اندر بیماریها سلیم بحران نیکو باشد و اندر تبها
محرقه و داغ بدان ماند اندر ایشان نوبت میرند و نشان مرگ آن باشد
که عقل شوریده شود و نبض صعب خیزد با ضعف و غنودن پدید آید
و درد سر و تاریکی چشم تولد کند و دل درد خیزد و بیماری بی قرار
گردد و هلاک شود و اندر تبها بلغمی اندر اول نوبت میرند و نشان مرگ
آن باشد کی مدت سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض ضعیف و متفاوت
بماند و سبات و کسلانی پدید آید و در میانه هلاک شود نی انجام مرگ
اندر آن ساعت بود اندر آن وقت آن روز اعتراض تب و بیماری
ضعیف تر باشد اگر در ابتدا نوبت تب باشد تا اندر آید تا اندر ایشان
و اگر علامتها بد اندر ضمن وقتها پدید آید که یاد کرده اند کمتر بایسته
برسد و هر بیماری که اندر ابتدای تب با اندر وقت بر آید میرند بیشتر
اندر ابتدای تبها میرند که سبب آن آماسی بود اندر اندرون اندامها اندرونی
و اندر آن وقت که اندر حرکت آید روی بدان موضع نهد و الم زیادت
شود و اسهال بدل بار دهد تا اندر بیماری که ماه آن سخت تر باشد
و بسیار باشد و طبیعت از حرکت آن هزیمت شود و حال طبیعت
با آن همچون آن تشنه باشد اندک که در برهیم بسیار فرو میبرد
با هم چون حال کسی که او را گلو بفشارد و اندر اینها تب میرند
هم بسبب آنک

طبیعت از ماده مرمت شود و تباه اندر وقت انحطاط تب نیز میرند
هم بسبب آنکه طبیعت از ماده مرمت شود مگر چون وقت حر بسببی قوی
ه اتفاق افتد بمیرد چون اسهال قوی یا جشع عظیم فی الجمله بسببی از
سببها اعراض نفسانی چون غمی عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند
یا بسببی از انواع دیگر چون طعامی و شرابی بسیار یا موافق نخست
عرق لوح کنند پس بمیرند و حقیقت آنست که این انحطاط بی ضرر
باشد و اسبابی نباشد لیکن تو تنها ضعیف شده باشد و حرارت غریزی گلند
بذیرفته و نبض ضعیف و آهسته شده بدان ماند تب اندر انحطاط
را سببی تو تنها باز آید و حرارت غریزی برافروزد و نبض قوی تر گردد
و منتظم شود اندر آبله در وقت انحطاط بسیار میرند و بیشترین
باسهال میرند و سبب آن بسیار ماده باشد و تباه شدن اخلاط
و آن چنان باشد آبله بظاهر تن بیرون آید و بعضی باطن باز گردد
و اسهال تولد کند و احشا را بی چسباند و می رنجاند و می گدازد تا
هلاک شود و علامتها یاد اندر بیماریها دیگر اندر چشم و بینی و گوش
و پیشانی و صدغ پدید آید چشمها خیره اندر شود و بینی باریک و سرد
شود باشد که سر بینی کبود شود یا سیاه و گوش نیز سیاه و سرد
شود و منسع گردد و نرمهها کبود کند و گوشت پیشانی کشیده
شود چنانکه گویی پوست پاره بگیرد و بر حرکت نشیند و بپوشد و خشک
شود پوست پیشانی بر استخوان پیچیده شود این همه نشان سرد شدن
خونست

خونست و فرو مردن حرارت غریزی و نارسیدن باطراف و بآخر
سیاهی چشم سوی بالا شود و سپیدی پدید آید و از جمله علامتها
بد بعضی آنست که بیمار به پشت باز افتد و دستها فرو گذارد
و نشیند بستر فرو شود و دندانها بر هم ساید و صریر کند و بعضی
را باشد که لب زیرین سال برجهد و دندانها تو سیاه بر هفته شود
و چشمها گاهی باز بماند و بعضی باشد که بدست حرکت کرده گیرد
چنانکه کسی مگسی پیش چشم همی بیند و بعضی انگشت بدیوار همی مالد
چنانکه کسی کاه از دیوار بیرون کند و بعضی انگشت بر جامه می مالد
چنانکه کسی بورا از جامه برچیند و این همه علامتها مرگ بود

بخش عملی

و این بخش از این کتاب مشتملست بر هفت مقالت و اندر هر
مقالتی و هر بابی نکته لیست که این باب مقصود این نکته باشد
و در بیشترین کتابها اگر بجویند نیابند و غرض علم و اهل تحصیل از
مطالعه کتب این نکتها باشد و هر یکی را بشرحی که بدین کتاب
لایق بود یاد کرده آمد چنانکه مقصود مفهوم گردد و حیرتی گوشیده
نماند ان شاء الله تعالی مقالت اول اندر وصیتها که طبیب
را گوش بدان باید داشت مقالت دوم اندر علاج بیماریها
اوله گزار اندامها از سر تا پای و این مقالت منقسمست بر هشتاد باب
مقالت سیوم اندر علاج تب و آبله و حصبه و غیره مقالت
چهارم

اندر علاج اماسها و ریشها و جراحتها مقالت پنجم اندر علاج
شکستگیها و سستیها و از جای بیرون آمدن اندامها مقالت ششم
اندر زینت یعنی پاک داشتن بشره مقالت هفتم اندر علاج
زهرها مقالت اول اندر وصیتها که طبیب گوش بدان باز باید
داشت طبیب نزدیک بیمار آید پس از آنکه شرطها اما نشیند بنی
و شفقت و مسلمانی بجای آورده باشد چشم و گوش و زبان از همه تا
بیند بدو همانگاه داشته باشد نخست باید که نبض بیمار و تفقد
آن بداند بدان طریق که اندر بخش نخستین از این کتاب یاد
کرده آمد پس احوال آن روز و احوال دیگر روز گذشته بپرسد
و بداند تا نوبت بیماری امروز همچون نوبت دینه هست یا کمتر
یا فزونتر و فردا نیز احوال بپرسد و اگر هر سه روز بیکسان باشد
حکم کند که بیمار بیک حال ایستاده است و اگر هر روزی می افزاید گوید
فزاینده است و اگر هر روزی می کاهد گوید که انحطاط است و بپایان
رسیده است تدبیر آن بحران احوال باید کرد چنانکه اندر بخش
نخستین این کتاب یاد کرده آمد و بباید پرسید تا بیمار چه وجع
عضوی المی می یابد و الم می باید معلوم کردن که معظم بیماری اندر
عضو است و اندر اعارت که بران عضوی ریختنی می شود آن
عضو را قوت دهد به ضمادی یا نطولی موافق اولی
ضماد موافق عدس مقشر و سماق و نار پوست گلنار و گل سرخ

سماق و برگ مورد همه را برابر در آب بپزند و خرقه بدان آب تر
کنند و بران عضو می نهند و ثفل آن ضماد کنند و احوال خواب
بپرسند اگر بیمار خواب می یابد بداند که بیمار را دماغ بسلامت
است و امیدوار و اگر خواب نمی یابد حال برخلاف این
باشد و از شهوت طعام بپرسند اگر شهوت طعام برجای بود
بداند که اعضاء غذا بسلامت است و امیدواری زیادت باشد
و اگر نه برخلاف این باشد و جایگاه خواب لایق حال بیمار فرو باید
ساخت و ترتیب و دارو و خدمتکار احتیاط کند چنانک باید
و اندر بیماریها گرم خانه خنک باید کرد و بیمار را جامه توزی باید
داشت تا خنکی هوا و راحت آن بدل آدمی برسد و تن او سرد نشود و حرارت
باطن باز نگردد و اگر بیمار کودک یا اهل تنعم باشد و ضعیف باشد
و چیزی آرزو خواهد تا بعث آرزوی وی باید کرد از آن نوع یا
چیزی مانند آن و باید دانسته حال قوت اندر بیماری همچون
حال توشه است اندر سفر همچنانکه مسافر اندر سفر توشه نگاه دارد
تا سفر بدان تمام کند طبیب نیز باید که همه غایت نگاه
داشتن قوت بیمار کند تا بیماری بدان بپایان رساند و بدین سبب
گاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد داند
که بیماری بدان زیادت می شود لیکن بدان بنگرد نگاه داشتن قوت
بیمار مشغول شود و از چنان باشد اندر تب محرقه بیمار را عشی افتد
طبیب

اندران حال حرارت نگاه نکنند نان را با شراب تر کنند و بدهند تا قوت
باز آید و هم چنین اندر قولنج هرگاه که دردی سخت پدید آید طبیب
دارو خدر کنند تا بیمار از درد بی خبر شود بدین طریق عارضه
قوی زایل کنند پس بعلاج واجب باز آید و الحاکی قوت قوی باشد
باستفراغ حاجت آید هیچ توقف نباید کرد و الحاکه قوت ضعیف
باشد نخست انعاش قوت باید کرد پس استفراغ کنند و الحا
کی باستفراغ حاجت آید یکبار بر طبیعت الحاح نشاید کرد
بتفاریق استفراغ باید کرد و اگر بیمار خطرناک باشد و ایمن
نتواند بود که قوت چندان پای دارد که ماده پخته کند شود زود
استفراغ و علاج قوی باید کرد با هم قوت نگاه داشته شود
و هم بیماران را علاج لابثی باید و طبیعت را بیشتر علاج
را قابل تر باید صواب بود از بهر آنک اندر مدت دراز بسبب مداومت
علاج طبیعت با دارو خوی کرده شود منفعت او پدید نیاید و هر چند
روزی شربتها اگر چه همه از یک نوع باشد یکی دیگری بدل باید کرد تا طبیعت
با یک چیز خو نکند و هرگاه که طبیعت اندر علاج یک طریق می شود سپرد
و هیچ اثر منفعت بیند بضد آن باز باید گشت و اگر حقیقت داند
که بر صواب است اگر چه اثر آن دیگر ظاهر شود از طریق صواب بر نباید
گشت و اگر اندر علاج خطایی افتد و اثر آن خطا ظاهر نشود
از آن کی اثر قوی ظاهر گردد و اگر بیمار را حقنه باید بر خلاف قیاس
بدان

٤٠ بدان فریفته نباید شد و همچنین اگر بخلاف قیاس عارضه سخت هایل
پدید آید نباید ترسید که عارضه زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب
و تن آبادان را استفراغ بیشتر باید کرد ~~و استفراغ کمتر و اندر همه~~
و بیمار نازک و لاغر را علاج تغییر مزاج باید کرد و استفراغ کمتر و اندر همه
بیماریها دل خوشی بیمار باید جست و مراد ایشان باید بود و تدبیر
قوت دل باید کرد بهر چه ممکن گردد و از غم و ناخوشی دل دور باید
داشت بعضی را بسماعها و امیدها و بعضی را بزر و جواهر و مانند آن
و بعضی را بحضور ... و مونس او دل خوش کردن تا شاد شود و قوی
دل گردد و اندر گرمای سخت و سرمای سخت هیچ علاج قوی نشاید کرد و الحا
که باستفراغ و تغییر مزاج حاجت آید و یک چیز باشد کی هر دو معنی را
شاید بغنیمت باید داشت چنانک اندر تب صفراوی آلو سیاه
و نباید که طبیب تا تواند علاج بغذا کند و بدارو نکند و بدو مشغول نباید
بود و تا تواند بیک داروی بسیط یعنی یا مفرده علاج کند داروی اسحه
نباید داد و طبیب را داروی مجهول مجهولان و پیره زنان گویند
بکار نباید داشت و بر آن اعتماد نباید کرد مقالت دوم اندر علاج
بیماریهاء اندامها از سر تا پای باب اول اندر بیماریها
سر و بیماریها دماغ سرسام دو نوع است یکی آنک ماده آن صفراوی
باشد خالص دوم آنک صفراوی باشد با خون آمیخته و غلبه خون را بود
و آنج ماده صفراوی خالص بود او را بلغت یونان قرانیطس گویند و بپارسی

سرسام سام بلغت بنشیند کان آماس بود یعنی سرآماس و آن از بهر
آن گفته اندکی این علت باشد اندر گوهر دماغ پدید آید یا اندر غشا
دماغ یا اندر هر دو و لیکن فرانیطس اندر غشا دماغ بود و بر جمیع
فرانیطس هذیان نیست و سبب این علت بسیاری صفرا باشد و بسیار که
اندک بخار بدماغ برآید **علامتها** تب گرم و درد سر و بیخوابی و هذیان
و اختلاط عقل و تشنگی و خشکی دهان و لبها او و درشتی و زردی
زبان **علاج** صندل بسایند و اندکی کافور و گلاب سوده با سرکه
برجا کانیل می بویانند و خرقه کتان بدو تر می کنند و بر پیشانی و صدغ
او می نهند و پای او با آب گرم با طبیخ بنفشه و بابونه شستن و
مالیدن و همچنین سرکه و گلاب و روغن گل بهم آمیختن و بویانید
و بر پیشانی و صدغ او می نهند و طبع او حقنه با نشاسته از بنفشه
و شکر و سقمونیا ساخته باشد نرم دارند **صفت حقنه نرم** بنفشه
و بابونه از هر یک ده درم نیلوفر پنج درم عناب بیست عدد سپستان
چهل عدد همه اندر یک من آب بپزند تا به نیمی بماند و پالایش کنند و یک
وقیه شکر سرخ بمقدار پنجاه درم از این طبیخ و هفت درم روغن گل یا روغن
بنفشه حل کنند حقنه کنند و اگر از حقنه و شیاف مانع باشد مغز
الدماغین و شیرخشت دهند با طبیخ تمر هندی و شیرخشت و مغز
دو درم اسبغول اندر جلاب خام و آب انار می دهند و هوا خانه
باید خوش باشد و اندر او بوی [illegible] معتدل و دیوار خانه میاه

باید

باید و نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و نزدیک بید مشک و نیلوفر
بنفشه و میوها و خوش بوی حسک باید نهاد و شربتها جهت تسکین
حرارت آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب ریواج و شراب ترشی
ترنج و شراب لیمو و شراب زرشک و شراب انار و شراب صندل و آب
کدو که اندر خمیر گرفته بود پخته باشند و با آب غوره آمیخته
و اندکی شکر بر نبات دهند و از جهت نرم داشتن طبع شراب آلو
و شراب تمر هندی و شراب بنفشه با تمر هندی و آب میوها
با شکر و کشکاب با روغن بادام و شکر و اگر حرارت سخت قوی باشد
بیش از آنک استفراغ کرده باشند قرص کافور دهند بدین صفت
قرص کافور بنفشه و نیلوفر و طباشیر و گل سرخ و تخم خرفه کوفته و تخم
کشنه از هر یک سه درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و شیرین از هر
یک پنج درم رب سوس صندل سفید از هر یک دو درم کافور نیم درم
زعفران دو دانگ کوفته و بیخته و بلعاب اسبغول سرشته و اقراص
کنند هر یکی دو درم شربتی یک قرص با سکنجبین ساده یا با شراب
غوره دهند و اگر طبع گشاده شود و خواهند که باز دارد قرص
طباشیر دهند بدین صفت **قرص طباشیر** طباشیر و گل سرخ
و سماق پاک و زرشک پاک از هر یک پنج درم تخم حماض و تخم خرفه بریان
بریان کرده از هر یک دو درم و تخم گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان
کرده و نشاسته بریان کرده از هر یک دو درم شکر یک درم شربت دو درم
با شراب آبی

باشد چو در روز هفتم که روز بحران بود جز شربتی سکنجبین ندهند و نخود باز گذارند و با مدت چهار ده شود روز با بیست روز یا بیست و یک روز بدین علاج باز دارند و اگر جواب نیابد این بطول بیکار دارند صفت بنفشه و گل سرخ و خشخاش بابونه و برادشه کدو و تخم کوکنار همه کوفته کاسک جو در آب بپزند چنانکه بیست بمیرد بیکار دارند و سر زنان و سر بپزند بر سر دو شند و شربت بانو ابخرد سر زنان بود و هر روز نیک گشاده شود پای از زانو تا شتالنگ ببندند چنانکه از رنج بستن اندکی آگاه باشد و تکرار آن اندر آب گرم نهند و بمالند پس بگشایند و بستن از زانو آغاز کنند و گشادن از سوی شتالنگ و مروه از جهت نرم داشتن طبع از بنفشه و آلوی سیاه و زردآلو و خرما هندی و ماش مقشر و اسفناج و کشک جو سازند بشیر بادام یا بی بادام و نیک وانبر بسهار کل حقد رد افکند و شکر چاشنی دهند و از جهت بازکردن طبع آب بارزنک و ریشک و سداب تزش و اساک بدین دانه عول بسین مغز بکام بیان کرده و اگر صد بیست درهم دو درهم تخم خشخاش کوفته در افکند صواب بود و از جهت تسکین صفرا چون طفیل از عدس مقشر و زیرباج تخم دهند و چون غذا خواهند داد نخست کشکاب سیبر دهند تا کنار قوت زنان روغن بکام و سایر سر ماهی خرد بسرکه پخته و چون مرغ عمر پخته سرسام خونی و این علت بلغت یونانی فلغمونی گویند علامتها سرخی

زبان

زبان میلی دکها و سرخی چشم و تب گرم لازم و گرانی سر و درشتی زبان و سعس سریع و صلب و باشد که زبان بگیرد و روشنایی بخواهد علاج فرق میان این علاج و علاج فراسطس آن است که در علت نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجها بدو نزدیک است و نیز باشد که حقنه تو بتر با عسلی بوتر حاجت آید اما علاج درد سر و شقیقه که اگر گرمی بود بدو نزدیک است از دیگر باید گزید و اطریفل کشنیزی که صداع گرم را نافع آید و بخار از راه باز دارد صفت او پوست هلیله هر دو هلیله کابلی و بلیله و آمله مقشر و کشنیز خشک نام دیگر برابر کوفته و بیخته بروغن بادام حرب کنند و با انگبین کشر شند شربتی چهار درم برسام سرد این علت را کنتر عش گویند و مایه او بلغمی باشد که از بلغم عفن بدماغ برآید و سبب آن تخمه و بسیار خوردن طعام سرد تر باشد چون ماهی و لبن و گوشت گاو و باقلی و بیا و جام سبوها تر و فقاع و تنبی نتواند علامتها غلبه خواب و فراموش کاری و صداع نرم و تب آهسته و سعس متفاوت و بول غلیظ و خام و سپید و بسیاری آب دهان علاج نخست حقنه تیز با شیاف تیز بیکار دارند بس فرمایند پس ایارج فیقرا با تخم حنظل جدا کانه اندر معجون افسنتین دادن صفت او پوست هلیله کابلی اسطوخودوس از هر یک ده درم سنا مکی هفت درم بسفایج هم کوفته پنج درم تربد سپید تراشیده نیم کوفته چهار درم

موبر دانه بیرون کرده بیست درم افسنتین دارچینی بسته ماحر چوش
دا انداخته صفت درم حب دوکل کرم راست بجوشانند تا سه یکی بماند
صافی کنند سرشی هفتاد درم با هشتاد درم و بیست درم شکر
ترنجها پس هر یکی با مداد کیلیس دهند با مصطکی وانیسون
ومفاصل بروغن نشط و مانند آن چرب دارند و می مالند واگر تب آید
کشکاب دهند بود نه کوهی و کرویا خشل بجم کرفس وسعتر و بجم
بادیان و مانند آن درزی نخنه و اگر سست کرم تر باشد بادیان تر و برک
کرفس بر قدرکی دو دیگ بپزند **صفت حقنه** تیس تخم حنظل اسطو
بود نه کوهی از هر یکی یک مشت سفاج نیم کوفته دو مشت بپزند خانک
ریمست وساله بند داله طبیخ مقدار نخاه درم روغن بادبونه با
روغن رسته درم ما سدیرا مکنند واگر دو درم نمک اندازه درم ابکا
حل کند و در حقنه بیامیزند بحث نوی بود و بکار دارند شیاف
از برف بر اشیل یا از صابون یا از تخم حنظل و لوزه و نمک و بیاسد
سرشته نهند و پس از آنکه استفراغها حاصل کرده شود بخار سرکه در وی
بوده جا ساخته باشد بینی او می رسانند و بدار و ها لطیف کنند
چون ابکامه و خردل و سعتر عرعر مرماشه و حند بیدستر و بلبل
می بویانند با عطسها را و بعضی وقت نکدارد که در خواب غرق
شود و ملائل و بحریها و مانند آن می دهند واگر صداع کم دارد نیز
دا نکی جند بیدستر با دو دانکی انکبین سرشته با هوک و سعتر و بنوی

کو

٤٧ کوهی حاشا بسرکه عنصل سرشته بر سردی نهند و لطوخی از بابونه سبب
و نبو دنه حاشا مرزنکوش بکار دارند و موی سر موکم سوخته با سرکه
سرشته بر سر و پیشانی او مالیدن سود دارد **صفت محرکی** جند بید
ستر افیون دارچینی فو ودو مواز هر یکی یک درم بلبل مرشیر و قسط
دار بلبل از هر یکی شش درم زعفران نیم درم بیزرد با انکبین بکداز
دارو ها کوفته بیخته بدو سرشته و بعد از شش ماه بکار دارند شربتی از
دانکی یا دو دانکی با نیم مثقال اندر آب کرم درد دندان را که از سردی
بود قولنج وسل و بحته حکر را وعسر البول و بلغمی را ومعده سرد را
و بادها غلیظ و همه بیمار بها سرد را و مزاج سرد را نافع آید **صفت**
ملانلی بلبل سپید و سیاه دار بلبل از هر یکی ده درم و فتنه عود بلسان
یک وقته حماما سنبل از هر یکی چهار درم زنجبیل سلیخه تخم کرفس سالیون
اسارون داسن خشک از هر یکی یک درم با انکبین سرشته شربت یک درم
با آب کرم درد معده سرد را و روغ ترش و شهوت کم و بادها
غلیظ سود دارد **درد سری که از سردی بود** علاج آن بعلاج سرسام سرد
نزدیکست هر دو باب تامل باید کرد و ازالحا بر باید کرید **مالیخولیا**
این علتی است سودا یی از بهر آنکه کوهر دماغ را بکست و کوهر
روح نفسانی که اندر دماغ است روشن است و سودا خلطی تیره
و تاریکست هرگاه که بخار سوداخلطی بدماغ براید و بدماغ رسد
مزاج دماغ بکردد و از بخار روح نفسانی نا سیر و در وحشت و تیره و تاریک
شود

از بهر آنک مردم از هیچ چیز ترسان‌تر نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز
ایمن و شادکام‌تر نباشد که از روشنایی سبب آنک اندر تاریکی نیک و بد را
و مهتر و دشمن را نتوان دید و نتوان شناخت و اندر روشنایی بتوان دید
و بتوان شناخت بدین سبب مردم همیشه از تاریکی ترسند و گریزند پس
بضرورت کسی را که تاریکی‌ها اندرون دماغ باشد ترسان و ناشاد باشد از بهر
آنک از تاریکی بیرون نتوان گریخت و از خویشتن و تاریکی دماغ نتوان گریخت
و خداوندان این علت همیشه ترسان و بدگمان باشند از بهر آنک سودا اثر دود و خشکی
و فعل سردی و خشکی قبض است خداوندان این علت همیشه گرفته و دلتنگ
باشند و از بهر آنک جوهر سودا غلیظ است و مزاج او سرد و خشک است
و جوهرها خشک و غلیظ مر نفس را نگذارد که از یک فکرت بیک دیگر رود و بر یک بماند همیشه چنان
بر خیالی و صورتی و حالتی که خداوندان این علت را افتد به دشواری از وی
زایل بتوان کرد و این علت بمشارکت سپرز و معده بسیار افتد
و هرگاه که علت بمشارکت معده باشد خداوند این علت از قی کردن
راحت یابد و این را مالیخولیا مراقی خوانند و سبب آن بسیاری سودا
باشد که هر روز از سپرز به معده براند و هضم معده تقصیری باشد
و بسبب این تقصیر بادها اندر معده تولد کند و معده منتفخ
شود و بر طعام مستعمل نتواند گشت و قوت دافعه بدان سبب کار
خویش تمام نتواند کرد بیشترین از آن سودا اندر معده بماند و گرم شود
و بخار از وی بدماغ براند علامتها خداوند این علت بسیار موی و سطبر
موی بود

44 بود و لون او سیه‌گونه بود و باشد که سخت سرخ باشد یا اسمر و کتف او
قوی و اندامهای بر او قوی بود از بهر آنک تن او بادهای بسیار
تولد کند و باد تن سوی بالا کند و چون کیها چشم ایشان پیوسته باشد
خاصه یک چشم پیوسته بر هم زنند و سخن بشتاب [illegible] گوید
و دل جگر او گرم باشد و بدل سبب سودا بر جمله تن او بیشتر تولد
کند و دماغ او تر باشد و بدین سبب زبون و بدین بخارها باشد
و اندر احشا و معده و شکم او بادها و قراقر بسیار باشد و بدان سبب
تشنگی بر وی غالب باشد و فکر و اندوه پیوسته و نومیدی و ترس و
بعضی را سبب تقصیر هضم لعاب از دهان می‌رود علاج اندرین
علت استفراغها بسیار باید کرد و پیش از استفراغ غذاهای
لطیف و خنک باید داد و کماهیه و آب زن بکار باید داشت و دلنایش
فرمودن و اگر علت دماغی باشد یعنی اگر مبدأ علت از دماغ باشد
رگ صافن بگشاید یا ماده از دماغ فرو آید و اگر مراقی باشد رگ
باسلیق زنند یا اسلم از جهت جب و اگر معده ضعیف باشد اندر
فصد توقف باید کرد و مسهل دادن و اگر فصد کنند اگر
خون سیاه باشد چندانک حاجت آید بیرون کنند و اگر سیاه
نباشد نشان آن باشد که ماده هنوز اندر دماغ است اندر مه
بر ما کنند رگ بسیاری روز بهتر باشد و داروی مسهل دهند
بدین صفت ایارج فیقرا یک درم غاریقون و افتیمون نیم درم

تخم حنظل دو دانگ کتیرا نیم دانگ حب سازند و بدهند پس مطبوخ
افتیمون دهند و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و هر روز یا هر سه
سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افتیمون می دهند و بگیرند غاریقون
نیم درم با شتر و نمک نفطی نیم درم با اندنج درم بکوبند و بسر بسند و بدهند
و افتیمون کوفته با موبردانه بیرون کرده بسر بسند بر بامداد مقدار پنج درم
یا ده درم بدهند و افتیمون کوفته هفت درم با سکنگبین سرشته نافع آید
و دل را شراب لسان الثور و مفرح قوت دهند و اگر مزاج سرد
باشد دوا المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ دهند **صفت**
معجونی مسهل از بهر مالیخولیا سنبل و قرنفل و دارچینی جوز بوا
از هر یک سه درم تربد پانزده درم افتیمون سقمونیا از هر یک چهار درم
شکر و عسل نیم من سه بار بوزن همه داروها شربتی دو درم تا سه درم
و اگر ایارج لوغاذیا اندر طبیخ افتیمون دهند بدین صفت سود
آید **صفت او** افتیمون و هلیله سیاه اسطوخودوس از هر یک
ده درم سنا مکی هفت درم بسفایج پنج درم اندر یک من و نیم آب
بپزند تا سه یکی بماند مالیده بند و صافی کنند چهار مثقال لوغاذیا
و یک درم نمک نفطی سوده پنج درم از این مطبوخ حل کنند و بدهند
معجون نجاح نسخه جمهور بگیرند پوست هلیله کابلی هلیله امله
هلیله سیاه از هر یک ده درم افتیمون و اسطوخودوس تربد و بسفایج
از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و بعضی نسخها غاریقون
مصطکی

٤٥ مصطکی و سقمونیا چرا زمین محرق جو معمول از هر یک چهار درم
شربتی چهار درم تا پنج درم **شراب لسان الثور** آب لسان الثور یک من
یا در بحبوحه [illegible] و اگر [illegible] حاضر نبود بگیرند برگ لسان الثور خشک ده
سیر برگ یا در بحبوحه پنج سیر اندر دو من آب بجوشانند تا بنیمه باز آید
و مالیده بند و یک من شکر بر نهند و بقوام آرند شربتی از او [illegible]
باره شراب [illegible] **صفت مفرح** یا در بحبوحه درونست [illegible]
قرنفل و مصطکی و جوزبوا قرفه تا قله مشک بهمن سرخ و سپید وزرنباد
درونج [illegible] یا درونج [illegible] زعفران از هر یک دو [illegible]
دو درم مشک [illegible] دانگی پوست هلیله کابلی چهل درم [illegible]
[illegible] هلیله و امله اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و مالیده بند و انگبین
یا شکر بر نهند و بقوام آرند داروها [illegible] شربتی دو درم و اگر ماده
صفرایی بود [illegible] بکار دارند و استفراغ بماء الجبن
کنند و ماء الجبن بسکنجبین و افتیمون سازند و اندر میانه روزها
ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب دهند و اطریفل کوچک یا ایارج فیقرا [illegible]
دارد [illegible] افتیمون دو درم و ایارج فیقرا یک درم [illegible] بسرشته بدهند
و اگر معده ضعیف بود گلشکر با عود و مصطکی دهند **علاج** دیوانگی
هم این نوع است استفراغ بماء الجبن کنند و جهت [illegible] روغن
مغز کدو و روغن بنفشه با شیر دختران [illegible] بر سر می کنند و بنفشه
و نیلوفر و برگ عنب الثعلب و کوک برگ [illegible] خشخاش و کشنیز
جو

و تراشه کدو و شیر و اندر حقنه بریزند و حقنه یعنی مسهله و سر حقنه وقت
لختی تو شیل دارد و بر سر او می چکانند و شراب خشخاش می دهند و حلوا
بشکر و روغن بادام هم گرم بر سر نهادن سود دارد و غذا شوربا مرغ و برگ
کوک بدلی تخم کشنیز کوبیده و بر سر باید نهند **سبات** سبات علتی
است که آدمی هم چون خفته باشد **علامتها** اگر بیدار کنند زود بیدار
شود سبب از بخارها گرم تر باشد و اگر دیر بیدار شود رطوبت غلیظ
بود اندر مقدم دماغ **علاج** اگر زود بیدار می شود ایارج فیقرا و اطریفل
کشنیزی دهند و اطراف می بندند و می مالند و بطبیخ بابونه می شویند
و سرکه در روغن گل می بویانند و اگر دیر بیدار شود نخست حقنه تیز
استفراغ کنند پس ایارج فیقرا غاریقون شحم حنظل و مقل ترکیب
کنند و بر سر سیلان بدهند و بامداد مطبوخ افتیمون با معجون
نجاح دهند و هر بامداد یا هر ساعت در سرکه اسفل غرغره فرمایند
و لعوق اسفل بدهند و سطوحی از بابونه و اکلیل و شبت و نعنع
و مرزنگوش سعتر برگ مورد بر سر می چکانند و مرزنجوش و جندبیدستر
سیر در روغن سداب سوده بر صدغ و پیشانی طلا میکنند
علت فراموشکاری علاج فراموشکاری بعلاج سبات
نزدیکست حقنه تیز کنند و ایارج فیقرا دهند با شحم الحنظل
ترکیب کرده و پس از استفراغ غرغره کنند بکرنده عاقرقرحا و مویز
خردل ... هم کرده برابر کوفته و بحبه با انگبین سرشته و بکام
حل کرده

٤٦ کرده غرغره کنند و ایارج فیقرا با سکنجبین عسلی غرغره سود دارد
روح پرورده و در عسل پرورده بکار داشتن و هر بامداد معجون لبان
خوردن نافع آید **معجون لبان** کندر و روح سعد در عسل دار فلفل دار
فلفلی سنبل و زعفران از هر یک یک جزو و روغن گاو و سنبل جوز و انگبین
با نره چون داروها کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با انگبین بسرشند
و هر صبح کنند و چهل روز در میان خوبند پس بکار دارند شربتی
دو درم و غذا قلیه خشک و نخود آب بروغن جوز یا روغن مغز بزرالبلع
نافع آید **سکته** این علتست که ناگاه افتد و یکبار دیدار آمدن قوت
روح حیوانی از دل بسوی دماغ در رگ فرود آمدن روح نفسانی از
دماغ بهمه اندامها بسته شود و همه اندامها بیکار بمانند و حاستها باطل
گردد و حرکت دم زدن هم حرکت دیگر نماند و سببهاش
علت خلطی باشد غلیظ و لزج اندر تجویفها و منفذها دماغ و بسیار
باشنده سبب سکته علت خون باشد چنانکه همه رگها و سرینها و تجویفها
پر شود و سرینها بسبب تنگی حرکت نتواند کرد سکته فرو گیرد و
بعضی طبیبان این نوع را خناق دلی گویند **علامتها** گرانی سر
و دوار و طنین و دوی و کسلانی اندر حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج
همه اندامها و درهم بودن همه دیدنها در خواب و امتلاء رگها
گردن و سرد شدن دست و پای این همه مقدمه سکته باشد و لیکن
اندر سکته نفس زیادت شدن علت باشد و نفس دشواری دم زدن
باشد لیکن

از دم زدن بی نظام باشد و آنجا که سخت اندک سکته گرفته است
با مرده است مگر چشم باز کنند اگر مرده باشد حدقه پیدا باشد و اگر سکته
باشد بر جای باشد **علاج** بر مهره پشت روغن سوسن یا روغن دیگر چرب
کنند و ایارج فیقرا آلوده کنند و بحلق او فرو کنند تا شده فی کنند
پس حقنه بر مکار دارند و مهرها کردن و پشت او بروغن خربزه گرم
کرده بمالند و بویانی بردن آن مترودیطوس یا ابهر یا یک مثقال حلتیت
با چند ... یا سکبینج با ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو برند و موی
سر او بسترند و خردل و چند ... سرکه گرم کرده بسایند
و بر سر او طلی کنند و سداب و شراب چند ... و مشک می بویانند
و زهره کلنگ با آب مرزنگوش اندر بینی او چکانند و بر نعل بساسه
و خوربوا ... کوفته و گرم کرده اندر خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک
سوده گرم کرده بر سر نهند و پس از استفراغ عصا گرمابه خشک و در آب گوگرد
نشانند و هر گاه که سکته کاهل شود دست و چهار روز این علاج
کنند و غذا الجوذاب و شوربا گنجشک و کبوتر بچه دهند با سعتر و دار
چینی و هر بامداد ماء الاصول دهند با روغن بید الحر یا روغن بادام
و هر هفته ایارج فیقرا دهند با شحم حنظل افتیمون غاریقون
و حب کرده **صرع** این علتی است که اندر آن حال اندامها مردم بر آن
هیات که بوده است بماند و انفعال اندامها حس و حرکت بی نظام شود و سبب
گرفتگی ناتمام بود اندر منفذهای مقدم دماغ و بدان سبب تشنج پدید
آید

47 آید اگر گرفتگی تمام بودی سکته بودی حس و حرکت همه باطل شدی
و اگر گرفتگی نبودی انفعال اندامها حس و حرکت بی نظام نگشتی و سبب
تشنج آنست که دماغ از بخاری و کیفیتی ناخوش که بدو رسد که بر خرد
و خویشتن بدان سبب فراهم گیرد همچنانکه معده طعام ناپسندیده
... و ... از خویشتن دفع کند خود را فراهم آرد و قوت
و ... کند دماغ نیز هم هر گاه که کیفیتی ناخوش بدو رسد خود را فراهم
آرد بدان سبب اندر عصبها و عضلها چشم و روی و دیگر اندامها حرکتها
مختلف و مضطرب پدید آید و تشنج گونه دار ... کند و صرع
مر دماغ را همچون فواق است مر معده را چون معلوم شد که صرع تشنج
است که بجست اندر دماغ ... بدان می ماند که عطسه صرع کوچکست
و صرع عطسه بزرگ و دفع عطسه سوی بینی باشد از بهر آنکه قوت
قوی باشد و ماده اندک و لطیف باشد و دفع صرع بدان جانب
تواند بود که دفع ... بسبب بسیاری ماده صعبتر بود
... باز رهد و بجای و کیفیتی که باشد بدو ناخوش بود
دماغ بر شد صرع سفید اگر این بیماری سخت که دماغ بودی صرع
لازم بود که در هر ساعتی ناگاه پدید آید و زود زایل می شود از اینجا
معلوم می شود که این بیماری سخت که دماغ نیست از بهر آنکه مر عارضی
که یکبار پدید آید و زود زایل شود بسبب آن ثابت و متمکن نباشد
پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه بدماغ می رسد و زود گشته می شود
ولکن

سبب اندر عضوی دیگرست از آن عضوی بدماغ می برند و بیشترین اندر
معده باشد و اندر سپرز و اطراف و بعضی را باشد که صرع بی نسیخ باشد
از بهر آنک ماده اندک و رقیق باشد بدین سبب نسیخ بگذرد علامتها
زبان مصروع زرد باشد و رگها زیر زبان او سبز و زبان مصروع بدو
باشد و رگها زیر زبان او ستبر بود و از چیزها که موجب خشم نباشد
خشم صعب گیرد و از اعراض مالیخولیا هیچ خالی نباشد علاج اول
باید مصروع خود را از گرما و سرما نیک نگاه دارد و بگذار [?] و بر کنار
آب ننشیند و از جماع بسیار و از مستی خود را نگاه دارد و باید
گرمابه بسیار ننشیند و از جایگاه بلند فرو ننگرد و از شب
تاختن و نظاره چیزی که چشم خیره کند پرهیز کند و طعامها
غلیظ و شیرینی بسیار نخورد و گوشت نیز بسیار خوردن هم
صرع باشد و پلپل و خردل و مانند این همه زیان دارد و چیزها
که او را نافع آید گوشت تذرو و دراج و تیهو و کنجشک و آهو و سرخی
گوشت گوسفند و تره و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدباها
نخود و دارچینی و کشنیز خشک و آب زیان دارد سیرست و پیاز
و عدس و لوبیا و حبوب بسیار و حرارت [?] و آتش
نیز و نگاه کردن اندر چیزها کردان و رود [?] حرکت جمله
زیان دارد لیکن دارچینی و کرویه و انیسون همه موافق آید و شراب
و نوذنه و شبت اندر شیرابه همه موافق آید و دارها گرم اندک اندک

اندک بتدریج باید داد و اندر حال صرع اندامها مصروع راست کنند
و سخت نگیرند و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانک اندر علاج
سکته یاد کرده آمد تا زود بهوش باز آید و حب سد سپرز و حلتیت با ماء
العسل بگدازند و بحلق او فرو ریزند و بهر دو شب یا سه شب مقدار نیم
درم ایارج فیقرا بدهند و استفراغ بحب [?] اصطمحیقون و ایارج
لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کنند و بعضی مزاج تریاق بزرگ و مثرود
یطوس ترکیب کنند و تریاق اربعه و معجون سیسالیون و اگر دو دانگ
شحم حنظل با آن ترکیب سازند نافع آید و سکبینا با آب مرزنگوش بدهند
چکانند و اگر صرع معدی باشد مشی [?] و یا سه مقدمه آن بود که
فرمایند و ایارج فیقرا سوسنه می دهند و بگوارشها معده را قوت
قوت دهند و این ضماد بر معده می نهند صفتش گل سرخ و سنبل و
مصطکی و قسط و کندر کوفته و بیخته بشراب مسکر بسرشند و بر معده نهند
و اگر صرع دماغی بود و از خیره شدن چشم و کند شدن حواس مقدمه
آن بود دماغ پاک کند بحب قوقایا و الحب ایارج صفت ایارج فیقرا
یک درم غاریقون نیم درم شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه و سقمونیا
از هر یک دانگ و نیم حب کنند و بدهند و باشد که بخار از اطراف
بدماغ می بر آید و مصروع حس آن همی یابد چنانک خبر دارد که چیزی
بر دارد از موضع بدماغ می بر آید علاج آن ریش کردن آن موضع است
بدارو دارو ها و این ریش کنند صفت بگیرند بلبل و مویزج و خردل و عسل

و بلادر [?]

سرشته بدان موضع بنهند تا ریش کردد و مدتی بگذارند تا پالاید و هر روز
یک درم معجون سنا الیوس دادن نافع آید صفت معجون سنا الیوس بگیرند
سنا الیوس ده درم قرقرحا افتیمون اسطوخودوس از هر یکی ده درم غاریقون
پنج درم مردما با حلبت روا وند کردا از هر یکی سه درم جمله کوفته و بیخته
اندر سکنجبین داراب بصل الفار و انکبین یا از سرکه عنصل بسازند
زیری که بیند ساخته باشند سرشته و بدهند صفت حب عود الصلیب
سپیدان حب الغار و دار چینی از هر یکی دو درم ایارج فیقرا پوست هلیله
کابلی غاریقون از هر یکی یک مثقال حب کنند شربتی تمام است فالج
این نام تازیست و در لغت عرب فالج خالی باشد که نیمه یک چیز
اندر حال این نیمه از حال نیمه دیگر جدا کردد نام این علت
معنی کرفته آید و بدین نام سستی یک نیمه تن می‌خواهد علامتها نبض
ضعیف و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بشره حالها سپید باشد
و سرخ تر باشد با شیم و شکل سرخی با ضعف حکم باشد با ضعف
کرده با درزی سخت با امامی و هر کاه که عضو مفلوج برنگ خود
باشد و لاغر و کوچک نکردد امید وار تر بود و هر کاه که بر خلاف
این بود نشان صعبی علت دیر پذیرفتن علاج بود علاج
اول تا چهار روز هیچ علاجی قوی نشاید کرد و اگر علت سخت قوی
بود تا چهارده روز لیکن حقنه تیز روا باشد و با ول ماء الاصول
هم بر هم دهند و سکنجبین عنصل با اندکی زوفا خشک صواب باشد
و از پس چهارده روز

ایارج

ایارج فیقرا دهند و از پس یک هفته ایارج با اندک غاریقون و شحم
حنظل و نمک دهند پس استفراغ قوی کنند حب قوقایا و حب
شبطرج و حب منتن [illegible] با ایارج فیقرا مرکب کرده
و طبیخ افتیمون و از پس استفراغ قوی ماء الاصول قوی دهند
و اگر دردر ماء العسل حل کرده دادن و غذا اندکی نان با ماء العسل
یا طبیخ کندم با انکبین دهند و اگر قوت ضعیف باشد کنجشک
بریان کرده یا دراج یا تیهو و مانند این دهند و تن کرم سخت نافع
باشد و اگر فصل سال و عمر و مزاج تمام مساعد باشد آغاز علاج
فصد باید کردن از بهر آنک نیمه مرکب اخلاطها خون است و اگر
ماده بلغمی باشد نخست یک مثقال شربت [illegible] و سطوخ
یا تریاق بزرگ یا فرودیا یک مثقال سکبینج یا جاوشیر یا حلتیت
اندر ماء العسل بدهند و پس از یک ساعت فصد کنند و بعضی
اطبا کفته اند هر روز یک مثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال [illegible]
ترکیب کرده با عسل بدهند تا اندر بطن دیر بماند و اثر آن
قوی تر باشد و بعضی دیگر فرموده اند که ایارج فیقرا و چند
بند سطر بنها نیم بدهند از یکدرم تا پنج درم نافع آید و پس از استفراغ
اندر ریک کرم و آب کوکرد و آب دریا نشستن نافع آید و غرغره
جالغون با انکبین سرشته هر روز سه درم نافع آید و شراب سخت
زیان دارد از بهر آنک ... تر کند و اگر چاره نباشد شراب
رقیق کهن

تا چند بقوت موافق بود و این معجون نافع صفت وج بسته درم
زنجبیل وزن از هر یک پنج درم عسل بلادر یک دفعه با انگبین سرشته
شربتی یک مثقال حب المنتن ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل
سقطریون از یک عصاره بسالحا از هر یک پنج درم فربیون دو
درم و نیم انکر دو بلبل چند بیدستر سکبینج جاوشیر مقل خردل از هر یک
یک درم صمغها با آب سداب حل کنند دارها کوفته و بیخته با وی
سرشته و حبها کنند جمله شربتی است لقوه این علتی است
که ناگاه پدید آید و اندر عضلها چشم و روی افتد و چشم و ابرو
و لب و پوست پیشانی از جهات خویش بگردد و حس دو
یابنده حسی باطل شود و باشد که مقدمه فالج یا مقدمه سکته
بود و گاه باشد که عضلها گردن اماسی پدید آید و از جمله
خنان بود و به نیز اماس لقوه پدید آید و هرگاه که بشش ماه
زایل نشود صلاح دشوار پذیرد علامتها خداوندان علت
آب از دهان نگاه نتواند داشت و [illegible] نتواند دمید
و اگر سبب لقوه تشنج باشد جانبها [illegible] باشد و پوست و عضلها
روی گرفته شود و اگر سبب استرخا باشد جانبها خلاف بود و پوست
و عضلها روی نرم باشد و پلک چشم فرو تر آمده باشد و غشای
کام فرو آویخته باشد علاج این علت تا چهار روز علاج قوی
نکنند از بهر آنکه خداوند این علت بر خطر بود و صفا حاجت شود
و بعد از

از چهار روز از بن خطر بیرون آید و اگر علت سخت قوی باشد تا هفت
روز یا تا چهارده روز لیکن اگر طبع خشک باشد روز دوم بحقنه معتدل
طبع فرو دارند و اگر با لقوه علامتها فالج و سکته باشد در حال بحقنه تیز
یا مسهل قوی استفراغ کنند و اگر یک هفته بگذرد و استفراغ قوی کرده
نشود بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که علاج چنین فالج نباشد
از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و پس از یک هفته بحقنه تیز
استفراغ کنند و حب قوقیا و ایارج فیقرا و لوغاذیا و روغن خشک خوج
و حاشا و سعتر اندر سرکه بپزند و روی و مهرها گردن بدان سرکه
می مالند و خردل بسرکه بسوده بر صدغ طلی کردن و مالیدن و نشوق
خوزبوا اندر دهان داشتن خاصه اندر جانب علت و کندرو و قرنفل
خاییدن و گوشت روباه یا گوشت کفتار یا گوشت خرگور پخته و زعفر کلیلک
با شرده ان در بینی چکانیدن و عصاره چغندر و عصاره مرزنگوش
در بینی چکانیدن سود دارد و بینی استفراغ غرغره فرمایند بدین صفت
بگیرند نیل سه درم نوشادر یک درم پرست بیخ درم کوفته و بیخته با سکنگبین
عسلی غرغره کنند و تا چهل روز بگذرد هیچ داروی اندر بینی نیفکنند
صفت داروی که در بینی چکانند بگیرند چند بیدستر شحم حنظل
بلبل از هر یک یک جزو کندش دو جزو کوفته و بیخته با آب مرزنگوش
سرشته حب کنند و بوقت حاجت با آب مرزنگوش حل کنند و به بینی
اندر چکانند یا خود چنانکه خواهد [illegible] کند نافع آید سرکشتن این
علت را

تباری دوار گویند و سدر نیز گویند و این علتی است که مردم چون بر پای
خیزند چشمش تاریک شود و بیم باشد که بیفتد و چنان پندارد که جهان
گرد او می گردد و سبب این علت خلطی باشد اندر تجویف دماغ
و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذها دماغ بگردد و
بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم یا اندر گرده و مثانه
بسبب مشارکت بخار آن بدماغ بر آید **علامتها** اگر ماده بتجویف دماغ
باشد دوار باشد و اگر از عضوی دیگر که بدید آید پس دوار نخست نشانی
آن عضو باشد باشد که بدید آید پس دوار حادث شود **علاج**
اگر ماده اندر دماغ باشد استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا یا بشحم حنظل
و حب اصطمخیقون و حب قوقایا کنند و اگر بمشارکت معده باشد
قی فرمایند **صفت حب صبر** پوست هلیله زرد گل سرخ و مصطکی
از هر یک یک درم و صبر سی درم کوفته و بیخته با آب مقل حل کنند
شربتی سه درم و از پس قی آب اطریفل کوچک گلسکره درم مصطکی
نیم درم و عود نیم دانگ قوت دهد پس غرغره و عدس فرمایند
و از طعام گسنه تر یا خشک بکار دارند و اگر ماده صفرایی باشد
از پس قی معده را شراب غوره و شراب لیمو و مانند آن قوت دهند و اگر
دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه پیشتر جو دهند یا
اندکی کشنیز خشک بریان کرده و فندقی شکر بهم آمیخته و لختی روغن
گل یا روغن بنفشه بر کاسه دهند و غذای او لختی و کشنیز خشک
بدهند حب

حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا دو دانگ
تربد یک درم و نیم و اسطوخودوس پنج درم حب کنند با آب کرفس ابر
... شربت بود **صفت حب اصطمخیقون** ایارج فیقرا یک ده درم
هلیله زرد و افتیمون و بسفایج و نمک هندی از هر یک دو درم تربد
سه درم شحم حنظل و سقمونیا و غاریقون از هر یک دو درم مقل
ازرق شش درم داروها را بسرشته و حب سازند مانند بلبل
و اندر سایه خشک کنند شربتی دو درم و نیم و از میوه ها سیب و امرود
دانی موافق بود و از غذاها نخود با کرسنه و پیاز و گندنا و باقلی و مانند
آن بدهند **کابوس** این علتی است که مردم چون بخواب اندر
شوند پندارند که چیزی گران بر سینه او نشست و او را می فشارد و نفس
او تنگ شود و آواز نتواند کرد و نتواند جنبید و این چون بسیار افتد
مقدمه صرع و سکته باشد **علاج** اگر غلبه خون ظاهر بود نخست فصد
کنند پس استفراغ کنند یا ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون مرکب
یا حب اسطمخیقون یا ایارج ... دهند **تشنج** تشنج سه نوع است
یکی آنکه عصب و عضله عضوی ممتلی گردد و عضله بهم باز آید و کوتاه
شود و پهنای آن زیادت شود و بدان سبب آن عضو را دراز
نتوان کرد دوم آنکه عصبها و عضلها از رطوبت خالی شود بسبب
استفراغ و تحلیل ... پس از آن بود باشد سوم آنکه در باب صرع
گفته آید **علامتها** تشنج امتلای یکبار افتد و تشنج خشک اندک
اندک

و از پس استفراغها افتد **علاج** نسخهٔ امتلائی همچون علاج فالج
روغن نشط و روغن سداب مالیدن و تکمید بنمک شود و هزار اسفند
کردن و اندر طبیخ بابونه و شبت و سعتر و بودنه دشتی و اکلیل
نشاندن و بخار شراب که بر سنگها گرم چکانند بینی او رسانیدن
و بگیرند روغن زیت کهن یک رطل موم یک اوقیه با هم بسرشند و تدریج فربیون
سوده با هم بسرشند و طلی کنند پس از آن که بخار شراب از سنگ گرم بدو رسیده
باشد **و اما** علاج نسخهٔ خشک و گذا زیل نوعست اندر طبیخ بنفشه
و خطمی و برگ کلخنه و برگ گل و برگ کدو [illegible] گرم نشاندن و مهرها
کردن و بستن بروغن بنفشه و روغن کدو و خرف دارند و بگیرند
بنفشه و خطمی کوفته و بیخته [illegible] روغنی که از روغن بنفشه سازند
سرشته نیم گرم بر سر و بر کردن و بستن او می رسند و روغن کدو و اندر
بینی چکانند و کشکاب دهند بروغن بادام و شکر و شوربا مرغ
فربه و علاج کدام [illegible] **استسقا** جهت نسخهٔ [illegible] بگیرند زرنبا
و تخم شوید و تخم مرو از هر یک درم گاو زبان [illegible] درم رازیانه نیم درم انجره
عدد مویز منقی [illegible] درم [illegible] جوشانند و صافی کنند ببست درم قند
بزنهار خورند و نه روز همین علاج کنند **جذر** خفتن و بی خبر شدن
است و یا را اخدر گویند و مقدمه فالج بود علاج او همچون علاج است
نخست تنقیه باید پس حقنه تیز کنند و بداروها مسهل استفراغ کنند
پس ماء الاصول دهند با روغن بادام است و پای را تیمار [illegible] رعشه
گویند

در

گویند این علت پیرانرا و کسانی را بود که آب سرد بسیار خورند و کسانی
که شراب بسیار خورند **علاج** او همچون علاج فالجست و باز ایستادن
از شراب و روغن مورد یا روغن گل با اندکی سرکه بر سر نهادن

باب دوم اندر بیماریها چشم **رمد** اماس طبقه ملتحمه است لیکن
از بهر آنکه اماس از درد و گرانی و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم
را رمد گویند و طبقه ملتحمه ظاهرترین طبقه است از چشم و گوهر آن گوشتی
است سپید و چرب و با عضلها چشم آمیخته و همه اجزای چشم بدان پوشیده
است و لجام گرفته و استوار شده بدین سبب اورا ملتحمه گویند و گاه باشد
که این اماس چنان باشد که حدقه پوشیده شود و پلک چشم نتواند برهم نهادن
از عظیمی اماس و این گونه را [illegible] بسیار افتد **علامتها** درد با سوزش
گرانی ماده صفرا بود و گرانی سر و چشم نشان بسیاری ماده بود و سرخی و تیزی
قوی نشان غلبه خون باشد و اگر [illegible] سرخ باشند و [illegible] باشد نشان غلبه صفرا
باشد و اگر تیزی بسیار بود و سرخی نباشد نشان غلبه بلغم بود و اگر سرخی
و تیزی کمتر باشد باشد نشان غلبه سودا باشد **علاج** اگر نشان غلبه خون
ظاهر باشد نخست رگ قیفال باید زد از آن جانب که رمد باشد و اگر از
هر دو جانب رمد باشد از هر دو دست یکبار باید زد پس طبع نرم کنند
با [illegible] میوه‌ها و با [illegible] بنفشه و خیار شنبر و [illegible] صبر یا ایارج
[illegible] حب قوقایا و حب الذهب و اگر صفرا غالب بود استفراغ [illegible]
زرد و خرما هندی و ماء الرمان و شیر خشت کنند و نخست شیر دختران
در چشم کنند

حکانند یا سپیدی خایه پس شیاف بیض یا شیاف کافوری بشیر دختران
سوده در چشم کشد و بلیدی نمک نارسیده یا گوشت ماهی با خایه مرغ جوشانید
با روغن گل ترسیده بر پشت چشم نهد و بیندد درد بنشاند و نافع آید
ضمادی با خرما نافع آید زرده خایه و آرد جو و بابونه و بنفشه
بهم سوخته ضماد کنند صبر و صندل سرخ شیاف مامیثا فوفل صبر
افیون اما فقاد آب کشنیز و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کوکنار
و طبیخ خشخاش سر سبز طلی کنند درد بنشاند و اگر ماده بلغمی باشد
استفراغ با یارج فیقرا غاریقون افتیمون شحم حنظل دهند و بطبیخ
هلیله کابلی کنند اگر ماده سوداوی باشد اسهال با یارج فیقرا افتیمون
غاریقون شحم حنظل نمک نفطی و بطبیخ افتیمون و مرو عنزروت با آب
حلبه و لعاب تخم کتان و شیاف بکار برند و یونانی سریانی برنوم گویند
سخت نافع آید و طبیخ حلبه در چکانند و اگر مدتی دراز گردد و سرخی کم
نشود بباید دانستن که اندر طبقهای چشم خلطها بدست تو نا معقول
نشاسته و سفیداج در می کشید و بخور اینچنین علاج دیگر صواب
نیاید شیاف برنوم برگ گل نار یک درم زعفران هشت درم
افیون کندر از هر یک دو درم صمغ عربی هفت درم با آب باران ترشته
شیاف کنند بشیر زنان یا سپیده تخم مرغ بسایند و اندر کشید
در روزی سه بار بکار دارند بدین حاجت نباشد دیگر برنوم گل
با دارچشم نار دارد و مریان خلیدن بنشاند و مزاج چشم هم اندر
روز

باعتدال آرد بکار برند شیاف مامیثا انزروت مر دارسنگ هر یک هشت درم
کندر انگدان زعفران دو درم افیون نیم درم کوفته بیخته با آب باران بسرشته
و شیاف کنند بوقت حاجت بشیر زنان یا سپیده خایه بسایند و بچشم
اندر کشند در روزی سه بار نافع شیاف ابیض جرب و سبل را نافع
است توتیا کرمانی یک دفعه زرده خوبه یک وقیه هلیله زرد و کحیل از
هر یک پنج درم دارفلفل و مامیران از هر یک سه درم نمک هندی و سلیخه
از هر یک سه درم کوفته و بیخته بهم آمیخته با آب عجم بپرورند و بکار دارند
گرمابه و شراب صرف سبد نافع آید طرفه نقطه باشد کبود یا سرخ بر
سپیدی چشم پدید آید از سبب زخمی یا از سبب گرمی و تیزی خون با آن
سده گردن علاج نخست رگ قیفال زنند و از گوشت و شراب
و شیرینها پرهیز کنند و کشونجه بکار برند و بر بالا او رگ زنند و قطره
قطره خون گرم او در چشم چکانند و شیر زنان نیز نافع آید و در پیه نرم
با آب کشنیز نیز سوده اندر چکانند و کندر سوده بشیر زنان اندر چکانند
و آب ترب اندر چکانند و پوست ترب بر پشت چشم همی مالند ظفره
ناخنه است و آن غشایی است ترونی غلیظ و گوهر او عصبانی است و از
گوشهای چشم پدید آید و اغلب از بن گوشه پدید آید که از سوی بینی است و باشد
که بر سیاهی چشم بگذرد و دیده را بپوشاند و بینایی باز دارد علاج آنچه
نو پدید آمده بود و سست و تنگ بود بکار برند کندر بسایند و یک ساعت
در آب گرم کنند پس بپالایند و بچشم اندر کشند و انگبین بر هم بیامیزند و بچشم
اندر کشند

نافع آید و اگر غلیظ و صلب بود علاج آنست که دستکاری کنند و کحال
دهن طلب باید کرد **شیاف اخضر** و بکار برند هرم قند صمغ عربی
نشاسته اشق سنبل اززیرا قلقطار سیم از هر یک یک درم قند ده داب
سداب حل کنند داروها بدو و سرشته و بوقت حاجت بشیر دختران
بشاید و بکار برند **سبل** این علتی است که چشم سرخ و ممتلی دارد
و خارش اندر چشم پدید آید و عطسه آرد و از آفتاب و چراغ نتواند دید
و اشک بسیار دود **علاج** اول رگ قیفال بازگ پیشانی زنند
پس استفراغ کنند بایارج فیقرا و مانند آن و از گوشت و شراب و سیر
و جماع پرهیز کنند و برود غمز و شیاف سماق در چشم کشد و بالین
بلند کنند و بسیار بگرید و آواز بلند نکند **جرب** این علتی است
که چشم بازگرداند سرخ و درشت و ناهموار بود **علاج** رگ قیفال
زنند و بر گردن حجامت کنند و پلک چشم بازگردانند و بتراشند تا هموار
شود و زعفران سوده بدان موضع کنند و پلک را بروغن بنفشه چرب کنند
و بر پشت چشم نهند و بندند و هشت ساعت صبر کنند پس بگشایند
و روز دیگر شیاف احمر یا شیاف احمر یا شیاف سماق بگلاب سوده
در چشم کنند **شعیره** آماسی بود مانند شکل جو و این آماس بر
پلک که موی مژه افتد سبب آن ماده بود غلیظ چنانکه گفته
کرده اند و سخت شود **علاج** اگر در سر چشم و حوالی آن حرارتی
بود پس از آنک فصد کرده باشند و مسهل خورده و دماغ پاک کرده
شیاف

شیاف ماميثا کل ارمنی با آب کشنیز سوده طلی کنند و بکشکاب بشویند
و بات گرم تکمید کنند و بر آثار آن مگس سر کنند بروی مانند دنبال کرم
سوسنه تکمید کردن و آرد جو با زرد سرشته طلی کنند **شعر زاید** موی فرود
است **علاج** نخست استفراغ کنند بایارج فیقرا و حب قوقیا
و ماده موی فرونی از این دماغ پاک کنند و شیاف احمر لین در سرمه با
سلیقون در کشد و موی فرونی بکند و زهره کرکس و زهره
زهرهای دیگر با خون سگ خون کبوتر سرشته شیاف کنند و باب
دهان مردم حل کنند و بر جایی که موی فرونی برکنند تا شد طلی
کنند و چون خارپشت طلی نافع آید **قرحه چشم** علامتها درد خلیده و ضربان
و اشک بسیار و بر سپیدی چشم نقطه سرخ و بر سیاهی نقطه سپید پدید
آید **علاج** رگ قیفال بزنند و حجامت کنند چون بسیار بیرون کنند
و غذاها سرد و لطیف دهند چون کدو و اسفناج و کوک و خیار و بنفشه
و شیاف ابیض کشیدن بشربان سود دارد اگر ضربان باشد نشود شیاف
کندر اندر چکانند و برهان برنهند و برنخ بسند تا آن روز پرورنگ
رسم شد پس شیاف انار با آب کشنیز بکار دارند اهلیلج و اسفیداج
ارزیز سوخته سرمه اصفهانی صمغ عربی کثیرا انزروت از هر یک
هشت درم مرجانی افیون از هر یک یک درم کوفته بیخته با آب بادیان
سرشته کنند **انتشار و انتداب** سبب این علت سردی و سستی مزاج
دماغ باشد **علامتها** پیش چشم خیره شود چون دود دیگ باخطی
و نقطه

سیاه پوسته می بیند **علاج** استفراغ کند با ایارج فیقرا و حب قوقایا آن
الذهب و از طعامها سرد و نیز از جماع و از شراب پرهیز کند و از امتلا
و از پس استفراغ غرغره کردن با سکنجبین و با ایارج فیقرا و شیاف مرارات کشیده
شود دارو **صفت شیاف مرارات** زهره کلنگ زهره بز کوهی
درم ازین زهرها دو درم فرفیون و یک درم پیه حنظل و یک درم سکبینج همه را به آب
بادیان بسایند و سرشند و شیاف کنند و بکار دارند **حب الذهب**
صبر پنج درم هلیله زرد ده درم مصطکی کثیرا سقمونیا زعفران از هر یک
سه درم گل سرخ پنج درم کوفته و بیخته بگلاب سرشته حب سازند شربتی
دو درم و نیم و اگر اندیشه از زحیر افتد در سر آید ضمادی سازند از آرد
باقلی و بابونه و خطمی **صفت معجونی** که اندر هر دو علت سود دارد
وج زنجبیل ایارج فیقرا از هر یک یک جزو را بگیرد ربع یک جزو بیش
بگیرد آب بادیان و انگبین با هم بیامیزد و قوامی دهند پس داروها
کوفته و بیخته با وی سرشته شربتی هر روز چند مثقالی باقی علاج
ندح باشد دست کاری از کتاب دیگر باید جست **شب کوری**
علاج ایارج فیقرا دادن و استفراغ کردن و غرغره کردن و عطسه
آوردن و موی سر زود ستردن و شستن نافع آید و جگر بز قلیه کردن و سر
بر بخار آن داشتن و خوردن نافع اند و هم از جگر بز بکار دارند
و کباب کردن و آن نمک که از وی بیرون آید میل در چشم کشیدن
و دارفلفل نیم کوفته بدان نمک جگر تر کنند پس خشک کنند و بکوبند و
در چشم

چشم کشد و فلفل و دارفلفل و نمک برابر کوفته و بیخته بچشم در کشد
و عسل آب و با دیان بهم آمیخته در کشد و ساعتی نیک چشم برهم
نهاده دارد **صفت شیاف** بگیرند شیاف مامیثا یک درم زعفران
و صبر از هر یک نیم درم کندر دو دانگ سنگ یمانی سوخته دو دانگ کوفته
بشراب سرشته شیاف کنند پیوسته شراب در وی شب بمالی تخته
باشند بکمند کند نافع **دمعه** این علتی است که پیوسته بی گریه ولی
مرادا اشک ریزد و گوشه چشم ماسر باشد **علاج** استفراغ کردن با ایارج
فیقرا که بطریق کوچک سرشته باشند و بقرص بنفشه و توتیا جالینوس
و ذرور اصغر کشیدن نافع آید **ذرور اصغر** زعفران یک مثقال
کافور ریاحی نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند **دیگر** پوست هلیله
زرد بریان کرده یک مثقال زعفران دانگی نافع آید و توتیا با هلیله
زرد پرورده نافع آید **علاج** بگیرد پوست هلیله زرد و با آب تر کند
یک هفته و بدست بمالند و بسایند و بو سایند پس آب بتراوند و هر
بامداد بگرمابه رفتن و چندان نشستن که عرق کند و بدرود غمها بکار
داشتن و چرخه در وی انگبین و سرد شاد و خرما و بادنجان و خردل
باشد پرهیز کند **خارش و سوزش پلک و گوشه چشم** استفراغ کردن
با ایارج فیقرا مرکب با پیه حنظل و افتیمون و غاریقون و نمک نفطی
و حب قوقایا و غرغره با سکنجبین و ایارج فیقرا و از شیرینی و از طعامها
گرم پرهیز کردن و هر بامداد آب تخم خرفه با سکنجبین خوردن و بگیرند
عدس مقشر

کل سرخ تخم حنظل انار ترش سه برابر بگلاب بپزند و بکوبند بر افکنند
چندانکه بر چیزها دیگر غالب نشود و بپزند با خون خبیثی شود بر سر آتش
پس بر پشت چشم بنهند و ببندند و نیم گرم نافع آید **علاج شپشی که بر**
مژگان پدید آید استفراغ کنند با یارج فیقرا مرکب با تخم حنظل غاریقون
افتیمون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره با بکامه و ایارج فیقرا
و پلک چشم را با آب شور بشستن و شب یمانی و مویزج بول کوفته و بیخته
بمیل بردارند و بر مژگان مالند و بگرمابه صبر کنند همه پاک شود **صفت داروی**
که موی مژگان نگاه دارد و برویاند و سپر کنار پلک چشم باز دارد
اسفیول دانه خرما در دیگ سفال بنهند و سر گل گیرند و در میانه آتش بنهند
تا گل خشک شود پس دانه خرما بیرون آورند و بسایند و نیم درم از آن
و چهار درم کندر و حب البلسان و سنبل از هر یک سه درم لاجورد ده درم
کوفته بیخته درکشند چنانکه بچشم نرسد **باب سیوم** اندر بیماری
گوش کی گوش مانند دانسته از حاسیتها ایزد تعالی مردم و بیشترین
حیوانات را داده است دو حاست عزیزتر است یکی حس لمس و یکی حس
سمع و هر آفتی که بدین دو رسد خلل آن بدین بزرگ باشد از بهر آنکه
که اگر حس لمس نباشد حیوان از گرما و سردی و چیزها موذی خلیل
گزیدن سوزش خود را نگاه ندارد و از آن بگریزد و هلاک شود و حاسه
سمع راه دانش و خرد آموختنست که از ما در چو مردم کر زاید سخن
گوی نشود و ناقص و بی زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده و آموخته نباشد
و بسیار کس

کس که نابینا زاید و با آفت نابینا موصوف چیزها بیاموزد و بداند
و بحث بسیار روز بزرگ بود و همچنین از آفت حس بویایی و حس
ذوق آن آفت که از حس شنوایی آید نباشد از اینجا فضیلت حس
شنوایی بر دیگر حاسیتها ظاهر شود و بدین سبب بیمار حس شنوایی
بیشتر باید داشت و اگر سبب کری ماده صفرا باشد که بدماغ بر آمده
بود از هوای گرم رنج یابد و بسر نتواند پوشید و گاه گاه چیزی نشنود
و اگر ماده غلیظ باشد بر خلاف این بود و هیچ نشنود **علاج** استفراغ
با یارج فیقرا و حب قوقایا جالینوس و بقرص بنفشه و با الدماغین
با شیرخشت و نقیع هلیله زرد ببرود زمان در گوش چکانند نیم گرم
برود زمان بگیرد انار ترش و سر او بردارد و دانه از وی بیرون کند
و آب او بفشارد و پوست او همان کند و قدری سرکه و روغن
گل اندکی کنند تا آن بیامیزد و بر آتش نهند تا قوام گیرد و بگوش اندر
چکانند و هیچ چیزی سرد در گوش نباید چکانید نیم گرم باید و اگر
ماده غلیظ باشد و استفراغ حب اسطمخیقون کنند با ایارج فیقرا
و تخم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک هندی و داروهایی که
در چکانند که تحلیل کند باید چون روغن سداب و روغن بابونه
و روغن بادام تلخ و موم و نمک نفطی و روغن گل آمیخته نیم گرم اندر
چکانند و عصاره سداب با عسل چند سیر با روغن سداب و بپزد
اندر پوست پیاز و زهره او گداخته و حل کرده اندر چکانند و بگیرد اسحق
بزرگ

فربه و تخم ارمان آن بیرون آرد و عسل او از پوست بردارند و خردل
و بول اندر کران سرشته فتیله کنند و بگوش اندر نهند و زرده یکرکابه
نیم درم گوش بر آیه گرم آب بچکانند با جبری که باشد بیاسد قطوری
آزموده زعفران چند بیدستر از هر یک یکدرم حربق سپید بوره از هر یک
نیم درم کوفته و بیخته با آب سداب سرشته اقراص کنند و بوقت حاجت
شراب اندر بساید و در گوش چکانند دیگر نه صبر یکدرم زعفران
نیم درم بهم سرشته شیاف کنند و در گوش نهند حبی آزموده که آن
گوش را که از نزله و از خلط غلیظ و از باد بود زایل کند تربد سپید
تراشیده بیست درم تخم حنظل پوست هلیله زرد از هر یک ده درم
کثیرا هفت درم انزروت ده درم نیم کوفته بیخته حب کنند و بسلسل
سدبا بکار دارند شربتی یکدرم درد گوش اگر اندر شیر روی
حرارتی باشد با درد با ضربان بود نخست فصد قیفال کند و طبیخ
را الشراب الو و شراب بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ هلیله
زرد با قرص بنفشه نخست صبر فرود باید آورد و اگر بادی غلیظ
تر باشد و اندرین یا دماغ خلطی باشد نخست استفراغ خلط باید
کرد بحب قوقیا و ایارج فیقرا و بحب شبیار و غیر آن کردن
پس از آنکه استفراغ کرده باشد بگیرد روغن گل درم سرکه
نیم درم بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند نیم گرم قطره قطره
در گوش بچکانند و روغن بنفشه با اندکی کافور در گوش چکانند
باشد و دختران

دختران و بخار طبیخ بنفشه بگوش رسانیدن و اگر درد صعب باشد
یک حبه افیون با شیاف ابیض و روغن گل بسایند و قطره سرکه بر او فکنند
و در چکانند و بلوسا رومی با شیر دختران اندر چکانند و اگر درد معاودت
می کند باید دانسته که خاتمش اوست باید بر اسد بدین تدبیر بگیرند
پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن گل بپزند بگدازند و هر وقت قطره اندر
چکانند نیم گرم و پس از یکزمان بان باز گردانند تا روغن بیرون
آید باز بچکانند چون درد ساکن شود لعاب تخم کتان و لعاب حلبه
و لعاب تخم مرو با شیر زنان اندر می چکانند چون پخته شود و خیر کرد
با بوره گیرد فتیله با مکمل آلوده کنند و در گوش نهند تا پاک شود
پس اندکی زاج سوخته سوده اندر دمند تا خشک شود و اگرانی می
بالا یا غلیظ باشد یکدرم ریکار اندر هفت درم سکنگبین
عسلی حل کند و اندر چکانند یا یک قطره زهره کاو یا یک قطره
روغن بادام تلخ اسبحته اندر چکانند و اگر درد سرو روحرارتی باشد سبب
آن درد رطوبتی باشد غلیظ و مزاج سرد باشد بگیرند سیر خشت
اندر روغن زیت یا روغن بادام تلخ اسبحته یا روغن بید انجیر بپزند
و آن روغن اندر می چکانند و چند شد سنتر بر روغن ها کام اندر چکانند
و کمابه سا سناو اندکی شراب صرف خوردن نافع آید و هر هفته دو سه
قطره روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن باید و اگر باد دردی که از سردی
بود طنین دوی باشد نکمتد کنند دیبل و کاوزنش گرم کرده و گوش

وطبخ بوده وسلیخه وسداب ومرزنکوش دارند واکر درد از زخمی
واساس آن از اسبابی باشد کندر وشیرمان کنند تا حل شود ونیم کرم
اندر چکانند درد زایل شود خارش **خارش کوش حیوان**
در کوش در شود وکاه که در کوش تولد کند صبر اندر آب کرم حل
کنند ودر چکانند وافسنتین رومی اندر آب کرم بپزند یا اندر روغن
وعصاره بوده اندر چکانند قطران وعصاره ترب وعصاره
برک شفتالو یا اندکی سقمونیا اندر چکانند وصبر است نیم کرم
حل کرده اندر چکانند حیوانرا بکشد بکیرند سیر انکور که
دو درم وانکبین سه درم روغن کل یک درم دو عدد سیلد بجم
مرغ نام سامرند ونیم کرم کنند و پاره پشم بدان تر کنند
در کوش اندر نهد وبران اعتماد کند بدست یک ساعت پیش یکبار
ان پشم از کوش بیرون باید آورد هر کرمی که در کوش تولد کند وکرد
باشد با آن پشم بیرون آید وآب بیارند نیر اندر چکانند
کرم بکشد **آب در کوش رود** در حال الحتی آب بکف کیرد
در کوش بران نهد وکف را بکوش بفشارد تا از آب الحتی بکوش
در رود وبیک پای جهد تا نوبت بر جهد پس یکبار از کوش بر کیرد
در کوش نکون سازد دارد تا هر چه آب است یکبار بیرون آید یا ابن
در سنارک اندر چکانند بکوش اندر نهد وبمزد همه صواب آید
وباشد که بعطسه وسرفه آب بیرون آید وساق شبت باساق

باسا

باساق لارده بمقدار یک بدست بکیرند ویک سر وی بمجند
در روغن چرب کنند ودر آن فرو برده ودیکر سر در کوش نهد وکردا
وکرداو پخته بکیرد وصبر کند تا اتش اتش بکوش رسد پس
یکبار دیکر بر کشد وروغن اندر چکانند وشیر زنان آب ارتیر کوشتر
بر کشد واکر درد وآماس تولد کند ضمادی سازند از پوست خشخاش
اکلیل بنفشه بابونه خطمی بجم کتان ارد جو بشیر زنان سرشته بر کوش
نهند شود دارد **باب چهارم** اندر بیماریها بینی
بوی نایافتن اکر سبب از خلطی غلیظ باشد در سر کرانی بود واز صداع
خالی نباشد **علاج** استفراغ کند با یارج فیقرا وحب قوقیا
پس غرغره کردن وعطسه آوردن واکر اندک منفعتی پیدا باشد
شونیز دوزن بیخ سرخ وبوده کوهی بهم آمیخته دود کنند ویکسه بخار
بر که بینی می رسانند ورهن کلکل وتخم حنظل وجربق سپید برابرهم
سرشته مقدار یک عدس بروغن مرزنکوش حل کند وبینی چکانید برکشد
کند بینی اکر بینی وناسوری نباشد بشراب ریحان بشویند
وسعی بر کشند وبهترین چیزی بول خرست بدان می شوید پس
بآب پاکیزه بشویند وبکیرند سعد سنبل کل سرین قصب
الذریره کوفته بیخته بر بینی کشد **قرحه بینی** ریشی بینی بعضی
خشک باشد وبعضی تر بود باشد بر ظاهر یا بر باطن وبعضی ریشها پلید
باشد وبعضی ناسور باشد **علاج** اکر خشک باشد موم روغنی
سازند از مغز ساق

کاو و روغن بنفشه و موم و روغن صافی طلی کنند و اگر تر باشد
مازو و حلیله زرد و پشت مرغ و روغن گل باهم سرشته طلی کنند و زیشما
بلیله و سوسنه به صابون می شوید پس سعد و زعفران و مر و مازو
و شب یمانی و ورزیه سرخ همه برابر کوفته و بیخته اندر وی دمند
و اگر درد ناک باشد بگیرند شرب سوخته و اسفیداج و مردارسنگ
و موم روغن گل با هم گداخته و سرشته طلا کنند و با سوربینی بگدازند
انار ترش تمام با پوست و با پوست بکوبند و بفشارند و آب بکشند
و بپزند تا غلیظ شود و اندر طاس مسین کنند یک شب اندر و پس
آن انارها کوفته اند و آب کشیده دیگر بار نرم بکوبند و از آن شافها
سازند و با این آب انار بیخته آمیخته کنند و در بینی نهند و اگر
اندرین شیاف توقف بچنین اندکی نوشادر هم کنند قوی تر باشد
و اگر انار ترش نیابد حاضر نباشد توت بار بکوبند و اندر آب
باروان بپزند بجای آن بود و این شیاف تا سوربینی پاک کند
بی درد و ریم اما امروز کار دارو قونیز بلغطار و بلدقدیس
سحار زنگار شب یمانی زاج سیاه همه برابر کوفته بیخته با سود
با سده پس این دارو بکار دارند و اگر ... بشراب انگور
با سرکه انگوری بیاب بود ته یا با آب انار ترش و تا پوست
کوفته باشند و فشارده بر کنند و این دارو اندر کرد اندو بینی
اندر نهند صواب تر آید خون آمدن از بینی عصاره بادروج یا
عصاره برگ

برگ خرفه با اندکی کافور اندر چکانند و چو اندر دهان کنند و نخست رگ
قیفال زنند و مقداری خون بقدر حاجت بشفاریق بیرون کنند ار
همه خون از آن جانب بیرون می آید و پنبه و بسبلن خایه تر کنند
و بوره زر کران بروی بر اکنند و در بینی نهند و هیچ چیزی از عصاره
سرگین خر بهتر نیست در بینی چکانند و بر پیشانی طلی کنند
و با روی هر دو دست بستن و سپس برلشان نهادن زبانزا اگرچ
بس رگ سرسه بر سر نهادن مجربست و بزر قطونا با سرکه بر پیشانی
نهادن نافعست و شب یمانی و با زوج زرد کرده بینی بر کشند چون
آمدن نافع آید و شربت شراب عناب دهند و غذا طفسل عدس
با به سماق پخته و بسیه عدس بریاندل سرد ادارد ان شا الله

باب پنجم اندر بیماریها دهان و زبان و لب و دندان و حنجره
حلق طرقیدن لب به مرغ بروغن کنجد بگدارند و نشاسته و کثیرا
و مازو همه کوفته و بیخته طلی کنند و بوسه اندرونی خایه بر زبر روی
نهند و چند روز بگدارند و هر شب مقعد را بروغن بنفشه چرب
کنند سپیدی دهان اگر سرخ باشد نخست رگ قیفال زنند یا بر
گردن حجامت کنند یا چهار رگ زنند پس استفراغ کنند بماء
الرمانین و شیر خشت و طبخ سماق بهلیله زرد و عدس و گلنار و حب الآس
بپکلاس پخته باشند و با لوه و اگر لعاب بسیار آید اما تنا درات عنب الثعلب
حل کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه کنند و اگر شدید گونه باشد

حصص اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند هم قلاع سرخ را
نیز نافع آید و یا بکامه مضمضه کردن دمیدگی سپید با انگبین
و سرخ را سود دارد و اگر سخت سپید باشد نمک سپید با انگبین سرشته
اندر دهان گیرد و نگاه دارد چندانکه تواند پس مضمضه کند بسکنجبین
و ابکامه سعتر بلبل و کبابه و عاقرقرحا نرم کوفته و ابکامه کند و بدان
مضمضه کند و اگر سیاه باشد زرنیخ سرخ و زرد و نون و شب یمانی و زاج
کفشگران و قلقطار کلکل هر یکی دو درم مازو انار دو درم پوست انار
چهار درم کوفته بیخته با انگبین سرشته در خرقه بندند و در گل گیرند
و در آتش نهند تا گل بریان شود پس از گل بیرون کند و بکوبند
و ببرند و بدهان اندر برا کند پس حب الاس مازو بدر سر نهند و بدو
مضمضه کند و اگر بشورانند روغن گل و گلاب اندر دهان گیرد

خورده شدن بن دندان و سستی دندانها و خون آمدن از بن دندانها
علاج نخست فصد و چهار رگ حجامت کنند و مسهل دهند و مضمضه
بما رهایی که علاج دمیدگی دهان یاد کرده آمد بکار دارد سستی دندان
ماروناز پوست و شب یمانی و قلقطار گوز سرو برگ سرو گرو مازو و سماق
اندر سرکه بجوشانند و بدو مضمضه کنند پس عاقرقرحا و گلنار و دار
هلیله زرد و سعد و سنبل و بهمن کبیر بلبل ابهل و سنبل عود سوخته شب یمانی
گز و مازو و سماق ابهل گوز سرو همه کوفته و بیخته بن دندانها بدان می مالد
خورده شدن گوشت دندان قلعه بیخته بن دندانها کوفته با انگبین سرشته
بن دادن

دندان بدو بمالند گوشت بوسیده و مرده گوشت درست برویاند ناخوشی
بوی دهان اگر ناخوشی بوی دهان از بن دندانها خلال و مسواک
پاک دارند و هر گاه که طعام خورند نخست چیزی بخایند چون سنبل و
و سعز باکام یا سان دندانها که گوشت اندر می ماند و تباه می شود و بوی دهان
ناخوش می کند بگیرد و گوشت را جای نماند هر روز پس چون از طعام
فارغ شود خلال پاک کند معجونی که بوی دهن خوش کند برگ مورد
مویز دانه بیرون کرده هر دو برابر بهم بکوبد بسرشته و شرینی بامداد دو سه بار نگاه
چند جوزی سفوفی که بوی دهن خوش کند بگیرد سعد مقشر کوفته
بیخته بشراب ریحانی بسرشته و اقراص کند و در سایه ... خشک کند
چنانکه بسوزد پس دیگر بار بکوبند ... از بن سعد ... و قنه نمک
اندرانی ... هر یک از هر یک سه درم کزو مازو عود خام از هر یک پنج درم
حب الاس بریان کرده سنبل قرنفل کبابه جوزبوا از هر یک دو درم کوفته
بیخته بدان مسواک کند و مردم محرور را بسوس عود و ... و صندل
و ... کند و اندکی کافور با آن یار کند و اگر ناخوش بوی دهان
از معده باشد اطریفل کوچک و شراب افسنتین و جمیع ... زعفران
بکار دارند و درد الوجام ... شوه دارد سفوفی که بن دندان قوی کند
گل سرخ گلنار و طباشیر ... الطریا برگ مورد از هر یک دو درم سماق
سه درم عود نیم درم کوفته و بیخته بدو مسواک کند سفوفی که دندانها
بدو همی مالند گوشت بن دندان سخت کند و بوی دهان خوش کند و دندانها
پاک و سپید کند

بگیرد سفال چینی دکشتها یا مسحوقا شحا روغن نمک اندر ان واز هلیله
زرد از هریکی سه درم جو سوخته وعود سوخته وسیب سوخته اندر سرکه
سرکه ترکنند سنبل وکزو ومازو وحب الاس از هریکی دو درم عاقرقرحا
پنج درم سعد وگلنار وپوست بیخ کبر از هریکی سه درم همه با سرکه ترکنند واگر
مزاج دهان گرم بود صندل وفوفل از هریکی از هریکی دو درم کافور دو
دانگ با وی سا میزند واگر مزاج سرد بود قرنفل جوزبوا وکبابه از هر
یک دو درم مشک دانگی با وی بیامیزند واگر مزاج معتدل باشد این
امیزند ونه این **درد دندان** علاج نخست باول آب سرد وگرم
سامی زمایند اگر به آب سرد تسکین شود فصد حجامت وبا غرغره بنفشه
وحب الصنوبر استفراغ کند وبسرکه وگلاب غرغره کنند وبرگ مورد
بخایند ورگ زیر زبان زنند یا چهار رگ بزنند وعاقرقرحا با اندک
کافور بنوده بن دندان کنند واگر باب گرم ساکن شود ایارج فیقرا
خورند یا تخم حنظل مرکب پس عاقرقرحا وفوذنه وسعتر وزرنباد
باگلنار وتخم حنظل در سرکه بپزند وبدو مضمضه کنند وتجربتنا
وبریان اربعه خورند ودر بن دندان نهند واگر باب سرد وگرم ساکن
نشود تکمید کنند بکاورس ونمک گرم کرده وحلبه وسعد وبلبل
اندر بن دندان وتخم بکرباث بخایند واگر دندان کاواک باشد تجربتنا
تریاق اربعه تریاق بزرگ شونیز بریان کرده وبسرکه سوده در
کاوک نهند واگر در بن دندان کرم باشد تخم کنند با ماهو الشی برابر کوفته
با موم نیم شبه

٦١

شرسته دود کنند ودهان بالای آن دارند تا دود بآن دندان رسد
وپاک شود **داروی درد دندان** از هر نوع که باشد ساکن شود
زرد چوبه وشقایق النعمانی سنا مکی همه کوفته وبیخته در موضع درد مالند
دیگر عاقرقرحا زعفران افیون الکهین متساوی درد ساکن کند مجرب است
اگر گوشت بن دندان کم شود بگیرند زراوند گرد ودم الاخوین وکندرو
وارد کرسنه وبیخ سوسن متساوی بشکنند وبسرشته طلی **کنند**
دندان بزرگ خرفه بخایند یا با دام تلخ یا موم بخرفه ومعجون بمالند **سیاه زرد**
شدن دندان بگیرند تنبیل ده درم ملح چهار درم حماما سه درم
مازو سوخته ساذج هندی از هریکی دو درم کوفته وبیخته بدو مسواک کنند
ضعف سوختن بن دندان بحث کنند وعوت معل بکار دارند
دیگر داروی تا سعف کند درطوبت بسیار گردد وبحارة ازمعل بدماغ
برشود فرود آرد ونکاه دارد نور چشم نمی شود سعد وعاقرقرحا
وقرنفل از هریکی دو جزو دانه هلیله زرد وسنبل ونمک هندی
عود سوخته وحب الاس جوزبوا وگلنار وگل سرخ وکفک دریا
از هریکی جز کوفته وبیخته مسواک کنند **اماس زبان** علاج او
هم چون علاج دمیدگی دهان وعلاج خناق بود **بر کندن پوست**
زبان سپستان اندر دهان می گیرند ولعاب اسبغول ولعاب دانه
آبی جرعه جرعه خورند واندر دهان نگاه می دارند وطعام شوربا
با مرغ فربه وباقلی ونسکه ودخانه مرغ نیم برشته **ضفدع ولهاه** اگر

بالعسل وخل العنصل ویوضع علیها

و طبیخ سماق

علامتها گرمی ظاهر گردد آب انار ترش و آب عنب الثعلب و طبیخ سماق
و گل سرخ نار پوست خرنوب ماز و حب الآس گز و مازو بجوشانند
و بپالایند و اندر دهان میگیرد و مضمضه و غرغره میکند و آب کشنیز
و آب تخم خرفه و آب میوها خورند و ذرور گلنار بکار دارند
صفت او گلنار هشت درم شب چهار درم زعفران دو درم
نوشادر و کافور از هر یک یک درم کوفته و بیخته ملازن بدو بر دارند و اگر
حرارتی دارد اکل نوشادر سه بهانی برابد کوفته بیخته مجول ذرور گلنار
بکار دارند و قسط با نوشادر کوفته و بیخته اندر ماء العسل حل کنند
و بدان مضمضه و غرغره کنند **گرانی زبان** سبب آن با خشکی با فراط
بود یا تری با فراط اما علامت خشکی آنست که استفراغها بسیار بوده
باشد یا تبها محرقه بوده باشد و چیزها ترش و اقطاع کرده باشد و خورد
و علامات تری علامت فالج است **علاج** اگر سبب خشکی باشد شیر خر
و طبیخ الخبر غرغره کنند و مهرها کردن و بنا گوش بروغن بنفشه میمالند
و اگر سبب تری استرخا با فراط باشد علاج فالج باید کرد و استفراغ
با ایارج فیقرا و حب قوقایا کنند و ماء الاصول بکار دارند و هر روز
یک مثقال بنوشادر و عاقرقرحا و بلبل و خردل سوده میمالند و لعاب
میزیند **نوعی دیگر** از بهر دیوچه بگرمابه روند و دیر بنشیند تا سخت
گرم شود آنگاه آب سرد در دهان گیرد علق بیرون آید **در**
او یختن دیوچه علامتها در حلق موذی باشد و اگر آب دهان با
خون رقیق

رقیق آمیخته باشد **علاج** سرکه و خردل با سرکه و حلتیت با نمک و سرکه غرغره
کند و سونیز و خردل بشانند و حلق اندر دمند و اگر بمعده فرو رفته
باشد داروی که کرم از روده پاک کند بکار دارند خون دیوچه بیفتد
طبیخ سماق و بلوط و مانند آن غرغره کنند **خناق** اگر علامتها خون
ظاهر بود فصد قیفال و رگ زیر زبان زنند و از ساق حجامت کنند
و روز نخست رب عمرم و بلعوق رمان غرغره کنند **لعوق زبان** بگیرد
آب انار ترش و شیرین هر دو اندر آب برد و بکوبد و بیفشارد
و آب آن بکشد و سبب سوده و مازو و گلنار کوفته و بیخته بدین از انار
بنهد و بقوام آرد و الو در دعب باشد بشهریار و شراب بنفشه
غرغره کنند و روز دوم با آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب غرغره
کند و با خربات با دیان که خیار چنبر دوی کار حل کرده باشند و اگر ماکی
بلغمی باشد با صلابتی بود ما آرد و طبیخ حلبه و انجیر بگیرند و خمیر
ترش سخته بدو حل کنند با ماء سر بدان غرغره کنند و بروغن
گاو که لخته غرغره کنند موافق بود و اگر مادی سوداوی بود عصاره کرنب
با سخته نافع آید و روزه خام نیم برشته با روغن بادام و اندکی کتیرا
و نشاسته با وی سرشته سخت نافع بود پس گرمازو و بیخ سوسن
در آب پزند و بدان غرغره کنند و چون گشاده شود و ریم برآید
آب گرم و روغن گاو و روغن بنفشه بیامیزند و بدان غرغره کنند
و اگر بعد از آنکه خفته کرده باشد رگ هر دو دست و رگ زیر
زبان

ره باشد و برفها و بر ریخ شیشه نهی باشد وازه و هنوز ساکن
نمی شود و بمی کشاند بکهرند زفتی کا رعصان عصا الحمار عصیان قنطریون
با طبیخ هردو و خاکستر برکه طلی کنند و اگر ماکی بخته باشد و در
می کشاید بکهرند مازو و کلنار کرما زوبا ربوست سب بمانی همه براید
کوفته و بخته له حلق او می دمند نافع اید و دا الخطاطیف دادن
سود دارد و سرکین سکیه لمنحول خورده باشد و سرکین وی سبد بود
محلل است و سرکین سرد دم و سرکین خطاطیف از بیرون طلی کنند
بکشایند و عداسوس است نافاید و روغن بادام و آرماکی کرم بود
کشکاب دهند از کشکل جو و عدس بخته ناب اما رنذشی و سیرین
نافع اید **باب ششم** اندر زکام و نزله و سرفه و شوصه
وداء الجنب وداء الریه وضیق النفس **زکام و نزله و سرفه کرم**
علامتها ارستی است رفتن سوزان اید و سفید بینی را می سوازند
علاج سراب خشخاس دهند و کشکاب و سپستان دوی
بخته و تخم خشخاش کوفته و باقلا سرکه بد کرده دود کنند و شکر
و صندل و برگ مورد دود کنند دارسه روز فصد کنند و اگر
نزله کردد و ماده نسته فرود آید و سرفه کرده سفشه بدو روده داب
باقلا با کشکاب با شراب زوفا و نرم دهند وحب الشغال ندم
اندر دهان می کیرد **حب الشغال** سفه و خشخاش ربسوس
کثیرا نشه برگ جاری تخم از هریک یک درم مغز تخم کدو سرین
وسقمونیا و مغز تخم

تخم خیارین سحم بادام شرین مقشر ارد باقلا از هریک ده درم
شکر بهم وزن همه بلعاب دانه ای سرشته حبها سازند نوشته اندر
دهان می دارد و انرا که سرفه ندارد فصد نکنند وا نراه زکام و نزله
بسیار اند استفراغ بحب نوتیا کنند و هر بامداد گرمابه شود
زکام و نزله و سرفه سرد علامتها ماده که از بینی آید غلیظ باشد و بد شوار بیرون
فرو اید **علاج** کاورس گرم کرده بر سر می نهند تا حرارت ان بقعر
دماغ رسد و سنکها گرم کرده اندر شراب افکنند و بخار آن به بینی
بر کشند و قسط و سرتر و عود و لادن هر کدام که حاضر باشد
دودی کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی بلبل با انکبین
سرشته اندک اندک می دهند و سونیز بسرکه اعشته بگل سب بریان کرده
و کوفته می بویند و هر بامداد شراب زوفا خورند یا معجون روز مار
و کشکاب نا الخبز و موبرمسفی و بیخ سوسن و تخم بادیان و برسیاوشان
بپزند با انکبین بیالایند می دهند و کلکیس عسلی اندر شراب
زوفا نافع اید و لعوق غاریقون و لعوق تخم کتان و لعوق کرنب
جمله را سرفه نافع اید اما سرفه کهن را هر بامداد تخم بادیان اندر
شیر جوشانند نافع اید بخورند و عداسوس است و سوربا کندم
بروغن بادام و شکر و ماسد و عسل و الخبز خشک و معجون خمیر
نافع اید نسخه تمام بکهرند موبرمسفی والخبر از هریک هفت عدد
حلقه تخم کرفس تخم بادیان ابرلشا فسان زوفای خشک فرسیون از هریک
ده درم

زراوند گرد نیم کوفته از هر یکی سه درم همه اندر دوغ آب بپزند تا بنیمه
باز آید وصافی کنند هر بامداد درم اروقیه ناشتا درم معجون زوفا
بدهند معجون زوفا رب سوس برسیاوشان از هر یکی پنج درم مغز بادام
نیم کوفته کرده وتخم الخس از هر یکی سه درم بلبل و مرد ماما از هر یکی دو
درم کوفته وبیخته وبا انگبین سرشته شربتی سه درم معجون زوفا مویز دانه
بیرون کرده سی درم زعفران وسنبل سلیخه دارچینی دار شیشعان از هر
یکی یک درم قصب الذریره فقاح اذخر علک البطم مقل ازرق از هر یکی
دو درم ونیم مر چهار درم انگبین بیست درم مقل در شراب حل کنند
ومویز هم در شراب تر کنند وبکوبند وبهم بسرشند شربتی یک درم اندر
شراب زوفا دارد جهت معده وجگر وسپرز با آب گرم خورند ودر
بعضی نسخها علک البطم چهار درم است ودار شیشعان بیست
لعوق غاریقون رب سوس برسیاوشان غاریقون از هر یکی هفت درم
تخم بادیان فراسیون زوفا خشک از هر یکی سه درم میعه وصمغ البطم از هر
یکی ده درم مویز دانه بیرون کرده ده درم مویز ومیعه وصمغ البطم اندر [illegible]
حل کند وداروها کوفته وبیخته پس با انگبین بسرشته شربتی یک
مثقال لعوق تخم کتان تخم کتان بریان کرده از هر یکی جزو
کنند نیم جزو [illegible] فرد ماما از هر یکی ربع جزو کوفته وبا انگبین
سرشته شربتی بامداد وشبانگاه یک کوچه لعوق کرنب برگ کرنب بپزند
وبدست بپزند وبکرباس بپالایند [illegible] انگبین بقوام آرند پس
بگیرند مغز

مغز جلغوزه ومغز پسته دانه ومغز پسته وارد با قلا از هر یکی یک وقیه تخم
کتان بریان کرده حلبه از هر یکی نیم وقیه جمله کوفته بیخته بسرشند شربتی نیم
درم ناشتا هر بامداد حب السعال بلغم غلیظ را براند وبیاورد تخم
بادیان ورب سوس تخم کرفس برسیاوشان عانه غاریقون
از هر یکی درم مغز بادام تلخ از هر یکی ونانخواه نیم درم با تیم بسرشند
وحب کنند وبتوسته اندر دهان می دارند برای علت خون بشرخ
گل ارمنی گل مختوم اندر دهان برگ خرفه یا در دهان برگ لسان
الحمل می دهند وتخم لسان الحمل مقدار دو درم کوفته با عصاره
او یا عصاره یا در دوغ یا عصاره برگ خرفه می دهند و هر جا که
خون برآمدن آغاز کرده فصد کنند واندک اندک خون بیرون
کنند بقدر قوت وبرنج پاک کرده وبشسته در آب بسیار بپزند
تا آب غلیظ شود مقدار یک درم کندر سوده با آن بدهند بسه
شربت واقراص الطین واقراص کهربا بدهند واقراص طین
گل ارمنی وگل مختوم وصمغ عربی کندر دم الاخوین گلنار
نشاسته کوفته [illegible] سرشته نسخه دیگر گل ارمنی وگل مختوم
از هر یکی چهار درم کهربا حب الاس از هر یکی سه درم سرطان بریان
کرده پانزده درم بسد [illegible] کثیرا طباشیر تا ده عدسی مقشر
از هر یکی نیم درم گل سرخ چهار درم صمغ عربی رب سوس از هر
یکی هفت درم با [illegible] خرفه بسرشته با عصاره گل [illegible] با آب باران
بدهند

وسراب عناب وسراب خشخاش وسرطان نهری هر روز اندر کشکا
بحت نافع اید وعلابا بچه ن وحرس ویدنغ بدهند سل نفش رباحت
ویرهیرانیده مرجه فرایند وازخواب کردن نسار وسکنجبین از سرکه زیری
نا سرکه اسفل دکاه کاه کشکاب با اندکی فرفیون وسنجه وحب الرشاد
کوفته نیم درم بار وهی ام ولکنس سرسته کاه کاه می دهند با
معدار چهار رطل که درراوند کرد با ماسد سرسته مربامداد بدهند وچهار
دانک سکنجبین اندر اب سداب حل کرده نافع اید وشراب زوفا کرم
معجون روفا نافع اید وحب السعال که یاد کرده شد بیوسته در دهان
دارد ومعجون درراوند اندرین باب نافع اید معجون درراوند درراوند کرد
فرد ماما میلد وتخم سبند از سبند تخم الخس وسعر بادام تلخ ازمریکی
یک درم رب سوس روفا خشک برسیاوشان ازمریکی ده درم ناتکلبین
بشرسند سرنی سه درم اندر شراب روفا حب السعال کرم رب سوس
یک درم بلبل فرد ماما مغز بادام تلخ ازمریکی دو درم حلتیت یک درم نما
العسل برسته حبها سازند واسفراع عاریقون کنند بدین صفت مولف
عاریقون وبربدا ازمریکی یک درم ایارج فیقرا رب سوس فراسیون
ازمریکی دو دانک تخم حنظل ابروت ازمریکی چهار دانک سری
درم دیگر معدم عاریقون چهار دانک نیم تخم حنظل دو دانک اب
سوس نیم کرم وکثیرا نیم نیم درم این یک سربت بود

ذات الریه وذات الجنب وشوصه ذات الریه اماس شش است
علامتها تب کرم وتنگی نفس وسرخی رخسار وگرانی سینه ونفث
بالفعل وذات الجنب برسام بود یعنی اماس عضلها وپهلو وسینه وشوصه
اماس حجاب وعضلهای ان باشد یا اماس معالیق جگر یا اماس
معالیق سپرز وعلامت ان تب گرم ودشواری دم زدن بود وسرفه
خشک ودرد خلیدن علاج نخست فصد کنند وما الشعیر سل دهند
با شراب بنفشه وروغن بادام وبدین اختصار کنند تا چهار روز
وچون نفث اغاز کردن گیرد در ما الشعیر شستان ومویز دانه بیرون
کرده اندازند والحر ویخ بنفشه می زنند واگر نفث دشوار اید ارد
وکرسنه بود طبیخ روفا دهند بدین صفت بگیرند عناب بست عدد وسپستان
بنجاه عدد اصل سوس وبیخ خطمی وتخم خطمی ومویز دانه بیرون کرده
وکشک جو ازمریکی ده درم بیخ سوس هفت درم بنفشه پنج درم بپزند
حب نافع جانک رسم است وباشراب بنفشه دهند با کشکاب باشکر
رب سوس بنفشه نست است تخم خطمی کثیرا بادیان کوفته وبیخته
بلعاب دانه ای سرسته مربربت یک مثقال وشراب بنفشه با کشکاب
ضمادی که شوصه وذات الجنب را نافع اید ودرد ساکن کند بنفشه
بابونه شبت خطمی سبوس از حلبه از تخم کتان وارد جو مساوی
در اب بپزند تا مهرا شود واب باندکی بازاید وروغن گل خالص
کنند واگر نا بدری به کهن ودیگر بگیرند با خاکستر حرب گرند باوی
بار کشکوه

روا بود نیم گرم سوسن موم روغن ضماد کنند دیگر سفسه بابونه
اردجو بیخ خطمی بیخ سوسن موم روغن بادام سرشته بران موضع می نهند
وغذا سبوس اب با شکر و با دام و استفراغ بدین طبخ کنند سفسه
ولسان الثور از هر یکی پنج درم سوس و بیخ خطمی از هر یک ده درم عناب
الو سیاه از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد ملوس خار خسک و تر
بجوشانند از هر یکی بیست درم شیرخشت پانزده درم گرفتگی آواز مرکاه
اندر آواز گرفتگی پدید اید زود بعلاج ان مشغول باشد که اگر دیر روزگار گردد
علاج ان دشوار پذیرد علاج مویز منقی دانه بیرون کرده والحمر لسنی
اندر روغن بادام اغشته هر بامداد بیست عدد ازین مویز بخورد و اگر
الخمر بوده عدد بوشته کبابه اندر دهن داشتن نافع اید وغذا
زرده خایه مرغ نیم برشته با شکر و شیر و شکر باب کدو و سپوس اب
با مسکه و حلاب و نیشکر و جلغوزه و تخم کتان بریان کرده و کوفته
با شکر و مرون با سفاناخ و اب بانلا دلعوق کرسب نافع اید

باب هشتم اندر بیماری دل تشنگی و خفقان و راحت

باشد از هوا رحنک و اب سرد علاج اگر علامت خون باشد
رگ باسلیق زنند از حب و شراب ترنج ترش و شراب سیب
ترش و اب انار ترش و شیرین و شراب صندل و اب خیار ترش
و قرص کافور دهند و کافور صندل و گلاب و عصاره ابی
و سیب سفته بر دل نهند و پیراهن بگلاب و صندل الوده پوشند

واقراص

واقراص شربتها همه با اندکی زعفران و لسان الثور سازند و اگر تب نباشد
دوغ ترش نافع اید خاصه با اندکی طباشیر و گل ارمنی و کشنیز خشک
و مفرح سرد نافع بود مفرح سرد صندل سرخ و سفید و لسان
الثور تخم کشنیز نیلوفر از هر یک پنج درم ... شش درم مروارید
مثقول بیست درم املج چهار درم کافور گل ارمنی گل محرم سفسه
یاقوت رمانی برگ مورد و تخم مورد و کشنیز خشک از هر یک یک درم
گل سرخ سه درم طباشیر سه درم هلیله کابلی مقشر هلیله سیاه از هر
یک یک درم و نیم حجر ارمنی مغسول چهار درم دانگ کوفته بیخته بشراب
سیب سرشته دیگر معجون تخم خیارین و تخم کدو پنج درم تخم کشنیز تخم کاهو
تخم خرفه خشخاش کثیرا از هر یک چهار درم طباشیر گل سرخ مروارید
یاقوت ابریشم محرق از هر یک دو درم تخم بادرنجبویه تخم ریحان
لسان الثور از هر یک سه درم کوفته بیخته با ... سیب شیرین بیامیزد
و دانگی کافور در وی حل کنند و بشکر سپید سرشته شربت دو درم
سردی دل رنگ روی همچون رنگ از زر بود و مرد کاهل و کسلان
بود و نادری و رودن ... باشد و از هوای سرد و اب سرد رنج یابد
علاج شراب ریحانی مقدار معتدل معه دوالمسک ندباق
بزرگ مثرود ... معتدل المزاج نوش دارو سکار دارو و گوارش
عنبر موافق بود و اگر رطوبت غلبه کرده بود ... تر باشد نخست
قی کند پس این شربتها دهند و غذا قلیه خشک مرغ و بریان
بدین ما شود

خشک مزاج علامتها خشکی دهان و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بی
طاقتی اندر هر کارها و سر نه خشک و رنجور شدن از غذاهای اندک و دود کر
اندک **علاج** معجون علاج دق باشد شیرخر و کشکاب و انار
شیرین مه بر روغن بادام و روغن سیب و روغن مغز پالوده کدو
و اندر سلب و مطلوها مالیدن و در آب زن نشستن چنانک اندر
علاج دق آمد **مفرح گرم** کهربا و تخم بادرنجبویه تخم کسته
گل محرم ابریشم از هر یک پنج درم لسان الثور گل سرخ از هر یک
ده درم زعفران زرنباد افتیمون عود هندی عنبر از هر یک دو
درم تا سه درم بادرنجبویه هفت درم اهلیلج سس درم اسطوخودوس
درونج سرخ و سیاه سلیخه سنبل نافه حجر لاجورد از هر یک دو درم
کندل تمام اسارون واو [illegible] سوسن آزاد از هر یک دو
درم و نیم سادج هندی دارچینی از هر یک چهار درم مشک نیم
حجر ارمنی مغسول یاقوت رمانی مروارید بیست درم بسند
مانند درم کوفته بیخته با انگبین سرشته سرشتی دو درم تا سه درم و اگر
مفرح جهت سودا و رنج [illegible] سیم حجر لاجورد [illegible] افرازند
نافع اندو در نسخه عنبر یک درم است **مفرح معتدل** کهربا
و تخم کشک تخم کسته و ابریشم مقرض [illegible] طباشیر بادرنجبویه از هر یک
پنج درم صندل سرخ و سپید زعفران کافور افتیمون زرنباد سلیخه
[illegible] از هر یک سه درم مروارید بیست درم گل سرخ لسان الثور از هر یک
بسد
ده درم

بسند پانزده درم سادج هندی سنبل تخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم
بنفشه ده درم و نیم بشکر و انگبین و رب سوس [illegible] سرشته سرشتی دو
مثقال در نسخه عنبر سه درم و یاقوت رمانی لعل نافه عود از هر یک
دو درم آورده است گل ارمنی دو درم و نیم است زرنباد درونج
از هر یک یک درم نیم مروارید کهربا بسند ابریشم خام از هر یک یک درم
بهمن سرخ سپید ابریشم مقرض خام سنبل قرنفل [illegible] آسته
سپید از هر یک چهار درم چهار دانگ زنجبیل دار فلفل از هر یک دو
دانگ مشک دانگی کوفته بیخته با انگبین سرشته سرشتی یک مثقال
گل خشک سس درم سعد [illegible] درم قرنفل مصطکی سنبل اشنان
از هر یک سه درم قرنفه زرنباد زعفران بسباسه قاقله هال جوزبوا
از هر یک دو درم کوفته بیخته بگیرند [illegible] رطلی بغدادی اندر نه رطل
آب بپزند با آتش نرم تا سه یکی بماند صافی کنند بنی دو رطل فانید
و عسل بر بپزند و بقوام گیرد و داروها بدو سرشته سرشتی و بجوب
بدمی چنانند شربت دو مثقال ار [illegible] سه زعفرانی
خفقان و وخست سرد و بادها بشکند عود هندی گاوزبان
تخم بادیان تخم کرفس از هر یک سه درم بسباسه زنجبیل شعد
مر مصطکی زرنب زرنباد از هر یک یک مثقال قاقله قرنفه زنجبیل
بلبل قرنفل از هر یک یک درم مشک دو دانگ کافور دانگی با انگبین
سرشته سرشتی یک مثقال اندر بیماریها مستعمل

اگر در معده گرانی ارد قی کنند باب گرم و سکنجبین سفرجلی دهند و شراب
انار و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حماض ترنج و شراب صندل
و اگر ماده اندر قعر معده بود و قی دشوار افتد استفراغ کند بطبیخ هلیله
زرد با لحب صبر یا بایارج فیقرا هلیله زرد برابر مقدار دو درم هم
سرشته نافع آید و ما الرمانین شکر موافق بود خاصه با شیرخشت و اطریفل
کوچک موافق بود بدین **صفت** بستد هلیله زرد و کابلی و بلیله و آمله
متساوی کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کند و بشکر گداخته سرشته

درد معده گرسنگی زود ارد و اروغ ترش و بخارها اندر شکم
و تشنگی یا بودن **علاج** اگر اندر معده گرانی بود قی کند بطبیخ شبت
و سکنجبین عنصلی و ماء العسل پس چند کرت ایارج فیقرا دهند و اگر
باستفراغ دیگر حاجت اید حب اصطمخیقون دهند و هر بامداد
ماء الاصول بروغن بادام دهند با عود اندکی کلنکبین و قرنفل و مصطکی
سرشته و معجونها گرم چون کمونی و بلادری و سجزینا و اونیقون
زنجبیل پرورده دوالمسک و گوارش عود و تریاق بزرگ و اقراص
گل سود دارد و این معجونها بعد از استفراغ بکار دارند و روغن مصطکی
نافع اید مالیدن **روغن مصطکی** بگیرند روغن زیت پنجاه درم مصطکی
سوده پانزده درم و این هر دو در میان شیشه کنند و در دیگی میان
اب بیامیزند و بجوشانند تا مصطکی در میان روغن حل شود بردارد
بگرم کرده مالد **اقراص گل** گل سرخ سه درم عود خام و مصطکی سنبل
اذخر

اذخر سلیخه دارچینی افسنتین رومی از هر یک یک درم کوفته و بیخته
بشراب کهن سرشته اقراص کنند هر یک چند مثقالی و هر بامداد یک
قرص با گلنگبین سرشته اندر طبیخ افتیمون می دهند و ضماد از سعد
و سنبل مصطکی اذخر قصب الذریره افسنتین معصاری سرشته گرم
بر معده می نهند و اگر نخست داروها بشراب ریحانی تر کنند و انی
را اندر اتش بریان کنند و داروها را بکوبند ... سرشته و گرم بر معده
نهند صواب تر بود **گوارشی** که معده و خفقان و تشنگی ببرد بستانند نانخواه
آبکامه سداب ستد و اب ان از هر یک یک من و نیم بجوشانند تا به نیمه باز اید
و انگبین و طبرزد از هر یک سی استار بر نهند و بقوام ارند پس بگیرند
مصطکی و قرنفل و دارچینی از هر یک دو درم عود یک درم بادرنجبویه
تخم او سه درم کوفته و بیخته با او سرشته **دوالمسک** افسنتین رومی
صبر ریوند چینی از هر یک هشت درم با عود تخم کرفس زعفران از هر یک
چهار درم بادرنجبویه ساذج هندی ترصانی مشک ... از هر یک دو درم
چند سنبل یک درم و نیم با انگبین سرشته شربتی یک مثقال **بامکونی**
زیره مدبر صد درم زنجبیل بداب سداب خشک بوره ارمنی یک ده درم
با انگبین بسرشتند **دیگر** ترش گشتن طعام اندر معده با دارد و قولنج
را نافع اید زیره مدبر صد درم بوره بان هشت درم با حول مایزده
درم با انگبین بسرشتند و اگر عوض بوره نطرون کنند نافع بود و نطرون
بوره سرخ بود **دیگر** ... دواها سرد را زایل کند زیره مدبر عاقرقرحا
بلیلج شبید

وساه دار بلبل متساوی و اگر خواهند تا طبع نرم شود نیم حبوب بوره بان کنند فرین
مدبر جان بود در بدیه بر کنند سه شبانروز پس نیم خشک کنند و بریان
کنند و بکوبند **حب یقون** زنجبیل بلبل سنبل از هر یک سه درم با لخولنج
و مصطکی از هر یک چهار درم و تخم کرفس و بودنه دشتی از هر یک پنج
درم زیره سلیخه حب البلسان عاقرقرحا از هر یک دو درم ساذج هندی
از هر یک یکدرم با انگبین سرشند **باره** که معده را از رطوبت غلیظ پاک
کند تخم کرفس سه درم انیسون رومی انیسون تخم بادیان از هر یک ده
درم اسارون بلبل سفید مر از هر یک یکدرم صبر هشت درم شربتی یک
یک مثقال **حدیقون** ضعیف جگر را که از سردی بود و هضم و معده
سرد را و تب ربع را و سرا نیز نافع بود شراب کهن پنج رطل انگبین
یک رطل و نیم زنجبیل پنج درم قاقله هال از هر یک نیم درم زعفران
قرنفل از هر یک دانگی دارچینی و بلبل و مشک از هر یک دانگی و نیم داروها
نیم کوفته کنند جز از مشک و زعفران در صره کتان کنند و بجوشانند چنانک
قوام گیرد و پیش از انک از آتش بردارد مشک و زعفران در کنند و فرو
گیرند و در شیشه کنند شربتی از ان ده درم تا بیست درم **دیگر** سنبل قرنفل
قاقله عود هندی از هر یک سه درم مشک نیم درم سک یکدرم زنجبیل و دارچینی
از هر یک پنج درم زعفران دو درم شراب دو باره رطل داروها نیک
بکوبد و در صره بندد و شراب بر سر او کنند دو روز پس سه رطل عسل و دو
رطل شکر بر افگنند و بپزند تا بقوام اید پس از آتش فرو گیرند و نیک مشک
و زعفران سوده

سوده دران حل کنند و بکار دارند **خداوند اورع ترش را** بکار برند عاریقون یک
مثقال با انگبین سرشته بدهند و اندر غذاها کرده بکار دارند **کوارش
عود** سنبل باردین تخم کرفس انیسون مصطکی از هر یک یکدرم عود سه درم
بسباسه دو درم نیم قرنفل قرفه سک از هر یک دو درم هلیله کابلی در شراب
اغشته پس خشک کرده و بریان کرده تخم سک جوزبوا از هر یک دو درم قصب
الذریره دو درم مستکی صافی سه درم بمسه سرشته شربتی دو مثقال **دیگر**
عود قرنفل زنجبیل ساذج هندی قاقله تخم سک دار بلبل از هر یک
سه درم زعفران دو درم با انگبین سرشته شربتی سه درم **دیگر مسهل**
[illegible] سفید دو درم قرنفل عود زعفران جوزبوا از هر یک دانگی و نیم سقمونیا
مشوی نیم دانگ با انگبین سرشته شربتی دو درم اندر آب گرم نافع اید
علاج بادها که اندر معده و روده ها تولد کند اگر طبع خشک بود این حب
نافع اید صبر سلیخه مقل عاریقون [illegible] شربتی دو درم تا سه درم **کوارش
کندر** بلبل دار بلبل جوزبوا قرنفل از هر یک پنج درم زنجبیل خولنجان
از هر یک ده درم کندر شصت درم مشک علی نیم درم شکر شصت درم
سرشته با انگبین شربت سه درم **معجون حب الغار** حب الغار هشت درم برگ
سداب خشک پنج درم مالخولیه [illegible] شونیز سعتر کاشم کرویا فطراسالیون
بادام پنج بلبل دار بلبل [illegible] بودنه دشتی از هر یک سه درم سکبینج تخم کرفس
کوهی ده [illegible] از هر یک دو درم با انگبین سرشته
شربتی سه درم **بطلان شهوت طعام** [illegible] در ریاضت معتدل و [illegible] کرمابه
ومالیدن با نفسها کر

در عروق بود بتحلیل محتاج شود و شهوت باز ارد و دیع برود و در تحلیل
برود بکار دارند و از طعامها که بسرکه و شیر پخته باشد و سماق بسرکه و سلجم
بسرکه شهوت طعام بجنبانند و شراب زود ده با آب انار ترش کنند
و سکنجبین سفرجلی و پسته خوبا اندکی سرکه شهوت محرور بجنبانند و مالیدن
آب شهوت پدید آرد و مبرود و مرطوب را مسه و کوارش عود و بوی نان
گرم چاشنگ و بوی بز بریان و مرغ بریان گرم شهوت پدید آرد و نبیذ
و ایارج فیقرا نافع آید جوع الکلب این علتی است که مردم را هر ساعت
بطعام حاجت آید و سیر نشود و بیشتر حالها سردی معده باشد و علامت
و علاج آن ماده یاد کرده آمد است و باشد که سبب آن بسیاری ماکه
شود ابوده بمعده برآید علاج فصد باسلیق و اسلم باشد و کوارش جنزیر
خوری بکار داشتن و استفراغ کردن و دیگر علاج از باب علاج
مالیخولیا باید کرد و گاه باشد که سبب آن سردی معده باشد و آن
علاج نه کرده باشد علاج ایارج فیقرا و حب قوقیا و علاج ندله کنند
چنانکه یاد کرده باشد جوع البقر این علت بیشتر از پس شهوت کلبی افتد
و جوع البقر از بهر آن گویند که این علت گاو را بسیار افتد و این
گرسنگی نه اندامها باشد چنانک نه اندامها بغذا حاجتمند بود معده
عند الخواند علامتها نخست شهوت کلبی یا اسهال بوده باشد
و سبب اسهال رنگها تیره شده باشد و قوت ساقط افتد و گاه گاه
غشی افتد و سبب غشی بلغم زجاجی باشد که در دم معده گرانی کند و دماغ
تباه کند و قوت

حاده را بطریق لسرخا از حاده بیمار دارد و شهوت باطل کند و سبب این
اندامها گرسنه نماند و قوت ساقط شود و علاج مشکل گردد و از بیمار
بمعده معده حاجت آید و یا استفراغ و ضعف معده و ضعف معده از استفراغ
باز دارد و این علت مردم سردمزاج را و کسانی را افتد که در سرماها سفر
کنند دوست ماء اللحم و نان در شراب ریحان ترکنند و بویها خوش چون
بوی عود و بوی مرغ بریان و بره بریان و نرعاله و بوی نان چانک گرم نگاه
نیم شهوت پدید آید تدبیرها باز آرند و اندکی زیره در شراب ریحانی افکنند
با اصل الیبن و اگر حرارتی حادث شود بوی گل و گلاب و کافور سود
دارد و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و دستها را و پایها را ببندند و موی صدغ او
بکشند و سفالی بزرگ از بام بیفکنند و بشکنند تا آواز بدو برسد و آوازهای
قوی چون آواز طبل و بوق بزنند تا او بیدار شود چون هوش باز آید ماء اللحم
با اندکی شراب ریحانی در حلق او چکانند و ضماد از کعک و سک سعد
مصطکی عود و عنبر و آب برگ مورد و آب سیب و آب آبی بر معده او
نهند سبب وی خلطها بد باشد اندر معده
قی کنند و ایارج فیقرا بکار دارند و شیاف اسقن هر بامداد بدری زیره و مصطکی
و مالیخولیا می‌خوانند و اگر این عارضه زن حامله را افتد قی نشاند کردن مگر که
باسانی برانگیزی کردن او را سفوف قاقله دهند و اگر قی کند بیش از
قی معده را بکوارش عود و سینه قوت دهند از روی گل خوردن
و آرزوها بد زن حامله را بود سردی و غثیان باز دارد قاقله حب بوا
قاقله کبابه

وسکر وزن همه سرشی دو درم با آب کرم و دستجه های کبابه بسباسه لهت
ابـ آبی ترش دو من سراب کهن هشت من با هم بجوشانند و کفک بردارند **میبه**
و پنج من شکر با انکمش برنهند و بقوام کنند و مصطکی و دارچینی از هر یک دو درم
ما فاه هلا دار چینی از هر یک چهار درم قرنفل زعفران ریشه از هر یک شش
درم همه نیم کوفته اندر صره کنند و اندر دیگ بنهند و بجوشانند و هر لحظه آن صره
می مالند چون بقوام آید نیم درم مشک سوده در وی حل کنند و بکار دارند سنه
فواق امتلا اگر سبب وی ماده غلیظ باشد اندر معده مانند نعاونه نرها که
بران کواهی دهند **علاج** قی کند تا همی شود و بعد سکنجبین با عسلی و طبیخ
سبب و از پس آن لوسا سرخ و اکلها ان و چند سد سطر بونید و کند رو ازاس
ورنه با حوله سفتر بودنه جابند و اندر طعامها بکار دارند و بس معده
را با ایارج فیقرا پاک کنند و از پس کمونی و نبید دهند و ترباق بزرگ و بیوان
اربعه و مثرودیطوس دادن با معده بوت دهند **فواق خشک** از پس استفراغ
بسیار اندر حمی و اسهال با فراط و از پس فصد و از پس بیرون سنه وار
پس حمام بسیار رو مانند آن **علاج** شیرها و کشکاب و روغن بادام
و آب انار شیرین بروغن بادام و ضمادی کرسفشه و خطمی و سه مرغ روغن
بنفشه موم صافی بر مهرها کردن و بر معده نهادن و همه مفاصل بروغن بنفشه
چرب دارد و ما اللحم و خایه مرغ نیم برشته **میش کشتن و قی بسیار** اگر
سبب صفرا بود تلخی دهان و تشنگی بران گواهی دهند و اگر ماده بلغمی بود
دهان پر آب شود و طعم دهان ناخوش بود **اگر ماده علاج** اگر ماده صفرا به

بان ... کنند

71

کند بسکنجبین شکری و آب کرم و طبیخ شبت و اگر قی نتواند کرد معده را
با ایارج فیقرا و هلیله زرد و اندکی سقمونیا مسوی پاک کنند و پس از استفراغ
آب انار ترش و شیرین و شراب غوره دهند و ضمادها از صندل و گلاب
و سک و گل سرخ کافور و آب سیب و آب انار و آب برگ مورد بر دهن معده نهند
و اگر ماده بلغمی باشد با ولی قی باید کرد و ایارج فیقرا بسکنجبین عسلی سرشته دهند
پس شراب بودنه و شراب میبه بکار دارند **سقونی و سر کشتن و قی باد**
دارد رز سک و سماق پاک از هر یکی ده درم نار دانه ماده ده درم گل سرخ و طباشیر
از هر یکی پنج درم بوستی که بر ظاهر سفال بسته باشد دو درم نعنع خشک دو درم
عود خام یک درم سرشی یک مثقال با دو درم اندر آب انار یا شراب نعنع **تشنگی**
با فراط بگیرند کدو و ترشیرین و خرس هندی و انار و جنی و آب ایشان
بنشانند برنیم گلاب کدان و شیرسنگ و کلاب بکافور خوش بوی کرده با وی
بیامیزد و مقدار ربع همه آب غوره باری بیامیزند و سرد کنند بدهند با جورد
و تکلس با قوت در دهان می دارد و اندکی ترف ترش در دهان داشتن
تشنگی را بکل کند و گفته اندکی اگر دهان بخلاب آب که از کدو و غیره گرفته
باشند و بکلاب آمیخته چنانکه وصف کرده شد ربع وزن آن همه شراب
انگوری سبب مفطر بیامیزند تشنگی بنشانند و اگر معده بلغم شور بود
ایارج فیقرا نافع آید و اسفاناخ و آب گرم جرعه جرعه خوردن انرا
بکدارد و تشنگی زایل کند و دانه الوسیاه در دهان داشتن دهان نزداره
صفت جبه در دهان دارند و تشنگی بنشاند مجم بجم کدو سرشی بخم خیارین

تخم کوکل از هر یک پنج درم تخم خرفه دو درم کثیرا سه درم رب سوس دو درم
جلاب نرم کوفته بلعاب اسبغول سرشته حبها سازند هر یک چند نخودی و بوقت
حاجت در دهان دارند **هیضه** هر گاه که بهمت افتد که هیضه خواهد
بود و طعام اندر معده تباه می شود در حال قی کند و معده را پاک کند و اگر قی مشکل
افتد معده را گرم دارند و بروغن مصطکی گرم کرده طلا کند و پوست سمور بر معده
پوشد و بر کنف خواب کند و هیچ طعامی نخورد و بر گرسنگی تحمل کند و اقراص عود
می خورند و مردم محرور را ضمادی که از صندل و مورد و آب سیب بر معده
نهند و پس از آنکه قی کرده باشد ضمادی از آرد جو و نان خشک با آب برگ
مورد یا با سرکه کهن بر معده نهند و آب انار و آب سیب ترشی کوبی و آب
این ترش نافع آید و اگر هیضه اسراف کند قرص کندر و قرص عود و قرص
حب الآس دهند و مرطوبا روی دادن **قرص عود** بگیرند عود خام
چهار درم قرنفل و کبابه از هر یک دو درم مصطکی سپید از هر یک نیم درم
شکر چند وزن همه شربتی یک مثقال با شراب سیب یا با گلشکر **کوارشی** که
جواب آرد هیضه قرنفل نیم درم قرفه دو درم سک یک درم سک نیم درم
مصطکی افیون از هر یک نیم درم شربتی بود **دیگر** سک قرنفل سعد از هر یک
دو درم سنبل کرمانی و مازو باز پوست از هر یک سه درم بنفرج افیون از هر یک
یک مثقال **آماس معده** بیشتر از غلبه خون باشد یا از صفرا **علامتها**
سد گرم دارد خشکی زبان و بیش کشش و از غلبه صفرا بود دهان تلخ باشد
و تشنگی آرد **علاج** اگر خونی بود نخست رگ باید زدن پس آب انار
دهند و گلشکر و گلاب

کشکاب

و گلاب در آب گرم گداخته و با آلوده دهند و اگر حرارت غالب بود
و ضمادی از صندل و روغن گل طلا کنند و توتل و آب مورد و آبی و سیب
نواشند و کافور و کدو و کوکنار و برگ خرفه و کشته بر نهند و موم روغن
گل سازند و بر معده نهند و غذا از گیرند و بر کشکاب اقتصار کنند و آب
با شراب سیب و شراب نیلوفر و شراب انار دهند و از پس چهار روز
آب کشته و آب عنب الثعلب جوشانند و کفک بر گرفته و صافی کرده دهند
با مقدار سه درم مغز خیار چنبر در وی حل کرده و یکسره زعفران و از پس
هفت روز آب کرفس و آب بادیان با این شربت بیامیزند و اگر طبع نرم
باشد بجای خیار چنبر قرص طباشیر دهند و از پس هفت روز ضمادی از بنفشه
و خطمی و بابونه برگ عنب الثعلب آرد جو بیخ سوسن اکلیل سازند با موم
روغن سرشته و لختی زعفران مرکب کرده و با خراندن ضمادی دارد حلبه لعاب
تخم کتان سنبل سعد زیاده کنند و قرص گل دهند بدین صفت **قرص گل**
گل سرخ شش درم بیخ سوسن چهار درم سنبل چهار درم طباشیر بیخ
درم شربتی یک درم و اگر آماس کهن گردد اندر ضماد معده و اسنق و تخم
کرفس اسق مصطکی حب الغار زیادت کنند و بروغن ماش مقشر سازند
و حسو از آرد باقلا و سبوس آب و اقراص سعد و اقراص گل و اقراص مقل
دهند بدین صفت   تفاح اذخر گل سرخ ریوند سلیخه سنبل قصب
الذریره از هر یک سه درم سعد مصطکی از هر یک دو درم زعفران افسنتین
از هر یک یک درم یک مثقال با سکنجبین یا با گلنگبین   قرص گل شش درم

بیخ سوسن

سنبل از هر یک چهار درم درمنه ترکی سوسن هفت داکلیل بابونه اذخر از هر یک
سه درم کهربا مصطکی از هر یک دو درم بشراب انگوری سرشته سرشتی دو درم
قرص دیگر گل سرخ ده درم مقل سه درم سنبل دو درم قسط یک درم نیم زعفران
مرصافی از هر یک یک درم مقل در شراب حل کند سرشتی سه درم با آب کشنه یا آب
عنب الثعلب و اگر آماس سخت گردد بگیرد بنفشه خشک ده درم گل سرخ
سنبل از هر یک شش درم مصطکی سه درم قصب الذریره سعد اذخر از هر یک
دو درم اردحلبه بیست درم بلعاب تخم کتان سرشته ضماد کنند دیگر
حلبه تخم کتان شبت و بنفشه خطمی بابونه مصطکی از هر یک پنج درم سنبل
سعد قصب الذریره از هر یک دو درم موم دو درم روغن بابونه بیست
درم آماس سخت را نافع آید و اگر حاجت آید بتراشیدن و تب زایل شده
سخن باشد هر ساعت شربان دو وقیه طبیخ الخیر لعاب تخم کتان لعاب
حلبه از هر یک ده درم اسفنج و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ زعفران
و دانگی صبر در روغن حل کرده دهند و الرهنود سنا باشد خمیر ترش میانه
خیار چنبر اندر آب گرم می دهند و بجای آب جلاب دهند ضماد قوی تر حلبه
تخم کرفس حب البان تخم کتان از هر یک ده درم مرد ماها ایرسا با دلم پنج قسط سنبل
از هر یک پنج درم مقل هفت درم مصطکی میعه نراسق بیرزد مرهم موم بیه
بط از هر یک سه درم شراب بیست درم روغن بابونه بیست درم درمنه
بجای حب البان حب البلسان نست صمغها اندر شراب حل کنند و موم و بیه
در روغن بگدازند داروها کوفته بیخته همه بهم بسرشند و ضماد کنند و اگر دیر
کاید

اندکی خردل بدهند و بجای آب ماء العسل دهند و هر گاه که بخته
شود و بگشاید و آماس فرو نشیند و ریم بدید آید جلاب و کشکاب و ماء العسل
دهند تا پاک شود و هر گاه که پاک شود بگیرد کندر دم الاخوین از هر یک پنج درم
گلنار گل سرخ کهربا از هر یک دو درم گل ارمنی سه درم کوفته بیخته سرشتی
یک مثقال با دو درم ماء میبختج با درد سیب **بیرها که در معده برآید** علامتها که
سنگی در این درد ها پدید آید تشنگی **علاج** هر بامداد دوغ ترش سرد کرده
و یک مثقال طباشیر و یک درم بزر الحماض دهند و دیگر علاجها همچون دنبل
علاج همان باشد **اما** باید دانست که شکل معده همچون شکل کدو است
از لیف بافته بعضی از درازی است و بعضی پهنای و بعضی بورست پهنای که
وکارها معده بدین لیفها ست و لیفها اوست که ساری عصب گویند
و از بیماریها معده مضیق بندالرا بود که بافتگی اوست شود از بهر آنکه بیمار
اندر گوهر او افتد بیماری مزاج بنا شد که بشراب موافق علاج پذیرد
با سریب یا بزهیر سود دارد و جای بناشد که استفراغ شود بکند اما
چون سستی اندر پهنای گوهر او بود بدین سبب بر غذا مشتمل شود یعنی
کرد وی اندر نیاید چنانک باید غذا هضم بیفتد بدین سبب تن ار غذا
بهی نیابد و فضلها گوارش بد جمع شود و ضعف بیماری هر روزی
افزاید و غذا اندر صواب باید بدهند و گاه باشد که اسهال معده بر غذا
با ریعاش بود یا خفقان و گاه باشد که چون طعامی خورده شود بدارد که اگر
حرکت کند طعام از وی برخواهد آمد و این نشان غایت ضعیفی بود و نشان
نشان رطوبت بود

اندکدم معل کرده شود باشد و آن بعد از طعام بود و دیگر اکل اگر طعام همراه
با نخوده این سداست باشد اما اگر علاج خواهد بپذیرفت دارچینی و زعفران
ورید اندر غذا بکار دارد و شراب عفص اندکی موافق بود و اگر با مثل
عفص نباشد مازو پوست انار بکوبد و بروی آمیکند و بجوشاند و گوارش
خوزی نافع آید و ضماد از گلنار و مصطکی افسنتین صبر کاکله قرنفل سنبل سعد با
آب مورد بر باید کرد و شراب مورد و سینه و اطریفل کوچک نافع آید

باب نهم اندر انواع اسهال

اسهال صفرا علامتش تشنگی
و حرارت و سوزش اندامها و براز رقیق و زرد باشد و تب آید علاج
قرص طباشیر و رب آبی و مربا بامداد و شبانگاه اسبغول بریان کرده و گل ارمنی
و صمغ عربی و رب آبی سرشته و کشکاب از جو بریان کرده و حب این مقدار ده
درم نیم کوفته و دو درم تخم خشخاش نرم کوفته اندر وی پخته نافع بود و اگر تب
نباشد دفع ترش پالوده با طباشیر و بزر الحماض از هر یک یکدرم و عدس
مقشر سه با اندازه تخم و آب اندروی پخته چهار درم با آب غوره یا با آب انار دانه
ترش خرما کرده بریان کرده و مالیده با سماق پخته قرص طباشیر طباشیر
گل سرخ سماق پاک از هر یک ده درم تخم خرفه بریان کرده تخم کسته تخم حماض
گلنار از هر یک سه درم گل ارمنی صمغ عربی بریان کرده نشاسته بریان تخم
خیار از هر یک دو درم تخم خشخاش یکدرم زعفران کافور از هر یک دانگی نیم
شربتی دو درم با رب آبی قرص کافور بدین نسخه نافع بود ورد سکی بریان
کرده ده درم گل سرخ حب الآس از هر یک شش درم طباشیر کهربا فوفل از هر یک
چهار درم

بزر الحماض بریان کرده هشت درم شاه بلوط زعفران نیلوفر پنج درم بسد
بسد عنبر از هر یک ده درم کافور سه درم بشراب بریستی ترنج شربتی دو درم
گوارش سماق سماق پاک کرده سی درم تبسب خولست سد کعک بغدادی
خرنوب شامی طباشیر از هر یک ده درم سکر چند وزن همه بشراب سیب
سرشته شربت پنج درم سفوف حب الرمان نار دانگ بریان کرده
صد درم کشنیز خشک یک شب نهاده در سرکه آغشته و بریان کرده پنجاه درم سماق
پاک کرده گلنار از هر یک پانزده درم خرنوب نبطی کرمازو از هر یک ده درم
شربت دو درم با رب آبی خورد اسهال صفرا و بلغم علامتها صفرا و بلغم اندر
براز پدید آید علاج سماق حب الآس کرمازو از هر یک یکدرم هلیله
زرد پنج درم کوفته بیخته حب الرشاد با لوفته دو درم نیم با شراب
بورد یا باسینه و دو درم تخم لسان الحمل یکدرم انیسون هر دو بریان کرده
ناربوهت گلنار کوفته بیخته ده درم افیون یکدرم نیم جمله یک شربت بود
ابروات با ران با اندر آب آهنگران بدهند و غذا گنجشک تذرو و ناردان
پخته با مطنجنه اسهال بلغمی علامتها اندر براز پدید آید علاج حب الرشاد
بریان کرده دو درم با آب گرم بدهند تخم خشخاش کندر برابر نرم بکوبند
مقدار سه درم بدهند اسهال نو و کهن باز دارد با شراب سوده با
شراب آبی اسهال کهن باز دارد و کندر و مر زعفران شبدروش افیون
متساوی کوفته حب کنند و حد بخورد شربت نیم درم حب دیگر دارچینی
مر افیون حد حد ستر متساوی حبها کنند حد بلبل شربت هفت حب و گردکانی
دو یا سه حب

ودر نسخه های قرص بجم کرفتن است و دو درم حب الاس بریان کرده کوفته
در آب سرد نافع آید و کمونی از موده است اسهال بلغمی را باز دارد و غذا
کنجشک بریان کرده و کبک تذرو و کبک و آهو و مانند آن **واکر اسهال از مادهٔ تند**
صفرا بود بکار برند زرده خایه مرغ نیم برشته برشتی سماق سرشته عوض واکر
ماروو حب الاس کلنار اقماع انار کوفته بیخته دروی کشند و بخورند
مادر بها باز دارد و کسته حاصه دشتی برند و سرکه بریزند همین منفعت
کند و کرفس نانخواه و برانند و بپزند با آب آن بخلد و بخورد نافع آید
وبرک لسان الحمل بجوشانند و ما قلی با پوست اندر سرکه و آب بپزند
نافع آید و کرنب نیز بپزند و آب او بریزند دو سه کرت و آنرا در آب
جو لهند بپزند و از آن حمریی سازند نافع آید و اندر همه احوال اسهال
امساک بدارند و قوت ضعیف بماند و تن لاغر شود اندر همه حرکت کنجشک
اقصار خورده نافع بود **اگر اسهال دماغی بود** علامت وی آن بود که بامداد
چون از خواب برخیزد خدمتکاری دمادم برخیزد اندرین ساکن شود **علاج**
بدبیر باز داشتن نزله باید کرد اگر ماده گرم بود شراب خشخاش دهند
و بکار برند عدس کلی شرح حب الاس و کشنیز خشک باز و بیخ سوسن بخورانند
و بدان غرغره کنند و هرگاه که از خواب برخیزد قی کند **اگر ماده سرد بود**
در تشنگی صبر کند و سر بخرقه درست مالیدن بصابون شستن حمام الغسل
در اندر و کباب سنبل و زعفران ریخته باشند و بمشک کرت داده عرق
کند **محمد زکریا** طلی فرموده از جهت فربیون حبد بندستر **اگر اسهال**
بجهة سیلان دم حیض بود

ساری املس کویند و حب المعل کویند که فرمایند و با ارجح نقرادهند و کوارش
حمرهی دهند بدین صفت **کوارش حمره** دانه مویز که از تخم بیرون کرده بریان
کنند کوفته بیخته بیست درم حب الاس بنجاه درم خرنوب نبطی کلنار کزمازو
بالحول از هر یک ده درم با انکبین سرشته شربت درم **نسخه دیگر** دانه مویز نیمن
حب الاس ده سیر خرنوب نبطی کلنار کندر کزمازو از هر یک ده درم نانخواه دوازده
درم شربت سه درم تا پنج درم **نسخه دیگر** هلیله سیاه بروغن کاو بریان کرده
ده درم تخم سپندان بریان کرده پنج درم نانخواه سعتر از هر یک ده درم خبث
الحدید مدبر یعنی در سرکه اعشه یکشبانروز و خشک کرده ده درم با
انکبین بشرشند **سحج اسهال مزمن** هرگاه که سحج ابتدا بود چهار درم صمغ عربی در آب
حل کنند خاک بوام انکبین دارد و بدهند و بعلاج دیگر حاجت نباید
و تخم لسان الحمل بریان کرده با رب آبی سخت نافع بود **اسهال خون** قرص کهربا
با رب آبی نافع بود **قرص کهربا** کهربا ده درم طباشیر دیو بند جلنی کلکه
کثیرا دم الاخوین حب الاس نشاسته بریان کرده صمغ بریان کرده تخم خرفه بریان
کرده تخم لسان الحمل بریان کرده از هر یک ده درم با آب لسان الحمل قرص کنند
شربتی دو درم و مقدار دو درم طباشیر اندر شراب مورد و دو درم لسان
الحمل بریان کرده در آب لسان الحمل یا در شراب آبی و دو درم حب الاس
بجها کرده و دو درم تخم کندنا مردو کوفته و بیخته سفوف کنند اسهال مزمن
و بواسیر بود دارد و اندر همه انواع طعام مالحه دهند و کاردین بوست کنده
با مغز بادام بریان کرده نان با یه بزه و کوشت تذرو و کوشت کبک سنی سماق

ونار دانه بحنا

اگر اسهال کبدی بود قرص ریوند نافع آید قرص ریوند ریوند چینی را سه مثقال گل سرخ
نیم کوفته مساوی بصمغ عربی سرشته شربتی دو درم با آب لسان الحمل دیگر
ریوند چینی کهربا گلنار گل ارمنی طباشیر هر یکی دو درم با آب لسان الحمل دانگ
حب اسهال مازو و کزمازو افیون مساوی با صمغ عربی سرشته خشک شربتی دو
بود دیگر قوی تر افیون سندروس منعه برکنند رماد هر یک یک جزو آنگاه زعل کسد
سرد کرده یک جزو دیگر زعفران هم اندر آمیزند و اگر منعه نباشد بجای وی بر رفت
و شربتی دو دانگ یا نیم دینار اگر این اسهال ریش روده بود با ثیرها که اندر روده
معلوم شود روده را علامت وی آنست که بسیار بود و بیکی نفس دفع کند با
خون بود اندر اعشی امعاء ... درد روده ها افتد جایگاه تیره چرخه و برکشیدن ثقل
در وی درد کند و پوست پاره ها در ثفل فرو آید اگر تنگ تر بود با پوست لسیحه
تر بود از روده ها بالا بود که آنرا امعا الدقاق گویند و اگر ستبر تر بود از روده
فرودین تر بود علاج صواب است ... درد ... گرانی کنند دهند تا زعدا
و دار دارو اما ان عدا قوت عدات هند حماللحم و زرده خایه نیم برشته و دارو
فرعار کنند آب و سالاید با ... و سال ... اندک دهند با بغوا آید هر یک
و اما درس ... که خون و ریم اصل بود نخست روی روده ها و جایگاه
ریش ساید بستن و ان چنان بود که بکشنا بزور ماء العسل دهند با بکلاب
و آنگاه منقرا دهند و ریوند چینی را اندر روده ریش خاصیتی عظیم است
خاصه اندر ما عصاره لسان الحمل دهند و اندکی شراب کهن برجکانند و جهت
تنقیه ان شلم ان دارو بحریست بگیرند تخم خرفه سی درم و خشخاش
... بیهن کنند اسهال ...

پنج درم کشنیز خشک ده درم همه بریان کرده و کوفته شربتی یک مثقال دو
درم قند و یک درم صمغ عربی و یک درم خرنوب و نیم درم طباشیر و نیم درم
کهربا دهند و اندر این سرها را بعروق کاسنی ... بهتر بود اما بیماری را که
در آن مدتی دراز ریش روده بود و چون رفته وار خود بوئید کشته کشکاب
و کشک گندم و کاودس ... کنند ... پاک و حب الآس نیم کوفته از هر یک
ده درم و آب انار ... ابا سیب کوفته فشارده یک من آب صافی و سه من و نیم
من بهم بپزند چندانکه آب بمقدار سی ستیر باز آید پالایند و از این کشکاب اندک اندک
بدهند و دیگر هیچ ندهند سه روز منفعت بدید آید و روی بصحت آرد
اسهال سوداوی علامتها وی آن بود که طعامهای چرب سود شان دارد
علاج رگ باسلیق ... بگیرند تا از ... حب بگیرند مادا ... ده درم بهمین
تخم ریحان ناکوفته ... دو بریان کرده کهربا از هر یک دو درم زرشک بریان کرده
یک درم شربتی سه درم با شراب مورد یا بکباب یا بجلاب دیگر اگر سبب وی
کرمی ... گرم بود ... منفعت ... سودمند ... اسبغول
اندک و روغن گل یا اندر روغن بادام بجوشانند و بدهند و زرده خایه مرغ
خام با روغن گل بیامیزند و صمغ اسفیداج هر دو اسنکل مغسول بدو بسرشند
و طلی کنند و حمول سازند و مقلیا بدهند و اگر تب نباشد ... شیر ...
سود دارد و این شیاف بکار دارند شیاف دیگر کندر زعفران حضض صمغ
مرده ... افیون ... اسبغول متساوی ... بسایند و شیافها سازند و بر داند
و اگر سبب ... از سردی بود آب گرم ... باید دو درم حب الرشاد بریان
کرده ناکوفته ... آب

کرم بدهند و کوکرد کوفته با به بر سرشته در زیر مقعد دود کنند و بستانند
مغز کور بریان کرده سه درم با نخود یک درم کندر نیم درم بکوبند و بر آب گرم بدهند
و بر حیث گرم و بر آب گرم آبه و بر آوردن و نمک گرم کرده نشستن نافع آید و بسیار
باشد که در روده ثفلی گرده شود در طوبتی چون عصاره فرو می آید و کمان افتد
زحیر است اندرین حال معجون جاوشیر نافع آید و باشد که سبب زحیر اما
گرم بود و علامت وی آنست که از آب سرد که بدو رسد راحت یابد علاج
رگ باسلیق زنند و ضمادی از عدس مقشر گل سرخ اندر آب عنب الثعلب
پخته سازند طا سبعول روغن گل بدو بیامیزند و باشد که آماس سرد بود برگ
کرنب پخته با سکا و بکوبند در زرده خایه مادی بیامیزند و ضماد کنند بحیدل بان
حب الافاویه بدهند بدین صفت حب الافاویه مصطکی بلیله دار بلیله بحبد
قرنفل دارچینی بارمشک از هریک یک درم شکر سقمونیا از هریک هفت درم کوفته
بیخته حبها مانند مقدار نخود کل حب یک مجلس فرو آرد نیم مثقال
قولنج مروارد نیم مثقال قولنج بگشاید و بیخش باو باطل کند کسی را که

باب دهم اندر تولد کرم و انواع قولنج قولنج که از آماس روده ها بود

این نوع قولنج با تب سوزش بود و تشنگی و اجساس علاج اگر قوت قوی
هست رگ باسلیق زنند و اندکی اندکی خون بیرون کشند چند کرت و اگر
حاجت آید رگ صافن نیز بزنند پس آب کشنه و آب عنب الثعلب و آب
کاکنج و آب آلو و آب انار دهند با فلوس خیار شنبر و روغن بادام
و اگر درین شربتها اندکی سقمونیا حل کنند صواب بود و اگر حقنه از کشکاب و روغن
بابونه سازند و ضماد از بنفشه

بنفشه و خطمی و بابونه برگ عنب الثعلب برگ کاکنج از دو اکلیل الملک روغن بنفشه
سازند و بر شکم نهند و کشکاب با روغن بادام دهند و بگیرند آب عنب الثعلب
خوشانیل و صافی کرده جمل درم مسانه خیار شنبر ده درم قدری محموده در وی
حل کنند و بدهند و عدا از [illegible] یعنی الوحرد [illegible] لو کشته [illegible] انبا
پاک کوبند و اگر حرارتی هندوی با روغن بادام قولنج که از رحو غلیظ و بادی بود
علامتها که اندر خلط غلیظ بود با درد و گرانی باشد و اسباب خلط غلیظ
ازین رفته باشد و علامت باد غلیظ درد و تمدد بود و بدان شاید
روده را سفت شمراخ می کند علاج حقنه تیز کنند با شیاف تیز بعد
پس حب سکبینج دهند حقنه [illegible] بابونه تخم کرفس تخم انیسون از هریک
چهار درم [illegible] چهار من آب بپزند تا بسه یکی باز آید [illegible] هفت درم بوره
ده درم مانند مری حل کنند و ده درم روغن شیرج و روغن معصفر برا مکنند
و بکار دارند قولنج بلغمی بادی بگشاید شیاف تیز شحم الحنظل بوره بادام
مغز و سقل از هریک نیم درم سقمونیا دو درم با سداب بسرشند و شیاف
کنند هریک دو درم و بنهند حب سکبینج سکبینج شحم حنظل از هریک ده
سقمونیا سه درم و دو دانگ سکبینج با آب سداب حل کنند و داروها
بدو بسرشند و حب کنند شربتی دو درم و با نخست لحقنه [illegible] و شیاف
را پاک بکنند و کسی که بکار دارند دارو مسهل نشاید داد و اگر عشان [illegible]
دارد سفرجلی مسهل با حب الافاویه یا معجون راحه دهند معجون الراحه مصطکی
قرنفل زنجبیل بلیله دار بلیله هلیله [illegible] از هریک دو درم سقمونیا چهار درم اندر
حلاب علیط [illegible] آب

ابی و شکر کرده باشند شربت دو درم **صفت حب روده اطلاق کند** بگیر حنظل دو درم
سقمونیا یک درم افتیمون مصطکی از هر یک نیم درم کثیرا دانگی آب کرفس حب کنند
شربتی یک درم تا یک مثقال و اگر درد صعب بود ملوسا روی دهند بیش علاج
کسی قولنج را وا نکاه ضرورت بود معجون الورد دهند **معجون الورد** ترید نیم درم
سرکه کرک چهار درم تخم کرفس انیسون از هر یک سه درم مانند پانزده درم
شربتی هفت درم با آب گرم اما سرکه کرک اندرین معجون بکار [illegible] دارند
سبیل خشک بود و حاجت آید بسر حاری تا [illegible] کرده باشد و دوا
[illegible] باشد و موی [illegible] باشد **معجون [illegible]** در حال بکشاید [illegible]
قرنفه [illegible] سادج هندی [illegible] مقشر قرنفل جوزبوا از هر یک مثقال تخم
کرفس زعفران سنبل مصطکی از هر یک نیم مثقال [illegible] سقمونیا از هر یک دو مثقال با
انگبین سرشته شربتی دو درم تا سه درم **معجون [illegible]** قولنج بادی بکشاید درم [illegible] مراد
سفید [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] عاقرقرحا [illegible] سلیخه [illegible]
[illegible] زعفران از هر یک دو درم با انگبین سرشته شربتی سه درم **نسخه دیگر** مراد سفید
[illegible] درم کوفته بیخته با [illegible] درم انگبین سرشته شربتی [illegible] مثقال **فلونیا رومی**
[illegible] سفید و [illegible] از هر یک [illegible] درم افیون [illegible] درم زعفران [illegible] درم
[illegible] و سنبل عاقرقرحا سادج هندی سلیخه [illegible] از هر یک یک درم تخم
کرفس [illegible] از هر یک سه درم [illegible] تخم کرفس دو [illegible] با انگبین سرشته
[illegible] سکار دارند شربتی نیم درم اندر آب گرم **قولنج که از [illegible] علامت**
علامت وی آنست که [illegible] طبع [illegible] شود پس درد پدید آید **علاج**
حقنه نیز

پیر بود و عدامسه با شکر دهند و مقداری تخم کتان و حب [illegible] بجوشانند
و لعاب [illegible] درم [illegible] و ده درم [illegible] و شکر سرخ بیالایند [illegible]
[illegible] ده درم روغن [illegible] بر وی [illegible] دو [illegible] شربت دهند
[illegible] این نوع قولنج است که بیمار [illegible] می‌کند و باشد که ثقل [illegible]
و [illegible] مشکل بود اگر [illegible] قولنج [illegible] اول [illegible] گرم دهند و [illegible]
[illegible] ده درم تا ده مثقال [illegible] و بیمار را [illegible] دهند
دهند و [illegible] بدو دهند تا بخورد و [illegible] را [illegible] خاصیت
[illegible] دادن آنست که [illegible] و [illegible] می‌کند [illegible] می‌کشاید
و اگر معجون [illegible] با [illegible] کار [illegible] بود **معجون قولنج** رود
بکشاید و باد [illegible] بکشاید [illegible] کرمانی [illegible]
[illegible] از هر یک دوازده درم سقمونیا [illegible] درم [illegible] کرده
[illegible] سرشته [illegible] خشک از هر یک ده درم [illegible] اندر سرکه تر
کنند [illegible] جدا [illegible] و [illegible] دارو [illegible] کوفته
و بیخته با انگبین سرشته شربتی سه درم تا چهار درم [illegible] کنند **[illegible]**
[illegible] قولنج بکشاید و [illegible] دارد [illegible] کرده و اندر
کرده [illegible] انگبین [illegible] اندر سرکه [illegible] بریزند و [illegible]
[illegible] و [illegible] سرکه [illegible] اندر [illegible] بکوبند
پس انگبین گرم کنند و [illegible] درم سقمونیا [illegible] درم
مصطکی [illegible] درم [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] زعفران
از هر یک سه درم

دارچینی دو درم کوفته بیخته با انگبین دانی پخته بسرشند شربتی پنج درم
نسخهٔ تابستانی محرور را شاید شربتی ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو
شیرین از هر یکی پنج درم گل سرخ طباشیر از هر یکی دو درم نیم سقمونیا
دو درم نیم بدیکشن ناک عصاره ای از هر یکی پنجاه درم درهم کذارند
و داروها کوفته و بیخته درهم سرشته ده شربت بود **نوع بیست از قولنج** که سبب
آن تولد کرمان بود در رودها و تری ثفل کرمان بستانند بسبب آن طبع خشک
شود **علامتها** گاه گاه اندر ثفل کرمی فرو آید و احساس بدرد و خلیدن بود
و رنگ روی زرد و نبوه و ضعیف کردد و خداوند علت زود کرسنه
شود از بهر آنکه هرچه در رودها فرو آید کرمان بخورند و در رودها مرد بیل کیرند
بدین سبب کرسنگی و پیچش ناف و دغدغه و غثیان پدید آید و خواب و بیداری
بیرسب نباشد و در خواب دندانها بر هم ساوند و لعاب از دهان رود
علاج بگیرند تخم بیس بزیکل دانهٔ مقشر سرخس ترمس از هر یکی پنج درم
تربد پانزده درم کوفته و بیخته شربتی پنج درم با شیر تازه در وقت کرسنگی
دیگر بزیکل شیرینی پنج درم کابلی مقشر هفت درم خرما و جوز از هر یکی هفت
درم سرشته کوفته با هم بسرشند یک شربت بود وقت خفتن بر کرسنگی
بخورند بامداد کرم کدو دانه پاک کند و از پس وی شب دیگر یک شربت
ایارج فیقرا بشربت سرشته دهند تا روده را از باقی پاک کند و اگر
بعد از رود پدید می آید پس از استفراغ یک هفته هر بامداد ناشتا مقدار
پنج درم انگبین خورد تا ماده تولد کرمان را پاک کند و از جهت کرمان خرد
کیرند صبر

و زهر گاو آب برودنه متساوی پنبه پاره کهن بدو تر کنند و خود بر دارد کرمان
خرد را پاک کند و کودکان را برک شفتالو بر کوفته بر شکم ضماد می کنند و زهره
گاو ترمس قطران بسوزن سعتر بهم سرشته بر ناف طلی کنند و شونیز و ترکه بباید
بر ناف و شکم طلی کنند و اگر برک شفتالو کوفته با آب حقنه کنند کرم مقعد را بکشد
دارویی که خداوند حب القرع را نافع آید بزیکل کابلی مقشر ده درم تربد حب النیل
قسط از هر یکی پنج درم ترمس فلفل افسنتین رومی سنج ارمنی نمک هندی سعتر خردل
سپید تخم حنظل راسن از هر یکی سه درم نیم کوفته بیخته و با انگبین سرشته شربتی چهار درم
فی الحال اسهال و افسنتین رومی نعنع شونیز بودنه جوبار کرم ما با خوردن ضماد
کردن کرم را بکشاید و بیخ او پاک کند باذن الله **باب یازدهم**
اندر بیماریها مقعد علاج بیرون آمدن مقعد بگیرند گل سرخ پوست انار مازو
نیم کوفته برک مورد خرنوب نبطی در آب بپزند و در وی نشینند تا خرده دو
تر کنند و خود باری بعد پس بگیرند کلنار مازو نار پوست صدف سوخته
اقاقیا سب یمانی اسفیداج مغسول قرطاس سوخته نمد مرعزی سوخته
عصاره لحیة التیس کوفته بیخته بر آن موضع کنند و جای باز برند و ببندند خاک
رسمنست و اگر درد غلبه دارد مرزنگوش رهای کنند و داروها با شراب
قابض بپزند و اگر مقعد که بیرون آید ریش بود بشراب قابض داروها
قابض در وی پخته باشد بشوید و بگیرد سرب سوخته ده درم گل سرخ سماق
از هر یکی پنج درم برک مورد ده درم نیم کوفته بیخته بر آن موضع بپاشند و ببندند
شقاق طرقیدن لبهای شرح را شقاق گویند گاه باشد که رکها ممتلی باشد

وسبب وی خشکی مزاج بود **علاج** اگر سبب امتلا اکها بود رگ باسلیق زند
یا صافن یا مابض یا در میان هر دو سرون حجامت کند واگر امامس وحرارتی
باشد سکین سس حابه و روغن گل در هاون سرب بشاید تا سیاه شود وطلی
کند ومرهم کافوری طلی کند واگر حرارت قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند
معرساق گاو با حم جو بشاینه ومرهم کند خداوند مزاجی خشک شود دارد واگر
سرد باوی یار کند مزه مزاو خداوند مزاج سرد را سود دارد **خارش مقعد**
اگر از کرم خرد بود علاج وی یاد کرده شد واگر از کرم خرد نباشد وخارش یا
سوزش بود معده با سهر بود **علاج** رگ باسلیق ودر میان دو سرون
حجامت کند وبمطبوخ افتیمون استفراغ کند واز طعامهای شوربی
پرهیز کند ومقل اندر روغن رزد الوتح حل کرده طلی می کند وان موضع
را بدو حرب می کند دارد **بواسیر** سبب این علت از خون سوداوی
یا صفراوی بود **علامتها** اگر از خون گرم صفراوی باشد خلیدن وسوزش
سخت باشد واگر از خون غلیظ سوداوی باشد خلیدن وسوزش کمتر
بود اما گرانی بیشتر باشد اما بادها با شور بادی باشد غلیظ یا فراقر در خالی
ناف گاهی بجانب زهار خایه وقضیب فرو اید وگاهی بسر اسف یعنی
سر پهلو وکتف بر اید وگاهی اسهال حرارد وگاهی شکم بار گیرد ودرد
بی قرار شود هم چون درد قولنج وگاهی درد اندامها پدید آید وخداوندان
این باد ونت بسست وحاست از مفاصل ورا نوا اوازی آید
را ابواقرقه گویند **علاج** اگر خون صفراوی باشد نخست رگ باسلیق
زند پس

بمطبوخ هلیله وعناب وسپستان والو سیاه وخیار شنبر استفراغ کند
واطریفل کوچک واطریفل مقل بکار دارد واگر خون آید غلیظ یا درد
ورنج روی وقتی معلوم باز نشاید داشت تا قوت ضعیف شود وچون خواهد
باز دارد اقراص کهربا وحب مقل ومعجون خبث الحدید **حب مقل** بگیرند
هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو سی درم کهربا پانزده درم مقل چهل درم
پنج درم مقل باب کند تا حل کند داروها بدو بسرشند وحب کند سعد
شربتی مریا بداده دو درم **اطریفل** مقل کی با سهر را سود وا سود دارد
هلیله سیاه یا کابلی وبلیله وامله متساوی مقل بوزن همه مقل باب کند یا
حل کند و با انگبین بیامیزد وبجوشاند تا اب برود ومقل با انگبین
امیخته شود داروها بدو بسرشند شربتی چهار درم **دیگره** طبع نرم دارد
هلیله کابلی پانزده درم تربد ده درم سکبینج خردل سنبل ده درم مقل پنج
درم مقل پانزده درم مقل سلیخه باب کند تا حل کند داروها بدو بسرشند
حل کند شربتی دو درم یا سه درم **دیگر** هلیله کابلی بیست درم مقل ده درم
کندر پنج درم الخبر بستی نعده الحر داب بر دهند اگر اب رنگ وی
بگیرد ومقل وکندر در وی حل کند وهلیله بدو بسرشند وحل کنند شربت
هر شب دو درم واندر طبیخ داروها مابض بشاید ولترابی می بشوید
پس بگیرند مازو وگلنار وکندر دهر وافاقیا سبنداج همه کوفته بیخته
با موم مرهم درود مروی برا کنند وببندند واگر ماسور بدان گرمی نباشد
هم ازاول برگ رسد پس مطبوخ افتیمون دهند وعلاج اصحاب سودا
بکار دارند

دهلیله پرورده سخت موافق بود واگر دردناک باشد بگیرد مرهم داخلیون
وروغن گل وروغن بنفشه واندکی افیون مع اسفیداج سرشته بدو می نهند واگر
باسور ممتلی باشد و درد سخت کند اندر آب گرم نشینند وروغن مغز زرد
آلوبالو وروغن کوهان شتر طلا می کنند پس بگیرند آب سازخام بشم یا ...
بدو بر کنند و بخور بر دارند و یک زمان صبر کنند زود گشاده شود و درد
بنشیند و نیز بگیرند تخم حنظل مغز بادام تلخ شیاف کنند و هر ساعت یکی
بنهند داروی که باسور را خشک کند بگیرند افعی ارجانی آب خورده بود
وسر و دنب وی بیفکنند مقدار چهار انگشت و شکم او پاک کنند بشویند
و نیز نان ماهرا شود و سرانه بر شبل دارند پس روغن دست بر افکنند و می
جوشانند تا آب برود و روغن بماند بوقت حاجت از آن روغن طلا می کنند
خشک شود باذن الله و اهرن گوید اگر باسور بروغن زیت چرب می کنند خشک
شود و ببرد داروی دیگر باسور بشکند هلیله شیاه بلیل املج سبطرح هم دگر
عاقرقرحا نوشادر ... بلیل دار بلبل تخم کندنا مقل ... برابر کوفته بیخته مقل با آب
موبز حل کند داروها بدو سرشته و حل کند شربت سه درم با آب
دوازدهم اندر بیماریها جگر حار گرم بستگی بسیار و حرارت
اندر جانب راست که موضع جگر علاج رگ باسلیق بزنند و هر بامداد
آب تخم خرفه و سکنجبین دهند و چاشتگاه کشکاب بروغن بادام و از پس
چهار روز یا هفت روز آب کسنه و آب عنب الثعلب دهند و طبع
را نابسیمن نرم دارند و بلوس خیار شنبر اندر آب کاسنی دهند و شراب
انار و آب انار

انار و شراب ریباس نافع آید اگر طبع نرم باشد قرص طباشیر دهند
بدین صفت قرص طباشیر طباشیر گل ارمنی سنبلوط تخم حماض ریباس
پاک گل سرخ صمغ عربی کرده سرطان نهری کرده همه برابر کوفته بیخته
شربتی سه درم با رب ... ضمادها از گل سرخ صندل براسه کدو تر
آب عنب الثعلب آب گل آب برگ ... با اندکی مصطکی و دارچینی سازند
و بر موضع جگر می نهند جگر سرد علامتها زبان سپید باشد و رنگ روی
رصاصی و بول غلیظ و سپید و اشتها طعام زود پدید آید اما دیر
گوارد و باید دانست که اسهال غسالی با بسیاری شهوت علامت
سردی جگر باشد و با سقوط شهوت علامت گرمی و ضعیف جگر
علاج ماء ۱۲ اصول دهند بروغن پسته و روغن بادام تلخ و دو دانگ
جگر بزکی کوفته و دو دانگ ریوند چینی با نیم درم شکوفه گلشکر نافع
بود از بهر آنکه جگر جانوران معتدل بود یا جگر مردم
ملایم تر از جگر بزک نیست و اگر سه شب بوقت خواب اما نبات بزرگ
دهند صواب بود و شیر شتر عرابی اخلاط سرد را باسهال و ادرار
پاک کند و سده بگشاید و خاصه جو سیرما اندکی بول شتر دهند و ضماد
از این نوع سازند بگیرند مصطکی صبر افسنتین رومی از هر یکی دو درم گل
سرخ نیم درم عود خام سنبل و سنبل از هر سه درم زعفران یک درم با موم
روغن مورد سرشته بر جگر بنهند قرص ریوند نافع بود و اما سن جگر و سپرز
و اکثر کی بزیر آید سود دارد ریوند چینی هشت درم تخم کک معسول از هر یکی چهار درم
افسنتین ... تخم کرفس از هر یکی سه درم

کوفته بیخته بسکنجبین قرص کنند شربتی یک مثقال با کلشکر و این قرص اندر
بیماریها و اورامها بلغمی نافع آید و کسی را که تخمه بسیار باشد هم سود دارد
معجون نامروسا جگر و سپرز را نافع بود و در ابتدای استسقا سود دارد
و سده بگشاید و سنگ ریزه مثانه و گرده بریزاند و ادرار بول کند دو وقیه
زیره کرمانی و دو وقیه تخم گزر دشتی ... مرد ماما عود بلسان سلیخه تخم کرفس
تفاح اذخر از هر یک یک درم ... مقشر سنبل دارفلفل قسط از هر یک نیم
درم مرصافی سه درم حب البان ... زعفران از هر یک دو درم کوفته
با انگبین سرشته شربتی چند فندقی با آب گرم اما ماسکا و رزق بیماریها ...
و جگر و سپرز را سود دارد که از بلغم و سودا بود و بادهاء غلیظ که اندر احشا
و رحم بود و درد سینه که از بلغم شور و سودا بود ... نفس و نفث خون
و اسراف طمث و اسهال بلغمی را باز دارد و نافع آید و درد گرده را و مثانه
زایل کند و سلس و سرفه را نکو بود و اگر بر بواسیر مرهم کنی سود دارد تخم
سفید و ... فلونیا ... زعفران افیون چند ... سنبل
تخم کرفس قسط ... خشخاش سیاه سنبل ... کومی ... بهم کوفته
... کرده ... برابر کوفته با انگبین سرشته بعد از شش ماه بکار
دارند شربتی نیم درم با نیم مثقال اندر آب کشته ...
... سبزی ... با آب برگ بید که ... عرب
گویند ازین ... که حاضر بود یک وقیه صافی کرده با سکنجبین
دهند باب سیزدهم اندر بیماریها سپرز درد سپرز و ورم
علامتها حرارت



حرارت اندر جانب چپ و تشنگی غالب علاج رگ باسلیق یا اسیلم
زنند از دست چپ آب کشته و آب بادیان بهم آمیخته دهند و اسطوخودوس
داروها اصحاب سودا و آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یک دو وقیه
بهم آمیخته دهند و ایارج فیقرا و افتیمون از هر یک یک مثقال حب کنند و بدهند
و ... افتیمون با دو وقیه سکنجبین نافع آید و آب کدو شیرین و آب برگ
بید و آب برگ ... که ... العرب گویند از کدام که حاضر بود یک وقیه صافی
کرده با سکنجبین دهند و برگ بید ... خشک کرده و کوفته مقدار
دو درم با دو درم شکر چند روز از بامداد بدهند و ماش ... کند درد
سپرز سرد علامتها آن است که تشنگی نباشد و دلیل رنگین نبود
علاج ... اصول دهند ... بادام تلخ مغز ... بریان ... سپرز
... حل کرده و ... افتیمون ... با یک وقیه سکنجبین بدهند تا
پاک کند و افتیمون ... کوفته بیخته با انگبین سرشته
... مثقال نافع آید و ... سرکه حل کرده و مغز بادام تلخ کوفته و برگ
... خشک ... برابر کوفته بسرشند و بر سپرز نهند ...
... و سرکه ... و خردل ... کوفته بهم سرشته بر سپرز نهند
نافع آید سکنجبین عنصلی اندرین باب نافع است و غذا آن باشد که از چوب
گز ساخته و طعام و شراب از وی خورند در مدت چهل روز سپرز گزن
و سرد را نکو دارد قرص ابرشا سپرز را نکو دارد ... اشق
از هر یک دو درم بسرکه حل کنند و داروها در وی بسرشند قرص کنند شربتی دو درم
با سکنجبین قرص ...



سر و سخت بگدازد فی دوازده درم سه یک کهربا زرا و نه طوبک اندر ما اندر یک
دو درم با سکنجبین بسرشند شربتی بکار شقاقل اندر طبیخ افسنتین یا در طبیخ بیخ
بیخ کبر **قرص خرد** درد سپرز کهار باد بود سود دارد حب الرشاد بیخ سلیخه اندرو
سرکه مویز کنند بلتیا بخورد دیگر روز یک سکنجبین برگ سداب خشک کوفته یا وی بسرشند
و قرص کنند و هر بخور سه درم دهند و تا لخته شود بگدازد که بخورد بسر نرم بپاید
شربتی چهار درم دو درم با سکنجبین **باب چهاردهم** باید دانست
یرقان علتیست که رنگ همه تن بگردد یا زرد شود یا سیاه اما یرقان زرد
از صفرا باشد و بیشترین از جگر باشد و از سپرز که در سفید رهی افتد
و یرقان سیاه از سپرز آید و شرح آن در کتاب ذخیره یاد کرده آمد
علامتها
علامت یرقان زرد تشنگی غالب بود و دهان تلخ و سستی تن و همه تن زرد بشده
و بول سخت رنگین بود و کفک بول رنگ بول دارد **علاج** اگر یرقان محکم
باشد تا همه رگ بزنند و همه مسهل دهند اما رگ زدن رگ باسلیق زنند یا اسلم
انفعت داشت و شراب طبیخ افسنتین رومی دو دوست هلیله زرد و عناب
واجاص و ترهندی تخم کشوث بیخ بومسن تمار تغون ساخته ترکیب باید
ساخت و اگر مسهل سنتی بیساند خیار شنبر اندر آب کشته کفایت باشد
و ما الجبن نافع بود و هر بامداد سکنجبین بزوری دهند و پس از سکنجبین
چهار ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب بیخ کرویا و بیخ بادیان
و بیخ کبر کسته و تخم اوالح حاضر باشد در تخم ... کشکاب ... بادام
و شکر دهند و اگر تب آید هر بامداد سکنجبین ساده دهند با تخم
حریره وار کسیر و اب

و آب انار ترش شیرین موافق بود و در آب زن نشانند و هر آن دم وقته
آب ترب و یک وقته سراب ریحانی و نیم درم نیم مثقال در وی حل کرده
بدهند زردی فرود آید خاصه اگر پس آب زن بول کنند و یک سکنجبین بزرگ
حنظل را بمشک کرده کوفته بیخته اندر جلاب یا اندر ماء العسل بدهند یا یک
درم قی کوفته بیخته با زرده خایه مرغ نیم برشته بدهند یا چهار درم بر سیاوشان
اندر طبیخ افسنتین بدهند این همه یرقان زردی روی فرود آید و پاک کنند **یرقان**
سیاه رگ باسلیق یا اسلم زنند از دست چپ و با سفراغ سودا مشغول
شود یا الحجر و غیر و قرص ... کند و هر چه اندر باب یرقان زرد یاد
کرده اند بدین باب بیابد و اگر رنگ زرد و سپید مرکب بود از هر دو شربت
رگ ... باسلیق یا اسلم **باب پانزدهم** اندر انواع استسقا
استسقا سه نوعست لحمی و سبب آن مادت بلغمی باشد که با خون همه رگها بگذرد و طبلی
لهث و سبب آن ماده بادناک باشد که اندر فضای شکم گرد آید و اصل همه نقصان
هضم لهث و سازی استسقا آب حوا ... و سبب آن ضعیف جگر بود و سبب
ضعیف ... کی بدو برسد دفع نتواند کرد و تا بدانها نتواند فرستاد و بدین سبب همه
اندامها تن تشنه شود و از جگر آب خواهند که انگار جگر را با آب حاجت آید و همچنانکه
جوع البقری گرسنگی همه اندامهاست که انگه معده طعام خواهد استسقا تشنگی
همه اندامهاست که انگه جگر آب خواهد و بهر آنکه جگر ضعیف باشد آب
را با اندامها نتواند فرستادن مر آب که خورده شود اندر جگر بماند و جگر را اثر
کند و از آب ترشح در فضای شکم جمع شود و مزاج همه احشا تباه کند و بدان
سبب علت بشمار کنیمه

احشا مستحکم گردد و چگونگی این شرح از کتاب ذخیره باید جست و اما
استسقا که سبب گرمی جگر باشد و خفقان بهم پیوندد بسبب گرمی جگر رطوبتها گداختن
گیرد و استفراغها تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و اسهال خون
و افراط طمث بدان سبب خشکی تولد کند و بسبب آن خشکی است که رطوبت
اصلی که مدد حرارت غریزی است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر
حرارت غریزی که باشد ضعیف گردد و هرگاه که حرارت غریزی ضعیف
گردد جگر ضعیف شود و کیلوس خون نتواند کرد تا استسقا پیدا کند علامتها
اشتهای طعام و شراب اما علامت زقی آنست که شکم گران باشد
و شکمش همچون مشکی پر آب بود و علامت طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم
بدان گرانی نباشد و شکمش همچون مشکی باشد پر باد که اگر دست بروی زنند آواز
طبل آید و علامت لحمی آنست که اندامها آماسیده شود و اگر انگشت بدو بنهند
و اعتماد کنند فرو نشیند و جای انگشت پدید آید و بر جای بماند و رنگ روی
و اندامها برنگ زندگان بماند و بیشترین را طبع نرم کند علاج زقی
بهترین علاج زقی را تشنگی کشیدن است و گرسنگی و بیداری و آب منع کردن
و هر دو سه روز قی کردن و هر بامداد ریاضت معتدل فرمودن و اندر
و اندر گرمابه خشک عرق آوردن و اندر ریگ گرم نشاندن چنانکه شرح او داده
آمده است و تن او در آفتاب و ریگ گرم و بدنها را دلالی کردن و در آب
دریا نشاندن چون آب بحر کوکرد و آب زاج و آنجا که آب دریا نباشد نمک
اندر آب کنند و چند روز در آفتاب بنهند و بجای آب دریا باشد
و استفراغ بحب

بحب غاریقون کنند حب غاریقون بگیرند غاریقون ده درم عصارهٔ
غافث ریوند چینی از هر یک دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند و هر بامداد
یک درم بدهند و اگر اسهال بسیار گردد باز گیرند و شیر شتر عرابی با اندکی
بول او نافع آید و اگر شیر عرابی نباشد شیر را علف بیرون نبرند از جو
خمیر کنند و مقدار صد درم تخم گزر و تخم بادیان گردی بسرشند تا شیر او نیکو شوند
و غذا او نان بریان کرده دهند و خمیر نان بگل ساخته باشند و اندر خمیر تخم کرفس
و تخم بادیان بسرشند و هر روز مقدار ده درم سنگ از این نان با آب او کنند و اگر
از نان اندر نخود آب ترید کنند شاید و جزئی به روغن سرخ یا روغن بادام و روغن
پسته و شراب خام پخته نافع آید لیکن خام نافعتر و اگر بیمار از گوشت
صبر نکند گوشت تذرو و گنجشک و کبک دهند بریان کرده با نخود
آب پخته و اگر بضرورت آب دهند با اندکی شراب بیامیزند یا با آب
انار قناعت کنند و اگر تبی و حرارتی باشد هر بامداد آب برگ ترب و کرفس
دکشته کوفته و فشارده و جوشانیده و کفک برداشته با لوزی با اندکی
شکر می دهند علاج طبلی شکم را گرم دارند و سبوس گرم کرده و نمک داردن
و مالیدن و پوست سمور و روباه بر شکم پوشیده دارد و ماء الاصول
دهند با معجون فنداد لیقون و سوسنه زین و کمدری حاجت باشد و غذا نخود
آب دهند و روغن جوز زین و سعتر علاج لحمی ریاضت معتدل
فرمایند و جماع را تعرض و سهل را با پایج فیقرا پاک کردن و اندر
آب دریا و آب معدنها نشاندن کل علاج اندر استسقا آنست که تا تب
بود مسهل ندهند

بون مدبر پوست هلیله زرد تربد غاریقون از هریک یکدرم عصاره
افسنتین سه درم تخم سوسن اسمانکون تخم کاسنی کل سرخ مغز تخم خیارین
ربسوس از هریک دو درم کوفته و بیخته پس بکیرند روغن بادام ونانخواه
ومثانه چهار ستیر از هریک پانزده درم همه بهم بکدازند و بقوام کنند ودارو ها
بدو بسرشند شربتی دو درم یا چهار درم **باب شانزدهم** اندر بیماریها
کرده و مثانه واعضا تناسل علامتها **اما ریش کرم اندر کرده** علامتها تب لازم
دلتنکی و کرانی اندر کرده واز پهلو بدشوار تواند کردید ونیز باشد که غشیان نیز
دارد و زبان سیاه شود **علاج** رک باسلیق زنند و کشکاب بروغن
بادام وشکر دهند و اب کرم کم دهند و حقنه رقیق کنند و چهار تخم
انداب کشته یا اندام الحسن دهند **اما ریش سرد اندر کرده** علامتها تب
ودلتنکی نباشد وکرانی وکشلانی بیشتر باشد وعلامتهای بلغم ظاهر
بود **علاج** قی کردن وشراب الخیر وکلنکبین دادن **شراب الخیر**
درست نارنج ابکیرد الخیر یعنی دوسن اندر نهند من اب برنند تا سه
یک بماند و بپالایند و بکیرند نخود دوسن اندر نهند من اب برنند تا نیمه باز
اید و بپالایند پس طبیخها بهم بیامیزند و یک من نیز انکبین بروی افکنند
وسنبل و قرنفل ودارچینی وخولنجان از هریک یکدرم زعفران نیم درم
همه کوفته درصره بندد ودرطبیخ افکنند و بقوام کنند پس صره
بیرون ارند شربتی پانزده درم و هفته اندر برک خشک و برک کرنب
و برک چغندر و برک خطمی والخیر و بنفشه و سپستان و تخم خیار و تخم
کنجد سارد وضماد کنند

از تخم کتان و تخم خطمی و بابونه حلبه اشق علک البطم سازند سه بط و سه مرغ خانکی
ومعرسان کاو نیم کداخته اندکی مقل و رازیانه هندی حل کنند وطلی کنند
وغذا شوربای اب با عسل و روغن بادام دهند **بول دم وسنک بول**
علامتها اکر بول خون از کلیه باشد خون با بول امیخته و غبیره بود وبان
وبان بیرون اید دار عشیان خالی نباشد واندر نواحی کلیه الم باشد و کاه
الم اندر میان پشت باشد و بدانها فرو اید وکاه درمیان هردو صفنه براید
واکر درمثانه بود خون با بول امیخته بود ورقیق بود سوزش و خلیدن درمثانه
بود **علاج** فصد باسلیق کند وارغده حسرها نلی و شیر ونیکشین بیهر کنند
وکشکاب و شراب بنفشه و شراب خشخاش وشراب کاکنج دهند
قرص کاکنج بحر دست مغز تخم خیارین پنج درم کل ارمنی صمغ عربی کندر درم
الاخوین از هریک دو درم نیم تخم خشخاش مغز بادام شیرین مقشر رب السوس
کثیرا نشاسته تخم کرفس از هریک دو درم افیون یکدرم تخم کاکنج خشک شش
عدد کوفته و بیخته بلعاب اسبغول اقراص کنند شربتی سه درم با شراب
بنفشه **دیگر** مغز تخم خیارین تخم خرفه تخم کدو شیرین مغز بادام شیرین
تخم خرفه از هریک پنج درم تخم خطمی خیار مغز دانه ای نشاسته از هریک
دو درم خشخاش سه درم رب سوس چهار درم صمغ کثیرا از هریک یکدرم
کاکنج کوهی دو عدد کوفته بیخته بسرشند شربتی یک مثقال با اب
لسان الحمل **قرص کهربا** بول خون واسهال خون وقی خون و بسیار امدن
خون حیض و بواسیر باز دارد کهربا بسد مروارید ودع سوخته ساذج
عدسی مقشور

سپرون برگ کوهی سوخته از هر یکی سه درم گل سرخ تخم خرفه کشنیز خشک سماق نشاسته
درمان کرده کلنار صمغ بریان کرده از هر یکی پنج درم طباشیر اقاقیا عصاره
لحیة التیس از هر یکی دو درم کوفته بیخته با آب لسان الحمل اقراص کنند شربتی
دو درم با شراب مورد یا با آب برگ خرفه یا با آب لسان الحمل تخم خیار
با شربت بزر با شیر خر ریش مثانه پاک کند و اگر با بول خون و حرارت و سوزش
باشد ریش را طبیعی بیج گرفتن و بنه بکمان و آدخر پاک کند **این سفوف**
با ماء الشعیر یا ماء العسل بدهند بکار برند قطراسالیون و تخم کرفس تخم
راسن خشک تخم حماض تخم کدو تخم خربزه سه ... بستانند کوفته بیخته و بیخته بیرشته
شربتی یک درم با دو درم مغز چلغوزه مغز خیار تخم تخم خربزه بدانند کوفته و بیخته
شربتی یکا دادن سوزش را و قروح را سود دارد و اقراص کاکنج ... کرده
بند سوزش و قروح را نافع آید **سلس البول** این علتی است که بی خواست
مردم بول از وی جدا شود و سبب وی سرد گردد مزاج و سستی مثانه بود **علاج** قی کند
و در آب کوکرد نشیند و روغن سداب و روغن فرفیون طلا می کند و ماسک
البول و ... و سرد سطوس نقد ... حاجت مجورد **روغن سداب** بکار برند
برگ سداب تر کوفته در آب ریزند و بمالند و آب وی بگیرند و چهار یک
وزن آن روغن زیت بر نهند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بکار برند
چند بندستر سه درم فرفیون سعد بلند دار بلبل قسط از هر یکی دو درم
جمله کوفته اندر سه ماه ... روغن کنند و بوقت حاجت گرم می کند و زهار
و حوالی وی بدان می مالد و اگر دو دانگ مشک بدین روغن کند سخت نافع باشد
ماسک البول —

حب الآس تخم محلب مقشر سعد خولنجان ... کندر راسن ... بستانند کوفته
بیخته بیرشته شربتی بامداد و شبانگاه سه درم و گوشت روباه بخاصیت نافع
آید **ذیابیطس** این علتی است که مردم را آب صبر نتواند کرد و در حال آب
خورند بیرون آید دیگر باره گرداند و سبب این علت گرم شدن مزاج گلیه بود
علاج اگر قوت قوی باشد رگ باسلیق بزنند و آب انار دهند و شراب بنفشه
و آب تخم خرفه و شراب عنبر و شراب نیلوفر و گلشکاب بروغن بادام یا روغن گل
با مقدار ده درم اسبغول اندر آب خیار بشکر و اقراص طباشیر نافع بود
قرص طباشیر اندرین شربتها بکار دارند نافع آید بدین صفت ده درم تخم کوک
تخم خرفه از هر یکی پانزده درم کشنیز خشک سه سبانزور ... که اعشته خشک کرده
و بریان کرده گل سرخ گلنار از هر یکی پنج درم کلنار صمغ عربی صندل اقاقیا
از هر یکی ده درم کافور نیم درم شربتی سه درم اندر آب انار ترش و گلاب نافع
اندر سرکه و گلاب و روغن گل اندر موضع مالیدن و ضماد از صندل و تشنه چو آنی
کوفته برگ سداب و برگ مورد بر کوفته بقلة الحمقا ترش نهادن و اگر این
برگها نباشد صندل سرخ سپید نوفل ابلی کافور بگلاب سوده و گل قطن سرکه
بو چکانند طلی کنند و طعام دوغ ترش و ماش مقشر با سفناخ و بلسو و کشک
جو غوره سیب ترش زردالو ترش تمر هندی طفشل از عدس مقشر با آب
غوره **عسر البول** یا دیر گرفتن بول اسر گویند و دشواری آنرا عسر گویند
و سبب وی یا زخمی باشد یا سقطه یا بادی غلیظ یا ضعف قوت دافعه
یا چیزی اندر مجری بر گرفته شود چون سنگ یا خون فسرده شود **علاج**

اگر سبب زخمی یا سقطه باشد رگ باسلیق زنند و در آب فاتر نشانند و بزرگ کل
می مالند و بول را بسفا ناطر بیرون کنند و اگر حرارتی یا ورمی باشد آب
عنب الثعلب و آب حرین هندی و آب تخم خرفه دهند و حقنه کنند استفراغ
کنند و اگر سنگ در مجری بول مانده باشد علاج سنگ اندر جایگاه خویش گفته
آید و اگر سبب از خون فسرده باشد سبب تمامی اندر سرکه ترکنند و کشنا
بس سالانه و اران سرکه سکنجبین سازند و مر بامداد بدهند و داروها که سنگ
مثانه بپرانند نافع آید و بهرت گرم خشک کوفته بیخته سانه را نافع آید و از خون
فسرده دار ریک پاک کند سرشتی درم با سه درم با جلاب یا ماء العسل دهند
معجون حرانی اندرین باب سود دارد بگیرند افیون فرفیون حند سد سنبر
سنبل زعفران زنجبیل دارچینی دار فلفل از هر یکی چهار درم تخم بنج دو درم
زعم بلسان یا روغن بلسان ... کوفتی سه درم افیون فرفیون زعفران بشراب حل
کنند با عسل بیامیزند و داروها بدو بسرشند سرشتی بکار برند با یک مثقال با آب
کرفش یا با آب کرنب و روغن سداب اندر احلیل چکانند و طبیخ حنظل
و طبیخ قنطریون سنبل زنبق دوی خوشانیل حند شد ستبر هدی ندکست کرده
واجب آید و نافع بود و اگر سبب بادی باشد عطسه ما ر ١٢ معول دهند
روغن سداب الحمر با روغن بادام تلخ و اگر سبب ضعیف قوت مثانه باشد آب کوکرد
نشانند و بول ارمنی دانک حل کنند و با احلیل فرو چکانند و دهن کا دو ترنجی
دمثل آب تلخ اگر حاضر باشد درچکانند نافع آید و سبنی که در جامه سوخته
تولد کند با احلیل اندر نهند بول گشای سود و زعفران زیبسه بسرشند در احلیل

نهاک سیم بول تا فرد

٨٧

سداب بخته گرم برنهند و زا بها مرهم فشاری و غول های بادشود این ضماد برنهند
بگیرند کدو سرو سعد اما ما صمغ عربی مارو و بار پوست کنند و مرزنکوش سرش کفش
کران با نخوله برگ متساوی کوفته بیخته بسر ریشم ما می بسرشند و بدینه کهن طلی
کنند و بران موضع نهند و ببندند و بگذارند که خوش سفید و دیگر بار برمی نهند
تا جای من بحت شود و معجون کمونی بکار داشتن سود دارد **باب**
هفدهم اندر بیماریها که مخصوص است بمردان اماس قضیب و خایه اگر
حرارتی باشد رگ باسلیق زنند و ارد جو با کشنیز تر و آب کسنه برمی
نهند و اگر حرارت نباشد و صلب باشد ارد باقلا حلبه با بونه بنه بر طوبه ع
خایه اندر بخته حون حصص کنند و برنهند و اکلیل و ارد کتان یا بخته ورزه
خایه اندر بخته همچنان حصص کنند و برنهند و ضمادها که در کتاب ذخیره اندر
علاج اماس پستان گفته آید اندرین باب نافع است **بزرگی شدن خایه برسر**
امائی خود را از اندیشه مباشرت خالی باید داشت و اگر شهوت غالب بود کار
کار تمام باید کرد و مرهم دعغ طلی کردن این علت را و مرهم اما نافع
آید **مرهم رنخفر** مردارسنگ بر ردد از هر یکی پنج درم کتیرا اسفیداج از هر یکی ده درم
علک البطم زنجفر از هر یکی هشت درم موم سفید دو ستیرا اسفیداج در سرکه حل
کنند و برزد و موم بروغن اندر گدازند داروها بدو بسرشند و بکار دارند
ریش قضیب و خایه علاج تن بدو رگ باسلیق زنند و از طعامهای گرم و تیز
پرهیز کنند و صبر کند و عنزروت و گلنار و مردارسنگ کوفته بیخته
برپراکند **خارش قضیب و خایه** اندو رگ باسلیق زنند و از خبر بها تیز

بو عسیر کنند

ودر روی دانها حجامت کند تا دیوجه برافکند واستان سرکه تر کرده
هر روز یکبار مالند تا بدوی شوند وهمچنین بر کل وسرکه تر کرده می شوید واکر لشوراند
روغن کل سبب خایه طلی کند **بالا بر شدن خایه** علاج خود را از سرد
وهوا سرد نکاه دارد وهر روز اندر آب کرم می نشیند خاصه آب کوکرد
بسیار املی ودیکی ومنی علاج فرفیون جند بید ستبر سعد عاقرقرحا قسط
دارفلفل از هر یک یک جزو مشک ربع جزو کوفته بیخته بروغن سداب اندر کنند
وکرم کنند وزهار وخایه وحوالی ان بیمالند ولکونی ودو المسک بکار دارند
ولحم کبک بریان کرده اندرین باب نافع بود وباطف که از لحم شهدان کنند
سود دارد وا زبرشی دارچینی تری فزاید برحذر کنند **ضعف قوت**
ومباشرت هر چند که مردم محرور دارو کرمه بشر خورد اندرین کار ضعیف
تر باشد واز دوغ نان وحوارت نان وامرود حبی ونحود خام وداب
آب اغشیه ومنبوب شل قوت تمامتر باید وکلیس باشد از نبوی کانه
ولحم حرفه خندان قوت یابد کی عجب ماند ومبرود ومرطوب بحت
نافع آید ونیم درم انکرزد نافع عدد خایه مرغ نافع آید وعدا فلیه جشک
با دارچینی کبابه خولنجان نافع آید وخداوند مزاج معتدل قلیه برکیتی
قوی تر ونسیار ونا نافع انکی بود زنجبیل نافع بود ونوش دارو
ازین باب نافع آید **روغن فرفیون** بر زهار وحوالی ان کردن یاه
را سود دارد بکیرد فرفیون انکزد بیلد خردل جند بید ستر عاقرقرحا
سطرون از هر یک یک درم مسک دانکی کوفته بیخته بروغن قسط حل اندکار
دارد
با

باب هشدهم اندر بیماریها که مخصوصست بزنان بسیار
آمدن حیض اسباب آن یا بسیاری خون باشد یا تیزی خون یا
قرحه باشد اندر رحم **علاماتها** آنچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم قوی
باشد ورنگ روی سرخ وتبان وهمه تن قوی باشد **علاج** فصد کنند وطعام
ازسماق ونار دانگ وعدس با کوشت کوساله ویا بجه بریان یا آب مازو
تر کرده باشد تن ضعیف شود وخون رقیق باشد **علاج** تسکین حرارت
بشربتها خشک وطعامها غلیظ از عدس وباجه چنانکه یاد کرده اند
اندرین باب وانچه از قرحه باشد چون عض وکند باشد **علاج** رگ
باسلیق زنند تا رگ ما بقی بماء العسل شوید وبطبیخ حلبه وقرص
کاکنج وبنادق البزور بکار دارند وبآب کوکرد نشستن نافع آید
باز ایستادن حیض نه بوقت اسباب آن یا کمی خون باشد اندرین یا
غلیظی وسردی خون بود یا فربهی یا فراط اما علامت کمی خون انست
که پیش از ان استفراغها بوده باشد چون رعاف وعرق بسیار
وماندن وتن لاغر وضعیف شده باشد ورنگ روی **علاج** هر روز یکبار زمان
در آب زن نشستن وطعام معتدل تری دهند چون ماء اللحم
وزرده خایه بر نیم برشته وسادکانی **علاج** علامت غلیظی وسردی
خون انست که اندامهاش بلمس سرد باشد وفربهی ان بیه باشد نه
از کوشت **علاماتها** طعامها کرم لطیف اندک خورد وریاضت معتدل
کنند هر روز یکبار فان وسکنجبین ونانخواه وکمونی ومعجون دح بکار دارند
واندر

طوطی بزرگ

وقان قوتلی وصوفلیق ... اولدر ... کرکی ... اولا ... صوق اولا ... باغدن اولا ... اوتدن ...

علاج

طعامها زیت و تا نخوابد انگور دیا بکران و دارچینی کردن و غذا نخود
آب آن نخود سیاه باید داد دیگر بگیرند گندم سیاه و نخود سیاه و قدری
سلیخه نیم کوفته و قدری فو یک شب بیاغارند و بامداد بدهند
دیلابید سرشتی حمل درم و یک مثقال سلیخه کوفته بیخته اندر طبیخ فو
نافع آید صفت معجونی که درین باب نافع آید فو مرصافی اسارون
فطراسالیون بلبله دار بلبله قسط از هر یک سه درم قرد مامازیج
زعفران تخم کدو از هر یک سه درم جندبیدستر افیون دارچینی از هر یک دو
درم [illegible] با انگبین سرشته بعد از شش ماه بکار دارند شربتی
یک مثقال **معجون کمونی** زیره کرمانی صد درم از مقدار دو صد درم سرکه
یک [illegible] یک شبانروز [illegible] دیگر روز [illegible] و نیم خشک کنند و بریان
کنند و نیم کوفته کنند برگ سداب خشک سیاه درم بلبله زنجبیل بورق از هر یک
بیست درم مصطکی ۵ درم کوفته با انگبین سرشته شربت ۳ درم **احتناق**
الرحم سببش [illegible] باشد **علامتها** حالی بدید آید مجهول
صرع لیکن صرع با کف و تشنج و اضطراب باشد و اندرین علت نباشد
علاج مباشرت و غرغره کردن و عطسه آوردن [illegible] و بلیله و مانند
آن و بوی بنفشه نیلوفر کافور صندل سود دارد و جای این حلتی باشد
مثل [illegible] و علامتها [illegible] نباشد **علاج** ماء الاصول دهند بروغن
بادام تلخ شد الحجر و اسفراغ با ایارج فیقرا ترکیب [illegible] و حب
[illegible] و مانند آن **جهت ناپذیرفتن** [illegible] باشد [illegible] با فراط و غلبه سردی [illegible]
باشد یا گرمی

یا گرمی و خشکی مزاج یا بادی غلیظ و علامتها این حالها پوشیده نباشد
علاج اگر سبب سردی و تری و باد غلیظ باشد ماء الاصول دهند
بروغن بادام و روغن شد الحجر و اسفراغ [illegible] سکبینج و حب منتن
و [illegible] المسک دهند و بان بیشتر بروغن بلسان غالیه مشک آلود
کنند و نخود [illegible] و غذا الحوداب و قلیه خشک و توابل چون دارچینی
و بلبله و مانند آن و اگر سبب گرمی و خشکی بود علاج کشکاب دهند بروغن
بادام شیرین و آب انار شیرین و آب تخم خرفه و لعاب بزر قطونا و شکر بکار
دارند و غذا قلیه خیار و قلیه کدو و اسفناج و اسفید باها و مانند آن
دشخوار زادن چون وقت زادن نزدیک آید سه روز اندر گرمابه شوند
و [illegible] آب زن بنشیند و دست شکم بروغن بادام و روغن بنفشه همی مالند
و غذا شوربا [illegible] و [illegible] مرغ فربه دهند و هر وقت دشخوار زادن خرما
و حلبه بپزند مقدار صد درم [illegible] بروغن بادام شیرین [illegible]
دهند و یک مثقال غالیه اندر شراب ریحانی حل کرده بدهند دو درم تا
چهار درم قصب [illegible] شیر از فلوس پاک کرده کوفته بیخته [illegible] گرم
بدهند و عطسه آرند [illegible] بلبله [illegible] گیرند تا عطسه باز کرده و قوت
و قوت [illegible] کند [illegible] دفع کردن یاری دهند و [illegible]
درست گرفتن زادن آسان کند و اگر بچه بمرد یا مشیمه بماند بگیرند
[illegible] و زیبا دود
کنند [illegible] حامله [illegible] مشیمه و بچه مرده بیفکند بگیرند [illegible] حنظل
قسط سداب

بیاورد **معجون جلغوزه** بگیرند دوغو دیوند حلبی حب البلسان ادخر انیسون
سنبل سلیخه زعفران دارچینی اسارون قطراسالیون کما قطوس ادرمکی سه درم
نعنع خشک نیم درم مغز جلغوزه بیست درم با انگبین چند وزن سه هر داروی شربت
سه درم با آب گرم **سنگ گی و ریگ اندر گرده و مثانه تولد کند** ریگ اندر بول پدید
آید و اندرین تاروره رسوب کند و مجری بول تراشیده و گرانی کند و اب تاختن
رود ارود تقاضا کند و اگر از کلیه آید زرد بود و اگر از مثانه سپید با خاکستر گون
علاج اندر آب زن فاتر نشانند و گرده و مثانه بروغن کژدم گرم چرب کنند [و گرمگاه اندر]
بروغن شبث و از طعامها غلیظ هریسه و پاچه و گوشت گاو و از لبنیات خاصه
پنیر و حاه و کلیچه و غیره پرهیز کند و تخم بادیان تخم کرفس مغز تخم خیار دهند
و اگر مزاج بادارد نیم مثقال و یک مثقال حب البلسان و یک مثقال قلیه هندی
با سه مثقال مغز تخم خربزه و معجون عقرب مقدار دو دانگ اندر آب کرفس با
اندر آب تخمها بدهد و آب ترب کوفته و فشارده مقدار دو درم با ده درم شیر
ماده با روغن بادام آمیخته سه روز بدهند مثانه از ریگ پاک کند **معجون عقرب**
عقرب بگیرند و در کوزه آب تا رسیل نکنند و سرش بگل بگیرند و یکشبانروز
در تنوری نهند که نان پخته باشند تا عقرب بسوزد و از آن عقرب سوخته سه درم
نیم حنطیانا یک درم نیم زنجبیل یک درم بلیله دار بلیله سیل که ده درم نیم پنج کالنج
پنج درم چند سنبل چهار درم کوفته با انگبین سرشتو بعد از شش ماه بکار
دارند شربتی از نیم دانگ تا دو دانگ و اگر سنگ بها در گرمابه با آب ارن دهند
اندر رود ند کنند **روغن کژدم** بگیرند زراوند گرد حنطیانا سعد پوست کبر ادرمکی

ده درم

ادرمکی سه درم پس یکدرم کوفته بپخته بر هم کاو سرسنه برزنها روحوا
وی طلا کنند و گرمابه یا وقت زادن نزد یک آید هر روز سه درم روغن
بادام شیرین دهند و از طعام بر ماندرین و با بعض محترز باشد تا ساتی بزاید
و بچه باکره اید **کم آمدن شیر** اگرچه شیر و منی و خون مرده یک جوهر و جهت نه مختلفند
و تولد هریک از عضوی دیگرست اما اسباب منی و کشش مرده یکسانیست
هرگاه که غذا اندک بود و کیفیت معتدل باشد و مزاج حکم معتدل بود
خون نیک و تمام تولد کند و هرگاه که بر خلاف این بود خون بد و اندک تولد
کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک بود پس هرگاه که شیر اندک بود
تدبیر با زاوردن مزاج باعتدال باید کرد و غذاها موافق خورده
چون کشکاب بروغن بادام و سکر و ترید بشیر و حلوا و شیرینیها و شلغم
و کدو و اسفیداج و مانند آن و گلخید کوفته اندر شراب ریحانی بمالند
و سال آید و ان شراب محرورد و پستان گوسفند و بریان نیز افع آید **اگر شیر زرد**
و تنک باشد سکنجبین ساده و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه دهند
غذا سرد از گوشت بزغاله و گوساله و مرغ مصوص و زیربا و عوربا
و سماق و مانند آن **و اگر شیر غلیظ و تنک و کبود باشد** سکنجبین بزوری
دهند و ماهی سهروه تر ماسد و غذا نخود آب و قلیه خشک و زرب و ابکامه
و آنچه گرم بود و اندرا با ها شیر دارچینی سداب بکار دارند **سته شدن شیر**
اندر پستان یعنی الورم بگیرند سفیداج طین قیمولیا اندر طبیخ تخم نیک
سرسنه و مصطکی نان بیا میزند و سه روز طلا کنند و بپوسته خرفه کمان آب

مازو سد

نیم کوفته اندر صد سی درم روغن تلخ بادام کوهی کنند و ده کژدم زنده اندران ساعت
بگیرند در و کنند و دو هفته در آفتاب رها کنند بوقت حاجت همی مالند و اگر بر عرق
بلسان یا با سداب یا لنه منفعت بیشتر کند سعفوفی کی حذاو دمه ماج سرد را
نافع آید مغز بادام تخم خرپزه تخم خیار تخم کرفس تخم ترب مغز بادام تلخ مساوی کوفته
بیخته سرشته یک درم اندر طبیخ برسیاوشان و یک مثقال تخم بادام تلخ کوفته اندر یک
وقیه میبخته نافع آید جرب شبانه علامتها بول سخت ناخوش بوی بود و پیوسته
مثانه خارد و بیرون آمدن بول با دغدغه بود و رسول بول همچون شیوه
باشد علاج شیرتان خوردن و کشکاب بروغن بادام و لعاب خانهای ای
اسفیدها نرم چرب و شوربای مرغ فربه خوردن و روغن گل حقنه کردن و با حلیله
چکانیدن و سادج الورد نافع آید سادج الورد مغز تخم خرپزه ده درم مغز
تخم خیار ده درم مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه تخم خطمی مقشر مغز بادام شیرین
نشاسته کتیرا ادرست سوخته تخم خشخاش گل ارمنی تخم کرفس تخم بنج سپید
از هر یک دو درم کوفته بیخته سرشته درم اندر شراب بنفشه و شیر تازه
فتق علامتها مرکاه که بیست یار جسدهای یار شود قراقر که اندر روده
فروافتد بود اگر قراقرهای یار شود آن سه باشد که اندر شب گویند که
فروافتد باشد علاج از حرکتها و کارهای سخت پرهیز کند خاصه
از پس طعام و بپای رفتن و آوازهای بلند خستن و خبری گران و میوههای نافع
برداشتن و آواز بلند کردن و امتلا و مباشرت کردن و میوهها باد ناک همه دو
احتراز کند و آن موضع را بسته داشتن و اگر فرو آید دشوار با رخای
شود سبب

محلل ضماد رادع بگیرد حلف تر اسبغول سرکه کوک کدو برگ کوک کوفته بر
نهند و هر ساعت بدل می کند یا بگیرد سماق یا زیوست نسخ و بشراب بسرشند
و بر نهند و اگر درد سخت بود افیون زعفران برابر بشیر بسایند و موم
روغن گل بسرشند و طلی کنند و لوسا با آب بخته بلویند و ضماد کنند هر دو نشانند
و تحلیل کند و آماس بسرد و اگر درد زود از زود باز آید بگیرند سورنجان
عدس مقشر از هر یک یک درم انتحول شوحه دا بلی نیم سکر چند وزن سرشته دو درم
شیافی کی هر نهند موضع نوع طبع بر آید و رطوبت فرو آید سم حنظل جبلا هنگ
از هر یک دو درم سم عرطنیثا یک درم کوفته بخته با سی درم مویز شیانه دانه بلویند
و شیاف سازند و ضماد چهار گونه است رادع و منضج و محلل و محلل رادع
آن بود که ماده باز دارد و محلل درد ساکن کند و منضج پزاند و محلل بکشاند
گشاید طبع رادع سرد و خشک و منضج گرم و تر و محلل سرد تر و محلل گرم و خشک
وجع المفاصل و نقرس سرد علامتها موضع درد نرم تر باشد و گرم نباشد و گرانی
نکند و اگر با سردی و تری باشد گرانی کند علاج حب فرمایند و ما الاصول
دهند با روغن بادام تلخ یا با روغن سداب و بابونه و کلکسن دادن و استفراغ
حب سورنجان بزرگ و حب منتن و حب شیطرج کنند حب سورنجان بیدل بگیرد
ایارج فیقرا یک درم سورنجان بوزیدان ماهی زهره سقمونیا از هر یک دانگ
سم حنظل قنطریون از هر یک دو دانگ صمغ عربی کرفس حل کند داروها کوفته
بخته و بسرشند و حب کنند و آن یک شربت بود و اگر بحس مای سودا مرکب بود
دانگی خربق سیاه زیاده کند و اگر از افراط بر شد خربق بجای سقمونیا کنند و غذا
نخود آب

وضماد این نوع باید کرد حضض بشراب و روغن زیت بسایند و طلا کنند
و اگر حاجت آید شود با حضض یار کنند و انجا که محلل باید فرفیون بروغن یاسمین
بسایند و طلا کنند و سرگین گاو و ضمادی نافع مجربست و مقل جاوشیر
گداخته ضمادی محلل است و حلبه اندر سرکه بپزند تا مهرا شود و اکلیل بر نهند
و چوبی دیگر بدهند پس اسراحون عاله بسایند و طلا کنند و دو روز بگذارند تا
خشک شود بروغن گل چرب می کنند و حلبه و کتان و تخم کتان کوفته با دبه
محللست **عرق النسا** علامتها درد از سرین تا زانو و تا قدم فرو آید علاج
او همچون علاج مفاصل و نقرس بود که کنند و طعام کمتر خورند و بعد از طعام حرکت
نکنند و بسیار بامداد ریاضت معتدل کنند و خداوند این علت و نقرس و اوجاع
مفاصل را شراب خورد و هرگاه که صحت یابد باحتیاط فصل بهاری بگردد
شراب نشاید خورد **دوالی** علامت بهار رگها غلیظ باشد و سبز و بدکه بر ساق
پای پدید آید و سبب وی از امتلا رگها باشد و فراخ شدن آن و از طعامها
غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این علت بیشترین حمالان
و سکاندا باشد **علاج** وی فرمایند بداروهایی که بلغم و سودا سود دارد
و بر آرد رگ باسلیق زنند و استفراغ بما الجبن طبیخ افتیمون و مانند آن کنند
و هر هفته ایارج و غاریقون و افتیمون و حجر ارمنی ترکیب کنند و بدهند و از پس
طعام حرکت نکنند **داء الفیل** این علتی است که سبب وی همچون سبب دوالی
باشد و قدم ساق پای غلیظ و سطبر شود همچون ساق پیل لیکن با دوالی این علت
و حلاوت ماده دوالی بود از بهر آنکه ماده دوالی عفن نباشد و ریش نگردد و لکن
این علت را عقوبت حال

کنند
ترکیبد و سرد کرده بروی بوسند و گشنیز وارد جو بسرکه بسرشند و طلا
نافع آید **بحث اندر بستان بر برآمدن عددها** بگیرند روغن بنفشه تازه
خایه طلا کنند و عددی سرکه بر وی مالند نفعند و برگ سعالو و برگ سداب
ضماد کنند نافع آید **اماس پستان** اگر گرم باشد هوک باسلیق زنند و سرکه
ناب کم سامرنه و بکمند کنند و سگلحین روغن گل ارد با قلا هم برسینه ضماد
کنند و اماس سرد باشد بابونه کوفته بجنه اندر آب بادیان و آب گرفش
سرکه ضماد کنند نافع آید **باب نهم در علاج** اندر وجع المفاصل
ونقرس و عرق النسا و دوالی و داء الفیل **وجع المفاصل و نقرس گرم** بباید
دانست که سبب این علت از ضعیفی بود عضو بود که دردمند بود و از
بسیاری ماده و فراخی منفذها و رگها علامتها اگر ماده گرم بود موضع
درد گرم و سرخ بود **علاج** اگر ماده خونی بود نخست رگ زنند اما اندر
وجع المفاصل رگ اکحل زنند از هر دو دست و اندر نقرس و درد
اندامها فرو سوین رگ باسلیق زنند از جانبی که درد باشد و شربتها
خنک دهند پس داروی مسهل دهند اگر بمسهل دفع نتواند کرد با اندر
ماده بنفسه بد باید دفع کنند و موضع دردمند اندر آب گرم یا سرد
تا بی ترمی نهند تا درد آرام گیرد و داروی مسهل با سورنجان و سنامکی
و سطرکون دهند هر سه با آب مشاهد واجب کنند اما خاصیت سورنجان
آنست که خلط سرد را باسهال از مفاصل دفع کند و منفذها و رگها را
قوت دهد تا خلطی دیگر اندر آن منفذ گذر نتوان کرد و بمفاصل بار نتواند

و بسیرین داروها اگرچه خلط دفع کند اما منفذها را گشاده بگذارد تا اخلاط دیگر
نیز بدان منفذها بگذرد و به مفاصل آید اما سورنجان را این خاصیت هست فعل را از باز
دارد اندر این داروهای بی فعل را قوت دهد بکار باید داشت چون زین
ملک و حنظل و صبر و سقمونیا باید داد تا اسهال قوت باشد و بسیار خوردن
سورنجان خوردن عصبها را سست کند بدین سبب هرگاه که بسیار خورده شود
مفاصل را نرم باید داشت بموم و روغن و پیه بط و پیه مرغ و مانند آن
و از پس داروی مسهل مداومت مشغول باید بود تا مادت اوجاع مفاصل یکبارگی
پاک کند اما داروی مسهل ترکیب چنان باید کرد که صفرا و بلغم دفع کند
اگر استفراغ بلغم تنها کند و حالت سودمند باشد اما دیگر بار صفرا جنبد
و رطوبتی دیگر بگدازد و بدان عضو باز آرد **مسهل نافع** سورنجان بوزیدان
هر یک یک درم تربد یک درم و نیم ماهی زهره دو دانگ حنظل زنجبیل کرمانی
مقل سقمونیا از هر یک دانگی حب این جمله یک شربت است با دو وقیه
جلاب بدهند **مسهل دیگر** سورنجان هلیله زرد تربد از هر یک چهار دانگ
سقمونیا شحم حنظل از هر یک دانگی و نیم مقل مصطکی انیسون از هر یک
دانگی کثیرا نیم دانگ حب کنند و بدهند **مسهل دیگر** نافع بود جهت اوجاع
مفاصل صفرائی و بلغمی را سود دارد بگیرند حنظل بلیله دار بلیله مقل
مصطکی عود خام بارسنگ خرنوب از هر یک دو درم تربد پانزده درم سورنجان
نیم درم سقمونیا سه درم اکلیل الملک این داروها کوفته بیخته سرشته با ...
شربتی دو درم باشد درم و ... رادع ... بدهند پس مرکب ...

خالی نباشد و ریش گردد **علاج** این علت چون علت دوالی باشد استفراغ
کردن بماء الجبن و طبیخ افتیمون و پس از استفراغ خاکستر چوب گز
و الخروع خاکستر چوب کنند و آرد حلبه و سرکه کهن بدو نیم ... و ...
کوفته بروغن زیت سرشته طلا کنند و ببندند و دو روز نگشایند پس بگشایند
و تازه کنند **مقالت سوم** اندر علاج تب ... و حصبه و مانند آن تب
بباید دانست که تب حرارتی غریب است که اندر دل برافروزد و با
هوا که اندر تجویف دلست و طبیبان آن را روح گویند بیامیزد با خون
اندر رگها بگذرد و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم کند و بر جایگه
که مضرت آن پدید آید بر فعلهای طبیعی پدید آید و فعلها شهوت طعام و شراب
است و هضم آن و قوت خاستن و نشستن و رفتن و خواب و بیداری و مانند
آن اما گرمی و گشادگی ... چنان باشد که مادت افزونی اندر تن
گرد آید و حرارت غریزی از هضم آن عاجز شود و از آن ... بخاری پدید
آید و روح اندر شریانها غلیظ کند تا بدان سبب بدشواری گذر تواند
کرد و بدشواری هم تواند ... بدان سبب گرم شود و گرمی از دل باز جهد
و از دل به شریانها باز آید و اندر همه تن پراکنده شود تب پدید آید اما
اکنون هرگاه که سوء المزاج گرم اندر عضوی پدید آید شریانها و روح
آن عضو و هوای آن را گرم کند این حالت تب آن عضو باشد اما هرگاه شریانهای
عضوی گرم شود گرمی آن اندک اندک بدل باز آید و هوا که اندر تجویف
دلست آن حرارت غریب و آن سوء المزاج را قبول کند و اندر همه شریانها
و ... باز

دهد و بدین سبب دل بجایگاه مبدا حرارت غریزیست مبدا حرارت غریزی کرد
وار بهر این گفته اند که تب حرارتی غریبیست که اندر دل بر افروزد و بباد روح و خون که
اندر همه شریانهاست اندر همه تن پراکنده شود و تب پدیدار آید و هر گاه که تن را
از اخلاط پاک شود تب حمی یوم بود اگر بدین حالتی بد باشد حرارت اندر دل
او بیرون بی بدان خلط منسوب بود تولد کند و گسار بدن حیانی باشد کی
بخاران های هوای دلها که روحست و خون را که اندر شریانهاست غلیظ
و گرم کرده باشد و تب او ده میل بظاهر تن کند از بهر آنک لازم کند لطیف
گردد و تحلیل پذیرد تب گشاده شود **اما** انواع تبها که از عفونت
اخلاط باشد چهارست از بهر آنک اخلاط چهارست خون و بلغم و صفرا
و سودا و گاه از بهر آنک عفونت یا از اندرون رگها باشد یا بیرون رگها
و این تبها با یکدیگر مرکب افتند و انواع آن بسیار شود و این معنی
دراز کتاب ذخیره طلب باید کرد **حمی یوم** علامتها اندرین تب گسر
و گرانی و کسلانی و دردها چنانک اندر دیگر تبها باشد هم باشد و اگر
صداع و بیکشی باشد لازم و قوی بنا باشد و نبض قاروره نیک باشد
علاج هر گاه که تب فاتر باشد یا گسارین گردد اندر آب نشستن و گرمابه
معتدل صواب بود و زود زود غذا باید کرد با آب فروج یا آب نای بزغاله
یکسک جو و اسفناج یا غوره و مانند آن **تب دق** بسیار باشد که حمی
یوم بدق باز گردد و تبها دیگر هم بسبب درازی مدت و خلط بیمار و خطا
طبیب بدق باز گردد و بنا بر بنا شد که تب دق باشد بدین ندانه **علامتها**
نبض

نبض صلب و دقیق و ضعیف و متواتر باشد و موضع رگ حوالی آن گرمتر
از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت تب سخت آگاه نباشد و چشمها
همه اندر سو رود و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود و کتفها برافراز
و بینی باریک گند و دو رنگ و بارگیل رنگ روی برود و هر گاه که مدعوق غذا
بخورد پس از آن یک زمان حرارت بر افروزد و نبض قوی تر شود و این
تهیج بدین تب آشکار نیست **علاج** یا قوت بر جای باشد و استخوانها
نکوهیده بیشتر بود و دبول ظاهر نباشد امیدوار باشد اما هوای
خانه و بستر بیمار خنک باید داشت و آب زن و گرمابه خوش آب و مانند
روغن بادام و کدو و بنفشه و مانند آن مالیدن نافع آید و شیر تازه باشد
خوردن و بر اندامها دوشیدن و آب اسپاناخ و کشکاب که اندر وی کدو
و خرفه و مانند آن پخته باشند و روغن بادام و شکر و سپست لعاب اسپغول
و کشکاب یا ارزن کشکاب برص کافور و شراب صندل دهند
و غذا ماهی تری تر اینش دهند نقل ثلثه کدو و ثلثه خیار و اسفناج یا ماهی
یا کوچک و خایه مرغ نیم برشته و مرواریدهای شکرجو و ماش مقشر و یا بچه
اندر کشکاب پخته و دوغ یا آن و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ
بید شسته برگ گل یا آن ساهسپرم بالوی آب سرد کرده می بوید و میوهها
خوش بوی بیش نهند یا بوی آن بوی می رسد و خشم و اندیشه و اندوه از
وی دور دارد و آب کدو و آب هندوانه و آب هندبا و آب خیار ترش و آب
انار شیرین یا روغن بادام هر بامداد بدهند سود دارد **تب مطبقه**
سبب این تب عفونت

تا چون باشد و گرمی و بسیاری خون علامتها رنگ روی و[رنگ] چشم سرخ باشد
و رگها بر خاسته و ممتلی و طعم دهان شیرین و حرارت تب حرارتی باشد
لذع چون حرارت کسی که از گرمابه بیرون آید **علاج** فصد کنند و چون بسیار
هر روز قوت و عمر و فصد سال بیرون کنند و پس از چند روز مطبوخ
هلیله استفراغ کنند و بسکنجبین ساده تسکین دهند **تب محرقه**
سبب این تب عفونت صفرا سوخته باشد اندرون رگها همه باندرون
رگهایی که نزدیک دل و جگر و معده است یا عفونت بلغم شور بود که
با صفرای سوخته بیامیزد و صفرای سوخته ابرا کم کند **علامتها** حرارت
این تب لازم باشد و باطن بیشتر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم بود
و زبان درشت و زرد یا سیاه بود و در روز بحران اندر اعادت فراشا
کند و هم اجر عرق کند **علاج** اندر تسکین حرارت مبالغت باید
کرد و هوای خانه خنک باید داشت و بن جامه پوشیدنی با نسیم هوا خنک
و می سازی بسد و حرارت تحلیل می دهد و بد اندرون باز گردد و
سکنجبین سادی شراب عمر و ریواج دهند و حرارت دل را بشراب بنفشه
مرح و شراب صندل و قرص کافور تسکین دهند و بعوض غذا آب
کدو و آب خرفه هندی آب خیار بیرون کشکاب روغن دهند و اگر
باستفراغ حاجت آید ملوس خیار شنبر با آب خرما هندی دهند
تب غب این تبی است که یکروز باشد و یکروز نباشد **علامتها** هر اگر
مدت هفت ساعت بود و بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت
وهرچ

چه از دوازده ساعت بگذرد و چهارده ساعت باشد بیشترینه از آن
از حال لطیفه باشد و اگر اندیشه سر صواب رود عدد نوبتها هفت بیش
نباید و باشد چهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که بسبب لطافت
بار یکبار بیش نباید و باقی بعرق یا باسهال صفرا بگذرد و نبض عظیم
قوی مختلف باشد و بار رنگ سرخ و باری و رقیق باشد حرارت این تب
سوزانتر از حرارت دیگر تبها باشد و سرمایی اندر ابتدای تب باشد
تحلیل اندرون ساکن شود و باید دانست که سبب سرمایی که در ابتدای
تبها پدید آید حرارت تب باشد لیکن رطوبتی باید تا نکو گداخته و بدعضلها
ببرند تا سرمای آن رطوبت محسوس گرداند نباشد و سبب آنکه بیشتر
است اگرچه آن رطوبت اندر تن باشد سردی آن محسوس نباشد آنست
که آن رطوبت اندر تن ساکن باشد نه از جایی بجایی می گردد تا از جای بجای
می شود و هرچه اندر تن ساکن باشد اجزای تن با اجزای آن خو کرده باشد و گرم
حال هر جایی که دو جوهر با یکدیگر اندر یکجا دیر بمانند میان ایشان
نسبتی که پدید آید لازم است پس هرگاه که این رطوبت که از جای بجای شود
و از جای بجای حرکت کند سردی او را که از قرارگاه خویش تحلیل
یافت و بعضوی رسد که اجزای تن با همه اجزای رطوبت نگردد و مر جزوی
را اجزای تن حس سردی آن جزو رطوبت که با آن خو کرده نباشد یافتن
گیرد و سرما محسوس گردد و لرزه پدید آید **علاج** سر بامداد سکنجبین
سرد کرده دهند با شراب عمر یا شراب ریواج یا شراب الدشباه و روز
نوبت لکل

دواء مجرب لاسترخاء اللسان يوخذ دارصيني وحماما وسنبل
من كل واحد ثلثة دراهم ساذج ونانخواه وزراوند وبزر الكرفس وبزر
الشبث ومصطكى وساليوس ودوقوا وانيسون وكمون من كل واحد
درهم لولو وكهربا من كل واحد درهمان يدق وينخل ويعجن بعسل الشربة منه
وزن درهم بماء فاتر او بشراب عتيق ثم دلوك لثقل اللسان
يوخذ نوشادر معدني وعاقرقرحا وفلفل وخردل اجزاء سواء تدق وينخل ويدلك
به اللسان عدة مرار تحته وفوقه ثم من تعبير التجارب مما يحفظ ان كان ضعف المعدة
من سوء المزاج البارد فعلاجه التدبير الحار بالزنجبيل والدار فلفل
والنانخواه والمصطكى من كل واحد خمسة دراهم معجونة بالعسل المصفى
والغذاء اسفيذباج المعمول بالفلفل والدارصيني وان كان من اجتماع
البلغم فعلاجه القي بعد الطعام الذي ينقع فيه الفجل والخردل ويشرب عليه ايضا
شربة كبيرة ماء ورق الفجل المعصور فيصبر ساعة حتى ينحدر الطعام ويقطع البلغم
ثم يشرب عليه شربة كبيرة من الماء الحار ثم يتقيا من المقالة لبقراط الفصل
السادس في الفالج واللقوة والخدر والرعشة والتشنج هذه العلل تحدث من
استرخاء العصب او ضعفها من الرطوبة البلغمية او من سوء المزاج البارد
وعلاجها بايارج فيقرا او بايارج لوغاذيا والترياق الفاروق والمعجون
البلادري وبالحقن المسهلة للبلغم الغذاء شوربا العصافير و
الشراب العتيق من مقالته

حالت [لرز] سرما و رطوبت بدید آید سکنجبین با آب گرم دهند تا قی کند
و مایه صفرا بر اندازد و اگر قی نکند بقوت طبیعی و حرکت لرز حرارت
غریزی حرکت کند و مایه تب بگدازد و بدان سبب لرزه زود ساکن
شود و هرگاه که تب کنار گیر شود اندکی کشکاب دهند و روز دیگر که
نوبت نباشد آب انار ترش و شیرین دهند با پیه انار کوفته و فشارده
شکر برنهند که هم حرارت ساکن کند و هم بقوت طبیعی صفرا را دفع کند یا شراب
آلوی سیاه دهند یا شراب گل مکرر یا سکنجبین یا آب میوه ها آمیخته و سرد کرده
یا آب خرمای هندی یا اندکی خیار شنبر یا مقدار پانزده درم بنفشه پرورده
اندر گلاب گداخته و پالوده یا مقدار ده درم بزر قطونا در آب آلو و شکر
و مزوره از آب غوره یا از آب آلوی سیاه از اسفاناخ از تمر هندی یا از کشته
زردآلو یا از کشک جو با شیر بادام و اگر با تب صداعی و تپشی باشد
طبع را بحقنه نرم کنند و محقن کنند یا شیافی که از بنفشه شکر سقمونیا سازند
و تدبیرها دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد **شرط الغب** این تب و تب غب
غیر خالصه از جمله تبهاست که از بیرون صفرا و بلغم تولد کند و گمان
مبر که هریک را از دو ماده و حکم یکی پدید کند اندر احد که نتوان نهاد از بهر آنکه
بلغم گاهی غلیظ تر باشد و بسیار تر و گاهی رقیق تر و اندک تر و گاهی
صفرا بیشتر باشد و گاهی بلغم و گاهی صفرا سوخته و گاهی ناسوخته و گاهی
هر دو ماده از اندرون عروق بود و گاهی بیرون عروق بدین سبب تبها
مرکب را نامی خاصه نیست مگر شطر الغب و غب غیر خالصه که ایشان را
نامی نهاده اند

اند **علامتها** فرق میان شطر الغب و غب غیر خالصه آنست که
ماده شطر الغب اگرچه صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو بهم آمیخته نباشد
و چون یکی جدا نباشد بدین سبب نوبت هریک جدا باشد آن روز که
نوبت حرکت صفرا باشد آن روز گرمتر و آسیب تیز باشد و روز دیگر که نوبت
حرکت رطوبت باشد تب آهسته تر و کاهل تر باشد و ماده غب غیر
خالصه هم صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو بهم آمیخته بود و چون یکی
گشته باشد بدین سبب فعل هریک جدا گانه بدین نتوان آورد بسیار باشد
اندرین هر دو تب اندر یک نوبت دو بار باشد یا سه بار سرما و لرزش
پدید آورد و بار گرم شود و علامت غلبه هر خلطی از اعراض و احوال
مرتب توان دانست **علاج** طریق صواب اندر علاج این تبها آنست
که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر گردن و تدبیر ادرار بول و تدبیر مسام
گشادن و عرق آوردن و تدبیر عرق از مسام تن را پاک کردن و این تدبیرها
بحرها سبکتر و سهل تر و لطیف تر کنند بدان طریق که آسان تر بود
و استفراغ قوی از تن بدید آمدن صحیح کنند و اندر اعراض تب نگاه
می کنند و دفع ماده غالب بیشتر از آن کوشند که با غیر او و اگر حاجت
تسکین حرارت بیشتر باشد سکنجبین ساده دهند و اگر بزوری
باید بزور تخم کشنیز و تخم خرفه و تخم کسوث کنند و یا [illegible] از تخم
خیارین دهند و اگر تلطیف رطوبت و [illegible] آن حاجت افتد
کشکاب دهند و اندر کشکاب نخود و تخم یا دیان سعتر و تخم [illegible]
خشک سنبل از بنجا [illegible]

هر دو رو باشد در انگبین دهدش از کشکاب سکنجبین ساده دهند با
با سکنجبین بزوری و بزور عقد از حاجت کند و آب بادیان و گلشکر
دروی گداخته و سکنجبین سفرجلی ساده عسلی و شراب عود عسلی و
گلشکر سکنجبین سرشته این شربتها همه موافق بود و اگر حاجت
اید بتسکین حرارت که بیشتر باشد سکنجبین شکری دهند و اگر بزوری
کنند بزور تخم کشته و بیخ او کنند و اگر تخم خیارین زیادت کنند صواب باشد
و ابدان و بر بیت شربتها بر طبیب باشد و بحکم مشاهدت تصرف کند
می کاهد و می افزاید و هر گاه که اثر نضج پدید اید استفراغ کند برفق گلشکر
گداخته با سکنجبین امیخته موافق بود و شراب افسنتین صواب اید
و نیم درم تربد با نیم درم غاریقون با نیم دانگ سقمونیا اندر شراب گل
مکرر یا با گلشکر سرشته مسهلی لطیف و سبک باشد و اگر باستفراغ
قوی حاجت اید معجون خیارشنبر دهند و از پس استفراغ قرص گل دهند
بدین صفت برگ گل سرخ ه درم سنبل درم اصل السوس نیم درم
مغز خیار تخم کاشنه از هر یک چهار درم شربتی یک مثقال با گلشکر و اگر
صفرا و بلغم با یکدیگر برابر بود بگیرند گل سرخ ه درم تخم کشته نیم درم سنبل
دو درم مصطکی یک درم شربتی یک مثقال با گلشکر تب بلغمی هر گاه
که حرارتی غریب اندر رطوبتی طبیعی اثر کند عفونت اندروی پدید اید
ناطبیعی شود تب بلغمی تولد کند علامتها سرما و لرزی قوی بود و باید
تر از سرما دیگر تبها باشد و گاه باشد که بیمار پندارد که اهمان برفست
ودیگر گرم

گرم و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که انرا بلغم زجاجی گویند و طعم دهان ناخوش
و تن معدن ضعیف و شهوت باطل باشد و تباه و غثیان و غشی بسیار بود و نبض
ضعیف و صغیر و متفاوت باشد و تا روزی رقیق و سپید باشد و باخر سرخ و تیز
شود علاج مدت یک هفته سکنجبین عسلی دهند و کشکاب که در وی تخم بادیان
پخته باشد یا با ماء العسل که در وی زوفا پخته باشد و از پس یک هفته فرمایند
خاصه در اغاز تب وی سکنجبین عسلی و اب گرم فرمایند و از پس گلشکر
دهند با مصطکی و انیسون و طبع بمسهل گلشکر نرم کند با ده درم گلشکر
گداخته با سی درم سکنجبین ساده دهند و تربد و مصطکی و حنظل متساوی
کوفته بیخته شکر چندان تن همه شربتی یک مثقال یا دو درم طبع نرم کند و باغ
اید اما بعضی تبها بلغمی باشد که با ان سرما و لرز نباشد و گشادن [illegible] ان ظاهر نباشد
و مانند تب دق باشد و اندر علاج وی شربتها بر اسفل و لطیف کنند چندان
دلیری نباید کرد که تب بلغمی باشد از بهر انکه مهم باشد که لطیف گردد و بدماغ
براید و سرسام تولد کند خاصه اگر صداعی باشد یا صداع ضعیف بود و صواب ان
باشد که ان گلشکر و سکنجبین ساده اندر بکار دارند با سکنجبین که اندکی بیخ بادیان
پخته باشند و این تصرف بحکم مشاهدت توان کرد و بقراط از بهر این گفت الحمی فی
المشایخ لینه ولا تغر فیهم سلامة الحمی ولینتها ولا تقدم علی السخن الا بعد
الاحتیاط والتثبت و اگر صداع قوی باشد استفراغ بلغم بشحم حنظل کنند
و ادرار بول بماء الاصول کنند و از پس استفراغ قرص گل دهند تب ربع
روز نوبت از طعام و شراب باز دارند خاصه از آب سرد اگر ابتدا تب
توان کرد صواب

درو روز دیگر که اورا سه روز نوبت باشد غذا شیر با دهند یا لحم گوسفند پخته
با نخود و سبد و روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود نخوداب دهند با
زیربا بروغن گاو یا بروغن بادام و ماسیدان با لحوم مرغ جا بگیر و آن روز که تب
باشد گلشکر با سکنجبین سرشته و بعد از آن بحد ساعت کشکاب دهند
با نخوداب پخته و تا اثر نضج پدید نشاید استفراغ قوی نکنند و تدبیرها دیگر
هم چون تدبیر تب بلغمی باشد و علاج سه‌گانه و چهارگانه و سبع و غیره هم بدین
قیاس کنند. **آبله و حصبه** باید دانست که آبله و حصبه هر دو یک جنس است
و هر دو از جوشیدن خون باشد ولیکن مادهٔ آبله خونی باشد گرم و بسیار میل
تری دارد و مادهٔ حصبه خونی باشد صفراوی و اندک میل گرمی و خشکی دارد و بدین
سبب است که بیشترها حصبه کوچک بود و از پوست برداشته نبود و از بهر آنکه
حصبه از خون تباه‌تر باشد کشنده‌تر بود و جوشیدن خون اندر تن مردم
گاهی طبعی باشد و گاهی نا طبیعی و عارضی و آنچه طبعی باشد جوشیدن خون
کودکان باشد از بهر آنکه خون کودکان خامست هم چون شیره خام و خون
جوانان هم چون شیره پخته است و خون پیران هم چون شیره که قوت
او رفته باشد و سرکه خواهد شد پس هم چنانکه شیره خام بطبع خود اندر
خم بجوشد و کفک و دردی از وی جدا شود و شیره پخته صافی جدا شود هم چنین
خون کودکان را چاره نیست از آنکه در تن او بجوشد و خامی بگذارد و قوامی
دیگر گیرد از بهر آنکه ممکن نیست که خون گرم و پخته شود و قوام
و دوام گیرد تا بجوشد و هم چنانکه طبیعت واجب کرد که دندان شیر بیفکند
و دندان نو بر آورد پس واجب کرد که اندر تن کودکان خون بجوشد و فضله
غذا

غذا الجنین که از خون حیض جمع باشد و فضله غذای مخالف که اول بتن
کودکان در تن ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا کند بدین سبب هیچ
کودکی نباشد که او را آبله برنیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها و ترتیبها و هواها
و موضع و قوت مزاج یکسان نیست و نیز بعضی را چنان اتفاق افتاده است
که مادر او را حمل از پس پاکی اتفاق بوده باشد از پس آنکه از حیض پاک شده باشد تا
بدان سبب ماده‌ای تولد کند فرزند پاکیزه‌تر بود و فرزندی درست‌تر آید و آفت آبله با
بیماری کمتر رسد و جای بعضی وقتی دیگر اتفاق باشد و مادهٔ تولد فرزند با اخلاط بد آمیخته
باشد فرزند نا درست‌تر آید و آفت آبله و بیماریها بدو بیشتر آید بدین سبب
بعضی آبله زودتر آید بعضی را دیرتر آید و بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر
و بعضی را بسلامت‌تر و بعضی را خطرناک‌تر بر قیاس احوال طبیعت و لطیف
که جوانان آبله برنیاید مگر جوانی را که به کودکی بر نیامده باشد یا اگر آمده اندک بوده
باشد یا مزاج گرم‌تر باشد یا غذاها گرم و تر بسیار خورده باشد یا خون او با رطوبت
آمیخته شود و گرم شود بدین سببها ممکن است که اگرچه در کودکی آبله برآمده
باشد اندر جوانی باز بر آید و مرحله از این نوع باشد جوشیدن خون او عارضی
بود و مردم پیر را آبله برنیاید مگر وقتی که هوا بد باشد و مردم را در آن شهر بسیار
برآید با هوای بد و بخار تعفن ایشان در وی اثر کند **علاماتها** پیش آبله تاسه
عظیم بود و با درد پشت و درد سر و گرانی سر و سستی و ماندگی و تب سوزنده
در خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو
و تنگی نفس و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سرخ و سپید و زرد و اندک پدید کند امیدوار
باشد خاصه آنکه زود بیرون
آید

درو لحنه شود داغ پهلوها دارد و هم پیوسته باشد و نفس با شهیق یا شباه
باشد و پرستنه و پر شکم بسیار باشد و دیر بیرون اید و دیر لحنه شود و خطر
ناک بود و اگر نخست ابله بیرون اید پس تب اید سخت بد باشد و اگر
ابله بر اید و تب کسا بن نشود هم بد باشد علاج هر گاه که دید شهری ابله
بسیار بر اید کسانی را که نا اهل باشند فصد یا حجامت کنند و از گوشت
و شیرینی و چیزها گرم پرهیز کنند و بات میوها طبع فرد ارند و چون ابله پدید
اید هوای خانه معتدل باید داشت و بن لحاف پوشیدن و جرعه جرعه
اب سرد دادن و صندل و کافور بویانیدن و گلاب و سرکه سعی بر کشیده
و اب کشنیز تر یا نقیع سماق یا سیجه انار ترش و ما زو گلاب سوده تا
سرمه بگلاب حل کرده با اندکی کافور بچشم اندر چکانند و اگر حلق گرفته
شود شراب خرنوب غرغره کند و اب ... و عدس ... عرعر
باسیم اسیحه با اب انار ترش یا اندرا ب عوسج و اندکی شکر و طفسیل با ب
عوسج یا سرکه نشر معریا دام و کشکاب از جو و عدس مقشر سازند
با نافع اید حصبه لعاب اسبغول و لعاب دانه ای و کتان رفنق
با ب کدو و اب خرنوب هندی و اب بقله حمقا و اب عوسج و اب ریواج
و اب انار ترش می دهند باب مقالت جهارم اندر اماسها و ریشها
و جراحتها اماس گرم علامتها سرخ باشد با ضربان و سوزش علاج فصد
و حجامت و استفراغ بمطبوخ هلیله یا تمر الفاکهه یا بقرص بنفشه و طلا
باول صندل سرخ سپید فوفل با ب عنب الثعلب و هم بابه سیاب تامیتا
حضض

و زعفران و مر با ب کشنیز تر حل کرده طلا کنند و اگر بترسند صلب شود
کشنیز تر کوفته با روغن گل بسایند چون مرهم کنند و بر نهند و اگر سبب
اماس زخمی یا سقطه باشد صندل سرخ و زعفران برابر با ب کشنیز
تر سوده طلا کند و اگر ریشم باز بروغن گل چرب کند و بر نهند و دبیشا
اماس سرد علامتها اماس گران باشد و گرم نباشد و هم بگل تر باشد
علاج سنگ ... اندر سرکه حل کنند وان سرکه با ب بیامیزد و بدو
بدو تر کند و بر نهند و بروغن و نمک بمالند و اب ... کشنیز چوب
ملوط ... بود و اگر حاجت اید تدبیر استفراغ بلغم کند سرطان
دملی باشد که انرا ... بسیار باشد ... سرطان اما سرطان بود که
ان سودای خالص بود و باشد که سودا و صفرا امیخته باشد و باشد
و سوزش و ضربان بود و هم درد سوزش باید انرا امیزش صفرا بود اندر
ابتدا ... بسیار اند و ... اند و اندر روده نخست ...
... بود که ... و لون ان ... بود علاج صواب ان بود
نگاه دارند تا ... بماند و بیفزاید و ریش نشود و استفراغ کنند
بماء الجبن و ... چند روز ... افتیمون بدهند یا سکنجبین ...
علاج علاج ما لیخولیا و علاج جذام کنند و تدبیر رطب و تدبیر اعتدال
سازند و ... سنگ اسیا و سنگ افسان و ... سر با ید داب
کشت و اب کشنیز و اب کشنیز و عصاره کول و عصاره برگ ...
با لعاب اسبغول سوده طلا کند سود دارد و بهتر انست که صبر اسفیداج
اندر ...

صلابه شرب تاب کشنیز تر بسایند و طلی کنند پیوسته تا پی رنج بگذارد
و طلیها بتدریج باید داد **خنازیر** پرهیز کنند از طعامهای غلیظ
و بسیار و اسفراغ بلغم کنند و مرهم داخلیون بر نهند و اگر خواهند
که قوت داخلیون زیادت کنند بگیرند اسارون و راوند کرد برابر
کوفته بیخته در وی بسرشند پیه گوسفند و پیه گاو و پیه بز و با الحمار دارد
باقلا آرد جو مغز بادام تلخ مقل سرایند کوفته بیخته با مرهم بسرشند
و بر نهند **داخلیون** بگیرند مرداسنگ سوده دو وقیه اندر تابه کنند
با چهار وقیه روغن زیت و بآتش نرم بجوشانند و بکفچه می جنبانند
تا روغن سیاه شود و مرداسنگ بگدازد پس بگیرند لعاب تخم کتان
دو وقیه لعاب تخم خطمی از هر یک یک وقیه و ده بیخته یکی لعاب حلبه
لعاب اسبغول […] روغن اکنند و بآتش نرم و چندان بجوشانند
که مرهم گیرد چنانکه […] و اطریفل غددی نافع اید **اطریفل**
غددی هلیله سیاه بلیله […] درم پوست بلیله امله از هر یک هفت
درم افتیمون ده درم بسفایج اسطوخودوس […] غدد که ده کرده
گوسفند بود خشک کرده کوفته بیخته از هر یک پنج درم سطرج […]
غاریقون نوشادر از هر یک سه درم مصطکی انیسون […] قرنفل سنبل
از هر یک دو درم با یکمن شکر شربتی چهار درم تا پنج درم و اگر این غدد
خشک کرده کوفته بیخته […] نیم درم تا نیم درم دارچینی […]
و غددی […] نافع اید و اسفراغ بحب خیران کنند و حب واصل

حب

حب خیران ایارج فیقرا سه درم تربد هفت درم غاریقون دو درم نیم تخم
حنظل یک درم و نیم انزروت چهار درم نوشادر دو درم سقمونیا خاوشیر
از هر یک یک مثقال با آب کنند تا حب کنند شربتی هر روز باندازه قوت او
نیم درم تا یک درم **حب واصل** خنازیر و اماسها را که هم ازان انواع باشد زایل
کند سنبل سلیخه حب البلسان عود البلسان اسارون مصطکی دارچینی
زعفران از هر یک یک درم صبر سقوطری ده درم اسطوخودوس تخم حنظل از هر یک
نیم درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نوشادر […] هندی از هر یک
دو درم شربتی دو درم تا سه درم **طاعون** اماسی باشد گرم و بر جایگاه
نرم و نازک برآید و لون او یا سرخ یا سیاه یا بنفش یا بسبزی گراید
و با سوزش بود خفقان و غشی آرد **علاج** دل را بشراب صندل
و شراب […] ترنج و با قرص کافور قوت دهند چنانکه در علاج
دل گرم یاد کرده شد و آن موضع را […] و اندک […]
بیرون کنند و طلی سرد هیچ بکار ندارد **داحس** اماسی باشد که در بن
ناخن پدید آید نخست فصد کنند پس […] حل کرده
طلی کنند و اسبغول […] تر کنند […] بر سردی وی بنهند و خرفه با آب
سرد تر کرده […] پوشند و هر زمان […] گیرند و سردی […] کنند […]
پوشند و اگر […] انگشت اندر آب سرد نهند صواب بود و اگر
درد ساکن نشود انگشت اندر روغن گل گیرد و اگر کندر کوفته
با […] سپیده […] بر داحس نهند منفعت تمام دهند و اگر ساکن نشود

علاج دمل کنند دمل فصد و حجامت و استفراغ بهلیله و تدبیر غذا لطیف
علاج اوست و غذا هرچه لطیف تر بکار دارند و نخست اسبغول بسرکه
اغشته بر نهند و بادروست کوفته بیخته بموم روغن سرشته بر نهند و پس
از سه روز داروها بردارند و بر نهند چون ارد گندم با نان خشکار اندر
روغن پخته با خردل با الخمر خشک فرو کوبند و بروغن تخم کتان بسرشند
و بر نهند و حلبه با خرما کوفته و سرشته و تخم کتان و تخم مرو و تخم کرنب کوفته
با شیر الخیر یا با خرما سرشته و سازند کشن با اکلیلن و روغن سوسن سرشته
و تخم کتان کوفته با سرگین کبوتر و خمیر ترش سرشته بر نهند زود
براند و برگ کرنب کوفته اندر خرقه بر بحنه و اندر اتش نرم نهند تا پخته
شود پس اورا با روغن گاو کهن بمالند و مرهم کنند و بر نهند شرا
سبب شرا یا بسیاری خون و صفرا بود یا بلغم شود علامتها آنچ خونی
باشد سرخ باشد و حرکت رگ بزور بود و آنچ از بلغم شود پدید آید حرکت رگ
اندر آخر روز بود یا اخر شب و هم رنگ تن بود علاج آنچ سرخ باشد
آب عنب خورند و هم آب عنب طلا کنند چون شود رگ زنند و طبیخ
آب میوها و هلیله زرد بدم کنند دوغ ترش و آب انار ترش و شیرین
و قرص کافور نافع و اگر مدت دراز گردد دو درم هلیله زرد و یک مثقال
قبیر سکنجبین سرشته بدهند اما بلغمی را نخست رگ زنند پس
بکلنگر مسهل یا با طریفل مسهل طبع فرو رانند و ایارج فیقرا با تربد
عاقرقرحا نمک هندی اسطوخودوس و تخم حنظل ترکیب کنند و بدهند
و بگرمابه رفتن

روغن نافع بود حمره و نمله و نار فارسی و کاورسه این همه شرابها و اما شهاکرم
باشد اما نمله بثرهای خرد باشد که در هم سوزنده می شود و پهن بازی شود
و با خارش و سوزش باشد مانند گزیدن مورچه و بعضی باشد که یک ... باشد
و بباشد که بر انها باشد مانند ثولول اما حمره بثرها باشد گرم و سوزان
و زود سیاه شود و تری کمتر دارد و اتش فارسی بثرها باشد بر آب روشن
و خارش و سوزش صعب و کاورسه بثرها باشد خرد و میل بصلابت دارد
از بهر آنکه ماده او غلیظ باشد علاج همه بیکدیگر نزدیکست نخست تسکین
صفرا کند با آب عنب و آب انار ترش و شیرین و مانند آن و از پس فصد
کنند و مانند طبیخ هلیله و بما الدماهن و سرخست استفراغ کند پس
بصندل سرخ فوفل شیاف یا مسلما کل ارمنی اسفیداج ارزیز
با آب کشنیز تر و آب کشنیز و آب کوکنار آب عنب الثعلب و گلاب
و انگه سرد طلا کنند و حمره را پس از فصد استفراغ کنند پس بصندل
سرخ بمالند و بار ترش ... یا ... اندر سرکه تر کنند و نرم بشاید
و بر خرقه طلا کنند و بر روی نهند و شیاف ... با ... کنند و کاورسه
همچنین علاج کنند اما استفراغ بطبیخ هلیله کابلی کنند و ...
خالی نگذارند گر و خارش گر هم خشک باشد و هم تر علاج گر خشک گرمابه
خوشاب و ... و ... و استفراغ بما الجبن بگیرد
تخم ... مغز ... از هر یک ... درمه نمک طعام سیماب کشته
از هر یک دو درم بهم نامیزد و بسرکه تر کنند و ... ... بسرشند
وسه روز ... متواند

ع

در گرمابه طلی کند پس بشوید و اگر تن باشد فصد و بطبیخ شاهتره استفرا
کند و اطریفل شاهتره بکار دارند اطریفل شاهتره خداوند گر و خارش
نافع اید هلیله زرد حصل درم هلیله کابلی سی درم بلیله املج سیاه مکی از هر
یک بیست درم شاهتره سی درم الوند حنظلی لاژورد خشک از هر یک ده درم کوفته
بیخته با دام چرب کند با دام و یک شمسین بسرشند شربتی چهار درم تا پنج درم
قرص [illegible] گر و خارش نافع اید هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک
پنج درم صبر هفت درم سقمونیا دو درم و نیم سقمونیا جداگانه در هاون
با آب شاهتره بسایند و حسک کند با جمله گرت بسایند و حسک می کند
پس حب کند شربتی سه درم دیگر صبر هلیله زرد از هر یکی یک درم گل
سرخ سقمونیا از هر یک دانگی نیم کثیرا نیم دانگ با آب کاسنی یا با آب شاهتره
حب کند یک شربت بود طلی کردند کند پس زرد چوبه از هر یک یک درم
نیم زراوند طویل دو درم حب الفقد هشت درم شیبات کسته یک درم
کوفته بسرکه اغشته و بروغن گل حل کرده در حمام با بدان افتاب بانددگل
ایس سه روز طلی کند بکیرند بکیرد مرداسنگ راح چربدا بدکوفته
بسرکه بسایند و در حنبر سفال کند و حمل روز در زمین نمناک نهند
پس بیرون ارند و طلی کنند گر کهن ارپه و پس بر کند دیگر بکیرند صبغه
بروروغن گل اهم طلی کنند کدشد و حسک نافع بود اما حارش را
سرکه گلاب روغن گل اب کرفتن طلی کنند و اگر سخت قوی باشد
حلبه و روغن و شحم حنظل بیرند و در گرمابه طلی کند بکیرند اب انار ندش با
فادی بیره و روغن گل

گل بجوشانند تا اندکی قوام گیرد در حمام طلی کند و حشحاش ندم کوفته
و در سرکه اغشته در گرمابه طلی کند نافع اید در محرب است و اگر حارش اندر ریح بود
بکیرد نوره یک درم شحم حنظل نیم درم صندل سرخ دو درم سنا مکی پنج
درم کوفته بسرکه و روغن گل طلی کند و گر اندر روح بود شب بمانی سوخته
با قطران سرشته بحرفه ندم بردارند سعفه فرسه وند اگر سعفه خشک باشد
رگ بس کوش بزنند و ان خون در بمالند پس بمهم شرح طلی کند مرهم
شرح همه ریشها کرم و اگر بر سر و همه اندامها بناید نافع بود و گوشت براورد
مرداسنگ زرد دو حصه و وردو جوبه یک جزو مرد و نیو بسایند و بسرکه تر کنند
و بروغن رشت با روغن گل مرهم کند و بکار دارند و رگ قیفال بگشایند
و بر کودن حجامت کند نافع اید بکیرند کشنیز حسک سوخته و سفال تنور
کهن و حنا کوفته با سرکه و روغن گل طلی کند و اگر تر باشد نیم فصد
و حجامت کند و استفراغ بطبیخ هلیله و حب قوقیا کند و سود
بکیرد نوبال مس یعنی ریزی سوخته فسل مسر از هر یک دو درم کندر سبب
یمانی از هر یک چهار درم ملقطار زراوند طویل صبر از هر یک یک درم کوفته
بیخته بسرکه و روغن طلی کند و حر زهن بیرند و بریان اب باک بشوید
و سفال تنور کهن و گل یک جزو بسرکه بسایند و طلی کنند و کفته
اند که اگر کسی رگ بس گوش بزنند او را گر نیاید [illegible] اکر
سر بر همه شود و پای انقه بکیرد عطسا موم اندر نفط شباه
بجوشانند و بر آنجا طلی کند موی با صمغ کثیرا هلیله زرد کوفته بسرکه حل

غ

والکه سخت قوی باشد نخست مطبوخ افتیمون و ماء الجبن استفرا
غ کنند و اگر سخت قوی باشد ... طلی کنند و اکر سخت ماه و بوم شود
کنه پس بلکزند مارو با سفنه اندر سرکه و بول کاو سرند با ماءرو نرم شود
بسایند و طلی کنند و مانند کلنترا بر لحسن بسرکه طلی کنند و کنترا انبها
سرکه با بشرنان طلا کنند زایل کنه **ثولول** بصابون می شویند با حروب
نامودنتر همی مالند و برک کرنب نخته بکوبند و طلی کنند و ببندد و اکر
بول و خاکی که با آن بر حجر دار نمه لست **عدد** سخت بمالند تا
نا کلند شود و صبر حصص اماقسا لیم سرسینه برکا عد طلی کنند
وبران موضع بهند و بندد و صبر کند تا خود بیفتد **سلعه** چون کوشت
فزونی بود و اندر پوست جسان بود **علاج** آنست بسرکه خل کنند
و طلی کنند و مرهم باسلیقون طلا کنند **صفنش** موم زرد را سانیده کاو
ر... علت الساطیر بر اید نشی دیق با روغن زیت بتر سند
و در نسخه دیکر من سراورده است **سوختن آتش** در حال سبید خایه
با روغن طلا کنند پس مرهم اسفیداج بر نهند **مرهم اسفیداج** اسفیداج
ارزیز مرداسنگ ازهر یکی سه درم روانه طویل دو درم صبر یک درم
با موم روغن گل سرشته طلی کنند **ربش ملحی** علاج آدمیم چون علاج طاعون
است فصد و استفراغ صفرا و تسکین حرارت شراب صندل و شراب
لیمو و شراب ریباس و شراب غوره و شراب ریواس و قرص کافور و مرهم
اسفیداج طلا کنند **ربشها بلید** علاج روغن و شب یمانی
آکلس مرسه برابر مرهم کنند و بکیرند مس سوخته و اتبانه ... اندازند
... بر آید

برابر موم روغن ... چندانکه کفایت بود مرهم کند و بکار دارند غ
جذام علاج نخست رگ زنند و علاج مالیخولیا کنند و استفراغ
سودا و هر روز گرمابه خوشاب بکار دارند و شیر تازه خوردن
نافع بود با شکر و عصیر انگور تازه هر روز چهل درم چنانکه از ساعت
نشانند با سه درم روغن بادام و شراب ریحانی نافع اید و نان از
ارد جو با کپن و خاکستر چوب الجبن و قدری بلحم باب بز کهن یک
شبانروز و هر روز خود را اندر گرمابه بدان اب بشویند و بمالند
و ارد باقلا و آرد حلبه و بوره همه برابر با هم بیامیزند و در گرمابه طلی کنند
و یکزمان بدارند پس باب بشویند و طبیخ حلبه و صابون کنند روی حل
کرده نافع اید و هر روز یکبار اندر اب پیر دبا کنند که سخت سرد باشد
نشستن و غذا اسپیدبا ها یا کوشت مرغ خانگی فربه و کوشت بره
سازند و هر بامداد پس از آن که طعام محکم شده باشد ریاضت معتدل
سود دارد و استفراغ با یارج لوغاذیا بطبیخ افتیمون چنانکه در علاج
مالیخولیا یاد کرده شد **بادشام** این علتی است روی و اطراف سرخ
شود و مانند مجذوم بماند و در زمستان بیشتر افتد **علاج** فصد
و حجامت کنند و تدبیر همانکه اندر ابتدای جذام یاد کرده شد نافع اید
اندر جراحتها هر جراحت که تازه و راست افتاده باشد چنان اولیتر
که هر دو لب او فراهم آورند پس آنکه چیزی در میان آن افتد
چون موی و روغن عنبر و حشکل نه کنند و اگر جراحت ناهموار باشد

شوربا حالیم

و زاویها دارد بشکافند و راست کنند پس علاج کنند و از دارو بها
نرم دارند و ذرور خشک نگاه دارند بدین صفت اسفیداج ارزیز
مرداسنگ از هر یکی یک جزو مازو مر از هر یکی نیم جزو بسایند و بکار
دارند و اگر جراحت بر اندام‌ها باشد روا نبود کردانند بر آب بخته
خشک کنند و بکوبند و ببیزند و بر وی کنند و خمیر با ان خشک کرده کوفته
بیخته سوده دارند **دروری که عصب باز دارد** صبر کندر که پوست ازو
با وی بود از هر یکی یک جزو اندر وی دم الاخوین از هر یکی نیم جزو کوفته بیخته
بکار دارند و سرگین اسب و سرگین خر سوخته و ناسوخته چون باز دارد
دروری که پیکان بیرون ارد روا نبود کرد کوفته بیخته با انگبین سرشته بر نهند
و بیخ نی بجملن کوفته با انگبین سرشته خار و پیکان بر ارد و گوشت ضفدع
نیز درین باب نافع بود **اکله** داغ کنند با الت سیمین یا مسین
یا داروی ان داروی نیز بر نهند و گرد اگرد او گل ارمنی سرکه طلی
کنند و چون گوشت او سیاه شود کرنب در بر اتش بخته با روغن
گل بسایند و بر نهند تا سیاهی سفید شود پس سرکه با ب ممزوج کرده
بشویند و مرهم زنگار بر نهند بدین صفت موم علک البطم صمغ
دا سابه از هر یکی پنج درم زنگار دو درم روغن زیت بیست درم زنگار
جداگانه بسایند و موم و علک و دا سابه با روغن زیت بگدازند و زنگار
بر افکنند و همی جنبانند تا هموار شود **نسخه دیگر** اسق پنج درم اندر
سرکه حل کنند و دو درم زنگار سوده با وی بیامیزند تا بقوام
مرهم بود

بود و باید که زنگار سرکه باشد نه نوشادر **قلقطار** اقاقیا
دو از ده درم از هر یکی سرخ و زرد شب یمانی از هر یکی سی درم لعل هست
درم سرشته بسرکه بسرشته و اقراص کنند و بافتاب بنهند تا خشک
شود چو اوند اگر صاف بدان غرغره کنند **عرق الدنی** بمطبوخ هلیله
و بمطبوخ افتیمون استفراغ کنند **اطریفل** که خاصه از بهر این علت ساخته
اند نافع اید و اگر روز بروز بسته بکار دارند ماه این علت زایل کند
بکار برند هلیله کابلی بلیله املج ترید بحسل قنسل مهر اید کوفته بیخته
حرب کنند و بفشانند گداخته بسرشند دو درم بکل شربت بود باب گرم
تخم مرو اسبغول اندر شبی نان و لعاب بگیرند و طلی کنند و اسبغول
اندر طسیم حلبه اعشته لعاب بگیرند و بدیله گهمن طلی کنند و روی
وی بروغن چرب کنند و بر نهند **انگشت پای که برو سر و نند** جالینوس
گوید که حرفه دوسه نو کنند و بر انگشت پای ببندند و چند نوبت بروی
بوی کنند بعلاج دیگر حاجت نیاید **باب نجم** مقالت اندر علاج
شکستگی استخوان و کوفتگی و فشاردگی و بیرون امدن مفاصل از جای
خویش **علاج** هرگاه که ازین نوع افتی رسد اگر مانع نباشد در حال
رگ زنند و محجمه بر اندام موضع نهند و چون بجایی دیگر گسسته و طبع
را بحقنه نرم با باب اب میوه‌ها روا رند و مرتوبد مطبوس دهند از
دو دانگ تا نیم درم و ربوند خطی اندر جلاب حل کنند و بدهند
و غذا کشکاب و ماش مقشر و اسفیداج دهند بروغن بادام **اگر الم
بمعده و سبل باشد**

سکنجبین ساده دهند با کهربا و بسته از هر یک نیم درم بگیرند سبب بیان
باک کرده و در گلاب ریخته تنها درم گل سرخ ده درم اقاقیا مصطکی هر یک
مورد سنبل از هر یک پنج درم زعفران کوز سرو صبر از هر یک یکدرم با سیب
لحمه سرشته بر محل نهند و بلابند **اگر الم بجگر رسیده باشد** بگیرند زیوند
چینی روباس از هر یک ده درم لک مغسول طباشیر از هر یک پنج درم کوفته
بیخته با سکنجبین ساده شربتی دو درم بگیرند صندل سرخ بنفشه خشک از
هر یک پنج درم ارده جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن
گل سرشته بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر بود بگیرند گل سرخ پنج درم لادن
مصطکی دارچینی سنبل از هر یک یکدرم برگ مورد سه درم لادن بروغن خیری
با روغن سمن حل کرده داروها بدو بسرشته و بر جگر نهند **شکستن**
استخوان از جای بیرون آمدن عضو علاج کشیدن نیست چندانکه بجای
خویش باز شود ولیت کنند و ببندند اما کشیدن برفق باید چنانکه درد
عظیم نیاید **ازردن شدن عضو** بروغن گل چرب کنند و برگ مورد
کوفته و بیخته بروی پاشند و ببندند و پاسه روز نگشایند و خرقه چنگل باید
بست تا گرم نشود و اماس نکرد و ضمادی سازند از آرد ماش و آب
مورد و بر خرقه بدو تر کنند و سرد کنند و بر عضو نهند و ببندند و نیز
بحکم باید بست و خرقه سه چار بار پیش تر بکردانند **مقالت**
ششم اندر زینت **داء الثعلب** علاج ایارج فیقرا با شحم حنظل
وغاریقون مرکب چند نوبت بدهند و اگر کسی را امعا ضعیف باشد
و شحم نتواند داد

داد مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و ایارج فیقرا و معجون نجاح بکار
دارند و اگر مزاج گرم باشد اطریفل کوچک و مطبوخ هلیله زرد دهند
و پیه کبوتر بزند و ایارج فیقرا در وی حل کنند و بدو غن غن کنند و غاریقون | والغوز اغاج گوزگ
و جا و در موضع بذر بنفشه کاو و بسرشته طلی کنند و پیاز مالیدن شود داد
خاصه سادندکس **سبوسه** علاج خطمی شوره و آرد نخود بسرکه تر کنند
و بر سر موی طلی کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زمین
کاو و تخم حنظل با وی یار کنند خوبتر باشد و روغن باک کنند
دراز کردن موی را باب چغندر و آرد نخود می شویند و صبر اندر
آب برگ مورد بز بسایند و طلی کنند و یکزمان صبر کنند پس
بشویند و موی را بپوسته با ملح و هلیله سیاه می شویند و روغن مورد
و روغن املج بکار دارند **پاک کردن موی از عضو** بگیرند اهک
درم زرنیخ زرد کوفته ده درم با آب یا بگشکاب درشوزانند
و بهند با بشیدا نشسته بود بکار دارند و بار حبا قلا
بشویند یا بگیرند اهک بنجاه درم زرنیخ زرد نشاسته از هر یک بیست
درم بسرشنداد در که طلی کنند **باطل شدن** موی را بکنند و زهره بزغاله
با نیم درم نوشادر بسرشند و طلی کنند و دوحه که بنا بک علق گویند
بگیرند و بگل بروی برا کنند و در سرکه عرق کنند و بگذارند تا خشک
شود پس بکوبند و هرگاه که موی بکنند طلی کنند و یا بگیرند لحم
الحرز بکوبند و با روغن بسایند و بر موضع موی کنده طلی کنند شب
بگذارد

دیگر روز باطل سود نه چراغ دو سه نوبت مالیدن هم باطل کند و با
اسبغول بسرکه اغسته بسیار بمالند یا بگیرند قیمولیا اسفیداج
ارزیز ارمنی گل حرو شب یمانی نیم جزو با آب برگ بنج بنمایند
بالجمله هر دو بسرکه بجوشانند و داروها هر روی بسایند و بسیار بمالند
تا اصل موی ببرد **صمغ سوختن اهک و زرنیخ** اول روغن گل طلی کند
پس اهک و زرد با آب گرم بشویند پس با آب سرد بشویند پس عدس
مقشر بسایند با گلاب و صندل و کافور طلی کنند اگر سخت سوخته
بود مرهم اسفیداج بکار دارند و مرداسنگ پرورده بسپیدن خایه
و روغن گل و کافور برالحا اندودن **دارویی که بوی اهک ببرد** گل
بروره حجر هار خوش بوی با گل با سرکه و برگ شفتالو راندین با آب
بغایت است و برگ شاهسپرم و برگ بید و حنی و معصفر هر یک
جدا او امیخته بوی اهک ببرند **کلف** فصد کند و بطبیخ هلیله
و افتیمون استفراغ کند و ایارج فیقرا بکار دارند و زرنیخ زرد
با آب کسنرشر بسایند و طلی کند و تخم ترب و ارد باقلا
و مغز بادام تلخ و مغز تخم خربزه کوفته بر ذات معصفر سرشته طلی
کند پس از آنکه از گرمابه بیرون آمده باشند با آب گرم بشانند
دارویی کلف مغز بادام مقشر سه درم تخم خربزه پنج درم سیماب
دو درم مرسنه در صابون بسایند چنانک اثر سیماب نماند و مغز بادام
و تخم خربزه سیاه کردد مرتب طلی کند و یک هفته روی نشویند
و پس از

از یک هفته چون بشوید کلف پاک شده باشد **برص** بطبیخ هلیله
و افتیمون استفراغ کند و اطریفل کوچک و معجون نجاح بکار دارند
و یکی بدو تخم ترب کندش دو نیاسن شیطرج جرجیر سپید خردل
تخم حنظل مازریون سقمونیا همه برابد کوفته بیخته بسرکه طلی کرده باید
در گرمابه با برابر آفتاب **برص** سه کند و استفراغ با ایارج لوغاذیا
با ادر طبیخ افتیمون کند و اطریفل ماهان بدو بکار دارند **صفتش**
هلیله کابلی بیست درم بلیله املج از هر یک ده درم بسفایج اسطو
خودوس از هر یک هفت درم هلیله کابلی مقشر پانزده درم غاریقون
شش درم سادج هندی پنج درم بلیله دار بلیله بازمشکل از هر یک چهار
درم شیطرج سعد زنجبیل قسط از هر یک سه درم کندر قرنفل مصطگی
انیسون خربوا خوبلوا از هر یک ده درم کوفته بیخته با انگبین سرشته شربتی
چهار درم نه تمام بسیار بلغمی سود دارد **جالینوس** می گوید هر که
بگونه معجون وج ماوج مرتبا خورد مگر او را بهق و برص نباشد
و اگر مداومت کند مرزند او را هم نباشد طلی کردن بداروها بعد حبل
برگ مازریون جرجیر سیاه بلبل و [illegible] همه برابد بسرکه بزند و مطرون
و سرشتن آهن کعک دریا هر روی امکنند و بسایند تا چون غالیه شود
و برابر آماس طلی کند و چندانک تواند صبر کند پس بشوید و اگر
آبله کند بگذارند تا آب بیرون کشد و صبر کند تا خشک شود و بار
معاودت کند **طلی دیگر** بگیرند شیطرج سل غون شب یمانی مغز

یعنی گل سرخ دردی خمر خشک شده کوفته بیخته بهم که بسرشند پس
بگیرند خو و بسرند و بسایند پس این دارو با آب خوش حل کنند و طلی کنند
بنشت روز حب لعو الحسن ترنجی بگیرند زنجبیل و بلیله سفید خربق
سیاه ایارج فیقرا از هر یک ده درم بسایند بشراب حل کنند داروها
بدو بسرشند شربتی سه درم و این طلی نیز لعوه لب است سطرح سرمه
مازو اسفیداب ماهی سوخته زاج سرخ سرکه طلی کنند رنگ روی روشن
کردن باقلا آرد نخود نشاسته کثیرا تخم ترب آرد نخود همه کوفته بیخته
بشیربان بسرشند با سکنجبین واول شب طلی کنند و بامداد
با آب گرم بشویند و اگر اندرین آب سبوس گندم و بنفشه خشک بیخته
باشد و پالوده سفید بود و شیر با نه طعام سازد و مابیه مرغ خانگی و بط
و معرّبها بخوابها و بادشهرین و زرده خایه نیم برشته والخبز خشک و لحم
کند با اندکی انگبین و اندکی شراب زعفرانی خوردن جمله رنگ روی بان
و روشن کند و برافروزاند بوی اندامها و عرق خوش کردن هلیون
خرنوب که پارسی کنگر گویند و در الوه لصبع ان ربیع خشک و شراب
ریحان بوی اندام و بوی عرق خوش کند و معجون بوش دارو و مفرح است
بوی دهان و بوی عرق خوش کند و دل روی صافی کند و معده
قوت دهد و طعام بگوارد و بدش طعام و پس از طعام خوردن
روا بود نشانها کبود که از بوت بود زایل کند بگیرند تخم ترب بدم
کوفته پاک بشیر تر با آب جوحل کنند و طلی کنند و سبوس و سفال نو
وبلبك

وبلبك و سک والخبز بسرکه اغشته این جمله طلی کردن بسا نشانها خون که
در زیر پوست بود ببرد طرقیدن پاشنه پای را از غبار و خاک
پاک دارند و صمغ عربی و مازو کوفته بروغن بسایند و پس بسرشند
با مابیه بان بکوبند در کفتکی بنند و کاغذی بر روی بنند با دران خشک
شود نافع آید و این علاج پس ازان کند که پای را اندر گرمابه پاک بشسته
باشند و اگر پای از سرما بکفد شلغم را سان بیرون کند و تدری موم و روغن
در میان ان کند و بر خاکستر نرم بنهند تا بگدازد بهم بسرشند و طلی
کند و اگر شلغم بان کنند و اندر روغن بپزد و ان را طلی کنند نافع آید
بسفایج کوفته بیخته در میان انگشتان کفته کردن نافع آید و اگر کفتکی
در صحن بود هر بامداد بنشسته درم روغن کنجد یا روغن بادام با جلد
درم عصارۀ انگور بان بخواشانند و بخورند یک هفته مزین نیز بیک پس
طبیخ افتیمون بخورند و یک هفته دیگر روغن بخورند هم بدین ترتیب
نافع آید کفتگی لب هر شب بان بنشه روغن بنفشه چرب کنند و اندر
ناف بنهند نافع آید گل سرخ با سپیده صمغ عربی حل کرده بسرشند
بر لب طلی کنند آید بوی بغل که ناخوش بود پاک کردن معند کردن و اگر
ممکن باشد بر طرین مباشرت استفراغی کند و ایه در بند بر خوش کردن
بوی بغل بکار آید در عرق کفته اید بکار دارند و گاه گل بعد حمام
در گوشه افتابه مسن سرکه بسایند و طلی کنند بوی ناخوش باطل کنند
و بپوشنه

بوسا بگلاب پرورده بکار دارند **دفع شپش** که ازین موی‌ها
براید نخست تن مطبخ اسپون ناک کسه بپی بگیرند و صبر و مر
کوفته مطبخ افسنتین بسرشند و در حمام طلا کنند و یک ساعت صبر
کنند پس بآب برگ مورد یا آبی که برگ صنوبر در وی پخته باشند
بشویند **دیگر** موبوج رزیح سرخ لون یا نمه برابد بسرکه و روغن
سرخ بیامیزند و بشب طلا کنند و بروز فرو شویند و بگیرند
سپندان و کندس در سرکه بسایند و سیماب در وی بکشند و جمالله
اما اگر سر و بود به گوشی لهم بریزند تا بخورند شپش را همه بکشند
فربه کردن تن نخست سبب لاغری بباید دانست و زایل کردن
زفتن بعلاج فربهی مشغول شدن اما بباید دانست که نشاط
و کامرانی و آسودگی و بستر نرم و جامه نرم و غذایی که از وی
کیموس موافق تولد کند تن را فربه کند و غذاهایی که در طبیعت
نافعست هریسه و نخوداب و برنج و بستر و گوشت بریان کباب
و بط فربه و مرغ خانگی فربه و کبک نافع آید **حبی فربه کننده** بگیرند
نخود سپید و بشیر بیاغارند تا سیر اندر جمد پس نخود در سایه
خشک کنند ازین نخود و نان میده خشک با کبر از هر یک یک جزو
کسک جو با کبر و کسک گندم با کبر برابر و اندکی زیت بر افکنند پس
نان خشک شکر در افکنند و بقدر سیر بان در وی کنند و قوامی
دهند پس دو جزو مغز بادام کوفته و نیم جزو خشخاش کوفته
در حشوا

حوا بکنند و هر روز ازین حشو خورند و اول تن او را بمالند تا سرخ
شود پس حشو دهند و باید که همه بامیم سی حیه باشد که حشو بر نشد
داروی مرفربهی را بگیرند بخم نیل سپید و یک سپا نزورد در آب بیاغارند
و یک بشویند پس خشک کنند و بروغن گاو چرب کنند و بریان کنند
یک جزو و مغز بادام مقشر مغز جوز و شکر از هر یک چهار جزو کوفته
بهم بیامیزند و بوقت خفتن بخورند اما اگر کسی را عضوی لاغر یافته
بود و خواهد که آن عضو را فربه کند بمالند خاصه بدان وقت که از
خواب بیدار شود تا همه تن را با آن عضو را بمالند تا قوت جاذبه او
قوی گردد و برسانیدن و قوت جاذبه بمالیدن بود خاصه که بروغن
زیت مالند با اندکی موم گرم کرده و بسر طیلا و هر بار که اندام سخت
گرم گردد بگرمان که مالیدن لذت باز دارد و دیگر باره مالیدن آغاز
کنند تا گرم و سرخ شود پس بر زفت تبهها که روان باشد اندر روغنی
بگدازند آن مقدار که تمام شود و روان گردد و بر شاید اندود پس کرنی
کرنهند و بانس دارند تا گرم شود و بدان موضع حفشانند و در وقت
مالیدن بگاه کنند اگر زود سرخی می‌شود زود برگیرند و اگر دیر می‌شود
دیر برگیرند و چنان باید کرد که اگر گرم برنهند چون سرد شود
برگیرند بیکبار روان بهتر بود که بیش از آنکه زود برگیرند و بر موضع
نهند ای گرم بغسانید بر آن عضو ریزند پس رفیسر نهند و اینها
که بنی که بر اندام ریزند غذا را بنوسته کند **جالینوس** می‌گوید حاسی
را دیدم

کی علاجی داشت و گوشت تنش اندک بود بدین تدبیر بسیار
کمتر کرد و فربه شد هر روز کاری اندک و بهترین وقتی که دارو بر اندام
ها بدان دم بود که طبیعت غذا چون خواهد گردانیدن و مبادا
که چون این تدبیر باری چند بکنند و اثر نیاید این بر کرده بلکه
باید که مردمان مواظبت بمالیدن و برکوبالها کنند و باب
گرم و تحسین کی می‌مالند با اعتدال باید مالیدن پس سخت
بمالند و روغن بر اندایند و باشد که حاجت آید بدان که چون لا
سرون کنند نه بمالیدن بلکه بداروی سرخ کنند و چون عاقرقرحا
و کبریت و مانند آن و این تدبیرها مرلثت پای و سرون و قضیب
و لب و بینی را بزرگ کند بدین صفت که یاد کردیم و نیز باید دانست
داروها که چون را بر اندام بندد داروی بود سرد و حذر کنند
چون نیل و خشخاش و امثال بدین ماند تدبیر لاغر کردن تن چیزها
تلخ و شور و ترش باید خوردن و نان خشکار و آرد جو اندر خمیر ایشان
باید کردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر کردن و جامه درشت پوشیدن
و بر بستر نرم خفتن و اندر شبانروزی طعام یک نوبت خوردن
داروی مرکب که سرد با نخود سداب بزر بحم لک مغسول
از هر یک جزو و مرزنگوش از هر یک ربع جزو کوفته بیخته
شربتی مر دو درم یک مثقال با سکنجبین یا با گلشکر یا با شربتی موافق
باب مقالت ششم اندر علاج زهرها اما کشانی را
ه

به دشمن و تهمت زده آن باشد که ایشان را چیزی زبان کار دهند
طریق احتیاط کردن آن بزرگ و جهت یکی آنکه اندیشه جایگاه
تهمت طعام و شراب که طعم آن سخت قوی باشد نخورند
هم چون چیزی که سخت شیرین باشد یا سخت ترش یا سخت شور باشد
یا سخت تیز نخورند از بهر آنکه طعم چیزها زیان کار و بوی آن در
حسن طعامها و شرابها پوشیده توان داشت طریق دوم آنست
که جای تهمت باشد بگرسنگی نروند و حاضر نشوند از بهر دو چیز
یکی آنکه اگر شهوت طعام باشد و چیزی زیان کار دهند طعم و بوی
آن بسبب شهوت طعام بر مردم پوشیده ماند دوم آنکه چیزهای
زیان کار در حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها
و جگرها بماند و زود بگذرد و چون آن بدگ برسد و اگر طعام
و اگر طعام و شراب خورده باشد بوی آن نخست از طعام آید
و از بهر آنکه رگها ممتلی باشد زهر اندر تنا بدو بدل نرسد و باشد
که چون آن با قوت زهر باز کوشد طریق سوم آنکه بر سبیل
احتیاط فصد کند و نخست چیزی خورند که مضرت زهرها
دفع کند و چون آنرا از دل باز دارد صفت داروی که
حسن غذا باشد و مضرت بیشترین زهرها باز دارد و حد برگ
مصری نباشد بگیرند مغز بادام و جوز پاک کرده شش درم برگ
سداب خشک و نمک هشت از هر یک یک درم انجیر خشک بسنگ همه

داروها نگویند و بسر شسته بدهم سیر بی حنه جوزی و کهنه قدید (دو کوب)
را سوکه او را ساری این عرض گویند لحاصله بشرین زهرها
دفع کند و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق
ثمانیه و تریاق الطین هم بس لرز و بس اران مضرت زهرها دفع
لیکن باشد که مزاج هر شخصی هر وقتی این معجونها احتمال نکند و مضرت
بر خویشتن نقد نشاید کردن هم و مضرت دیگر نارسید اما
قانون علاج همه زهرها انست که هر گاه که حس ان باید
که زهری داده اند در حال قی کند بس اران بداند زهر بدین برا کند
سود و اب نیم گرم و روغن شیرخشت بی حمد قی میکنند و طبیخ
شبت و اندکی بون و روغن بسیار قی بدستارد و هر گاه که قی
تمام کرده باشد شیر بان بسیار خورد و اگر شیر بسوقی افتد
نیک باشد و اگر شیر حاضر نباشد مسکه بان و روغن گداخته
بجای ان باشد و لعاب تخم کتان و پیه بط گداخته و شراب شیرین
سود دارد و اگر از معجونها بزرگ چون تریاق و مثرودیطوس
و عین حرارت تولد کند اب و روغن گل می باید داد و بدان قی
فرمودن و اگر در خواب شود باید گذاشت و بهر بیدی که ممکن
باشد بیدار باید داشت و اگر طعام بسیار خورده بهتر باشد
تا اگر قی بیفتد بسیاری طعام بدان حر علته کند و باشد که
معده ممتلی گردد و قی اسان شود اما داروها که از بهر دفع

شبث

اصرا دفع

جو کردن جانوران زبان کار دست شرا عبه است کی اندر بان
بو سنجه گویند کریدن افعی را نافع اید و شراب انگوری که دران
افعی افکنده باشند و مثرودیطوس کریدن همه جانوران انرا نیکو بود و حقنا زدن
درم تخم ترنج صد همه زهرها جانوران است و بیخ انکدان با زهرها (دینار اول)
زهرها ست و داروهایی که طلی کنند نفط سنبلت و شیر
خام و پخته با روغن گاو سرشته و جند بید ستر با روغن زیت سرشته
و مکل و سیر کهن بدهم سرشته و ضماد کرده با زهرها جانوران گزند
است این مختصر بیش احتمال نکند و السلام تمت
المختصر المعروف بالجوع الاعلائی فی الطب بحمد الله تعالی ومنه
والصلوة علی نبیه محمد و اله الطاهرین تمت

این نسخه خوب مجرب کی دستور حکماست
من تصانیف سید اسمعیل رحمة الله علیه
وقع فراغه علی ید العبد المذنب العاصی
الداعی [illegible] بهاء الدین بن نجم الدین بن کمال الدین
نصرك الله [illegible] غفر ولوالدیه ولجمیع المومنین
والمومنات فی اواخر جمادی الاخر سنه سبع ...
اللهم اغفر لمن نظر فیه و دعا لکاتبه
بالخیر بمقام شیر البحوث

تربد ۱۲ محمودة ۱۲ قاقله کبیر ۱۲ زنجبیل ۸ حب النیل ۲۴ املج ۱ بسفایج ۲۴
بسباسه ۱۲ دارچینی ۱۲ شکر ۳ مقدار فی معجون

١١٢

تن منقسم است و جانت از قسمت دور جانرا نبود درتن تو جای حضور

اندیشه همی کنی نامنقسمی در منقسمی چگونه باشد مستور

باقوت پیل موری باید بود با ملک دو کون عوری باید بود

این طرفه ترست که عیب هر آدمی میباید دید کوری باید بود

بوما چو عنایت نفسها تو دهی

از ما چو نهان کنی هوسهای تو دوست

بلکه که هوا باز خون شد جگرم

از دست جفا و سعیها تو دوست

امشب بحرم باده دم کاری

گفتم که بنشینم بعشقش قدری

نالها کی هست خرم باده لفت

ای خواجه در آ تا بتو گویم خبری

از حلهٔ نوان خرد می عسق خرم باد

کز بود وجود تو نماند اثری

جوارش اسقف

تو بد سقمونیا قلقاف افاویا بجار دارصینی

٢٣ ٢٣ ١٣ ١٣ ١٣ ١٣

املج بس باسه قرنفل چوبویا

١٣ ١٢ ١٣ ٢٣

حب سیاه

توبد صبر رطل کاسه قشر هلیلج زرد محمودی

١٢ ١٣ بک ١ ١٢ ١

تمی تب در وقت خواب دوم باسه

قولنج الجون

برای قولنج اشتها باروح نحو اسود

بر دونم طور عات اوج دار ثم مصطکی

بو مجموع تیندی علی التمام دایم اول

سولیی سوزی دایم قابناد پ اجه

اوج کند دکن شفا الله

نسخه نزیده الجماع

الوصل و شهوت و بو خدمت الزنجبیل جزوان و من القرنفل

جزو و من المصطکی جزو و من العسل

عنوع اجزا و من کل الصنوبر جزان قیدا

الادویه و یعجن بالعسل و یتناول منها عند المباشر

منقال

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین

این کتابیست مختصر کرده از معالجه حکیمان و از رای طبیبان مشتمل بر صد و چهل و هشت باب و این فهرست این کتابست والله اعلم

باب صد چهل سیم اندر محرقهای پاسبان
باب صد چهل چهارم اندر شرابها ومطبوخها
باب صد چهل پنجم اندر داروهای مسهل خوردن

داروی مسهل پوست هلیله زرد ده مثقال

سنای مکی	افتیمون	اسطوخودوس	شاهتره
چهار مثقال	سه مثقال	سه مثقال	سه مثقال

شیرخشت	ترنجبین	خرمای هندی
ده مثقال	ده مثقال	ده مثقال

بدو من آب ترنجبین وشیرخشت [illegible] مثقال بمالد وصافی کند
وشیرخشت وترنجبین در وی حل کند وصافی کند وبهم دارو مجموع
در وی حل کند وباشتاء صبح بخورد بعد سه روز دیگر بخورد
تا نافع آید ان شاء الله تعالی

علاج ریشها که بر اندامها بر آید
تخته نورا بر آتش بدارد تا در کوزه نیم سوخته
شود آنکه در روغن کنجد اندازد و بر ریش
نهد تا شفا یابد ان شاء الله تعالی

شحم حنظل خمسة دراهم بصل العنصل مشوى وغاريقون وسقمونيا واشق واسقورديون
من كل واحد درهمان ونصف افتيمون وكادريوس ونيل ازرق وصبر من كل واحد ثلثة دراهم جاشيا
وساذج هندى وسوفاريقون وفراسيون وجعدة وسليخة وفلفل ابيض واسود ودار فلفل
وزعفران ودارصينى وجاوشير وبسفايج وسكبينج وجندبيدستر وحلتيت ومرصافى وفطراساليون
وزراوند طويل وعصارة الافسنتين وفرفيون وسنبل الطيب وحماما وزنجبيل وجنطيانا واسطوخودوس
من كل واحد درهمان يدق الادوية وينخل وتحل الصموغ بنبيذ عتيق ويعجن بعسل منزوع الرغوة
الشربة اربعة مثاقيل   تقويته له بسفايج وافتيمون ومليلج كابلى ولسان الثور و
اسطوخودوس من كل واحد خمسة دراهم زبيب منقا عشرة دراهم يغلى ويصفى ويتناول

فصد القيفال نافع بجميع علل الراس والرقبة وداخل الحلق وخارجه اذا كانت دموية او اورام حارة
وفصد الباسليق نافع بمثل هذه العلل اذا كانت فى البطن والاحشاء وفصد الاكحل ينفع من الجهتين
جميعا وللنصف لكل واحد نفعه منهما وفصد الاسيلم وهو فى ظهر الكف اليسرى بين الخنصر والبنصر
ينفع من اوجاع الطحال واورام حارة فيه وفصد هذا العرق من ظهر الكف اليمنى ينفع من اورام
الكبد الحارة وفصد الصافن وهو العرق الموضوع على الكعب من الجانب الانسى يدر الطمث
وينفع من اوجاع الكلى والارحام والاوجاع المزمنة فى الاحشاء وفصد عرق النسا وهو
موضوع فى الجانب الوحشى وقد يفصد من بين الخنصر والبنصر ينفع من عرق النسا واذا كان الوجع
والورم فى الراس والعين والعنق من الجانب الايمن فينبغى ان يفصد من الجانب الايمن واذا كان
فى الجانب الايسر فينبغى ان يفصد من الجانب الايسر واذا كان الورم والوجع فى الجنب والبطن
والكبد وبالجملة مما تحت الحلق فى الجانب الايمن فافصد من الجانب الايمن الباسليق وكذلك فى اليسار
الا ان يكون ورم ووجع فى البدن اما فى ظاهر البدن فافصد بما فى الجانب الايمن من اليسار وبالضد
واذا كان الورم فى الرجل الايمن فافصد من اليد اليمنى واذا كان فى الرجل الايسر فافصد من اليد اليسرى
والفصد فى هذه العلل الى ان تعلت الدم الى الناحية المقابلة فاذا علت فاخرجه من اقرب
عرق الى موضع الوجع او منه نفسه واذا كان العليل ضعيفا واحتجت الى ان تخرج دما كثيرا فاخرجه
فى مرات كثيرة قليلا قليلا واعط داخلها بينها لعقة يسيرة لقمة خبز بماء الرمان او قطعة من
الفروج فى ماء الحصرم واما عند العلل العظيمة والقوة الوافرة كالخوانيق والحمى المطبقة فاخرج
من الدم اخراجا كثيرا الا ان يحدث الغشى

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین این کتابیست مختصر از علم
طب جمع کرده از گفتار حکیمان هند و روم
و عرب و فارس اختیار کرده سخنها متقدمان
و مختاران اندر شناختن مزاج مردم و مجسه
و شیشه اب و افرینش و طبایع و ذکر داروها و در
مانها و علتها و شغلها که افتد از کتب ارسطاطالیس
و ارجاجانیس و ارسیباسینوس و بقراط و
سقراط و مام حنوس الحمی و لقمن الحکیم و یوحنا بن
سرابیون و عیسی بن ماسویه و یعقوب بن اسحق
الکندی و یونس و اهون القیس و محمد مسوح و
جالینوس و اعلوقن و حسین بن اسحق العبادی
و علی بن زین الطبری و ابو بکر بن محمد زکریا رازی
و ثابت بن قره و حارث ابن کلده الثقفی و سرباتک
الهندی و ابو علی سینا و دیگر استادان مختصر

حکیم زردکلیم و ترجمه کرد سخنهای که بایسته تر بود
و نافع تر و اج زیاده بیفکند تا ملالت نیارد بر غرض
واقف شاید شدن و مراد حاصل اید استعانت
از ایزد تعالی خواست و توفیق تمام کردن این کتاب
ستایش مر ایزد را جل جلاله که بیافرید این جهانرا
بدین جمال و کمال و بیاراست بدین زینت و بها و هرچ
خواست کرد و هرچه خواهد کند و نیست هیچ مانعی
مر افعال او را و او بوجود اورد اندر عالم خلایق بسیار
از جن و انس و دونده و پرنده و خزنده و حیوان ناطق
و غیر ناطق و بهره کرد از علم و عقل و خلق و قوام و نظام
مراد میان از احناکه در کتاب خویش یاد کرد است و لقد
خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم
جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم
خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة
فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما

ثم انشاناه خلقا اخر فتبارک الله احسن
الخالقین خدای تعالی می گوید بیافریدم باز
نطفه خون گردانیدم اندر ارام گاهی استوار
باز نطفه خون گردانیدم باز خون را گوشت گردانیدم
بار استخوانرا بگوشت بپوشانیدم باز ازین اندران خلقی
دیگر انگیختم که بران حالها نسبتی نماند و جای دیگر
گوید وفی انفسکم افلا تبصرون
وجای دیگر گوید سنریهم ایاتنا فی الافاق
وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق تفسیرش
بدانشان نشان ما در قدرت و عظمت بعالم اندر و تنهای
ایشان اندر بیابانی که عز و جل حق است و بخبر
خبر امده است از مصطفی محمد صلی الله علیه و آله من
عرف نفسه وعرف ربه شناختن این بود که حق
تعالی بخداوند بدانیم و خویشتن را بنده ی عاجز ی

وبخبری دیگر خبر امده است که علم الابدان و علم الادیان
گوید علم دو است علم تن و علم دین اول علم تن انگه علم
درست فرایض نتوان بجای اوردن مردم بیمار
از امر و نهی باز ماند و از طاعت مشغول نتواند بودن
و نخستین رسولی که از خالق بخلق امد بزشک بود
یعنی طبیب تا زهر از پازهر بشناخت و مردم را اگاه
کرد تا از ان زهر بپرهیزند و انچ اندرو نفع بود
بخورند و شکر حق بجای اورند و جهان از ان صحیح
صناعتی بهتر از طبیبی نیست که صلاح نفس خویش
و صلاح نفس خلقان دروی است باب اول
اندر دانستن افرینش مردم ایزد جل و علا مردم را بیافرید
بر مثال شارستانی که میان شهرستان را دوازده
در باشد و چیزها که مادام از ان درها بیرون میارد
که صلاح تن در ان باشد و دو رود بزرگ بر دو سو
و از هر سوی صد و هشتاد جوی کشیده کرد که از وی

که از وی بهمی بردارند و دویست چهل هشت بادیان
و پانصد بیست مزرعه **فصل** این شمار سنبان
از جمله دوازده در دو چشم است و دو گوش و دو سوراخ
بینی و یکی دهان و دو پستان و یکی ناف و دو فرج و این
مزرعه پانصد بیست پیوندست و این دویست چهل
هشت بادیان استخوان نیز است و نهاد اندر وی
هفت اندام و پوست و شصت پاره نائی و متحرک
کرد و ارواح ازان مشتری گوشت اندر وی برویانید
و پانصد هفتاد قطره خون بیافرید هر قطره
مثقالی و ارواح ازان عطارد کرد و شش هزار
چشمه بر موی بیافرید و ارواح از زحل کرد و یکصد
شصت مسمار مغز بیافرید و ارواح از انجم کرد
و پوست بیافرید و ارواح ازان آتش کرد و هم چنانک
جهان را باد از چهار جانب آید **جنوب و شمال**
و صبا و دبور اندرین مردم جهان باد ساخته است

و چنانک ابهاء جهان بر چهار گونه شیرین و شور
و تلخ و گنده چنانک بخشش سال بر چهار حالست
بهار و تابستان و خزان و زمستان حال مردم
نیز بر چهار گونه است ایزد تعالی چون مردم را بیافرید
بهارگاه بود و شب و روز راست بود و آفتاب
بنخستین درجهٔ حمل بود و بهارگاه گرم و تر بود
و تابستان گرم و خشک بود و خزان سرد و خشک
و زمستان سرد و تر و زندگانی گرم و تر است و
مرگ سرد و خشک است و چون بهار بود همه نباتها
از زمین بالا روید همه جانوران حرکت کنند و خونها
و اخلاطها اندر رگها بجنبد و بند کردد و برخاستن
جانوران وقت باشد ناچار از جهت آنک آفرینش
جهان از وقت باشد و بوده است با وقت و این سبب را
حکیمان و طبیبان رگ زنند و دارو خورند و معالجه
کنند و آن چهار باد که گفتم جنوب **گرم است ه**

ونرم وشمال سرد وخشک است وصبا گرم وخشک
ودبور سرد ونرا اما جنوب دست راست قبله اند
وشمال دست چپ قبله وصبا سوی مشرق ودبور
از سوی مغرب کودک چون از شکم مادر بیرون آید باد
شاهی جنوب را باشد تا بالغ شدن طبعش گرم وتر
باشد وچون بالغ شود بادشاهی صبا را باشد تا کهل
شدن وطبعش گرم وخشک باشد واز آنجا
بادشاهی شمال را باشد تا پیر شدن وطبعش
سرد وخشک بود واز پیری تا آخر بادشاهی دبور را باشد
وطبعش سرد وتر است واز چهار آب که گفتیم از وی
آب شور بچشم اندر است وباری تعالی بغایت حکمت
آفرید از جهت آنکه چشم پاره پیه است اگر آب
شور نباشدی بگدازد واندر اما چشم باز توانستی
کردن وتاریک شدی وآب تلخ که بگوش درست
واگر تلخ نبودی مگس بدو اندر رفتی ومغز بخوردی

وآب خوش در دهان است تا مزه طعام وشراب
بشناسد وآب گنده اندر بینی است این سبب را
ایزد تعالی فریضه کرده است وسر جنابت شستن
نام ۲ آفرینش سر ومغز
جالینوس گوید ایزد عز وجل سر آدمی را بیافرید
ومغز اندرون نهاد وهمه حس وحرکت اندر مغز آفرید
ومغز را بچند بخش بنهاد یکی جای عقل دوم جای
حفظ سدیگر جای فکر ومغز را در میان هفت پرده
بنهاد تا آفتها بدو نرسد زود اما پرده بیرون موی
است ودوم پوست وسدیگر گوشت وچهارم استخوان
وپنجم پوستی تنک که پیوسته بر استخوان است طسان
ام الجافیه گویند وششم پوستی ضعیف وتنک آفرید
از مغز طسان ام الرقیقه گویند وهفتم مغز است
بدین همه استواری بیافرید تا باد گرم وسرد وچوب
وسنگ وآفتها دیگر گونه زود بوی نرسد چه مغز وزیر
دل است ودل بادشاه تن واز دل ومغز شریفتر

اندامی نیست اندرین مردم و زندگانی اندر دل است
و عقل و حرکت در مغز است و موی را از فساد خون آفرید
و هر چند خون غالب شود موی فزون گردد و ببالد و آن
از فساد خون سوخته باشد از آن جهت که چون خون
صافی بود زندگانی خیزاند و گوشت و موی بخیزد و هر که
موی بسیار دارد شهوانی باشد و هم صفراوی بود و بیشتر
اصلع بود پس مردم خرد و شرم او از جنبش مغز دارد و اگر
هیچ گونه تباهی رسد در خرد و شرم خلل افتد و بر مثال
دیوانه شود چنانکه به از بتر نداند و بود که دل تنگ شود چون
مغز بدین گونه است عجایبها و سلسلهای استوار
و اگر این تباهی به میان بخش افتد فراموشی پدید
مغز رسد اندیشه و تمییز نتواند کردن و اگر در بخش
پسین افتد فراموشی پدید آید که هیچ یاد نتواند داشت
حسن بن اسحق العبادی حسن گفت که من کسی دیدم که
وی را این علت پدید آمد نام خویش و نام پدر و نام مادر

خود فراموش کرد و علی بن ربن الطبری گوید
عجایب نیست که من دیدم این علت پدید آمد چون شتاب
کردی فراموش کردی دهن فراز نهادی و شتاب آن باشد
که مردم خویشتن باز زند و دهن باز نکند و این علت بیشتر پیران را
بود و از بلغم افتد و از حفظ تا بدانجا هست که ایشان یکدیگر
دیدار کنند چون از راه بسته شود این فسادها اندر مغز
تولد سکته نیز هم از آن باشد و بسیار باشد که مردم
بی عقل و بی هوش شود و رنگ زردی بگردد و هم چون مرده گردد
پس چون مشکلی فاضل نباشد نداند که این است علاج
بکند و هم چنان گردد که پندارد که مرده است چون مرده
باشد و مغز از دل آب نتواند خوردن و نور زندگانی بدو نتواند
رسیدن و اگر بلغمی بود دل را نباشد حفظ زود افسرده
شود و اگر زردی و سردی مغز را نباشد دل زود سوخته
شود پس ایزد عز و جل مغز را سرد و تر آفرید و دل را
گرم و خشک تا هر دو طبع و قوه خویش یکدیگر را بهره می دهند

تبارک الله احسن الخالقین

و سلامت می یابند که

باب سیم اندر دانستن مجریها

بدانک ایزد تعالی از مغز مردم چهارده رگ بیافرید لقدرته تا حس
و هر یکی را باندامها بست تا آن اندام بدان رگ کار کند و قوة
گیرد و بوی جنبد و گیرا و گویا و بینا و شنوا گردد و
از این جمله چهار بچشم اندر است تا دو روشنایی را باشد
و دو جنبانیدن را از آن دو چشم و از آن دو که دو روشنایی است
مجوفست و قوت دیده بدان از مغز آب خورد و چون
تا اصرار این رگ شود و بستر از اعتدال افتد و قوت او نبیند
مردم اندر شکم مادر این کس همه عمر خویش از دور بهتر بیند
و از نزدیک نیک نبیند و اگر گرم و خشک افتد از نزدیک بهتر بیند
و از دور نیک نبیند و چون این رگها گشاده باشد مردم همه چیزی
نیک بیند و چون بسته شود نابینا گردد و دو رگ سوی گوش است
و هم مجوف است تا آوازها همی یابد و ایزد تعالی بغایت
حکمت اینکه این سوراخ گوش چنانک سوراخ منازه
تا تا گاه که علتی اندر مغز نشود یا پرنده یا چرنده مغز را

مغز را تباه نکند پس اگر آن راه بسته شود تا آب بسیار بدو
در شود گوش ناشنوا شود و تباه گردد و دو رگ سوی بینی
است تا بوها بدان راه بشنود و اقرار بینی استخوان
نهان است مانند مسامی که چون کرم خانه زنبور
که مادام رطوبت و تری زاید از مغز می پالاید و بدان
رگها و سوراخها بینی بدو می آرد تا مغز صافی می شود
و ایمن شود از سکته و سبات و برسام و فالج و لقوه
و صرع و خدر و سحوص و علتهای مغز اندر امانند
و چون اندر استخوان مسامی یا اندر آن راهها رگ بستگی
افتد علت خشم پدید آید و خشم آن بود که هیچ گند و بوی نشنود
و یکی رگ سوی کام شود تا مردم بدان طعم یابد و تلخ و شور
و شیرین و مزه بداند و یکی سوی زبان شود تا زفان زبان
گویا شود و هنوز زبان همه گویایی نیست چه کرد اندر
طعام اندر دهان او راست و اگر نه آن بودی که زبان طعام را
اندر دهان می گرداند دندانها بر طعام اسر نتواندی کردن

هرچه خایک بود بر بالا آرد و ناخاییده با فراز سر
دندانها می برد تا اس می کند و از پس و هر رگ که می آید
دو شاخ می شود یکی شاخ سوی دست چپ و تا
دستها و پایها حرکت کند و یکی قضیب تا و را حرکت
دهد و آن سبب است که چون قضیب سست
شود و حرکت و برخاستن و سختی نکند باید علاج
سر و مغز کردن و رگرا که مغز را از وی رسد تا غرض
حاصل آید و طالع مغز قمر است هر چون قمر بر زیادت
بود مغز بر زیادت بود و هر چون قمر کاسته افتد
مغز کمتر شود و اندر تن مردم هفت اندامست که
مردم بدو زنده باشد و اگر یکی کم شود مردم هلاک شود
اول ایشان دلست و دوم مغز است و سیم جگر است
و چهارم گرده و پنجم معده و ششم شش و هفتم

اسپرز جای زندگانی و نور و توحید و معرفت
دل است وطبعش گرم و خشک و خوب
رونق سرخی و زردی روی از و بود و نشاط تن
اندر جگر باشد و طبعش گرم و تر بود و گفتن بسیار
و خشم و شجاعت و حمیت از زهره است و
طبعش گرم و خشک و خرد و یاد داشتن چیزها
و حرکت اندامها از مغز است و طبعش سرد
و تر و محالت ولیکن کشیدن و استیزه کردن
از اسپرز است و طبعش سرد و خشک و نفس
زدن و دویدن و آواز کردن از شش بود وطبعش
سرد و تر بود و هر چون این مزاجها چنین افتد علاج
آسان بود و بر پزشک را آسان بود اندر چنان تن
تصرف کردن و علاج پس اگر بخلاف این کار افتد
چنانکه مغز گرم و خشک و دل سرد و تر یا جگر سرد و خشک
یا زهره سرد و خشک یا شش گرم و خشک و دل

اين كس همه ساله بيمار باشد و علاج او دشوار
باشد كردن باب اندر دانستن معده و الات اندر شكم
ايزد تعالى معده را از گوشت آفريد و سر معده را
پى بسيار بست و بن معده را گوشت بيشتر است
از آن جهت كه پى سرد و تر است و گوشت گرم
و تر است و طعام چون بمعده رسد قرار در بن معده
گيرد و آنجا بايد پختن بگرمى حاجت بيشتر باشد
چه پى سرد هيچ نتواند پختن پس از اين سبب
بن معده را از گوشت آفريد و سر معده را از طعام و
شراب فرو كشيدن حاجت بيشتر باشد بحكمت
چنان است كه پى بيشتر بوجى را اگر بكشى دراز
و بهم كنى بدرد و فرمان برد و گوشت را اگر بكشى
نيابى بدرد و از هم بگسلد و اندر معده چهار قوت
است يكى را جاذبه گويند از قوة طعام و شراب
بمعده از دهن فرو كشد و ديگر را ماسكه گويند بدان
دارو [illegible] ماده [illegible] شاخ شاخ [illegible] و در ديگر
ديگ كاسه دو [illegible] و چون [illegible] تمام شود
و [illegible] دو [illegible] در يك [illegible] انكشت باشد
[illegible] تعالى

[illegible]

۱۲۶

قوة طعام و شراب بمعده فرو دارد تا پختن
وگمان چنان چيزى را هفت ساعت ببايد تا بر
طعام پخته شود و اگر معده گرم و تر و ناعتدال
باشد زودتر ببرد و تر بود دير تر ببرد و اگر طعام
لطيف تر بود كمتر بود زودتر ببرد سيوم هاضمه
از آن باشد كه طعام بگوارد چهارم دافعه كه ثقل را
دفع كند و طعام و شراب چون در معده گرد آيد از شش
جانب تفش مى آيد تا ببرد و از دست راست جگر ببرد
و از دست چپ اسپرز و انغر از دل و از زبر هوى و از
پس و پس گوشت پشت و چون طعام شراب بمعده
فرو شود سر زبرين بجمع بندد تا هيچ بر نشود
تا تمام پختن و آن سر زيرين را بواب گويند و آدمى را
شش رودهاست اثنى عشر و صائم و دقيق و اعور و قولون
و مستقيم و طعام و شراب و دارو و هرچه مردم بخورند
همه بمعده فرو شود الا اندكى لعقه بشش فرو شود

ایزد تعالی بقدرت خویش و حکمت خویش اندکی گوشت
پاره بکام باز بسته است تا چون سلعه باشد سر
قصبهٔ شش را نگاه دارد تا طعام و شراب
که بمعده فرو خواهد شدن بشش فرو نشود اگر
بمثقال ذره‌ای بشش فرو شود خفه همی کند تا بیرون
افکند و اگر بیرون نیاید مردم هلاک شود و فرو سوی دل راه
نیست و شش بسته است نه چون معده است
که زیر سوراخ و راه دارد و شش را حکیمان مروحة
القلب خوانند یعنی بادبیزن دل چه اگر شش
متواتر باد سرد از هوا می ستاندی و فضول دل دادی
و چون گرم شود بیرون بکردی تا دل را راحت می
بودی سخت ساعت بسوزاندی و مردم هلاک شدندی
صعبت گرمی دل و اگر نه گرمی دل باشد که شش بدان
نور زندگانی همی یابد هیچ حس نتوانستی کردن و حکیمان
این باد را بیرون کردن و باد سرد ستدن را انبساط

و انقباض گویند و اعتماد تن درستی و عادت
و زندگانی و مرگ مردم همه بدین بشاید
دانستن و پزشکان دست بزرگ
نهند این چو بند و حفظ اقسام البدن گویند
از جهت آنکه طعام و شراب اندر معده پخته شود
و عصیر آن جگر بکشد و دام پاره سرد و لبس
هرچه خون صافی و پاکیزه باشد بدل رساند و هرچه
صفرا و کف بود بزهره رساند و لختی ثقل سودا
با سپرز رساند و هر خون که تنک‌تر و تیره‌تر
بود جگر آن بهر خویش بردارد و اندکی تری و صفرا
برودها رساند و باقی فرستد تا ثقلی که از معده بیرون شود
بدان رنگ بارنگ‌تر شود و باسانی فرو آید تا نیز تر و گرم
تر از حد اعتدال باشد بیم بود که خون نیز با آن صفرا تیره
از جگر اندر آید و از ایشان است ... درد آید و شره طعام کمتر شود
و چون این صفرا بزهره نتواند دادن علت یرقان پدید آرد

وچون بلغم بکرده نتواند فرستادن آب و اماس پدید
آید و چون سودا باشد بسر نتواند دادن زرد سیاه
پدید آید و این همه از رنج افتد که اخلاطها از خویشتن
دفع نتواند کردن تا اعتماد تن درستی بر جگر باشد که
بادۀ آفرینش مردم
تا معلوم شود ارسطاطالیس گوید که نخستین
چیزی که خدای تبارک و تعالی در تن مردم بیافرید
در رحم مادر دل بود که معدن زندگانی بود و پس مغز
آفرید بقراط گوید اول سر آفرید پس دل از جهت آنک
معدن حس و فکر و حرکت از مغز است و دلیل آورد
آنچه مرغ که چون خایه بشکستی پیش از تمام شدن
بچه سر و مغز تمام شده باشد جالینوس گوید همچنان
موی و پوست و گوشت و دانه ندیدیم حاصل آید که دلها
نشد نه حاصل آید بقدرت باری تعالی و حکیمان حکیمی
گفتند که چون آب مرد و زن قوی چشمه باشد بر حال
اعتدال و هر دو بیک حال بکدیگر آمیزند بی شک فرزند حاصل آید

و اگر حاصل نیاید از خللی و علتی باشد یا از مرد یا از
زن و نطفه بچهارده روز علقه شود و بمدت
بیست و یک روز مضغه گردد و سی و پنج روز خلقت
تمام شود بپنج روز از نه یا ده روز از جهت آنک مادر
سرد و تر بود و نر گرم و خشک تر که مادر رایکی زیادت
است و از دهان و چون خلقت سی و پنج روز تمام
شود بهفتاد روز بجنبد و بدویست و ده روز بزاید
هفت ماه بود و حکمش زندگانی بود و چون بچهل روز تمام
شود بهشتاد روز بجنبد و بدویست و چهل روز بزاید هشت
ماه بود نزید البته و چون خلقت بچهل و پنج روز تمام
شود بنود روز بجنبد و بدویست و هشتاد روز بزاید نه
ماه تمام بود بزید و سبب آنک هفتم ماه بزید و هشتم ماه
نزید و بنهم بزید ارسطاطالیس گوید که از
جهت آنک هشتم ماه طاقتست و بقراط گوید
کودک در شکم مادر بشش ماه تمام شود چون در هفتم ماه

بجنبد و راه جوید که بیرون آید چون کودک قوی تن
درست ما شد و رسیده بوست بدرد و بیرون آید حکمش
بقا بود و بود که حسد ان کودک از ضعف و بیماری بود
پس بجهد نتواند آمدن و چنان قوه ندارد که پوست بدرد
و بیرون آید اندر زهدان بماند تا ماه هشتم و اگر از بیماری
شود بماند تا نهم و کودکش و نه ماه برآمدن و چون وقف باشد
بیرون آید پس اگر هشتم ماه بیرون آید هنوز ضعف و بیماری
باشد زیراست چون آنگه محال و جای بجسد و بیرون آید چون
هوا بر وی تابد در حال بمیرد یا روزی چند دیگر بزید اما
ناچار بمیرد جالینوس گوید از سبب آنست که هشتم
خانهٔ مرگ است و نیز دیگر اهل نجوم چنین است که
نخستین نطفه که اندر رحم ساکن و محکم گشته شود پادشاه
زحل را باشد و دوم ماه مشتری را و سیم ماه مریخ را و چهارم
ماه آفتاب را و پنجم ماه زهره را و ششم ماه عطارد
را و هفتم ماه قمر را باشد استاد پادشاه چون

برآمده باشد چون از سلطنت ماه بیرون آید حکمش
بقا بود چه ماه سعد است پس اگر در ماه هشتم بیاید
دیگر باره روز زحل را باشد و زحل نحس است و طبع
مرکز دارد و سرد و خشک چون نهم ماه رسد بزید که نوبت
مشتری را باشد و مشتری سعد اکبر است و گرم و تر
است و زندگانی را دو نطفه اندر رحم زنان چون بجانب
راست افتد دلیل فرزند نر کند و چون بجانب چپ
افتد دلیل فرزند ماده بود و بزرگی و کوچکی فرزند از
سه چیز است اما از بزرگی زهدان و کوچکی و بزرگی
اما از بسیاری و اندکی آب و از حفظ از طعام و شراب
مادر و هر آبستنی که روی وی نیکو بود دلیل فرزند نر
باشد و چون دست تر شونده باشد دلیل ماده کند
و چون سبک بود دلیل فرزند نر کند و اگر گران بود دلیل
ماده بود و اگر قدحی آب را در شیر زن آبستن افکنی بر سر آب
بایستد دلیل فرزند نر کند و اگر شیر بن بفلح فرو شود

دلیل ماده کند و اگر زن ایستش نخست پای راست
پیش نهد و سوی راست نگرد دلیل نر بود و اگر سوی
چپ نگرد و پای چپ پیش نهد دلیل ماده بود و اگر
پستان راست وی بزرگتر بود دلیل نر بود و اگر چپ
بزرگتر بود دلیل ماده بود و بالله التوفیق باب ششم
اندر معرفت بیماری مردم مردمان چون از خواب
برخیزند دهانشان تلخ باشد دلیل صفرا و کشش زرد
زرد سردی و تری میل باید کردن و اگر شیرین طعم
بود دلیل خون کند خون باید گرفتن و اگر تندش بود دلیل کند
همه چرب و شیرینی باید خوردن و اگر شور بود دلیل
بلغم کند بگرمی و خشکی میل باید کردن و اگر ناخوش
بود دلیل کند که درین علتها استاد بود دارو باید خوردن
باقی باید کرد نخست نوبت و غرغره کردن و بیماری
که هر روز رنجور تر باشد دلیل سردی و تری کند و هر بیماری که از
گرمی و خشکی افتد چون برسام و سرسام و تبها قوی

روز چهار شنبه صعب باشد و ششم و هفتم
مخاطره باشد و دوازدهم و چهاردهم مخاطره باشد
و بیستم کم هم چنین و چون ازین بگذرد سلیم بود
الا که خطای صعب کند و اگر بیماری از خون باشد
ترشی آرزو کند و اگر از صفرا بود آب بسیار خواهد
و اگر از کشش سیاه بود چربی و شیرینی خواهد و اگر از
رطوبت باشد تیزی و شوری در خواهد باب هفتم
اندر معرفت قاروره نگریستن طبیب دلیل شرط شیشه را آن است
که شیشه آبگینه اسفید بود و بروی پهن بود
بر مثال مثانه آنکه باید که پاکیزه و شسته باشد
و چون آب بیمار را آنکه دیگر ساعت بنهد تا دم زند
آنکه در وی نظر کند اگر آب زیر و بالا چون خون بود
سرخ علامت سرخ بود سوخته واجب کند
که علت مرد از سبز بود و اگر دینار گون بود علامت
صفرا بود و حرارت بزهره باشد اسوب ابها

برچهار گونه است یکی سپید و دوم زرد و سیم
سرخ و چهارم سیاه هرگاه آب سپید باشد
از سردی و بلغم بود و اگر زرد بود از آتش زرد
بود و صفرا و اگر سرخ باشد از خون باشد و اگر
سیاه بود از سودا بود و آب معتدل آن تندرستان
بود ترنجی باشد میان سپید و زرد و سرخ و میانه
باریک و ستبر اما سرخ و روشن از تیزی صفرا
بود و سرخ و ستبر از خون بود و سپید و ستبر از
بلغم بود و سپید و روشن از ضعیفی بود و از آن
پیران بود که آب کسی باشد که آب بسیار خورد و آب آختن
بسیار کند و آب زرد و روشن از روده باشد و یا از
غی و تبش یا از تبی که روز کاید و روزی نیاید و پزشکان
غب خوانند و یا از باشد که آفتاب در شیشه نماید
سیاه و سرخ و ستبر که آب از شراب گوشت
خوردن و خرما و انجیل و جوز هندی بود و آب سیاه

در تب گرم و قوی باشد و از بس زردی و سرخی سیاه
گشته باشد علامت سوختن اخلاط بود و دلالت
مرگ کند و اگر در بیماری سبز شود یا از بس تب چهارم
یا از بس دیوانگی یا از بس علتهای سودایی یا از بس
آن نادر برگاه بود که حیض بسته بود زنان برنا را
این همه دلیل شفا و راحت آن علت و بیماری بود و بر
شکان جاهل را [illegible] بپسندند از آب سیاه
بس چون اندرین علتها بود [illegible] سپید رنگ شفا
و راحت بود و آب سیاه باریک نباشد الا ستبر و آب
زرد ستبر چون جوش بر سر شیشه ایستاده بود
علامت درد باشد و دل بیمار بود و اگر بسیار آب عظیم دارد
و ناسه بیار کند و تشنگی کند و آب سپید باشد علامت
حرکت بود از جهت آنکه هم گرمی بسوز و [illegible] بود
و دل نیز قوت ندارد که آب بیرون افکند و هر چون کم در آب
رسوب باشد علامت نیکی بود و دلیل پختگی و رسیدن

ورسوب حبزها را کویند که در میان آب همی گردد چون
پشم یا پنبه ولیکن باید که سفید بود و در بن شیشه
باشد فراز یکدیگر از جهت آنکه اگر زرد یا سرخ بود درازای
علت بود و بر سر شیشه بود علامت عاجزی طبیعت بود
وقوة علت و اگر سیاه بود علامت سوختن اخلاط بود
دلیل مرگ بود و شیشه آب باید که دراز بود و بن شیشه
گرد بود از جهت آنکه مثانه که آب درو بود هم بدین شکل
بود و سر آلت هم برین نهاد و باید تا طبیب معرفت
تواند داشتن و اگر آب چنان باشد که خون آب و ریم
علامت ریش مثانه بود و اندر ادرار البول ستبر گونه
علامت بواسیر باشد یا علت اسپرز آب سرخ
و کف زرد بر سر شیشه ایستاده علامت زیر بود و اگر
آب باول روشن بود علامت اول بود و خوف بیماری
و چون باول روشن علامت اول بود خوف بیماری و چون
باول روشن باشد و چون یکدو ساعت ببود استبر شود

دلیل کند آغاز کردن بحث علت در میان غلبه و بحران
علت و چون باول استبر باشد چون بهی هم چنان
استبر باشد و چون ساعتی بهی روشن شود دلیل اعتدال
و راحت و زایل گشتن بیماری بود و پزشکان این چهار
درجه را ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط و اندر ابتدا
و تزاید و انتها خطرها بسیار باشد و اندر انحطاط
هرگز خطر نبود مگر که خطا صعب کند و علت باز
آید و آب هر چند کند و بوی بیشتر کند دشوارتر و بدتر باشد
این جمله تأمل باید کردن و تحقیق بکردن تا معلوم شود

باب هشتم اندر معرفت انگشت بر رگ نهادن

چون انگشت بر مجسه رگ نهد هر چهار انگشت برابر باید نهادن
نه سخت و نه نرم نرم الاسبانه اگر قوی و دبیر جهد دلیل
غلبه خون کند رگ باید زدن و اگر دبیر و سست جهد
دلیل صفرا باشد حبزهای گرم باید خوردن و اگر زود
جهد و تیز دلیل صفرا کند حبزهای خنک ترش باید خوردن

واگر چون زه کمان کشیده بود و سخت جهد دلیل سودا بود
در گرمابه بیشتر باید شدن از عادت و تندیها نگاه داشتن
و در باب طبیب دیدن استاد جازه نیست نیک تأمل باید کردن
تا بداند اگر چنان جهد که مرغ همی پرد دلیل مرگ بود و اگر
یک زمان جهد و دو زمان نجهد هم علامت مرگ بود و اگر
چنان جهد که موری جهد نرم نرم هم علامت مرگ بود
و اگر رگ یا رگ جهد و زمانی درنگ کند باز نجهد دلیل بود و اگر
تیز جهد دلیل بلغم بود و اگر تند جهد و خوش نماید دیگر
باره سست بر جهد دلیل بلغم با خون بود هم از امتلا بود و اگر
رگ چنان جهد که موری از حفره همی دود جهد مرد را طبع
بر قرار نباشد والله اعلم بالصواب ٥

باب اندر نشان خطر بیماریها ٩

جالینوس حکیم گوید هر آن بیماری که خبر ندارد
چون با نکاز جواب دهد و باز بخواب رود
علامت سرسام بود و خطرناک باشد و هر بیماری

که دست هر جایی همی برد علامت مرگ بود
و هر بیماری که روشنایی نتواند دیدن و روی
بیشتر سوی دیوار کند خطرناک بود و هر بیماری
که تب قوی دارد و تاسه صعب کند بس ناگاه تب
زایل شود و تاسه کم نشود علامت مرگ بود و چون
یک چشم کوچک شود اندر بیماریها گرم بد بود و دندانها
خاییدن علامت بد بود و فراز نگریدن بد بود
و فواق پدید آمدن اندر بیماریها گرم علامت مرگ
بود و نفس نتواند زدن نشان مرگ بود ٥

باب اندر علامت سلامتی بیمار دهم

علامت نیک اندر بیماریها عقل بر جای بود و قوة
اگر و رنگ روی بر جای بود و چون طعامی خورد خوش
آیدش و خواب بر نظام کردن و طبع بر جای
بودن این همه نشانهای نیک است والله اعلم

باب اندر علامات مقدمات بیماریها یازدهم

درد سر بسیار بودن مقدمه اب در چشم امدن
بود و روی و لب کژ بودن و کج شدن دلیل لقوه
بود دست و پای کج شدن دلیل فالج کند چشمها
سرخ شدن و رگهاء سر برخاستن و از
روشنائی گریختن با تب و درد سر دلیل کند بر سرسام
وغم و تیمار خوردن و سخن کمتر گفتن دلیل مالیخولیا
کند چون عکس [illegible] پیش چشم بودن علامت اب
سیاه کند زکام و نزله بسیار دلیل سل کند و سل
عارض شود [illegible] دلیل تب امدن
باشد حسرت دل بسیار مرگ مفاجات کند گرانی
از سوی راست علامت علت جگر بود سوختن
بول مقدمه ریگ مثانه بود خارش مقعد
دلیل بواسیر کند اسهال که مقعد را بسوزاند دلیل
درد رودها و زحیر شهوت طعام کم شدن با باد و [illegible]
کوده دلیل کند بر [illegible] بهق سپید دلیل مقدمه برصی کند

الکنوف یا الکیم علتها که از سر تا پای و علامتها
و علاجها از گفتار استادان و از انک دیدیم و شنیده
و نبشته و ازموده ام فصل فصل کنم مبوب تا اسان
باشد جوینده را و یاری از ایزد تعالی خواهیم باب ٢١
دوازدهم اندر فالج و لقوه فالج دو گونه باشد
یکی اندک اندک بدید اید و ممکن بود که درست شود
دوم ان بود که بیکبار بدید اید یا از اسب بیفتد
و مفلوج گردد دیگر بار و هرگز درست نشود و علاجش
انست که هیچ شیر و ماهی و تره و خایه و میوه تر
نخورد البته نخورد و اب سرد و هیچ سردی و تری
نخورد الا گوشت بخشک بچه و کبوتر بچه بریان کرده
بروغن جوز و کباب و نخود اب بروغن جوز و
و مغز فستق و مغز جلغوزه و فندق و جوز هندی
و از تره ها پودینه و سداب و راسن خورد کند او
خاید و مادام غرغره کند بسرکه و سعتر و [illegible]

زیاده نیقرا و عاقرقرحا و روغن قسط بقفا
و سر و پشت همی مالد و کندس کوفته به بینی باز کی
دارد تا عطسه بیارد و خورش کمتر خورد و بجای
آب انگبین خورد و حب قوقایا بخورد چند بار و
معجونهای گرم خورد چون زنجبیل پرورده و دبید مشک
و مفرح گرم و لوغاذیا و شلیثا و جوز بویا بدهد
کرد و خویشتن را باب شور بشوید و آب زاج و کبریت
و آب شب و آبهای گرم و خوشک و سیکی نخورد البته
پس اگر ناچار بود جوشیده با خلاط خورد و مقدار
صد درمسنگ بیشتر نخورد البته بمعالجه باشد و
لخلخه گرم و غالیه بکار دارد و طلیها گرم و خشک
بر سر و قفا و مهره پشت همی مالد گرم بکرده و جامه از
پوست گرگ و موی سمور و پوست روبه و حواصل بوشد
و پشم و پنبه پوشیدن هم نیک باشد و لقوه را علاج
هم این باشد لکن علاج لقوه کمتر باشد و صعبتر باید

١٢٥

و فالج آن بود که نیم اندام از سر تا پای سست گردد
و سببش غلبه بلغم باشد که در دماغ پدید آید پس
طبیعت قوه کند و نیمه تن بریزد که اگر همه دماغ
فرو گیرد سکته باشد چون نیمه حفر باشد فالج بود
مجریها و راهها سر و مغز موورن ببندد صرع باشد
تا دانسته آید ان شاء الله تعالی باب سیزدهم
اندر دانستن صرع خداوند صرع چون از بیست پنج
سال گذشت هیچ علاج نشاید کردن اما شاید
که از بسیاری با کم آید و صعب نیکو کند و رنج کم نماید و
چون که خداوند صرع در وقت افتادن کف بیش
آرد علت عسرتر و صعبتر باشد و علاج وی هم چون
علاج فالج بود چه این نیز هم از بلغم خیزد و عوض
فاسد و انسا بر باید بستن و البته در آن خانه کونس
در نباید بردن که در وقت صرع آرد و این علت با سودا
آمیخته باشد پس از این جهت درد از وها این علت

اخلاط‌ها دهد باید امتحان که سودا را سودا دارد چون آب
گاوزبان و مفرح و دبید شکر دماسیدان خداوندان
علت دو گونه باشد یکی آن بود این کس بدو بانگ همی کند
و می‌خندد و گونه سرخ باشد و رگها برخاسته آن
کس را رگ باید زدن نخست باسلیق و حقنه بنفشه و
هلیله و افتیمون بدادن و مادام شیر زنان و روغن
جوز و بنفشه و گلاب و اندکی سرکه نهادن و پایها باب
اسپرغم سرد و تر چون نیلوفر و بنفشه و شنبلید و شاه
اسپرغم خیر شاید و نرگس و شاه اسپرغم گلاب پرورده
ببوی باز می‌دارد و با کسی دوستی خوش‌آینده‌ش نشینند
و از برها الکاهو و کسنی و بلنکمشک و بودینه خوردن
و از میوه‌ها سیب و انار شیرین و امرود سکر باشد و آن
رودها که شنود دو کرد و سیماب و آب روان و سبزه
دیدن و البته سفر و غم و رنج و خشم نباید که رسد
و هر بامدادی گلاب و کشکاب و سر و آب بنفشه

[illegible] اندر دیوانگی

و آب گاوزبان و مفرح و شراب سیب خوردن
تا شفا یابد ان شاء الله تعالی اما دیگر چنان بود
که جمله از سودا بود و علامتش آنست که پیشانی
ترسان باشد و چیزی و بیشتر یکجا بنشیند و سخن
کم گوید و از طعام سیری نیابد و هر روز خشک‌تر و نزارتر باشد
و اشکم بهر سه روز یا چهار روز اجابت کند و هر دو چشم
در کو افتاده بود و اگر با وی سخن گوید جواب کم دهد
علاج وی حقنه افتیمون باشد و غذا شوربای گوشت
بره و مرغ و مغز بره و زرده خایه و شکر و فانید و جوز
هندی و روغن کدو و هرچه تر کار دارد و دهن مشک دادن
و طرب نشاندن و سماع فرمودن و مرغ نیکو دادن
پیش او و بویهای خوش نهادن و پیش او جامه‌های
رنگین پوشیدن و حلوی و شیرینی خوردن تا راحت
یابد ان شاء الله تعالی باب پانزدهم اندر کابوس
کابوس آن بود که بخواب اندر کسی پندارد که ورا کسی با چیزی

بروی افتاده است و بیم باشد که نفس فرو گیرد
علاجش آنست که رگ باسلیق بزنند و داروی شکم
زان خورد و هم آن ترتیب نگاه دارد که دیوانگی را
گفته آمده است **باب اندر زکام سانردمی**
نزله در اول کار باید زدن و نقال والسته گوشت و شوربی
خوردن الا ماش و اسفناخ و کشک مغز بادام کرده
و شراب خشخاش و جلاب خورد و پوست خشخاش
و بنفشه و کاهو و کشنیز تر و برگ نیلوفر و گل و جو باد
عنب الثعلب و شنبلید بجوشاند و هر وقت
سر و گوش و بینی بدان فرا می دارد و کشکاب و شراب
بنفشه خورد و بقفا باز خسبد که بهتر باشد و غذا
هر چند کمتر خورد بهتر بود **باب اندر درد سر و بیم سرسام**
اگر از خون باشد یا از صفرا اما آنکه از خون باشد علامتش
است که رویش سرخ باشد و رگهای روی و بناگوش
برخاسته بود بدانکه اگر گرما به سر و آمده است

و دانهٔ کدو و سبزی آب و سرکه و اگر درد صعب
کند اندکی افیون بروغن گل بساید و بر درد مالد
تا درد ساکن شود و پخته هلیله و خرما هندی
و شیر خشت خورد مزوره بقله و ماش و اسفناخ
و کدو و کشنیز تر مغز بادام کرده خورد و میوها و
اسپرغمها سرد و تر بوید **نوع دیگر** از صفرا باشد
علامتش زردی روی بود و خشکی سر و چشم و
تشنگی کند و از گرم و آفتاب بسیار تشنه باشد
یا رنجی صعب کشیده بود یا جنگ و لجاج کرده باشد
یا خشم و غم خورده بود یا داروی تیز خورده بود یا غذای
گرم و خشک چون سیر و انگبین و شونیز و زیتون
و مانند آن یا در گرمابه بسیار نشسته بود علاجش
شیر زنان با روغن بنفشه و اندکی گلاب و نیم درم سنگ
سرکه بهم دیگر برند تا چون لخلخه گردد پس بر میان
سر نهد و کشکاب و جلاب خورد و در جای خنک نشیند

و نیلوفر و شنبلید می بوید و میوها سرد و تر خورد و اگر
حاجت باشد اندکی هلیله و شیرخشت بخورد تا
صفرا نماند و البته شوربا و بریانی و شیرینی نخورد و
طفشیره و عدس و ماش و کدو و یا کشنیز تر و کاهو و کاسنی
و مغز بادام تا شفا یابد **بادن نوع دیگر** که آن سیم است
از بلغم باشد و علامتش آن بود که روی سپید بود و ز
بان و بیرانی بسیار افتد و درد نرم کند و عسیرتر باشد
و این کس شب بسیار طعام خورده بود و ماهی و شیر و
خایه و چیزهاء بلغمی بیشتر خورده بود و سرش گران
کند و در علاجش آنست **حب قوقیا** باید خورد تا بلغم
و رطوبت سارد و اسپرغم آب می باید کردن از پودنه
و سداب و مرزنگوش و بوی مادران **و اکلیل الملک**
و بابونج و هر وقت از آب بر سر می باید ریختن گرم
و از باد سرد پرهیز باید کردن و مشک و غالیه ببوی باز
گوشتی و روغن سداب و کرنش و قسط بخوری در مالد

و بجز نخوداب و قلیه و شوربا و کباب هیچ چیز
دیگر نخورد و هر وقت کندر و می خاید و غرغره می کند
بسرکه زیرک و آب کامه و سیسدان و یاسمن و سنبل
بوید و هر شب یک بار حب شب یار بخورد اقراص سعال
و غدا الکمثری خورد **چهارم نوع** از سودا بود علامتش
خشکی چشم و رنگ روی بسیار دارد و آب دهن
و سوراخ بینی خشک باشد و غذاهای سودایی بیشتر
خورده باشد چه کرم و عدس و بادنجان و گوشت
گاو و گوشت شتر و باقلی و از آنک در مجامعت افراط
کرده بود یا سفر دراز و جوش کم خورد و گرسنگی
بسیار و غم و اندوه و محنت و [illegible] بردن علاجش
چربی و شیرینی خوردن است و روغنهای گرم و تر
مالیدن اسپرغم **اکلیل الملک** بابونج و خشخاش
بوسته کرده باشند و برگ نیلوفر و گاوزبان بر وی گ
ریختن و گرمابه خوش بکار داشتن و جلاب

با روغن بادام خوردن وشوربای مرغ وگوشت
بره ومغز بره با شکر اسفید خوردن وبویهای
معتدل چون لخلخه ودر بر بوییدن واب
گاوزبان ومفرح وشراب سیب وشراب دلارام
وزرده خایه نیم گرم کرده خورد وسبزه واب روان
دیدن ورودها خوش نواختن ومردم نیکروی
وجامهای رنگین دیدن وپوشیدن ونقشهای
خوب نگریدن والله بهیج علتها سر ومغز آلوده
نکردن وشراب صواب نبود از جهت انکه در وقت بخار
برسر برد ومغز را تبه کند وهرچند که بعضی از
پزشکان روم بلغمی را وسودای را اندکی شراب
جوشیده واخلاط جوخته فرموده اند خوردن
غرض ایشان این بوده است که باب کمتر خورد وبلغم
نگدارد وغذا بهتر گوارد ولیکن بهیج حال از بخار
سر ودماغ بردن چاره نیست پس ازین سبب پزشکان

دوم منکوبند ونا خوردن واگر این درد سر از سودا بود
دیربرد ارد شیراب باید خوردن با جلاب واندکی
افتیمون واگر مقدار پنج درم یا هفت درم سنگ
افتیمون با شیرخشت وخیار چنبر واب گاوزبان
خورد تا سودا بیارد سخت نیک باشد باب هیزدهم
اندر سبرز وکرده اگر باگرانی وسرخی چشم رگها بر خاسته
بود رگ قیفال باید زدن وبهلیله وبنفشه وشیرخشت
اشکم براند وموز ونخود اب وکرناسه ومش کرده بود
اب گرم وانگبین باید خوردن وقی کردن وسه بار واگر باگرانی
وخیرگی چشم باشد وسستی دست وپای بخته افتیمون
وحب قوقیا باید خوردن تا معده ودماغ پاک کند.
ودر طعام مرغ برشته خورد وگل شکر باکشنیز
خشک یا با مغز بادام بکار دارد که سخت موافق
باشد باب اندر علت سرسام نوزدهم
سرسام در سه جای افتد اگر در مغز افتد بیش از سه

روز بماند اگر در پوست باریک که بر مغز نهاده است
این نیز هم صعب خطرناک باشد از هفت تا چهارده
روز بگذرد اگر از چهارده بگذرد شفا یابد و سیم اگر در آن
پوست قوی باشد که زیر کاسه نهاده است این سلیم تر
باشد یا سستی بگردد زیان ندارد و کم خطر باشد اگر از پنجا
بگذرد و سرسام آماسی باشد که درین جایها پدید آید
و بود که از خون باشد علامتش آن بود که تب مطبقه دارد
البته سست بگردد و لرزنده باشد و روشنایی نتواند دیدن
و رگهای پیشانی و بناگوش برخاسته بود و بود که سخنهای
یاوه گوید و نیز بود که هیچ نشنود و بسنود و اگر بیشتر از آنک
این علامت پدید آید در حال خون باید گرفتن بسیار
و شیر زنان و گلاب و اندکی سرکه و روغن گل بهمان
سر نهادن و بعد از آن گلاب و جلاب هیچ دیگر با خوردن
و پایها باید بستن و مالیدن و سرکه و گلاب
ترمی کردن و اسپرغمهای سرد و تر نزدیک وی نهادن

بسیار و بپیوسته باید که بوید شفا یابد باذن الله تعالی

باب سیم اندر سکته و سابه

چون بیمار افتاده و هیچ خبر ندارد و دست و پای
نجنباند هم چون مرده افتاده باشد تا چون خفته
و هر چند خوانی جواب نکند بدان که سکته است اگر
با این علت رنگ روی سرخ بود و رگها برخاسته در وقت
هر دو قیفال را باید گشادن و بسیاری خون برگرفتن
و بود که رگ ساق نیز بزنند تا خون از بالا بزیر کشد و بر ساقها
بسته و حجامت برنهند و متواتر پایها می باید مالیدن
سخت تا از بیهوشی درآید پس جلاب دادن باندکی گلاب
غرغره کردن بسرکه و گلاب و اگر از هوش نیاید
بدین تدبیر حقنه باید کردن و شافه نهادن تا ماده
از بالا بزیر کشد و هر چند در سکته و سبات او از کمتر
نکند بلکه عظیم تر و بیشتر کشد در حال خطرناک تر
باشد و تازی غطیط خوانند و اما آنک الله کونه

سرخ نباشد و رگهایش اماسه بود بلکه چون مرده‌ء
افتیده ازان بلغم باشد والا ازین طور اهنس کند
و سوم ادارد چنانکه پشت در مغز دهد پس اراده و ابکامه
با سرکه ریزی و عاقرقرحا کوفته بکام و دهن می‌مالد
و سکسک و کندسه کوفته و مشک به بینی بر باید داشتن
و درستی کردن تا مگر عطسه فرو آورد و زانو و رانها
سخت بباید بستن بر شهادران تا آن هوش درآید
پس حب قوقایا باید دادن و دو سه کوفت شیافهای گرم
و تیز بر کومش و حقنه بکردن و بغذا کبوتر بچه و گنجشک
و انگبین و روغن جوز باید خوردن و شنوانیدن بر گوش
و مشک بو دسته دستی و حبهای گرم و خشک می‌بوسیدن و
بیشتر ازین اگر اخلاصی باوند باتلاج افتد با خو و معجون
شلیثا و مثرودیطوس و دیگر مشک باید دادن
تا بهتر شود و از حبزهای سود و تدبیرهایی باید کردن
ان شاء الله تعالی باب اندر لرزه تن و بلغم

لرزه تن سه گونه باشد یکی از صفرا باشد و علامتش
آن بود که مرد پر تب بود و هر چون خشم بر آیدش بیشتر
لرزد و چون گرسنه باشد یا تشنه یا گرم برود یا چیزی
گرم و خشک با یکی جا به شود یا در آفتاب مقام کند علاج
وی هلیله پخته باید خوردن و طفشیله از عدس
کرده بمغز بادام و مرغ مسوس و گوشت گوساله و بزغاله
و ماهی تازه بسرکه و نار و سیب و زرشک و سماق خورد
سقل دوم از بلغم باشد و علامتش آنست که این کس مدمن
السکر و شراب بافراط خورده و طعام و دارو کم خورده
باشد و قی نکرده بود بهر چند گاهی مرطوب باشد و
میل تن بسیری دارد علاجش حب المنتن است
و حب اسطمخیقون و حب شبیار و حب قوقایا
و غذای برشته و شراب جوشیده با اخلاطی تمام و اندکی
خورد و روزه داشتن و با مدادان ریاضت کردن
نیک باشد چندانکه عرق بیاید و تن گرم شود و معجون

شلیثا و فلافلی و در گرمابه گرم نشیند و آب
بسیار ریزد البته سیم از سرکه و ضعف بیها باشد
علامتش آنست که همیشه یکسان باشد هیچ علاج فایده
نکند الا برفق زیرکانی باید کردن و علاجها برشته
خوردن با قوه کند بهتر و گل انگبین و معجونهای گرم خوردن
و روغن قسط مالیدن تا ضعیف تر و لرز بلغه تب
نشود

باب دوم اندر تشنج

در تشنج آن بود که رگ و پیها چون زه کمان در می کشد
گاهی بفراخ تر می شود و گاه بدرازی و این علت آن
تری بود یا از خشکی اما آنچ از خشکی بود علاجش
دشوارتر بود و بیم اندرو بیشتر بود در وقت بیماریها خطرناک
بود که نزدیک مرگ بود یا کسی را که زخمه صعب بوده باشد
و اشکم شدن صعب پدید آمده باشد پس اگر در
تشنج پدید آید استادارو صعب خورده باشد
و فواق و اسهال کرده بود این جمله با خطر باشد علاجش

روغن بنفشه و نیلوفر و عرق داستن و جلاب
و روغن بادام خوردن و در آب نشستن تا نرم شود
پس بروغن بمالیدن و بعد از مرغ فربه خوردن یا شوربا
یا گوشت بره و آنچ از بلغم بود بیشتر کودکان را بود
و علاجش آسان باشد و روغن قسط در مالیدن و آب
بادیان و گل انگبین فاسد و جوز خوردن و قلیه گوشت
پخته تا شفا یابد باذن الله تعالی

باب بیست سیم اندر درد چشم

اندر چشم درد این علت را تازی رمد
گویند و رسم کحالان روم و مصر و عراق آنست که هر
سه روز رگ قیفال بگشایند یا داروی شکم ران خورد
از هلیله و بنفشه و گل سرخ شیرخشت با آب دو بار
تا بهتر شدن و مزورالو و ماش با اسفناج و برگ
چغندر و کشنیز تر یا خشک و مغز بادام کرده باشد می خورند
پس اگر بحیری در چشم کردن حاجت آمد لعاب سپیوش و
سپیده خایه و گلاب و شیر زنان که کودک را شیر دهند

قطوره قطوره در افکنند بس اگر گوشت زیادت
نبود وکها سنبر نرآید کی شیاف کافوری
با انزروت شیر زنان بسایند و در افکنند وگلاب
وصندل وکافور وشافه مامیثا و نیل هندی
و توتیای ارمنی وکشنیز تر بر پیشانی می نهند والله اعلم

باب اندر آبله که بر چشم آمد بیست چهارم

تازی نفرجه خوانند وان را داروها بسیار است
ولیکن انچ استادان اختیار کرده اند انست که چهل
روز نسته دارد وهر روز لعاب اسپغول وبهدانه
در وی افکند تا پخته شود ورنم باید پس خون اطلاق
اغاز کند شیاف کند و در افکند تا درست شود باذن
الله تعالی شیاف کند رو بکند کند روبج در سنگ
واسبو وانزروت هر یکی دو درم سپیم وزعفران وسپند
هر یکی درمی بکوب وبخور بکن لعاب حلبه بیاسیز
وشافها کن واگر لعاب حلبه نبود اسپیده خایه

با لعاب باسپید خایه همی سای و بچشم اندر کش

باب اندر سپیده کی در چشم افتد بیست پنجم

این علت نیز از آبله چشم باشد کی چون درست شود
نشان کند وان نشان سپید باشد واسان تر نشان
آبله بر سپیده است که از دیده دور باشد واندر دیگر
بود و تا سپید بارک وکوچک بود علاج باید کردن که
بدین تدبیر زایل شود وعلاج سپید نازک تر انست نخست
باید که اندکی کاسنی بخاید با شکر وطبرزد تا زبان
درست شود و پیر زن باشد زبان درست تر بود
انکه چشم خویش از سپید نیک چند و زبان در چشم کشد
وانجا بلیسد بروزی چند بار و خاصه با سلادونا
شتا اگر سپید قوی وبزرگ وسنبر شده بود و بدین
کفایت نشود سافیانا و باسلیقون بکار دارد
هر روز بچشم نخار آب گرم کند یک ساعت نیک دهند
خلامی و توتیای هندی وبوست زعفران وشکر

طبرزد نرم نرم بساود و بر سبل افکنند تا شفا یابد

باب بیست ششم اندر ناخنه چشم

ناخنه یا سنگ یا ضعیف باشد علاجش هم چون علاج اسبل بود چون قوی واستبر گشت با آهن بر باید داشتن و کار آهن از پزشکی سر ولیست والله اعلم

باب بیست هفتم اندر موی افزونی در چشم

این علت بخار معده بود و از جگر چیز اول دارو مسهل باید خوردن و اگر این کس گرم مزاج باشد و چشم سرخ بود و پلکها اماس دارد شیر خشت خرما هندی و بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی و هلیله زرد بایدش دادن و علی الحال طبع نرم باید داشتن و موی افزون بکند و خون کبوتر بچه در جای آن باخون دراج یا خون مگس رنگین که درست بود بسرا کیرد تا نگ نشود از بوی یابیستگی ندکه موها نباید ما سیدن تا در چشم نخلد بسر اگر باز نیاید نشود فتیله باید کردن و فتشیر

اباشد که بیست چشم لشت کافند واندکی گوشت سرون کند و بدوزند تا پلکهای چشم باز پس گردد و زشت شود ولکن براحت افتد و بود که بن موها براع نکسد و این سرو زطب است

باب بیست هشتم اندر شب کوری

این علت از رطوبت افتد حب قوقیا باید خوردن و دارسیلد نیک سودن با آب بادیانه و در چشم کشیدن و هیچ تری نخوردن چون ماهی و شیر و جای به و میوه تر الا که نخود آب خورد و گوشت بره شسته و شیرینی انگبین و باید و روغن چون خورد و حب شبیار هر دو شب باید خوردن تا شفا یابد باذن الله

باب بیست نهم اندر روز کوری

اگر این علت از معده باشد آسان تر بود زایل کردن و علامتش آنست که هر دو چشم یکسان باشد و دیگر بوقت سبک و گرسنگی تیزتر بود و بهتر بود چون بدین سان بود دارو باید خوردن که اشکم براند و قی کردن و پرهیز بکردن و اگر یک چشم بود و مادام بر یکسان بود دلیل کند که از دماغ افتاده بود

وعسر و دشوار تر بود علاج ان کردن اما دو سه کرت
حب باید خوردن از حب شبیار غرغره کردن و
چیزهای که بخار بر سر ریزد نخوردن

باب سی ام اندر اب در امدن چشم اگر پیش
از انک اب فرود اید در باب سل سویان بباید کردن
و سل ان باشد کی رکهاء بناکوش بشکافند و بداغ
کنند تا راه بسته شود کی اب بچشم نیاید و اگر در اول
الا قدح کردن هیچ فایده نکند و قدح ان بود که میل
بچشم فرو کنند و اب بنشانند و این از صناعت
پزشکی بیرونست **باب سی و یکم اندر سبل**
این را باب غوره پرورده در چشم باید کشیدن و طلاها
خنک بر پشت چشم نهادن و معور اسر کو دانیدن
و موروه کردن بکاهو و کشنیز تر و شراب
خشخاش خوردن و کاه کاه هلیله زرد بجلاب سودن
و در چشم کشیدن و طبع نرم داشتن باب میوها

چون نیشو و الو سیاه و زرد الو کشته و سنجد
کرکانی و کشمش سبز و رطعام اسفناخ نیشو
و برکجندر و کشک خوردن تا زود بهتر شود

باب سی دوم اندر طرفه

این نقطه باشد سرخ در میان چشم افتاد یا از
زخمی یا از سببی دیگر کی زرنیخ سرخ و کندر و
د موورا بکوبند و با اسپاه امیخته کنند و بروی نهد

باب سی و سیم اندر انتشار و شعیره انتشار
و شعیره فراخ کشتن دیده بود و هر چند دیده تنگ
تر باشد روشنایی چشم بیش بود و هر چند چشم
چشم فراخ تر باشد کمتر تواند دیدن اگر از صرعی
بود یا از جایی بیفتاده باشد یا از چیزی کی در امدن
اندک اردیا قلی یا کیزه یا کلاب و اب نیل بر پشت چشم
باید نهادن و اگر از طبع بود **حب قوقیا** بخوردن
تا دماغ صافی کند از سردردی که در سر بوده باشد

هیچ علاج کردن فایده نکند و چون بادام چشم تر باشد
واشک همی ریزد گرمابه بکار باید داشتن و سرمه
که از توتیا باشد و سنگ بصری کرده باشد و اثمد
و هلیله زرد و ماميران حضیری بکار دارد و چون از کنار
چشم ریم آید دلیل کند که سوراخ در باشد و جز از داغ
کردن هیچ فایده نباشد و سعتره عددی باشد بربست
چشم اندکی حضض مکی با زعفران بشراب کهن
باید سودن و بروی مالیدن تا لخته شود و مرهم
داخلیون بر نهادن تا سوراخ در کند و پلیدی
بارد و اگر عسرت گذارد رحم پشت کافد و بیرون کند
آسان باشد از دیگران بود از جواب درا بچشم باز تواند
کردن بزودی و اگر احسا کوند علاجش آنست که هر
روزی دو سه کرت در گرمابه شود و هرگاه سر و چشم
به بخار آب گرم فرا دارد و هر وقت اسپغول
و شکر سفید خوردن و کشنیز تر و خشک بسیاری

بسیاری بکار برد اندر خوردنیها **باب سی و چهارم**
اندر درد گوش اگر این درد گوش صعب باشد و هم چون تیر
همی زند اگر صفرا بود رگ زدن و لعاب اسپغول و
و روغن گل و گلاب و شیر زنان و اندکی کافور بگوش
در افکند و اشکم نرم باید کردن با سفاناخ و برگ چغندر
و لبلاب و ماش و عدس گاه گاه شیر زنان در باید
ریختن گرم چنانکه از پستان در دوشند پس اگر زایل
نشود اندکی افیون بروغن بنفشه باید سودن و در گوش
افکندن تا در وقت ساکن شود پس اگر زایل نشود
پیه مرغ با روغن بگداختن و در گوش باید افکندن
که این علامت چیزی برآمدن باشد نرم کند و نیز
درد و ورم بیارد پس اگر باد در بود روغن سداب در باید
افکندن و طعام نخوداب و شوربا خوردن و اگر بدین
زایل نشود اندکی فرفیون بروغن سداب باید گدا
ختن و در افکندن و علامت ریش در گوش آنست

که خون ورد باید اول آب انگبین نیم مثقال در باید
افکندن سر اینج روز و خون سیاوشان و کندر و
و صبر نیم بسودن با انگبین حب بکردن و این دارو
باز گردانیدن و در گوش نهادن تا درست شود و این
علت دیگر از خشکی باشد یا از بخارهاء معده اما آنچ از
خشکی مغز باشد علامتش آنست که وقت گرسنگی
و تشنگی بتر بود و وقت سیری بهتر باشد علاجش
در طعام و شراب افزون باید کردن و اندکی افیون
سوده با روغن بنفشه در افکندن و شوری و تیزی
نخورد الا که شیرینی دیگر گونه اما آنکه از بخارهاء بلغم و صفرای
باشد علامتش آنست که بوقت شراب بتر بود علاجش
حب شب یار و حب قوقیا خوردن باشد و اسپرغم
آب و اکلیل الملک با بونج و قیصوم و مرزنگوش و سبت
نیز و شاهسپرغم بسو بر بحتق و کو بیماران بر ادا سی

باب سی و پنجم

١٤٥٧

چون در گوش کرم باشد خارش و تاسه کند یا چاد آب بو ... به
در باید افکندن یا آب برگ شفتالو یا روغن دانه شفتالو
یا اندکی صبر بروغن سداب یا سیکی کهن در گوش افکند
تا شفا یابد

باب اندر خون بینی سی و ششم

بیشتر این علت از بسیاری خون باشد رگ قیفال باید زدن
و آب سرد سود بر سر ریختن و کافور و گل سرخ و گلنار
و آب بادروج به بینی در کردن و بخورش سودی باید خوردن
و هر چه بلغم و رطوبت خیزاند اندکی باید خوردن
که از گرمی و تیزی خون افتد که خون بالا بکشد باشد خون
استبر گردد و بهتر شود

باب اندر خیشوم سی و هفتم

خیشوم آن باشد که هیچ گند و بوی نشنود و این علت
از آنست که آن استخوان مشاش باشد که در مقدمهء دماغ
باشد نهاده است و آن از بلغم و بخارها لزج و غلیظ
خیزد و علاجش آنست که شونیز و مشک و فرفیون
و کندسه و عاقرقرحا نرم بکوبد و بساید و بهر وقت در

و پیوسته سرکه کهن ترش می بوید و غرغره می کند
یا باره سرکه و انگبین باب سی و هشتم اندر
اندر درد دندان با اماس بن دندان باشد و درد قوی کند
و چون قوی تر بود زود حجامت باید کردن یا رگ قیفال
بزدن بآن جانب که درد دندان باشد و هر وقت سرکه و
گلاب مضمضه باید کردن پس اگر زایل نشود کافور
و عاقرقرحا باید سودن و در میان پنبه کردن و بر وی
نهادن با روغن گل و اگر ساکن نشود بن دندانها بباید
ازدن یا پارچه پرولند اشتر تا خون ماسد بکشد و اگر
درد تمام نرم کند و اماس عظیم نباشد و حرارت و گرمی
نکند دلیل بلغم بود و سودا و باد علاج حب متوقیا باشد
و عاقرقرحا و شیطرج و فرفیون و بوره و ملح کوفته
در بن دندانها باید مالیدن و همه این داروها سرکه زیر نباید
جوشانیدن و مضمضه بکردن و اگر درد زایل نشود
تریاک در باید کردن باب سی و نهم اندر درد دهن

آن کس را از شیرینی و سوری و تیزی پرهیز باید کردن
و مزور عدس و ماش و اسفناخ و کشک خوردن و تخم
گل سرخ و عدس و طباشیر و تخم بر پهن کشنیز و سماق
و اندک کافور این جمله بکوبد و در دهن افشاند و بر وغن گل
بمالد و اگر درد زایل نشود حجامت بکند یا رگ قیفال
بگشاید و شیر خشت و آب انار خورد و خون آمدن
از بن دندانها گل سرخ و هلیله و گلنار کوفته و اندکی
زرنیخ زرد و سوخته در بن دندانها مالیدن تا درست
شود و آب مورد و گلاب مضمضه کردن و از شیرینی
پرهیز باید کردن باب چهلم اندر گرانی زبان
چون زبان گران شود و دیگر اندام بسلامت باشد اندکی
نوشادر و ملح نخسد و اسبندان و عاقرقرحا
و بوره و سعتر و مویز و نمک هندی و شونیز و مرزنگوش
کوفته جمله را با آب بجوشاند تا دام بدان آب غرغره کند
و از این داروها بزبان در می مالد و اگر کودک باشد و بر

و دیر سخن در اید بسیار باشد که بن زبان بسته باشد
اندکی بباید بریدن و رنج شود درو کردن تا شفا یابد

باب اندر خناق و اماس گلو چهل و یکم

چون گلو اماس کند خیو دشوار فرو شود هر دو دست رگ
قیفال بباید گشادن و شراب توت غرغره کردن
و گلاب و اب گشنیز تر و اندکی خیار چنبر در وی
گداختن و حریره و اسفناج و لبلاب و برگ چغندر
بروغن بادام خوردن و اگر بود ارد و تنک از دهن بسیار
اید و درد نرم بود علامت بلغم باشد [illegible] نیفر ا
وعاقرقرحا غرغره باید کردن و اندکی بسندان

باب اندر سعال [illegible] چهل و دوم

درد کند باشد که از گرمی و خشکی باشد کشکاب باید خوردن
و اب بنفشه و شکر و طعام از باقلی با روغن بادام و
اسفناج کرده بخورد و بادام حب السعال در دهن
می دارد و اگر تب ندارد مرغ بشوربا و مسکه و شکر و زرده
خایه نیم گرم و اگر هیچ گرمی و حرارت نباشد رطوبت

قوی و اسفنج باشد و ان کس مرطوب باشد ان
لخته بباید دادن انجیر و سنجد گرگانی و طالیقی منقا
و بنفشه و سپستان و تخم خطمی و به دانه و کشک
و جو بسیار شان از هر یکی مشتی بجوشانند و بپالایند و نبات
بر نهد قدر سه درم سنگ و نرم بجوشانند تا چون جلاب
گسسته شود و هر روز که هست ده درم سنگ بخورد و طالیقی
و شراب و خشخاش و لعاب اسپغول و اب
خربزه هندی و گل بشکر نیم گرم کرده خورد و دام نبات
در دهن دارد و کتیرا اسپید و صمغ عربی و به دانه و اگر
این سرفه از رطوبت باشد [illegible] و لزج [illegible] باشد
اب دهان با ماند تا انگبین بخورد و بطعام نخود اب
خورد بروغن شیر لخته کرده شوربا که تخم بادیان
در کرده باشد و لخته و زوفا بباید دادن هر روز ده درم سنگ
تا شفا یابد

باب اندر برسام چهل سیم

چون کسی را تب بود و پهلو درد اید و سرفه کند برسام بود

وتازی ذات الجنب گویند درو تنت رگ قیفال
باید زدن واز گوشت وشیرینی پرهیز کردن وکشک
آب وجلاب وشراب بنفشه خورد واگر روز چهارم آغاز کند
چیزی آمدن وانچ باسانی باید وبسته باشد روز هفتم علت
زایل شود واگر هفتم آغاز کند عسر وخطرناک بود وبار روز چهارد
دهم اگر روز چهاردهم باید زرد باشد یا سرخ خطرناک باشد
وترسنده تر بسی اگر انچ بیاید سیاه بود کشنده بود واندکی
خیار چنبر باب سیستان وعناب بر باید نهادن
وبدادن تا طبع بحسب گرداند اسفناخ وبلبلاب بروغن
بادام خورد والبته طعام نخورد الا کشکاب وغذاش همی
باید کم بود واگر پس از هفتم از آن حرارت وتب مطبق
ساکن نگردد وتا سه بسیار کند ونفس متواتر
می زند ودر سینه خرخره در افتد وروی وبهاش سرخ گردد
ودلیل مرگ بود **باب اندر بیماری باریک ودق نش چهل وچهارم**
چون کسی را تن نزار شود وما دام تبی نرم دارد وسرفه کند

کشکاب می باید خوردن **باب اندر جستن دل چهل وپنجم**
این علت از گرمی دل باشد یا از ضعف دل اگر با وی
تب وحرارت بود وچیزی گرم خورد تا سه کند ه
علاجش آنست که رگ باسلیق بگشاید وبسیار کرت
خون بر دارد تا ضعف بیاردش و قرص کافور بدهند
باب سیب ترش وطعام زیربا خورد مرغ ودوغ وآب
غوره وترشی ترنج کرده باشد مسوس همچنین ترشی
کرده اما جستن دل که هیچ تب وحرارت
نباشد دوا المسک باید خوردن وآب گاوزبان وشراب
ترنج پرورده ومفرح گرم کی از مشک ومصطکی ودارچینی
چینی وقرنفل وابریشم ومروارید بسد درونج وتخم بادر
وج وبلنگ مشک وبسباسه وسنبل هندی کرده باشد
واندکی عود وعنبر ده هر روز نیم مثقال با شراب بخورد
ومرغ وگوشت گوسفند وتیهوج وتذرو ودراج وکبک
وزرده خایه وشیرینی وچیزی خورد تا شفا یابد

باب چهل وششم اندر خون آمدن از گلو

خون آمدن ار انزار کی بحیح وقی باشد هیچ خطر نباشد
وسلیم بود گل ارمنی وصمغ عربی وگلنار وتخم سلیح
واندکی خون سیاوشان وتخم بوبل هندی کوفته وبیخته
باشراب غوره باشراب به یا شراب مورد وطعامها
مزوره از سماق وزرشک وعدس واب غوره خورد پس
اگر سرفه کند بیم باشد رگ باسلیق بباید زدن وقرص
وکهربا خوردن از گل ارمنی وصمغ عربی وکهربا و
خون سیاوشان وکندر وگلنار وافیون باشراب
به مادام می خورد وصندل وگل سرخ وکافور بر سینه
نهد

باب چهل وهفتم اندر هیضه کی باشد

این علت از ضعف معده بود یا از بسیار خوردن واسهال
قوی باشد وخطرناک خاصه کودکانرا وپیرانرا واگر
هیچ گونه درد وبحش بود اب گرم باید دادن تا قی کند
واسهال تا معده را پاک کند ودر آب گرم نشیند پس اگر

پس اگر در اسهال افراط افتد وسست شود شراب
انار یا شراب غوره واندکی طباشیر بیخ سرد کنده
بخورد اگر طعام خوردن شهوتی استاده بود افشره انار
انار ترش ومویز وپودینه وکشنیز خشک کرده بدهند
واسامه برنج باید خوردن وسست جو یا دوغ گاو خوردن
البته نان وگوشت بخوردان روز واگر سست گردد صندل
وکافور وگلاب بر سینه باید نهادن سرد بکرده و یخ
ومرو هر چند که خواهد بخورد ببوسنه واندکی بلش
وی نهاده بود پس اگر ضعف معده باشد اول علامتش
انست که هر وقت می باشد واگر چه بسیار بخورد وعلاجش
گوارش زیره بود وگل شکر ومصطکی وبادیان رومی
وعود خام وهیچ طعامها بر غلیظ وبدگوار نخورد الا کباب
ورشیدی خورد ومویز سیاه طایفی وطعامی که خورد تخم
بادیان وکرویه وزیره ونانخواه در کرده بخورد

باب چهل وهشتم اندر اماس معده

اگر با درد معده تشنگی بود اب گرم باید داد

تا قی کند و پس از آن دو بار یا سه بار ایارجه
صفرا بخورد و اگر با درد معده آروغ باشد و
بسیار باشد و باد کند گوارش زیره خورد که
انگبین و عود و مصطکی و بادیان رومی و
طعام همه برشته و رشیدک و کباب خورد
و اگر با این درد آماس باشد تب و حرارت بود
و گرمی بسیار ز آب کاسنی و آب عنب الثعلب
با جلاب و سکنجبین باید داد و طعام
مرغ و گوشت دراج و کبک و تیهوج و گردن
بره خورد و اگر آماس قوی باشد و رو رگ کند رگ
باسلیق بباید زدن بنفشه و خیار چنبر
و شیرخشت و آب کسنی بدادن تا اجابت کند
و بنفشه و خطمی و گلاب و برگ کاسنی برسته
نهد اگر آماس سخت باشد و بدین تدبیر
زایل نشود الحمد الملک و بابونج و سمید هندی

اذخر شراب کهن بجوشانند و بر نهد و آب
بادیان و جلاب خورد و روغن ناردین همی مالد
تا شفا یابد باب اندر فواق چهل و نهم
اندر فواق اگر این علت از پس طعامهای بدگوار یا از پس
شراب افتد آب گرم بباید خورد کی اندکی زیره و پودنه
و کرویه در وی پخته باشند و اندر وی می خایند
پس اگر از تب یا از پس طعام گرم افتد و یا از پس روزه
لعاب اسپغول باید با روغن بادام و چیزهای نرم
و یکی گونه فواق باشد که از آماس و درد جگر باشد و
علامتش آنست کی تب مطبق باشد و پهلوی راست
درد کند و فواق همراه و پزشکان جاهل بسیار
از چیزی کی حسین بیمار را بکشند ندانند که با دست
و چیزی گرم بدهند یا در تعهد و رگ زدن تقصیر کنند
و علاج این رگ باسلیق زدن است اگرچه بیمار سخت
سست باشد و آب کاسنی و عنب الثعلب بباید دادن

تا شفا یابد وکشکاب وسکنجبین دادن باب بحام
اندر بیماری جگر کسی را که از سوی راست بر پهلو
اماس دارد و درد کند و رنگ روی بگردد تا سرخ تر شود
علامت اماس و ریش جگر باشد و در وقت رگ باسلیق
باید زدن واب کاسنی وسکنجبین و قرص ریوند
دادن و مزوره بکشک و زرشک واسفناخ دادن
واب کاسنی بوسنه دادن و منوان گلاب و صندل
وکافور واب سیب و بهی و کاسنی وعنب الثعلب
بر جگر می نهادن واگر طبع خشک باشد اب لبلاب
تمر هندی وسیاه الو وعناب وخیار چنبر
بدادن پس اگر با اماس تب نباشد و حرارت نکند و رنگ
برنگ عاج بود زرد سپید و تن اماس گونه دارد و پلکها
چشم خسبیده باشد و پشت پای بر امده سکنجبین
باید دادن و قرص ریوند و مصطکی و عصاره
افسنتین وانیسون درکرده و تفاح ... دادن و دایم

اندکی نمک بشراب کهن تر باید کردن و بر جایگاه
جگر می نهادن و معجون الدار باسج کی فس و ماء
اصول دادن و بادیان باسکنجبین و هیچ
سردی نباید دادن باب نهم و نکم اندر علت زریر
اگر با زردی تب باشد اب کاسنی وعنب الثعلب
باید دادن وسکنجبین وکشکاب و بطعام
زرشک وکدو واسفناخ وخیار و گاهها وکشنیز تر
ومیوه های تر و سرد واب یخ دادن و دایم
صندل سپید و گلاب و کافور و ریوند با شراب
نار و شراب ریواج بدادن واگر رگها قوی باشد
واب سرخ و تیره بود رگ باسلیق باید زدن و
چون درست شود در چشم زردی بماند سرکه کهن
ببوی باز گرفتن و گلاب و نار واب سماق در
چشم باید افکندن با سرمه و زر اسپراب نیک
باشد واسکنجبین کمتر چیزی سه هفته

باید خوردن و چون بیناایل شود بطون گوساله
بسرکه و زیرباجی بسرکه و کبک و تیهو و مرغ بچه
مسوس نیک باشد اگر با این علت حرارت و تب عظیم باشد
سردیها المثر باید دادن و قرص گل از گل و ریوند و عصاره
وافسنتین و انیسون کرده باشد با آب کاسنی
واما
وکتاب اصول بخوردن نیک باشد باب پنجاه و دوم اندر استسقا
این علت سه گونه باشد یکی را رقی کویند و اندر وی آب
باشد و دوم را طبلی کویند و اندر وی باد باشد و سیم
لحمی عسرتر بود و اگر با این علت آب باحتن سرخ باشد
درست نشود و اگر با او طبیعت بسته شود حب ریوند
بباید دادن و آب بادیان و آب غافله با سکنجبین
و ما الاصول دادن و چیزهای که آب باحتن بیارد
چون نخود آب و بادیان و تخم کزر و کرفس و شبت
و حب ماذریون نیک باشد دیگر هر بامدادی
لختی نمک بباید دیگ و طعام هر چند کمتر خورد

بهتر بود و در آفتاب نشستن و بود که کسی را
در میان ریگ نهند گرم تا نیک باشد و شراب بزدسک
نیک باشد و اگر تخمه ندارد و ضعیف تر شد و مرغ
مسوس خوردن با نان کاک باب پنجاه و سیم اندر علت اسپرز
اندر علت اسپرز اگر با علت اسپرز آب سرخ بود
رگ اسلیم باید زدن و اسلیم آنست که میان دو انگشت
است بر دست چپ و آب کاسنی و سکنجبین باید
دادن و قرص ریوند و زرشک و اگر آب سرخ باشد قرص
کبر که از بیخ انگشت و تخم کاسنی و خیار و خیار بادرنگ
کرده باشند بدادن و اگر اسپرز باد کرده باشد با سکنجبین
و آب بادیان بدهند و اندکی اسفناخ با نمک و سرکه
کهن و سیر کهن تر کنند و گرم کنند و بر جای اسپرز
از سوی چپ بر نهند و آب جوشیده خورند و البته
چون طعام خورده باشد برود نشاید خفتن و شرط
کوید هر کرا اسپرز نزار بود تن فربه بود و چون اسپرز

تن نزار بود و اندر تن او درد اندامی سستی بر تن و خفقان
تر از سپرز و ازین سبب راست که اندر علتها اسپرز
درد کمتر بود الا که گرانی و ناسه کند و طعام کمتر
خوردن این علت را علاج نیکاست و معده
و جگر را انجیر سکنجبین سرکه با د رشراب
کهن اغشته نیک است اسپرز را د اکلیل الملک
د بابونه بطلی کند لوم کرده بجای اسپرز بر نهد تا
شفا یابد

باب پنجاه و چهارم

چون بستگی شکم منش کرده بود عسرتر بود و اگر
قی کند خطرناک باشد پس اگر هیچ گونه بهلی فراز
نیاید علامت مرگ بود و پزشکان این علت را
ایلاوس گویند پس چون سه روز برآید هیچ طبع فرو نیاید
بدانکه قولنج است و اگر هیچ گونه تب و حرارت
باشد شیرخشت باید دادن و خیارچنبر را
با بادیان و یکی شافه که از سقه و بوره، نانو ترید

و تربد سپید و خطمی و رحف و سقمونیا کرده باشند
بکار برد و در آب زر نشیند و اگر گرمی و تب نباشد
حبی که از تربد و سکبینج و غاریقون و شحم
الحنظل و سقمونیا کرده باشد باید دادن تا بخورد
و شافه از شحم الحنظل و سکبینج و تربد سپید
و سرگین مگس و سرگین کبوتر و سرگین موش کرده
باشند بن بر بر گیرد و سور باو آب خروس که بسیار پخته
باشد و تربد سپید و اسفاناج نیم کوفته بخورد و تخم بادیان
و لبلاب در پخته باشد آن بخورد پس اگر زاید نشود
آب انجیر و آب چغندر و برگ چغندر و سقمونیا و حقنه
کند معجون شهریاران اسفر می خورد تا شفا یابد

باب اسهال پنجاه و پنجم

کسی را که هر طعام که خورد اسهال
کند و ناپخته بیرون آید دلیل گرمی کند بخاصه که آن
چیز که بیرون آید زرد بود یا سرخ و تشنگی کند و ناف
بجد و درد ها سوزش کند و می بجد علاج او قرص

طباشیر بود با شراب غوره و ریواج و به افشره
ناردان و اب غوره و کبک و تیهو و گوشت خرگوش
والهو مسوص کرده خورد و دوغ تازه و عدس و ناردا
و اب ماست اندیشه نیست اکر اسهال فرود اید و
سپید باشد و هیچ درد و سوزش نکند و بستکی بیاورد
علاج او کوارش کند از کندر و سپید و نانخواه و مصطکی و انیسون
و عود خام و کلنار کرده باشد با انکبین معجون کند هر روز قدر
سه درمسنک و خورد و طعام بخشک و گوشت برشته و بروغن
فندق و جوز بریان کرده و کوارش خوزی نیز باشد و چون
تشنکی و حرارت باشد سفوف حب الرمان و قرص
کلنار نیک باشد و خایه برشته و سرکه جوشانیده و ماهی
تازه و سرکه پخته پس اکر این اسهال اندک اندک باشد و بدرد
صعب و زحیر سود ناید و ناف بجد دل کند که خلطی
تیز از جگر یا از معده فرود ریخته است و روده ریش کرده
و بثارت قرحه الامعا خوانند علاج این علت اسبغول ش

برشته و تخم شاسپرغم و صمغ عربی برشته
سوده با روغن کل چرب کرده خورد قدر سه درمسنگ
و طعام کم خورد و ان قدر که خورد حسو از دیا شاسنه
نشستن یا مغز یا دام یا به بزکه هیچ نمک ندیده
باشد پس اکر بدین زایل نشود مقلیا تا باید دادن
با روغن کل چرب کرده و بدادن ساقه ترحیر
و کرانی مقعد و درد بسیار برخاستن غایت است
خاصه ان کس را که هر ساعت بحاجت شود پندارد
که اجابت خواهد شد چون بحاجت شود اندکی
چیزی که فرود اید چون بلغم با خون و ریم اکر این علت
طبع بسته باشد و برنج فرود اید درد کند بعید
انست که بیست درمسنک دله خیار چنبر و بیست
درمسنگ شیر خشت در کلاب کرم کدازد و نیک بیند
بمالاند و بپالاید و بامداد بخورد تا مجلس چند کار کند
و درد و کرانی زایل کند و اندرا سپرغم اب نشینند

وازمورد و مازو و نار پوست و گلنار و کوزمازو و
برک نیل و زاربه و سیب و گل سرخ کرده باشد و پخته
و شراب بخورد البته غلت روده را بتن چیزی گوشت
باشد و اگر اسهال بسیار کند این طبیبی طلی باید کردن
و بر شکم نهادن سکر و اقتیا و مازو و گلنار و صندل
و نار خشک و گل سرخ سوخته و پوست نار باب
برک رز و برک سیب و به و سیبکی کهت اپخته
کند و بر نهد و سفل به و ابرو و حسی و سنجد کوکانی
خورد البته از بس طعام میوه بخورد کی اسهال ارد
و گاورس پوست بکند سخت نیک باشد و نیم برشته
کند و با کاک بخورد نیک باشد باب سحاه و ششم
روده
با از معده یا از جگر باشد یا از روده خون آمدن
آمدن خون از روده
یا از بن معد علامت جگر است که البته درد نکند
بسیار آید و نوبت و با طعام اپخته و جدا بیراید
اخر مجلس و در میانه خون کوسه باشد و شهوه طعام

کمتر کند و سه این خون و بیشتر جدا کانه اید یا دانی
علاجش قرص طین باشد با شراب سیب و
سکنجبین و اب کاسنی و اب بخم بوتیار هندکی
و کشکاب و لعاب اسبغول و اب برک بویل
و عنب الثعلب و مزور ماش و عدس کنک
و زرشک و سماق و اگر ضعف ارد گوشت تذرو
و تیهو و کبک و دراج و نلاجی تازه بزرشک بکرده
و اشکم نباید بستن کی خطا باشد الا که بیمار پیر
باشد و اسهال با خون باشد و ضعف می ارد
و بیم بود که روده ریش شود انگاه ناچار باشد
بضمع عربی و تخمها برشته و کهربا دادن
و اشکم بستن از جهت انک اگر درین تغافل کند
ایمن نباشد از خون امدن بران راه کذر امدن روده
ریش کند و اطونیها روده لی الحام کوسد انزد
شود
تعالی بروده افرید است تا سفلی که برود مرور

نونجاندش وریش نکند پس این انجام فرو امده باشد
ناچار نفس روده را بیرون سارد پس خون پاره
روده خیز باشد که مانند پاره گوشت باشد هرگز
درست نشود از برای انکه روده از بن است چون ببرید و کنده
شود بیرون اید هرگز و دوم از روده باشد علامتش
انست با دردی صعب کردن نه بحیدن فرود اید
و هیچ مهلت ندهد دلیلان بود که روده زیرین ریش شده
باشد علاجش شیافها و طلاها و حقنه بلسترن باید
کردن و اگر چون شکم بچد و در وقت فرو باید یکی
ساعت مهلت دهد دلیل کند که روده افرازین ریش
کرده است خوردنی باید مدد کردن دلیلی دیگر که ان
خلطی که بیرون اید بسیار بود و اگر اندکی اید در روده افراز
تن بود و سبب انرا که روده‌ها زیرین فراخ تر باشند
ثفل در وی بیشتر باشد دلیل دیگر که این کس بداند که اگر
در زیر ناف درد کند روده زیرین باشد و اگر افراز ناف

و اگر افراز ناف درد کند روده افرازین بود
و علاج این مغلیا تا باشد هم ان چیزها که ریش در روده
که اسهال صفرای را باشد از اسپیوش و تخم خشخاش
و تخم زبان بره و صمغ عربی و نشاسته و تخم مورد
سپید و تخم تنک بریشته و اشیاف اطیون و روغن گل
و اب برنج و شیر بز و گاو خوردن اما انک که خون
از مقعد اید یا شقاق باشد و علامتش انست
که سوزش و درد کند و خون ان ناختن نشاند و طبع
برحال باشد و ناف شکم هیچ گرانی نکند و مقعد
بجکیده باشد خون همی اید و هر چون شکم نرم تر باشد
اسان تر بود و علاجش انست که دو پاره سرب
بساید نیک نیک و قطره قطره روغن گل بر وی
همی چکاند تا سوده شود و پس سرب کرد اید سراندکی کتان
سوخته و بیه مرغ و موم سپید و اسپیداب و افیون
مرهم کند و بر وی مالد سه چهار کرت تا علت زایل شود و شود

وشیرینی نخورد البته و هرچه حوائج باشد که یاد کردیم
بواسیر باشد و قصه فصل کرده اند **باب بیحاه ملغم**
اندر بستگی آب تاختن اگر تب و حرارت باشد قرص
کاکنج که از تخم کاکنج و تخم گزر دشتی و فوما و انیسون
کرده باشد و از تخم کرفس و اسارون و تخم خربزه باید
دادن و آب بادیان و فانید بطعام نخود آب و شود با
که تخم کرویا و نانخواه درکرده خوردن و روغن بان
و غالیه در زهار مالیدن و در آب اکلیل الملک و بابونج و بنفشه
درکرده باشد و مرزنگوش بستن تا بگشاید اگر با تب
و تشنگی و حرارت باشد این هیچ نشاید کردن الا
آب تخم خیار بادرنگ و کدو و کاکنج با لعاب اسپغول و جلاب
و شراب بنفشه و روغن بادام دادن و متواتر زهار
بروغن زرد و بنفشه گرم کرده مالیدن و برگ کرم کوفته
و اندکی اکلیل الملک و بابونج و بنفشه و مرزنگوش بستن
تا بگشاید و سبوس گندم و تخم حلبه اسحقته بر زهار نهادن

و بطعام آب باقلی و روغن بادام خوردن و برگ
چغندر و اسفناخ و ماش خوردن تا سفاناه
و اگر بان بستگی مثانه اماس دارد و درد و ضعف کند
چون تب میرود رگ باسلیق باید گشادن و آب
کشکاب و لعاب اسپغول دادن ۵ **باب بیجاه اندر سنگ**
که اندر زهدان افتد کودکان را سنگ در زهار باشد و مردان را
بیشتر درکرده باشد و این علت را از همه شیرینیها
و میوه‌های تر و خایه و ماهی پرهیز باید کردن و معجون که
از اسارون و تخم ترب و فوفیا و حب الغار و سلیخه
و حب البلسان و سپند و عود بلسان کرده باشند
بدادن و انگبین آب دادن و اگر سخت قوی باشد
چند نیم درسنگ خاکستر کژدم بدهند و پاره آبگینه
سوخته چنانکه اندکی آبگینه اندر آتش افکند تا نرم شود
پس اندر آب افکند و باز اندر آتش نهد باز اندر آب تا
هفت بار همچنین پس بسایید چون سرمه و با شراب سیب

بدهد با لبن وسنگ حجر الیهودی گویند سخت
غایت باشد نرم بساید قدری دانگ بدهد هر بار
زهار و قضیب و اگر ده بروغن کژدم بمالد و این
روغن چنان بود که کژدم را اندر یکی کوزه کنند و اندر
آتش افکنند تا بریان شود پس نرم بساید و اندکی روغن
بادام بدان بمالد و روغن سداب و روغن بازور و روغن
باردین و بلسان و حب الغار و زیت این همه
روغنهای کژدم نیک باشد مالیدن و بقدر شوربا
بگوشت نخسته و نخود سیاه و لوبیا در کرده نیک
باشد شوربی ازبایند و روغن بادام بباید دادن
و ثلیه و مطبخه نیک باشد و تخمها گرم در کرده و بادام
در آب گرم نشینند و اگر در آب گرم بودینه و حقنه و قیسوم
در کرده باشند بهتر باشد تا شفا یابد باذن الله
تعالی **باب پنجاه و نهم اندر علت کلیتین**
اگر باد در کرده اماس باشد رگ باسلیق بباید زدن

١٦٩

وازان جانب که درد کند و آب تخم خیار و ورق
و کدو و خربزه دانه و خشخاش با لعاب اسپغول
و جلاب باید دادن و شراب بنفشه و کشکاب
و آب باقلی با روغن بادام و آب عنب الثعلب
و شیر علیق و ختمی و صندل و گلاب بر انجا نها
دن و رنج بردن و بانگ نداشتن و اسفناخ
و کدو و کاهو و کشنیز خوردن خربزه هندی
و خیار با دارنگ و ورق را آب بگرفتن و شکر
بر نهادن و بخوردن چون تب زایل شود حرارت
کمتر شود موم روغن باید مالیدن ارپیه مرغ
و روغن بنفشه کرده اگر درد در راه بماند باسیلجی
در آب گرم بباید نشستن تا شفا یابد باذن الله
تعالی **باب [illegible]**
سوختن سر قضیب و نشانه مجری بیشتر از گرمی
باشد و اگرچه آب تاختن بسیار آید هیچ گرمی

هیچ گرمی نباید دادن البتّه که ترشکان
جاهل بسیاری خداوندان علت را دردهاء
بد و عسر و بیماری بار یک انکنند و گوارش کندرو
و معجونهاء گرم دهند و مثانه ریش کنند تا هرگز
درست نشود بس علاج این علّت لعاب اسبیوش
باشد و تخم خیار و زردک و کدو و خشخاش
و کاهو با جلاب و روغن بادام و روغن نیلوفر
مالیدن و خربزه هندی خوردن و مسله
و شکر سپید و مغز و زرکشتک و ماش اسفناخ
کدو و چیزهاء سرد و تر خوردن و موم روغن
مالیدن و اگر بدین راید نشود روغن بنفشه و
شیر زنان و لعاب اسبیوش بزرافه بسوراخ
قضیب باید ریختن تا ساکن شود ان شاء الله تع

باب ششت و یکم اندر ریش مثانه

اگر خون و ریم اید دلیل حرارت مثانه باشد قرص

طین و کهربا با شراب سیب و با این شرابها
که گفتیم می باید خوردن و بار داروها که در سوراخ
قضیب ریزد اندکی سپیداب و سپیده و زرده
خایه و انزروت و خون سیاوشان در باید
افکندن و گل مهر خوردن تا شفا یابد ان شاء الله تع

باب شصت دوم اندر ادرار البول اگر با این
اب ریختن سدر بسیار باشد و سوزش و قطره
قطره باشد علاج این است که گفته امد و اگر
هیچ گونه گرمی و سوزش نباشد این را سلس البول
گویند قرص از کندر و صمغ عربی و بلوط و گل ارمنی
و گل سرخ و گشنیز خشک کرده باشد با شکر طبرزد
می باید دادن و هیچ گونه گرمی نباید خوردن و اشامه
برنج بشیر و مغز بادام کرده باید دادن **باب سیم**
اندر کرم اشکم این سه گونه باشد یکی گونه
بزرگ و دراز باشد و در معده بود و دوم سبز بود

خوردانه که دو پوست کرده و در روده‌ها باشد و هم
کوچک و باریک باشد چنانکه در شیر باشد و این کوچک
در مقعد باشد و جمله از بلغم و رطوبت خیزد و
پزشکان هرات مزاج که در وی حیوان پدید
آید چه این علت چه علت و چه اسبابش و رشک
محمود بود چه طبع زندگانی خواهد پس این کس را که این
علت بسیار باشد از شیر و سیر و میوه‌ها تر و ماهی
تازه پرهیز باید کردن الا آن وقت که دیگر روز دارو ها
خواهد خوردن که نان گرم و شیر تازه گرم بباید خوردن
دارو خواهد که آن برنگ کابلی و کمادارو ترمس و درمنه
ترکی و نوشادر واشق و بیخ نارترش و شبرم و حب
النیل و تربد سپید و تخم الحنظل و قنبیل کرده باشد
بخورد تا علتها کرم جمله بیرون آرد و بعد از آن
روزی سه چهار ترشی و سبزی میل کند اما کرم کوچک را
بشاف علاج باید کردن تا بوی نزدیک تر باشد.

اندکی صبر سوده و آب سداب و سبکی کهن درکردن
و بر اشکم و ناف نهادن و داروی کرم بگرسنگی باید
خوردن و از پس شیرینی چیزی نباید خوردن ه

باب شصت چهارم اندر بواسیر تا ما دام مرد مرا خون
زیر می‌آید سوزش و دردی و رنجی صعب نماید از خون
باید بستن چه از آن ایمن باشد از آماس جگر و استسقا
و سوء المزاج و آماس المقعد و بلاها بسیار در روده و مقعد
افتد پس چون ضعف و سستی پدید آید باید بستن
و علاجش قرص کهربا است با شراب سیب و شراب
به و معجون خبثی باید کردن تا هر وقت میخوردن و اگر
مقعد آماس دارد و درد کند رگ باسلیق را نطحو باید
زدن و ارطی است که زیر باسلیق نهاده است و کندنا
و بیا زخته و اکلیل الملک و خطمی و افیون و زرده خایه
با پیه مرغ و روغن گل و موم زرد مرهم باید کردن نیم گرم
بر روی نهادن و در آب گرم نشستن و گوشت گاو و گربه

وعدس و هیچ سردی و سودای نباید خوردن و از
سبکی و ماهی تازه و خرما و پنیر پرهیز باید کرد
و جماع کمتر کند و مرغ با شوربا خورد و گوشت بره
و بوستانها خانی کند و حب المقل و معجون المقل باید خوردن
و بهر وقت عقل بر مقعد نهادن و دود کردن بعضی
ازین علت ببرند و از د رطب نیست

باب ششم اندر ماس

کسی را مقعد بیرون آید و دشوار باز
پس شود اول مقعد بروغن گل و لعاب اسپغول چرب
باید کردن و بدست باز بیرون بردن برفق پس در آب برگ مورد
و بابونه و رزماری و گلنار و سک و گلزمازو و حنه در نشانند
یکدو ساعت پس اندکی گلنار و گلزمازو و نارپوست و سرمه
سوده و بر مقعد کرد اگر داو بر افکندن پس آنگاه بروغن چرب
کرده باشی و سه بار چنین بکند و البته شیرینی و شوری
نخورد تا زایل شود و زنانرا زهدان بیرون آید و باز پس
نشود هم این علاج باید کرد و اگر سنده بهتر باشد

خاصه زهدانرا حاجت بستن بیشتر بود تا شفا یابد

باب سی

حیض گشودن اگر صافی بباید گشودن بر ساقها
حجامت کردن نبید دادن و آب کرفس و آب بلاداب
و شافه کردن از سلیخه و مر و ابهل و شکر طبرزد
کرده باشند بدکر متر و آب نخود سیاه و لوبیا و روغن جوز
خوردن و بهر وقت در آب اسپرغم آب که از مرزنگوش
و سداب و بوی مادران و بابونج در کرده باشند نشیند
و هیچ ترشی و طلخی و کبر نه نخورد الا همه چربی و شیرینی

باب شصت هفتم اندر بستن حیض

حیض بستن را رگ باسلیق بباید گشادن و قرص
کهربا و گل ارمنی و طباشیر و سک و مشک و صمغ عربی
و گلنار و گلزمازو و خرنوب نبطی و مورد دانه کرده باشند
اندکی کافور در کرده با شراب به و ریباج و ندشی و شراب
نار بدادن و طعام آب غوره و سماق و نار دان
و سرکه و دوغ و ماست ترش خورد و شافه از گلنار

و مازو و گلنار و خون سیاوشان و انزروت
و اسپیداب مورد کرده برگیرد و گوشت شیرینی کمتر
خورد و بگرمابه کمتر شود و با اسپرغم آب قابض
چون آب مورد و به زرد و سیب در نشیند نیک باشد
و بطون گاو و سرکه نیک باشد و یکی شیشه حجامت بر
زیر پستان باید نهادن و بیازدن و خون برگرفتن

باب شصت و ششم خون آمدن از زهدان

اگر شقاق باشد همان علاج باشد که شقاق مقعد
را و اگر ریش بود مرهم از اسپیداب باید کردن
با گل روغن و سپید خایه و پیه مرغ با شیافه
برگیرد و شراب خشخاش و لعاب اسفیوش
و روغن بادام و هیچ ترشی و تیزی نخورد و بگرمابه
کمتر شود و با اسپرغم قابض چون آب مورد
و به زرد و سیب در نشیند نیک باشد و بطون
گاو و سرکه نیک باشد و یکی شیشه حجامت بر زیر سینه

باید نهادن

باب شست نهم اندر اختناق الارحام

این علت بیشتر کنیزکان دوشیزه را
بود یا زن جوان که مرد از وی جدا شده باشد و هم
چنانک مردانرا منی آب بسته گردد تاسه کنند
و درد زهار و خایه خیزد و گرده آمازود باشد
پس باستفراغ آن منی دادن یا بقصد یا احتلام
پس چون زن جوانرا آب گرد آید خرج نکنند و مرد
نبیند تاسه کند چون صرع پدید آید و بسی باشد که
نیفتد چون صرع و جمله علامات صرع بر ایشان
پدید آید چون بیهوش و کف بر آوردن از دهن
و دست و پای فشاندن و چون مرده بیفتادن
بهترین آن باشد که مرد بوی رسد و تا این بودن
اشکم براندن خیارشنبر و شیرخشت و بنفشه
نیک باشد و بیفتاده بود هر چنگی می باید دادن
چون تخم خیار و زرنب و بهمن و آب کاسنی

وسکنجبین وکافور وچون سفناده باشد پایها
می باید مالیدن وانگشتان بروغن حلوف چرب کردن
وسر زهدان بدان جنبانیدن واندکی کندسه ورکوی
برسوختن وکوکرد وخرمیان وجاوشیر وبوبها کنده
بینی باز داشتن وهیچ بوی خوش نباید بوییدن
لیکن بویهای چون عود ومشک غالیه وعنبر بر سر زهدان
می باید مالیدن وشافه برگرفتن وقرص مورد دادن

باب هفتادم اندر بادی که در زهدان افتد

وخایه این باد را فتق گویند چون بعدان بلاغت
افتد درست نشود هرگز لیکن علاج باید کردن
تا صعبتر نشود ورنج کم نماید واین بر چهار گونه باشد
یکی از آب که در خایگان افتد وعلامتش آنست
که روشن شود وبانگ کند چنانکه بانگ مشک آب علامتش
آنست که بگشایی بنشیند چنانکه آب اشکم گشایند ودوم
از باد باشد علامتش که چون زه کمان کشیده باشد

ودرد کند وچون بخسبد باز نیست شود وقرار گیرد
معجون گرم باید خوردن وطلی از سروی گوزن و
مورد وسعد ومامیثا وسوس ومرزنگوش کرده باشند
وکندر ومر در کرده بود پس بند کند وبر احاسد واز رنج
آتش پرهیز کند وسیم از سه باشد که در کشد وخایه
فرو شود وچهارم از گوشت روده باشد که بدان مجری
فرو شود بهتر آن باشد که برنند هیچ نیست این علت را
بهتر از بر بستن نباشد وجماع کم کردن وهرچه باد
انگیزد نشاید خوردن وروغن مصطکی می باید
مالیدن

باب هفتاد و یکم

اند پایها وزا
نوها که درد کند نقرس وعرق النسا بدین باید هرگز
این کس ایمن نباشد وهمه عمر در احتیاط باشد بهانه
جوید این علت را معاودت کردن چون پای درد و
آماس باشد رگ باسلیق باید زدن چند کرت خون
برگرفتن وخوشتن را ضعیف کردن بادشاهیش

شکسته شود چه علت نباشد مگر از امتلا و چند گونه
دارد وهاء مسهل و از هر گونه شاید خوردن و
چندانک ممکن گردد غذا کم خوردن با ماده روی
تمامی بستدن دیگر پخته هلیله و بنفشه و خرمای
هندی و تربد سپید و سورنجان و بادیانه و گل
سرخ و تخم کاسنی و خیار چنبر و شیرخشت
ساخته باشد باید دادن و متواتر بسرکه و اسپیوش
طلی می کردن و اگر سرد و تر حاجت افتد آب کشنیز
تر و آب کاسنی و عنب الثعلب و سرکه و گلاب
و شیاف مامیثا و قوس ارمنی و صندل سپید و سرخ
و فوفل هندی و کافور و افیون بر نهد و گاه گاه آب
نیم گرم همی ریزد و طعام مزور و ماش با آلو خورد و کسنی
و کاهو و کشنیز تر و زیره بای ساده مغز بادام و اگر
درد نرم کند و اماس سست کند و رنگ سپید کی میل
دارد دلیل بلغم باشد علاج قی کردن تا شد و حب

تربد و گوشت و آب نخود با روغن شیر لخت خوردن
و آب سرد بسیار نباید خوردن و باری چند قی
باید کردن و روغن کنجد و روغن سداب مالیدن
و اسپرغم گرم بر نهادن و ریختن هر وقت و شب
البته بباید خوردن و حب سورنجان بکردن و چند
گونه خوردن تا صفرا و بلغم بیارد باب هفتاد
دوم اندر تب یک روزه اما از خشم باشد و اما از غم
و بیم و ترس اما از بسیاری خوردن یا در گرما بسیار نشستن
یا در آفتاب بسیار بودن یا از داروی تیز خوردن و یا از
رنج سفر و یا روزه داشتن یا بی خوابی بردن پس
بباید دانستن که از چه چیز افتاده است و بخلاف علاج
کردن اگر از بی خوابی باشد بخفتن و اگر از گرسنگی
باشد خوردن شد رنج اول بست و شکر باید خوردن
و آب نیم گرم بر ریختن و اساس بافتن و گوشت و شیرینی
خورد و با بها بسرکه و گلاب بشتن ه باب هفتاد سیم

اندر تب غب این تب که از صفرا باشد و دو گونه بود
یکی آن بود یک روز صعب باشد و یک روز سست تر باشد
و این را غب لازمه گویند و صفرا باشد اندر رگها توسیله
شده باشد و سلیم باشد که پادشاهی وی بیش از
چهارده روز و علاج از آب انار خوردن است با هلیله
زرد ده درمسنگ و شیرخشت چهل درمسنگ و جلاب
بیست درمسنگ و سقمونیا نیم دانگ تا مجلسی چند اجابت
کند و صفرا بیارد و تب زایل شود و غذا کشکاب خوردن
و دوغ گاو و کدو و اسفناج و ماش و عدس طعشیره
کرده بود و بامداد سکنجبین باید خوردن و جلاب و صندل
بر سر دل نهادن و پایها به آب نیم گرم باید شستن و سرکه
و جلاب و سر از آن مرغ بچه آغاز کردن و پس گوشت
بره و بزغاله ماهی تازه بسرکه کرده تا شفا یابد ان شاء الله

باب هفتاد و چهارم اندر تب چهارم

این از سودا باشد علامتش آن است که یک روز زاید و یک روز

نیاید از بن پرهیز سخت باید کردن کی قوت
ساقط شود و هنوز علت با وی باشد و تا جاد
علت کشد را قوت باید داشتن و دیگر روزها
نباید داشتن و نخوداب و گوشتابه و گوشت برشته
و گوشت بره و کباب اگر پیر باشد بیماری وی سودایی
باشد یا مرطوب ذوالحیت باید دادن تا دستی
چند سودا بیارد و بلغم و آنکه اگر انگبین و مصطکی
و عود و بادیان رومی خورد در آب انگبین دائم بخورد
پس اگر در این علت گرمی و تشنگی قوی تر باشد و آب
سرخ و استبر می شود رگ باسلیق بباید زدن و شش درج
بچند کرت خون بر گرفتن تا خون سودایی که گرد آمده
باشد بیرون آید و آب گاوزبان و شراب سیب
می باید دادن و البته سیر و عدس و گوشت گاو و
بادنجان و کرنب و چیزهای سودایی خوردن چون
این علت عسر سود بدین علتها ناید نشود و نیز آب

با افتیمون وبسفایج وحجر ارمنی باید دادن
وسکنجبین وجلاب تا تری طبعی حاصل شود
وسودای کهن وعسر زایل شود باب
هفتاد وپنجم اندر تب هر روزه این تب باشد
بلغمی علامتش آنست که هر روز بیاید وسرما
ولرزه اوی باشد ودیر گرم شود وچون دیر گرم شود
گرمای عظیم نباشد واین تب عسر وخطرناک باشد
تدبیر قی کردن باشد ونخست وتربد وشکر اسفید
یا گل انگبین هر روز مثقالی بخورد تا بتدریج طبع نرم
شود وتا تب باز کند وبلغم تر ودارد وبامداد جلاب
وانگبین خورد با سنگین تا معده قوی کند واب
کمتر باید خورد وجوشیده باید خورد ومزور ماش ونخود
باید خوردن با بکامه وسرکه بزرگ وقرص الو باید
خوردن کمادر کرو عصاره افسنتین وغافت ومصطکی
وسنبل واسارون ومقاج واذخر وانیسون کرده باشد

باب هفتاد وششم اندر تب مطبقه
یا ماء الاصول یا سکنجبین
این تب از خون باشد وعلامت آنست که از آن
وقت که تب گیرد همچنان دارد که البته دست باز
ندارد وگاه گاه سست تر کند وعلامت این با علامت
سرسام ماند وعلاجش خون است وکشکاب و
سکنجبین خوردن وخربزه هندو وکدو وخیار
ومیوهاء تر وسر بیش نهادن وبنفشه ونیلوفر
ببوی باز گرفتن واگر طبع نرم نباشد بشیر خشت وجلاب
واب خرمای هندی نرم باید کردن واین را لرز باشد
یا اندک باشد وبیشتر بوقت بهار بود ومردم برنا را
بود وانار ترش وشیرین وسیاه الو نیک باشد وبوسه
پایها می باید بستن باب هفتاد وهفتم اندر تب دق
این تب باشد نرم هرگز دست باز ندارد بشب وروز
وگاه وبی گاه وعلامت خاص اندرین تب آنست که هر
گاه که طعام بخورد اندکی وبسیار گرم تر شود وتب

پیدا نیاید و این تب خشک و نزار کند و عسر بود و خطر
ناک و بیشتر تابستان اندر بود و در هوای گرم و خشک
و مردم خشک مزاج و برنا را افتد و علاج این کس
باز آوردن است و اگر هیچ گونه ممکن گردد که شیر
شاید دادن شیر خر و شیر گاو و شیر زن می باید دادن
اگر شیر اندکی گرم تر شود کشکاب خورد و ماهی تازه
و کوچک و دوغ گاو شیرین و کدو و اسفناخ و خرچنگ
رودی یکسک کرده و گاه گاه اگر تب استوار شود و مرغ
بچه خانگی و کشکاب شاید که خورد و نیز آب
هر چند که تواند بخورد با جلاب الله گرسنگی و تشنگی
بود که جای گرم ننشیند و اندوه نرسد سخت زیان دارد و چشم
بردن و صندل و گلاب و کافور و برداو حلم می افکندن
و روغن بنفشه و نیلوفر بر سر و اندام می مالد و تا تواند در
آب در می نشیند و خربزه هندی و خیار می خورد و انار
شیرین و امرود و شکر خورد و نگاه دارد تا طبع محتبس نشود

و خطا باشد و اگر هیچ گونه محبب شود قرص
طباشیر و کافور بدهد و شراب سیب و به بکار دارد
و در کنار آب روان و سبزه نشیند و اگر هوا گرم باشد
نباید که آفتاب بیند الا که در خانه خنک و زیر زمین
نشیند یا با کوه شود که هوا سرد بود و سرد باشد
و کاهو و کشنیز زیان ندارد الا که همه خنکی سود
مند باشد با کاهو و اگر تب قوی باشد زرده خایه
نیم برشته و مرغ بچه کوچک شاید که خورد و اگر کشکاب
اسهال آرد نیم برشته باید کرد و کتیرا و صمغ عربی
و گل ارمنی هم در افکند تا شفا یابد

باب هشتم مساکر

اندر آبله و سرخچه هر چون کسی را تب مطبق
و لرز نباشد و سه روز و سه شب دارد و سست بکند
و پشت درد بکند و هر ساعتی از خواب بلرزد علامت
آبله باشد خاصه که در این وقت بسیار کس را آبله بدید
آمده بود و بیشتر کودک و برنا را آبله بود و بعضی چنین

کفته اند کی ابله بقیت خونی است کی کودک در شکم مادر

خورده باشد چه این شیر کی ما می بینیم خونست و شیر

در پستان سپید می شود که غذاست و سپید و چون

نکحند خون دروی بماند هم رنگ خویش کندش و خارکان

و آلت هم چنین غدد است چون مدتی دروی بیابد هم

رنگ وی شود و دلیل بر آنک اکر بسیار کرت حجامت بکنند چون

آب بست سپری کشت باز بستن خون آید صرف از آنک

هنوز سپید نشده باشد پس نزدیک بعضی پزشکان

فصد و عفونت طعامهای آن خون که این تن ما، کودک

اندر شکم مادر خود باشد در تن وی بماند باشد تا آن

وقت که عفونت هوا با عفونت طعامها کی میخورد با آن

یار شود ابله پدید آرد و اکر لطیف تر و کمتر باشد پس حصبه

پدید آید و ازین سبب است که دو علت همه کسی را باشد

پس چون این علت پدید آید در وقت رک اکحل باید

کشادن و بسیاری خون برداشتن و اکر این کس

کودک باشد و رک نتواند زدن حجامت بکند و خون بر کیرد

که این علت را چون کرمی نشاید شکستن و من دیدم کی

یکی را تب کرمی عظیم و علامات ترسناک پدیدار آمد و قیاس

چنان بود کی سر تا پا ابله باشد پس هر دو دست را رک

فرمودم زدن و خون برداشتن چندانک از هش بکشت

پس بوقت ابله بیرون آمد تا مدتی کردم بلکه ترسی داشت ابله

نبود و بیماری بروی آسان کشت و زود خلاص یافت

پس چون خون برداری شاید آنک ابله پدید آید اکر طبع

بسته باشد اندکی سفته و هلیله و خرمای هندی و شیر

خشت باید دادن تا محلل بر چهار صفراوی سوخته

فرود آورد و علت بروی آسان کردد پس اکر ابله پدید آمده

بود خون نشاید کرفتن و اشکم نشاید که نرم کی عسر تر

شود و بود که خطرناک کردد و چون ابله اش نکرده باشد

شراب کنند و باید دادن نیم مثقال هر چهار کرت

کودکانرا و دو مثقال دکرت بزرکانرا و اکر شراب کنند و باید

کودک را نیم دانگ کافور باید دادن بسه چهار کرت با شراب
سیب وسکنجبین ومردم را دانگیم یا دو دانگ باید دادن
ودر طعام مزوره عدس وسماق وبادام از اب غوره
وسماق وکلاب کی تخم دروی اغشته باشد از چشم
وبینی ودهن بچکانند تا اندر انجا بر نیاید وبهترین
واسان ترین ابله سپید وبهن وبر باشد وبترین
کوچک وکوچک وسیاه باشد وان ابله وسرخ حنبزه کی دانه
دانه بدا نیاید بل که چون کشته پاره پاره پدید اید بترین
مردم سرخ وجبری خطرناک باشد پس صبر وسلا را
وروغن می باید کردن تا بخته شود پس چون اب کرفت
وسپید کشت اب کز وکل سرخ وکزمازو وارد برنج
وکافور واب مورد ونمک با پر مرغ بر ابله باید چکانیدن
دو سه کرت تا سپید شود وخشک کردد والبته تا هیچ
ماندن وبکرمابه نباید شدن وکوشت وشیرینی نباید
خوردن که بسی کس سلامت یافته بخطا ودلیری کی بس

کی بس زود با حال بد رستان کوشند امدن دیکر باره
وبلاها پیدا نماید وتب باز ارد وخطر افتد ما دام
اب کشنیز تر وسماق وکلاب غرغره می باید کردن
ومضمضه می کردن تا اندر دهن وکلو کمتر بر اید وکسی را
که ابله نیامده باشد از ان کوزه وکاسه کی وی طعام وشراب
خورد نباید خوردن واندر ان خانه نباید شدن کی باز
شود این علت وهر علتی کی تری دارد چون ابله وکر
خیزه وکر وچشم درد وبا کند بغل وجذام ومانند این
همه با شود وصرع ودیوانکی ونقرس وکوری ودرد
دندان وسل وبیماری با دیکر همه بمیراث باز شود پس
اکر ابله اغاز کند بر امدن وزود بیرون نیاید وپخته نشود
انجیر باید دادن وحلبه وسپستان تا زود بیرون اید
وبزد **باب هفتاد دوم** نهم اندر لرزی که تب
نباشد سرما که با تب باشد از بلغم باشد کل انکبین
وقرص جاوشیر باید دادن والبته وماهی وشیرینی

ف
میوه و هیچ تری نخورد و نه هیچ سردی و آب بادیا
خورد و گوشت برشته و شراب کهن و مویز
طایفی خورد تا نافع باشد باب هشتاد دوم
اندر ریشها ریش بلخی را علاج رگ زدن است
و داروی شکم راندن خوردن و کافور بسیار بر
نهادن با برف و یخ و گوشت و شیرینی
نخورد رسل را علاج هم چنین است و اگر درد کند اندکی
روغن گل در مالیدن و تخم مورد و انجیر و مویز
و تخم کتان بر نهادن تا پخته شود پس اگر آماس
باشد و زود پخته نشود و سر باز نبود مرهم
دیاخلون بر نهد و اندکی صابون و خمیر ترش
و کمیز کبوتر بر نهد تا بپزد و سوراخ کند رهک
مدان را ریش روده خوانند و آن خون سوخته
خیزد و بهواهای خشک در افتد علاجش داروی
شکم راندن است دو سه کرت و گوشت و شیرینی

و موم روغن می مالیدن و آن رشته که از پای
می برآید برفق می کشیدن و بر یکی پاره سرب
می پیچیدن تا می آید و نگه داشتن تا گسسته نشود و در
روغن و در آب نهادن تا بیرون آید سوخته
است و گلاب و اسپیده و پتاشنه و کافور
و روغن تا بدها مالیدن و گویی باب کشنیز تر و
سبزیها دیگر سرد و تر کردن و برافراز او نهادن
تا زایل شود باب هشتاد سیوم اندر جراحتها
از صناعت پزشکی بیرون است و مرهمها
حاجت بیشتر آیند اما خویشتن را نگه باید داشت
از گوشت و شیرینی و شراب و پرهیز و راحتصال
کردن تا هر چه زودتر صلاح پذیرد اگر سر
ریش اسبر و سرخ و آماسیده باشد و درد کند
و چون شیر می زند خون بر باید کرفتن و هر
چند طبع محبس تر باشد از همه آماسها و رنجها

ایمن باشد باب هشتاد و چهارم دوم
اندکی و خارش این علت سخت عسر است و
اول سخت قوا باید کرفتن و رک زدن و مسهل
خوردن دو سه کرت و حب صبر خوردن با بحنه
بنفشه و هلیله باب دو انار با شیرخشت و بس
ازان معجون کشمش بکار داشتن و هر روز
بنج درم سنک اطریفل کوچک می خوردن و متواتر
کرمابه بکار داشتن و هر روز بنج درم سنک
اطریفل کوچک بخوردن که هیچ بهتر ازان کرمابه نیست
وسبر باب نیم کرم و هیچ شوربا و هیچ شیرینی
نباید خوردن و کوشت و شراب زیان دارد و اکر تر
باشد اهک و روغن کل مالد و کوکرد نیک باشد و کر
خشک را میعه و سیماب و مرهم اسپیداب و مرهم
دار سنک و کهنه زر کران و کافور و سرکه و روغن مالد
وکوکرد و کلاب نیک باشد و علی سر احوال معد و رکها

باکیزه باید داشتن اصول و خارش عسر و کهن را
خوردن شراب نیست و روغن بادام بالعاب اسبغول
و شرابهای سرد و تر و اطریفل کوچک و معجون لجاج باید
خوردن باب هشتاد و سیم اندر اسن بارس این علت را خون
باید کرفتن از رک باسلیق و مرهم کافور باید نهادن و سوخته
همی مالدن و اکر بدین زایل نشود چاره بیا بها افکندن تا
خون ها سد بکشد و کمر دمیتر و ما بهاق و نهستن و قی کردن
نیک باشد و همه خنکی باید خوردن باب
هشتاد و چهارم اندر داء الثعلب این علت از جمله کونه
باشد یکی خونی علامتش سرخی انجا بکه بود و درد کردن
و اسبر شدن و علاجش رک باسلیق و قیفال زدن
است و شیر خشت و بنفشه و خرمای هندی
خوردن با آب نیم کرم و شیر خشت دوم از صفرا باشد
و علامتش زردی از جایکه و خشکی و خارش و سوزش
کردن علاجش آب دو انار بخته هلیله خوردن و داروی بقه

ولعاب اسپیوش مالیدن و آب نیم گرم ریختن
و اطریفل بکار داشتن و بسرکه و گلاب غرغره
کردن و سیم از بلغم باشد و علامتش سپیدی آنجایگه بود
علاجش حب قوقیا خوردن است و بر گوی خاس مالیدن
و بابارهٔ فیقرا و عاقرقرحا و سپندان غرغره و
مضمضه کردن و طعام برشته خوردن و تباه و رشتک
خوردن و گل انگبین و معجونها گرم خوردن و کندر خا
ییدن و انچهارم از سودا باشد و علامتش آنست
که آنجایگه سیاه باشد و شوره دارد و خداوند علت
رنج و سفر برده باشند باید داشتن بود علاجش همه
چیزها تر بود و نرم که تن فربه کند و طعامها گرم و نرم
خوردن و شوربای چرب و شیرینی و شیر با جلاب
خوردن نیک باشد باب هشتاد و
پنجم اندر موی براوردن موی براوردن لادن و مگس
سوخته و پوست فندق سوخته و روغن خایه

و روغن ناردین و روغن سوسن مالیدن و منوانش
با آب چغندر شستن و با آب خطمی و پرسیاوشان
و شقایق و آمله مالیدن و طعامها چرب و شیرین
خوردن و شوری کمتر خوردن و گرمابه رفتن
و از گرسنگی و تشنگی پرهیز باید کردن باب
هشتاد و ششم اندر رنگ کردن موی سر خضاب
را داروهای بسیارست که گفته اند چون مازو و شب
ارتیانه و مانند این لیکن مگر این همه زیان دارد و بهترین
وسمه و حناست که هم سیاه بکند و هم حیری را زیان
ندارد و آب برگ جوز و برگ وسمه و آب اغسته نیک باشد
و سر آن را بروغن بنفشه مالیدن تا روشن شود
باب هشتاد و هفتم اندر خلیدن موی
این را هیچ چیز بهتر از آب نیم گرم نیست در گرمابه
و لعاب اسپیوش و خطمی و بهدانه و آب آمله و آب
پرسیاوشان و آب نیل و برگ چغندر و شقایق مالیدن

وهلیله پرورده خوردن وطریفل خوردن والبته
شوری وتیزی خوردن وبگرمابه نشدن و
جماع کمتر کردن باب هشتاد هشتم نودم اندر بهق
این را پارسی جوان آلهای گویند دو گونه باشد یکی سپید
ویکی سیاه باشد ومقدمه جذام بود وسپید مقدمه
برص باشد وسپید از بلغم وسیاه از سودا اول دارو باید
خوردن حب نفط وحب سکبینج وحب قوقیا
وحب اسمون وازهمه چیزها سوداوی وبلغمی پرهیز
کند وگوشت برشته خورد وشیرینی ومعجون گرم
خورد چون سلیما واطریفل بزرگ واسطمخیقون
ولوغاذیا وطلی از روغناس وکندسه ونطرون
کرده وتخم ترب وشیطرج باسرکه کهن طلا کند تا بهتر
شود باب هشتاد ونهم نودیکم اندر ازخ یعنی
وارک اگر یکی یا دو باشد بناخن بر باید برین یا بانتش
بسوختن پس اگر بسیار باشد دارو مسهل باید خوردن

تا بلغم برآید این از بلغم باشد وطعام برشته باید وخشک
تا شفا یابد ان شاء الله باب نودم نود دوم
اندر پیوند یعنی گندرون این از سودا باشد وخون سوخته
اگر اندکی بود روغن گندم وروغن بخود وکتیرا وسرکه
ومغز ساق گاو ومغز پشت ماروی گوسفند گرم اندر
مالد پس اگر بسیار باشد دارو شاید خوردن تا این از
بلغم وصفرای سوخته باشد وطعام مزور وماش
واسفناج ومرغ خانگی وروغن بادام وچیزهای
وخوز صافی انگور وشراب از شیر سرخ کرده کجه
اغشته وکشنیز تر وعنب الثعلب داده باشد واندک
خون برگیرد اگر بسیار برگیرد خون ساقط کند وبهر کرت
تدریجاه درمسنگ می گیرد وچون حاصی یا جای می
گیرد وشراب خشخاش ولعاب اسپیوش وسکنجبین
وجلاب می خورد باب نود ویکم اندر کشنرم
این علت بیشتر از صفرا بود هلیله وگل سرخ وبنفشه

وتخم کاسنی و خرما هندی و شیرخشت بباید خوردن
وسرکه و گلاب مالیدن و کاهگل و آب نیم گرم بر ریختن
واسفناخ و ماش و لبلاب و جو و بادام و عدس
خوردن باب نود و دوم اندر گندی دهن
این از بخار معده باشد یا از تباهی دندانها اگر از بخار
معده باشد علاجش آنست که مسهل بخورد و بعد از آن
اطریفل بکار دارد و معجون نجاح و غرغره کند و
طعامهای و اگر از تباهی دندانها باشد از بخار معده
باشد که از بن دندانها منوانتخون همی اید چون برین
مثال باشد مورد و گلنار و گل سرخ و هلیله و عدس
و طباشیر و زرنیخ سرخ و زرد باید مالیدن تا گند
دهن زایل شود باب نود سیم اندر اتشک
ورشک این علت نیز از رطوبت و بلغم خیزد و عفونات
تن اگر اندکی بود کندسه بر خویشتن و بر جامه دود کنند
و اگر بسیار بود سیماب و کندسه و میعه و سایله در

در گرمابه در خویشتن مالیدن و اگر بدین زایل نشود
دارو باید خوردن تا بکل زایل باب اندر اب امدن از دهن
نود چهارم بسیار از بخار و رطوبت و صفرا خیزد غرغره
باید کردن بسرکه و گلاب و انگبین یا شکر اسپید
و سر از ان هر بامداد ده درمسنگ برگ کاسنی باید یکی مگر
درشت باید خوردن و اگر بدین زایل نشود هر روز
بامداد ده درمسنگ سبست جو و گندم باید خوردن و اگر بدین
زایل نشود هر روز بامداد ده درمسنگ سبست جو و گندم باید
خوردن بی اب و اگر بدین زایل نشود قی باید کردن
و بامداد هلیله زرد اندر دهن داشتن یک ساعت و اگر
بدین چیزها که گفتیم زایل نشود داروی اشکم ران باید
خوردن و طریفل خوردن باب نود پنجم چهارم
اندر حون نگاه داشتن تا نگند داول حقنه باید کردن
سه مرغ و روغن و بوره و نیک با شکونه بکردن با هم
ثقلی که اندر شکم باشد بیرون اید و سه بار چنین بکند

بس صبر و مورد و رامک و اقاقیا و کافور و گلاب اندر شکم
کنند و اندر بندگشایها مالند با نمک یا نکنند و مادام دارو
افکنده دارند تا شکم اماس نکند و روغن زنبق در بینی
افکنند تا مغز قوی شاید و اگر موی را انقطوان شد اندچند
سالها هیچ خلل نیابد و نکند و نپوسد باب
نود ششم اندر رها یه غلام و سنان کنیزک کوچک که
داشتن زهره بباید سودن با آب و بر آنجا مالیدن و برگوی
سرکه تر کردن و بروی نهادن و بستن و سه روز
بگشودن و یکی با سه بار چنین باید کردن تا مراد
حاصل آید و شب تمامی بروغن بسایند و هر گاه که
همی باید مالیدن همچنان خود بماند باب
نود و هفتم اندر ناخن که کج شود و اهم چیدن
و زشت بود این علت بیه در باید پختن تا نرم شود
پس باهن بکاوند تا راست شود پس اگر صعب سلخ
و ناخوش شده باشد سودن و سرکه در بندد و نمک

و دردی سرکه و اگر همه ناخنها باشد دارو باید
خوردن باب نود و هشتم اندر
چکیدن دست و پای این را کتیرا و مازو و زعفران
و نشاسته و اشق با بیه مرغ اندر روغن گل و موم
زرد و موم روغن بکردن و در آن شکافها نها
دن و معجون نجاح خوردن و شوربای جرب
و از گرد و خاک دور باید شدن تا شفا یابد
باب نود و نهم اندر فربه کردن
تن هر کرا باید که تن فربه شود شیرینی و چربی
باید خوردن و شوری و تیزی نخوردن الا
چندانک شهوت طعام انگیزد و بستر نرم نگاه
داشتن و پیش از طعام اندک حرکتی باید کردن
و پس طعام گرمابه بکار باید داشتن و نشاط
کردن و شراب خوردن و روزه نداشتن
و از مغزها جوز و بادام و جوز هندی و جلغوزه

و پسته و فندق بسیار خوردن و گندم و برنج
شیر پخته خوردن و معجونی باشد از گوز و گندم
و کسیلج و مغزها و تخمها چرب در کرده باشند
می خورد و هریسه بگوشت گاو فربه کرده با گوشت
مرغ با گوزآب کانونی و انجیر و از گوز و شیر
گوسفند و گوز و شیر تر خوردن با شکر اسپید
باب صدم اندر نزار کردن تن
این حالها را نماز بسیار کردن و روزه بسیار
داشتن و کم خفتن و بر جای خشک نشستن
و خفتن و جماع کردن و ریاضت قوی کردن
و دارو خوردن و ترشیها و تیزیها خوردن
و رنج بردن تا مقصود حاصل شود باب
صد و یکم اندر آب پشت افزون کردن این
حال را تدبیر آنست که فربه کردن تن را باشد
معجون الحبوب خورد و سره سقنقور و خاولنجان

و زرده خایه و تخم کرنج و پیاز کرد سپید و ماهی تازه
و گرم مزاج را شیر با انگبین باید خوردن هر روز بامداد
و سرد مزاج را دارچینی چینی و قرنفل و بسباسه
و لسان العصافیر و بوزیدان و خاولنجان خوردن
هر روز قدر یک مثقال با زرده خایه با انگبین و گوشت
پخته و پیاز و باقلی بخورد باب صد و دوم
اندر آب پشت کم کردن تا رنج نماند آب پشت را
کم کردن تخم بربهن و سداب و سه دانه و گلنار
بکوبد و هر بامدادی قدر سه درم سنگ بخورد و ترشی
و شیرینی و عدس و سماق و زرشک و آب غوره و انار
دانه و سرکه خوردن تا شفا یابد باب
صد و سیم اندر بزرگ کردن قضیب می باید مالیدن
منوانه و آب گرم ریختن و سرش با زبون می مالیدن
و خراطین گویند کرمکی باشد سرخ در زیر زمین
باشد جای که نمناک باشد با روغن زیبق

بریان کردن و در مالیدن و گفته اند موم روغن
بر وی طلی کند چند بار و هر روز بشیر جنش مالد
چند بار و الا بگیرد خراطین و پاره پاره کند و بافتاب
خشک کند و بروغن زنبق بساید و بوسته نر قضیب
طلی کند باب صد و چهارم اندر تنگ کردن
کس سکر و قرنفل و مازو و گلنار و مشک باید سودن
و شافه کردن و برخویشتن برگرفتن تا تنگ شود ه ن

باب صد و پنجم اندر تری بردن از فرج زنان
گلنار سال کبابه و عاقرقرحا و سنبل و خون سیاوشان
و سعه و مازو و گلنار و کوم دانه و سعد و بلبل و زنجسد
و دارچینی چینی و سکر و خشک نرم باید سودن این جمله
و بشراب کهنه غایت شافه کند و برگیرد

باب صد و ششم کسی که فرزند خواهد
این حال را باید که مرد و زن پر عهد باشند از
مجامعت کردن و دراز وقت جنب نباشند و غذای

چرب و شیرین خورده بود و باید که گاه بمزاج مشغول کردد
تا آب بسیار گرد آید و زن را نزدیک باشد سرشب آن
از حیض بوقت سحر قصد کند و سر زن زیرتر
باید و سرون بالا چون مرد از وی فارغ شود زن هیچ
گونه حرکت نکند الا هم چنان به پشت باز خفته بود
و بالش اندر زیر سرون کرده بود تا آب بیرون نیفکند
و مرد باید که آنگه آب افکند که اثر رحم و بینی زن بلند
که وی را شهوت نجنبد تا هر دو آب یکجا گرد آید و بهم
دیگر پیوندد چون آب گرفت بیرون نیاید تا ده روز ملتزن
مشغول نشود تا آنکه بسته باشد بگذارد و حرکت دیگر جا به
نرود و هیچ چیز دیگران بر نگیرد شافه که از ربیعه و چند
بیدانستر و حارجه و جاوشیر و حب البان و حب
البلسان و قسط بحری و سنبل و مقل کرده باشند با شراب
کهن آغشته شافه برگیرند تا زهدان او چنان کند کی آب
به بند چون رها نکند باب صد و هفتم اندر باز داشتن

استنی از پس مجامعت اندکی قطران بر خوستن
کیر دیاب سداب باندکی پشم پاشنان از مجامعت
اندکی قطران بر کیر دو سه دست را بروغن حرب کند
وزن رحم را باب سداب وکرفس وابهل دله ومشک
طرا مسبع وسلیخه حیض بیارد وکودک مرده بیفکند

باب صد وهشتم اندر زود مست شدن ه

لفاج وبنک سیاه وافیون وجوز بویا وسک وعود اندر
شراب کند وبدهد اندر میان شراب خوردن زود
مست شود **باب صد ونهم** اندر دیر مست
شدن خواهی که دیر مست شوی وشراب بسیار
توانی خوردن شیرینی باید خوردن وثرید سکباج و
شوربای چرب باید وکرنب وقنبیط وعدس خوردن
ونقل کم خوردن الا که به بخورد ونه بشتی یا قلی سر خورد
باب صد ودهم خمار را چون خواب بست و بعد از آن
ریاضت وسخن لطیف شنودن ونرم گفتن وانکس

که طبع باو بسازد وخوش آید پس بگرمابه شدن وفقاع
ناردانی خوردن وگلاب وکافور بوییدن وبر سر نهادن
وبوبها سرد و تر چو بنفشه وشنبلید ونیلوفر پیش نهادن
وبوییدن واشامه ترنج ومغز بادام خوردن نیک باشد
بوقت شهوت طعام وبابها ما لیدن و طبع فرود آوردن
وجماع کردن پس اگر هم چنان رنج نماید سه شراب
روشن باز خوردن **باب صد یازدهم** اندر
تدبیر کردن مسافر کسی که سفر خواهد کردن چون
بر خواهد نشستن بباید که معده پر بود ونه سخت تهی
واگر تابستان باشد اندکی سنجو وسکر وگلاب تر
کرده بخورد واگر زمستان بود گل بشکر بخورد وباول که
بر نشیند نراند الا بتدریج واگر بسبب روزه امتلا رفته
باشد هیچ نا خورده بر نشیند تا گرسنه شود نیک واگر
میان تابستان بود هر وقت اندکی سکنجبین بخورد
قدری سرکه یا نار افشرده وبر آب وسیب وانبرود

خورد و آب این منزل دیگر همی ریزد تا طعامها یک با یک
دیگر آمیخته شود و سازگار باشد و در وقت و در وقت
که فرود آید تا ساکن نگردد هیچ طعام نخورد پس اگر سخت
گرسنه باشد نخست چیزی نخورد تا صفرا ساکن شود
خاصه در تابستان و مرد برنا را اگر تواند یک ساعت
بخسبد و اگر تابستان باشد جای خنک و اگر زمستان
باشد جای گرم پس آنگاه طعام خورد و اگر این کس
محرور باشد دوغ و ماست و افشره خورد و اگر سرد
مزاج بود کباب و انگبین و شوربای نخود بسیار در کرده
و در سفر هیچ شراب و گوشت و شیرینی کمتر خورد
بهتر باشد که این همه تب آرد و عفونت هوا غریب
زود بخویشتن کشد و در تن اثر کند و مجامعت بسیار
کردن اندر سفر نقرس آرد اندر بندها و بهر منزل
بگرمابه شدن نیکو باشد چون امتلا و گرانی بیند اندر تن
زود خون بردارد چه هوا مختلف و آبها و طعامها

گوناگون اخلاط عفن کند و خون فاسد گرداند و سوختن
پس تا بتوانی تن را پاکیزه باید داشتن تا علتها راه نیابد

باب صد و دوازدهم اندر دریا نشستن

کسی که اندر دریا خواهد نشستن چند روز باید که
خویشتن بر شراب به و سیب و نار و غوره و ریواج
عادت کند و طعام ترش و قابض خورد چون عدس
و غوره باد و چون اندر دریا نشیند جوزی و شیرینی
و سوربا نخورد الا ترش و افشره و مصوص و مانند
آن تا منش گردن نیارد و اسهال و قی و تاسه و دو سه
روز البته اندر آب ننگرد و طعام کم خورد پس بتدریج اندک
اندک در آب می نگرد و بر طعام دریا اندر عادت کند

باب صد و سیزدهم اندر نگاه داشتن تن

درستی درستی تن نگاه داشتن نخست عادت
نگاه داشتن است که چنین گوید بقراط العادة
طبیعة خامسة و آن عادت نیز که بد بود نشاید از وی

یکبار دیر کردیدن الا بتدریج تا عادت نیک آید اما
چنان می باید که معده همیشه سبک باشد پس وقتی که
اتفاق افتد که بسیار باید خوردن باید که چون بسیار
خورد قی بکند و یا اندکی حرکتی بکند و روز دیگر تلافی کند
بگرسنگی و هر سالی دو بار مسهل باید خوردن لطیف
بوقت بهار و خزان تا علتها حیز نگردد و مسهلها
قوی حاجت نیفتد و بهر ماه دو بار قی باید کردن
تا معده صافی و پاکیزه گردد از فضول و هر چند
گاه غرغره کند تا دماغ و رگها و پیها پاکیزه و سبک
کند و هرگز تا تواند گرد طعام نخورد تا ثقل پیشین
فرو کند تا پیها سخت گردد بطرب طعام آید و ثقیت
ثقلی را که در معده باشد زیر شود و فضله که استاده
باشد نگذارد پس از طعام البته هیچ حرکت نکند
الا که طعام بافراط خورده باشد اندکی حرکت کند
تا از سر معده فرو شود و البته میوه تر نخورد

و بر سر طعام آب بسیار نخورد الا تشنگی قوی کند
و آن وقت نیز اندکی باید خورد و سرد و سرد باید
خوردن و آن روز که ماهی تازه خورده باشد شیر
و خایه نخورد و عدس و کرنب و گوشت گاو نخورد
که بیم فالج و لقوه بود و از ان و ازین علتهای خیزد تا
بتابستان طعام بیشتر ماست و دوغ و افشره و بوارد
خورد و بزمستان هریسه و رشیدک و قلیه و کباب
و شیرینی و عصیده خوردن و خورشها گرم و گرسنه
باید خوردن و سرد نباید خوردن و بتابستان خنک
خنک ترین وقتی خورد و گرم ترین و بیشتری بگرمابه
نشود الا آن وقت که خواهد فربه شود نزدیک
پزشکان استاد هم ستوده نیست و بگرسنگی غایت
نباید که صفرا انگیزد و خشکی و از ان علتها بد و نقرس
پدید آید و دردسرها و خام باده و سوندها چی خلطها
ناپخته و بلغم خام از معده برگها و پیها ریزد و البته اندر

اندکو مابه اب نخورد و خربزه هندو و میوه تر
هیچ نخورد که هم استسقا باشد و جماع نکند که هم
خفقان و مرگ مفاجا و نقرس و عرق النسا و
علتها چشم خیزد و اندر گرمابه نخسبد که هم فالج
و لقوه باشد و مجامعت کرده یک دو ساعت بگرمابه
نشود که گرمابه هم چون استفراغ است تمام و دو
استفراغ بست و چهار ساعت اندر بدن الانسان
و استفراغ جماع کردن است و رگ زدن است و دارو
خوردن و قی کردن و اب تاختن راندن و عرق
اوردن و دویدن و لسیری و گرسنگی جماع کردن
زیان دارد و پس اگر ناچار بود بر سیری کم مضرت تر
باشد از انک بگرسنگی و بدتر و نکوهنده تر همه حالها
او حمل الطعام علی الطعام است هنوز طعام پیشین
ناگواشته چیزی دیگر خورد اگر اندک بود و اگر بسیار
پرهیز باید کردن تا تن براحت باشد و مثال او

چون دیگی باشد که اب اندر کنی و اندکی گوشت
و الت در کنی تا بجوشد اب بسر فرو ریزی دیگر
پاره گوشت و الت در کنی و می جوشانی انان بعضی
سوخته و بعضی پخته و بعضی نیم پخته و بعضی تمام
پخته و هیچ مزه و طعام ندارد و مردم چون طعام
خورند ارام و قرار و سکون اولیتر تا نیم هضم شوند
از تن خواب پس اگر خواهد خوردن از پس ان
خورد و هر نان که خورد باید که دیگر روزه باشد و غو
دباو تازه با و برنج و ماهی تام نباید خوردن که قولنج ارد
و هیچ طعام نباید که غایت مسل دارد بدانج او باشد
اگر ترشی می باید با معده و اعضا را ضعیف و هن
بیارد و سرکه زهر را طعامها غایت گو شند دادن
نباید نباید و شیرینها کلت جگر را و اسپرز را سده انگیزد
و زبان دارد و چربها معده را و روده را سست کند و
شوربها روده را ببرند و ترشیها و تیزیها بوسسته را در بر کنند

ودهانه معده را زیان دارد پس همه چیزها بر
اعتدال باید که بود تا منفعت از مضرت از ایشان
وبشکنند وهیچ مغزی را که کهن گشته نباید خوردن
و روغن تهی کسته نخورد که زهر باشد و نان گرم که در
وقت از تنور بر آورده باشد و سرآید تو سیک نباید
خورد که خطا باشد و هرچه از طبع وی بیفزاید کبرد
الحاج نباید کردن از چیز و دست بباید داشتن چنانک
اگر کسی را خواب نیاید خفتن و اگر خواب آید خفتن
زیان دارد و اگر گرسنه باشی نان ناخوردن زیان کند
و اگر طبع بمجامعت کردن حریص باشد و خواهان
و ان کس بجهل منع کند اماس گلیتین و درخایه و زنهار
و بوقت شهوت و شهوتهای دیگر کند و عاجز کرده اند
و هم چنین تجهد کردن بی آنک طبع خواهان و تقاضا
کن باشد سخت زیان دارد و اگر طبع اجابت خواهد و منع
کنی نیم قولنج باشد و اگر تن خواهان نباشد درد مقعد

و بواسیر آرد و اگر آب تاختن تقاضا کند و بسیار
صبر کنی ادرار البول آرد یعنی بستگی آب تاختن
و مانند این بسیار است پس چنان باید که احوال گفته
اند بر اعتدال نگه داشته آید که حکیمان چنین گفته اند
الطبیب خادم الطبیعة پس روا که طبیب طبیعت است
و باید بودن که آنچه طبیعت کند خدای و سماوی بود
و بیمار و پزشک تا جای تدبیر تواند کردن و بهر حال
بر رفق و لطافت پس رو طبیعت می باید بودن و هر
کس را چنان عادت رفته است در ریاضت می باید کردن
اگر ساده کند مخمور از رمق بر قدر دو ست گام او صد
نباید رفتن و اگر سوار رود قدر نیم فرسنگ یا فرسنگی و
مرطوب را سخت تن و گرم تن باید رفتن قدر هزار
گام یا دو هزار و اگر سوار بود فرسنگی و نیم یا دو فرسنگ
باید راندن چندانک گرم شود و مرطوب را اگر عرق
نیاید و ماندن شود بهتر باشد محرور را چون اندر

گرمابه شود در وقت باید که آب نیم گرم بر ریزد و هیچ
صبر نکند و آب خوش باید و کنزه و طلخ و شب دارو
و گوگرد دار ساید و بسیاری نباید دستن و اندر مسامّی
خانه باید بودن و در بیرونی باز کردن و صندل و گلاب
و کافور سوختن و سیب و به و ازبرج و سندرس
و گل سرخ اندر خویشتن مالیدن و چون بر آید اسکنجبین
و نارنگی و شراب غوره و ریواج خوردن و ساعتی
بیک هیچ حرکتی ناکردن و گلاب و کافور بر خویشتن
ریختن و مرطوب را آب شور و کبریتی و رعی و شبی
بهتر باشد و بگرمابه درونی باید شستن و آب و
غالیه و عود و کندر باید سوختن و سعد و نمک اندر آن
مالیدن و چون بیرون آید گل انگبین و ماء العسل و گوارشها
گرم خوردن و بهترین رسم طعام خوردن آنست
که هر دو روز و سه روز نان خورد و کسی بود که یک روز
یکبار نان خورد هم بر آن عادت نگه باید داشتن فاما اگر

پزشکان پسندیده اند آنست که بامداد و شبانگه و دیگر
روز نماز پیشین تا بهر دو روز سه کرت خواسته باشد
و خورده و وزن طعام بحسب بزرگی و کوچکی مقدار و جگر
باشد که طعام برد و بر حسب کار و رنج اما بر اطلاق اگر
اگر طریق اعتدال نازک نان خورش دو رطل بوزن
بغداد و آب رطلی و شراب رطلی و نیم و از میوه هر چه
کمتر خورد بهتر باشد و هر احتراز که ممکن گردد اندر
مجامعت باید کردن و بیست و چهار ساعت اندر
دو کرت نشاید و اگر هر شبا روزی یکبار باشد به از آنک
یکی هفته دو کرت باشد و هر دو یکبار باشد و اندر
گرمابه و بر پای و بر پهلوی و بپشت باز خفته این همه
زیان دارد الا بر رسم و عادت و چون فارغ گشت بپشت
باز خسپد یک دو ساعت تا کرده را ندم کند و دیگر روز
رنج و تشنگی نخورد و تا تواند هیچ رنجی نبرد و زرده ی
خایه با شیر و انگبین خورد و قلیه و گوشت و گزر

وبا بلی و پیاز وان روزکی قی کند البته ترشی نخورد
تا بر و سینه درست نکند وچون از قی فارغ شود
حلاب نیم گرم باید خوردن و خفتن واز روز
هیچ نخوردن و شوانتر طبع نرم باید داشتن
وگوش از ریمه پاک باید داشتن ودندانها
بشستن و مسواک پاک دارد یا صاف وقوی کند
وگوش را بو فتها روغن گل و بنفشه چرب کند
وبعضی اطبا گفته اند کی بسالی دوازده بار بیش
شراب نباید خوردن با مستی اید شاید تا طبع
دلیر شود و بر اطاقت عادت نکند کی اگر روزی ضرو
رتی باشد طاقت ندارد و رای بعضی اطبا انست
کی حال تر دستی دلیر تر زیدگانی کرده اید و باپاک تر
رسته اید و غرض از بوی است کی طبع بان خطا
وغلط عادت کند اگر وقتی ضرورت باشد بر تابد
وطاقت ان دارد و نیز حالی بعیش خوشتر باشد

لیکن بیشتر پزشکان یعنی طبیبان بر معنی
وحاذق این را منکرند و نزدیک ارسطاطالیس
شراب خوردن سخن منکرست واو هرگز نخوردی
پرسیدند از وی وگفتند لم لا تشرب الخمر جواب
داد لا اشرب شيئا يشرب عقلي وچون از روزه
وگرسنگی قوی بطعام رسی بیکبار معده پر نباید کردن
المتدرج اندک اندک تا تسکین بدید اید وچون
معده قوی طعام بپذیرفت و ساکن گشت وان صفرا
نشست نشاید خوردن که بسیار دیدم چنین
که بیماریها صعب وگران اورده است ۵ باب
صد و چهاردهم اندر منفعتها جماع اول
انست که تن سبک کند و نشاط و نفس چشم نشاند
وغم و اندیشه ببرد و بسیار دیدم که از دهشت
ومالیخولیا و دیوانگی شفا یافتند و عشق عاشقان
نشاند و اگرچه با معشوق نباشند و سر و چشم

و مغز سبک گرداند و از گرانی که استاده باشد
تخفیف آرد و نهار و گرده و خایگان و مثانه
صافی کند ه باب صد و پانزدهم
اندر مضرت جماع کردن است که روشنایی چشم را
خلل آرد و زود پیر کند و موی سپید کند و ضعیف
گرداند و مردم نزار اندر مجامعت افراط کند
بیم باشد و تن نزار کند و پی‌ها ضعیف کند و
علی الاحوال مردم فربه و سرخ و اسپید و جوان
طاقت نیارند اندر آن و بوقت بهار احتمال
بیش کند و بزمستان بترین و قتی خزان باشد
و بتابستان و مردم دموی را پرهیز بیشتر باید
کردن باب صد و شانزدهم
اندر قی کردن چون پر طعام باشد معده صافی
بکند و طعام بگوارد و دماغ پاک و قوی بکند و پی‌ها
سخت بکند و سر و چشم را سبک بکند از گرانی و تن

و چشم روشن کند و چون ماهی و باد زیادت
کنی تن نزار کند و بر و سینه را زیان دارد و بسیار
باشد کی از تیر و رگی بگسلد و خوش باید که احتراز
کرده آید از بس طعام و شراب بسیار و بوقت گرم
و چشمها بو فایده بزرگ بود و بعد از آن شوربای
خورد و خمر نرب و شبت و ماهی تازه و شور
و باقلی و شیرین و هر چیز بافراط خورد باید کی
قی کند و بتقاع گرم و نیم گرم و سکنگبین گرم کرده بسیار
خورد بسا لست و قی کردن عثنها بلغمی را خاصه
نقرس و درد بندها و پشت درد را سخت نیک است
کسی را که گردن ستبر باشد و سینه فراخ و بسیار
گوشت باشد هیچ مضرت نکند قی کردن و کسی را
که گردن باریک بود و بلند بالا بود و سینه و استخوان
گلو پیدا از معالجه پرهیز باید کردن که خطا
بود باب صد و هفدهم اندر نفع

داروی سکم را نخوردن
وضد داروها خوردن
بر ترتیب و نظام رکنی عظیم و علاج قوی است
درین درستی و نگاه داشتن اگر بر علم و نظام باید
که غرض اندر صفرا بود و بلغم رانده شود هر منفعت
که طلب کرده باشی مضرت شود و بار اندوه او لیکن
و اگر ایچ غرض باشد بیرون شود قیاس نشاید کرد
منفعت ازانکه سبب زندگانی و تفاوت درستی
باشد پس نزدیک بزرگان و پزشکان چنانست که
کوتن با کیزه داری و با هیچ بیماری و درد و عارضی
نیارد و مردم سلامت زیند و هر گونه طعام و شراب
مخورد و بسال اندر یکدو بار چیزی خوردکی از خلطی
زیادت باشد و مضرت کردن و تن را بیمار کردن
بیرون کند تا وی بسلامت بماند و محتاج تن کس بدارو
خوردن مردم استبر و فربه باشد خاصه کسی که گوشت
و شیرینی و شراب بسیار خورد و بسیار خواب باشد

ومیوه و طعامهای گوناگون بسیاری خورد
و کسی که تنرا رو ضعیف باشد یا روزه بسیار دارد
و طعام کم خورد دارو نیز کم باید خورد یا ضعف
نیارد و طبع مجنب کردن بطعامهای چرب و شیرین
و نخوداب و زمستان از آفتاب پرهیز و کسی را که علت
بلغم باشد و سودا حب باید خورد و صفراوی را
شراب و حقنه و سفوف باید خورد چون علتی
بلغمی در سر باشد حبهای بزرگ باید خوردن چون
نزدیک معده و روده و سینه کوچک باید خوردن
و مخرور را حب نباید دادن و اندر میان نرم باری
گرم و سرما و صعب دارو نباید خورد و نباید زد
الا که ضرورت باشد و از پس دارو پرهیزی قوی
باید کردن و دو سه روز دیگر مایه رهنند و اگر شراب
خورد با چیزی باید خوردن و ترشی قوی و شوری
قوی و میوه تر و حبزهای دیگر پرکوار که معده را

بونجاند البته نباید خوردن و چون از دارو فارغ شده
باشد خواب و آرام او لیکن و دارو کارنا کرده اندر گرمابه
نباید شدن و یک روز دو بار دارو نباید دادن
که قوی باشد که خطا بود و نا هیچ گونه بوی دارو از گلو
ای طعام نباید خورد تا بعد از بوی دارو پاک شدن
پس شربتی آب نیم گرم بباید خوردن و آن روز البته
طعام و شراب نخوردن برخی پزشکان رخصت
داده اند برای تشنگی کمتر کنند و ناچار اسهال کرده
اسهال کرده باشد عوض خواهد و آب جو بید و آب
بسیار خوردن آن روز سخت زیان دارد پس اگر
اسهال بسی کند شراب سیب و به بدهند و صمغ عربی
و اسپغول بریشته و آب برنج بریشته با مغز بادام

باب صد و هژدهم

اندر نفع خون گرفتن و ضرر وی از جهت بسیار
گرفتن روز رد شود و هم استسقا باشد و شهوت

طعام ببرد و قوت ساقط شود و زود پیر کند و
معده و جگر و دل ضعیف کند و بی قوت و فقع لنج و فالج
و رعشه و لقوه و استرخا پدید آرد و آنرا که گوشتی بوقت
حاجت دمل آرد و سها کرم و سرسام و برسام و تب
مطبق و آبله و خون زیر پوست آمدن و مرگ مفاجا
و سکته خونی و خناق و آن روز که خون گیرد معالجه
کردن و جماع کردن و ریاضت کردن و دارو خوردن
نشاید و طعام سیر سیر نباید خوردن و روزه
نباید داشتن و خشم کردن و هم بردن و رنج کشیدن
و شراب بسیار خوردن و مستی را نشاید الا که روغن باید
کرد و کباب و زیرباخورد تا صفرا ساکن شود ٥

باب صد و نوزدهم گرمابه و منفعتش

اندر گرمابه همه تری حاصل شاید کردن و هم خشکی
و هر که خشک اندام تن و بیند آن تن و محتاج تری باشد
تری و رطوبت انگیختن و باید که عرق بیاورد و گرمابه

تن را تازه گرداند و طبع مجیب کند و آب باختن
براند و مسام بگشاید و خواب آرد و ماندگی بنشاند
ولیکن سست کند و منی کرده آرد و دل و جگر گرم کند
و اسهال ببندد و دردها ساکن کند و بادها بشکند و
رطوبت باختنه به بندکشایها برد **باب**
صد و بیستم اندر ریاضت کردن کی اگر بر نظام باشد
و پس طعام بود معده قوی بکند و طعام بگوارد و طبع
نرم کند و تنها سخت کند و چشم روشن کند و نقرس
و عرق النسا را زایل کند و درد پشت و درد گرده و باد
بواسیر و اسپرز را سود دارد و سودا را و معده را
رطوبت طعام آرد برای طعام و کسی را که گرانی باشد
و سه و گوشت بسیار دارد چون ریاضت کند نیک
و تمام سبک شود و اگر لاغر بود در ریاضت میل کند سبک
و تمام سبک شود چنانک جمع و رنجی نرسدش گوشت
زیادت کند جوانی بر جای بدارد و صفرا و رطوبت

و خلطها که گرد خواهد آمدن تحلیلها آوردن
پیدا کند و بگدازاند تا علت نخیزد و ازین سبب است
کی مردم دستبان و کارکن و رنج کش را علت کمتر
باشد و سخت‌تر و قوی ترکیب‌تر باشد که چون ایشان
ریاضت می‌افتد و تحلیل می‌باشد **باب**
صد و بیست و یکم اندر تدبیر آبستنی کی خواهد
که فرزند از رحم با ذرنگه دارد با آفتی نرسد و سلامت
و عاقبت بیرون آید بر و راستدن نکه باید داشتن
از مجامعت و رنج و گرما به شدن و کار کردن
و چیزی گران برگرفتن و بام بر شدن و فرو
آمدن و طعام تیز و باد انگیز خوردن و طلخی و طعامی
که آب باختن براند چون نخود و ترشی و کبر و زشون و تخم
بادیان و اسپیوش و تخم خیار و زرشک و خربزه
و خربزه این همه کم باید خوردن و از گرد نو دارو
خوردن پرهیز کند و بوقت ضرورت و بطعام

الا گوشت برشته و قلیه و حربی و شیرین باشند شاید
و گاه گاه اگر عادت کند شراب خوش بوی و روشن
و گوارنده در صد درسنگ بخورد تو نیها با رحم خوش
بوی کند و خوش طبع تر بود و فرزند لطیف تر و خوش
طبع تر بود و هر روز بامداد اندک ریاضتی بکند
و یکبار طعام بخورد سبز الا مادام معده سبک
دارد پس اگر زنی بی چون که آبستن شود در ماه
یا سه ماه ندارد سفکند معجون سازند از گوز بویا و
قرنفل و بسباسه و دارچینی چینی و مصطکی
و عود و سنبل و گل با بو زعفران و انگبین هر روز قدری
در گرسنگی بخورد که علت از باد باشد و طعام چیزها
برشته خورد چون رشیده که قلیه تا مراد
حاصل شود و اگر بوقت زادن رنج بسیار رسد
و فرزند باسانی نیاید اندر آب گرم نشانند و خاصه
آب اکلیل الملک و بابونج و بنفشه و ورده دشتی

و حلبه و برنجاسف و تخم بادیان و مرزنگوش
بجوشند و آن آب را با بیدبر نهد و بخورد و آب
لوسا خورد تخم بادیان اندر زحیره و تخم سپست
و موم روغن اندر زهار مالد و دست فرو می مالد
بر روی و اگر درد صعب کند و سادغالیه اندر شراب
خوش بو کند با خورد و شوربای چرب از گوشت
فربه کرده و از بیه مرغ خورد و اگر بچه بیاید و کیسه
بماند و رنج نماید و کندسه بر آتش بهند و بوی باز
دارد و نفس فرو دارد در گاه چنانک نفس برون
ناشنفند و خلاص یابد باب صد بیست
دوم اندر تدبیر کودک داشتن کودک چو از اشکم
مادر بیرون آید در وقت گوشت پاک باید کردن و اندکی
انگبین در کام وی مالیدن و بینی پاک کردن و چند
روز بر روشنایی تمام بداشتن و الا کودک تیره بینی چشم
او فرو او نخشن و به آب نیم گرم و روغن می شستن و می مالیدن

وبستن واین کس باید کی خردمند بود کی تربیت ورسم
مالیدن داند وبستن شناسد کی طفل همچون موم
باشد چنانک بر وی چنان آید وشیر بیش ندهد
وآن جای می جنباند وسخنهای خوش با آواز لطیف وحزین
همی گوید وچون شیر داده بود کمتر جنباند کی بر همه
چنانک مردم بزرگ کی طعام خورده نشاید جنبش کردن
وکودک شیر خورده را نشاید جنباند وبهرها به سبب و
نقش پیش وی اندر گهواره بیاویزد یا هرچون کی
بنگرد اندر وی یکی سیاهی چشم بر جای بماند واز
نشود وسیه تر گردد پس اگر ازرق چشم باشد اندکی
آب عنب الثعلب اندر چشم وی افکند وهرکه سرمه
در می کند وروغن گل اندر گوش می کند واگر کودک فربه باشد
اندر وقت مالیدن اندکی نمک اندر آن یاد کند تا صافی
باشد ورها کند کی بسیار گرید [illegible] باشد و کج
وجهه وشکم سرد آمدن ودایه بباید که با مرد

وغذاهای بسیار کار نخورد الا گوشت مرغ وبزغاله
وتره وشوربا وملّه وزیره با واگر سیر وشور طعم
باشد دل اندر گرمی کند تخم زردک وخیار وحشیش با جلاب
بخورد واگر ناخوش بود غذاهای چرب وشیرین باید خورد
وطریفل وهلیله پرورده خورد وشیر باید که شیرین
باشد نه سخت اسپید ونه سخت باریک ونه کبود
ونه زرد الا اسپید ومعتدل واگر شیر اندکی آید تخم
شبت وخیار وتخم اسپست وخربزه وگاوزبره با جلاب
وشیر گاو وشیر بز با شکر می خورد وشوربای نخود کند
وکودک را اندر گریه به بسیار ندارد وبا صواب نگاه باید داشت واگر
بسیار گرید یک باره نه اندکی همیشه از گرسنگی نباشد مگر شکم
دردی باشد پس مادر اندک کند وبخاید وبر دهان کودک
اندر چکاند تا باد شکند ومگر نیز که گوش درد کند اندکی
شیر با روغن بنفشه اندر گوش چکاند ومگر درد زهار
باشد اندکی روغن بان روغن یاسمن اندر زهار مالد

ومگر این کودک خواهد که بیرون آید بیرون کشندش باخا
موش شود و مگر نیز که نه شکوفته باشند یا کرند
درجامه باشد این جمله بنگرند که کند و تامل کند و گاه
گاه دایه را گلبشکر و اطریفل و گوارش عود دهد گوارش
زیره دهند تا شیر پاک و لطیف شود و گوارند و سد
رنج شیر دادن زیادت می کند که هرچه کودک
بزرگتر شود احاجت بیشتر بود و گاه گاه اندکی غالیه
بینی بار کنند تا بیم صرع نباشد و اندر زهار می مالند
تا بیم سنگ زهار نباشد و هر کودکی که چون دندان آید
بزمان بیارد از لالی المن شود و چون روبت سخن
گفتن باشد بمکا اندرالحم و روغن در بن زبان باید مالید
بارو سحق باید چون خفه دندان بر آمدن با شراب بشور
از دها ستر فرو شود شکم شدن پدید آید کودک را اسی
با شوره و طباشیر سوده باید دادن و گل سرخ و گلنار
و نان خشک با گلاب شکم بر نهادن و دایه را غذاهای سننه

دادن گلک و تیهو و برنج برسته و تخم خشخاش برشته
وسه بر نمک کرده بکار برد به هر طعامی که خورد و اگر وقتی
کودک را اشکم ببندد شیافه کند از زیجبین یا از سرگین
موش و مگس با سیر تر کرد و اگر مقعد بیرون آید در آب
رز و اسپرغم اب از مورد و گلنار و برگ رز و مست و به
و سد کرده دران نشانند و شاه اسپرغم با روغن گل بر کرد
و چون بزرگتر شود خسو کند از آب برنج یا از نشاسته
و گل و طبرزد و روغن جوز یا پیه بز بدهد تا بتدریج
شیر کمتر می دهد و چون دندان بر آید اندک اندک نان
تر کرده بدست وی دهند تا می مکد و عادت کند پس سینه
مرغ با اندکی جوش بدست وی دهند تا بمکد پس ترید
شوربا دهندش و از شیر می کاهند تا بدرجه برد
که البته صبح شیر ندهد شب و بتدریج از شیر باز کند
و اندر میان تابستان و زمستان از شیر باز نکند
که خطر باشد و بهترین وقتی بهار و خزان باشد این کار را

وکودک را میوهء تر بسیار ندهد کی سنگ چشم اندر
زهار و ماهی و خایه ندهد که بس صرع باشد و اگر
از شیر زود باز کند کودک ضعیف ماند و اگر دیر از شیر
باز کند کودک سست گردد و بدخو گردد و کمترین یک سال و نیم
حدش و بیشترین دو سال و هرچه کودک ضعیف‌تر باشد
بیشتر باید دادن و اگر کودک قوی باشد زودتر از شیر
باز گرفتن و شیر زنان از بیشتر ضعیف کودک را
زهر است از آن پرهیز باید کردن و دایه باید که جوان
باشد نیکو روی بلند بالای و بزرگ پستان فراخ سینه
و سپید چشم و سرخ و سپید و لطیف اندام و خوش آواز
و شیرین سخن و صافی لون و زود دشنه نه زود باشد
و نه دیر اگر حیات را نفع بود و نیز اریکه البته سیر و پیاز
و گندنا و شوربها و ترشیها باید که خورد الا طعامهای
چرب و شیرین و شیر با در اولیتر باشد از شوربها
باب صد و بیست و سیم اندر زهرها از زهر

مار و کژدم سرد باشد بعضی از باشد چون پس وا درگرد
اندر وقت باب بس گرم اندر نهند و سیر و نمک وانکس
باید خوردن و مزور و طوس و ثانا سیاه و شلیثا
و تریاق افعی و فاروق و معجونها گرم و اگر مار
افعی بوده باشد از جایگاه مار زبر و زیر باید بستن
و ریش کردن تا بر بماید و ریش فتوک شود تا زهرا
باندامها بر اکند و بالا در و سپندان کوفته و سپیر بر
نهد بر سر ریش و روغن بلبن همی مالد تا نیرو یدلشن
تدبیر از خطر برهد پس اگر مار دیگر بوده باشد مارک
باید بریدن یا نهر بدن و دماغ بدهد باب
صد و بیست چهارم اندر دارو کردن سگ دیوانه چون
سگی بینی که گوش فرو انداخته باشد و تیز از
دهان همی ریزد و زبان بیرون افکنده باشد و دنبال
در میان پا گرفته باشد و سگان دیگر از وی همی پرهیزند
پس بدان که آن سگ دیوانه است و از چنانکه سگ بگزد

اندر وقت سودا غالب شود وان کس را ازاب و حیزها
تر تفرقت کیرد و تنو اندر بدن تا خشکی بروی غالب کردد
و دل بسوزد و دماغ خشک شود و بمیرد و از علت این حادثه
کم کسی برهد بس چون معتمد در حال ترطیب البدن را
باید کردن و بکشکاب و لعاب اسبیوش و حلاب
با روغن بادام و شوربای مرغ و کوشت بره و مانند این
باید کردن که فربه کردن تر کنند و ان کس بدار اید
کی اشکم و ورود ... سکر است ازان بست بخورد ومی
توسد بس بخته ... اسموش باید دادن و شراب
بحلاب می باید دادن واب کاوزبان و حیزهای کی سودا
را سود دارد و مالیخولیا زایل کند باب
صد بیست بنجم اندر کزیدن خنده کان چون چیزی بکزد و نداند
کم جم کرده است اندر وقت اب کرم اندر و باید نهادن
و کیا و روغن کهن در مالیدن و سبوس و نمک و سبکی کرم کردن
و کهن اندران نر بامن شود و اکر زنبور و مورجه بکزد

سر که با کل الانی بر باید کردن تا زایل شود
واب کرم همه دردها را سود کند باذن الله
تعالی باب صد بیست و ششم
اندر زنده بن زهر خورده کسی کمان برد کی زهر بدان اندر
درونست اب کرم و انکس باید تا قی کند وازدوز شیر و روغن
کاو خورد کی با زهر هر زهری باشد و ازین جهت کفتم
که غذا سخت شیرین با سخت ترش باید خوردن
که زهر اندر میان این چنین طعامها بنش نتواند کردن
بس قی کردن بهترین هر علاجی مراین حال را و تریاق
کلاکبر که ازین بزرکتر و شریفتر تریاقی داروی
نیست و تریاق کلان رحایکل است همه زهرها را
و همه کزیدکی را و بخند کانرا اسانست و این جهاب
جیزیست ۵ باب صد بیست هفتم
اندر حبوبات و کندم موافق تر و معتدل ترین
همه داروهاست و این کی راست کی بشکنان

وحکیمان کی غذا بوی اختیار کرده اند که هیچ دانه
نه نهند با طبع مردم سازکارتر از گندم و طبع زندگی
دارد و گرم و نرم است و اگر با پوست بود اندکی باد کند
و دیرتر از معده بیرون شود و برخی طبیبان بوی اندر
خلاف کرده اند در معنی گرمی و سردی را اما در خشکی هیچ
خلاف نیست و از گندم بگذشت هیچ نزدیک تر نیست با
طبع مردم خاصه که با جوی و شیر بی باشد و چون
نیکو پخته شود غذای محمود است و اعتدال دارد تمام
و طبع سرد و نرم است و اشکم و روده را نیک است
و مفتح را بدنست و سکی ارد که د گرم و نرم است
و طبع نرم کند و آب باحتی نراند و تن فربه کند و
ابستن بفزاید و تن با نرا شیر افزاید و گونه روی نیکو
کند و باد انگیزد **باقلی** اگر تر باشد سرد و تر
باشد و اگر خشک باشد سرد و خشک و سودا انگیزد
و خوابها بد آرد و بخارها بدماغ برد و شکم ببندد خاصه

که با پوست بپزد و چون بی پوست بپزند و سبوسه
نرم کند و مثانه و گرده را نیک است لکن با روغن بادام
خوردن چون با گوشت و چربی باشد غذای نیک است
و چون با سماق و کوز و دارچینی باشد باد انگیزد اندر قضیب
و سستی باید کند **ماش** چیزی لطیف است تن
درست و بیمار را موافق است و گرم مزاج را نیک است
و سرد مزاج را زیان ندارد و طبع سرد و نرم
لکن با عتدال نزدیک است ولی عامیست وانش طبع نرم کند
عدس صفراوی را نیک است و چون بسرکه بپزند
اشکم ببندد و اسهال صفراوی را و دهان درد را و آبله
و سرخیزه و بثرهای گرم و ریشهای را که از خون و صفرا
بود سخت نیک باشد ولکن سودا را سخت بد است
و دماغ را سخت فاسد کند و خوابهای سودایی و مختلف
آرد و اگر از عدس آبدرد دهان سازند در درد دهان که از حرارت
باشد سود و زایل کند و اگر با ماسها گرم و دردهای گرم نهند

با گلاب و سرکه ساکن گرداند **جو** سرد و خشک است
تبها و تشنگی تبها را بنشاند و آتش تبها را و سرسام را
و هر علتی را که از خون و صفرا باشد عانسب همه را دارو
است و هم طعام و علتها را ببرد و تغذا کار کند و خشکی
و تری آرد و دانه او قولنج را ببندد و فالج و لقوه و بیمار
پهاسرد و تندرست **ملک** طبع نخود دارد لکن ضعیف تر
از وی باشد بدان کار **لوبیا** طبع باقلی دارد بهمه جایها
ارزن و گاورس سرد و خشک و شکم ببندد اما روده را
سخت موافق آید **لبلاب نرم و گرم است** شکمها را و رگها را
و پوست را نرم کند و صفرا را بنشاند و سودا را نیک است
معده سست کند بادها انگیزد و اگر بسی بقلی خورد دیر
مست شود **تخم کتان** گرم و نرم است بلغم را نیک است
آب وی برو سینه و گرده را و مثانه را نیک است که حرارت
زیادت نباشد و اگر بر دنبل نهد زود پخته گرداند
و روغنش بواسیر و آب بینی را سود کند و ریشها کهن

را و بادها را نیک است و اگر و بریان کند و با قند
بخورند درد سینه و زانو را اگر از بلغم باشد نافع باشد خاص
زانو را و درد زهار و نقرس را نیک است **باب**
صد و بیست و هشتم اندر طبع گوشتها گوشت گوسفند گرم
و نرم است و بهترین همه گوشتهاست و تن درست را
موافق تر است **بزغاله** سبکترین چهارپایانست
و سخت لطیف گوشتی است گوارنده و نافع **گاو**
اندر قیاس گوشت گوسفند سرد و خشک است
و سودا انگیزد و بخوردن آن کارگر و جوان را باید
و سکباج گوشت گاو و طوز گوساله بسرکه
سرکه بکرده صفرا را سخت نیک باشد خاصه اگر را
که اسهال صفراوی دارد و ضعیف نباشد **گوشت**
شتر بهترین همه گوشتهاست و داروی است
و قولنج را و کوهان او بواسیر را نیک است هم خوردن
و هم طلی کردن و هم دود کردن **گوشت اسب** گرمترین

همه گوشتها و نه محمود گوشتی است و هرچه
جوان‌تر باشد کم مضرت‌تر بود و بادها و بلغم را
نیک است گوشت گورخر سخت گرم است و بلغم را
و باد را نیک است امّا خاطر بشوراند و کند کند گوشت
خرگوش همه سودای بود گوشت آهو لطیف
ترین و سبک‌ترین و محمودتر است گوشت
مرغ خانگی بهترین گوشتهاست از آن
مرغان و خروه جوان گرم و تر باشد هم چنانک
مزاج مردم گرم و خشک است و جوجه مرغ خانگی
خون صافی کند و آنکه دو گونه سرخ و نیکو کند و فربه
بکند و آب پشت انگیزاند و هر خصلتی نیک
و عادتی که مردم راست و بدو محتاج باشد در
وی هست بی آنکه هیچ خلل و ضرر رسد الّا
جمله منفعت مرغ حشی و تذرو و کبک
و درّاج معتدل‌اند و خون صافی و لطیف انگیزاند

لیکن اندکی بسودا دارد از جهت آنکه صید باید
و تذرو و نشاط دل آرند و کبک طبع بسته و خون
بارگیرد مرغ آبی همه سودای بد خون
بلبل و غلیظ و سودای خیزاند بنجشک سخت
گرم است و آب پشت انگیختن را همتا نیست
کبوتر بچه علتها بلغم را شاید چون فالج و لقوه
و لرزه از بلغم باشد و خون را بر فروزد و تیز کند

باب صد و بیست و نه اندر زرده

خایها مرغان همه طبع از حیوان دارند که افکنند
باشند و زرده خایه نیم برشته سخت غایت است
خاصه با شکر خون صافی و لطیف انگیزاند و گونه
نیکو بکند و جالینوس چنین گوید که زرده خایه نیم برشته
و جگر مرغ و بال مرغ بچه را سخت پخته کند خاصه
با سرکه اشکم ببندد و روده را نیک باشد

وسپیدهٔ خایه دش روده را نیک است و خون
آمدن از بینی را باب صد و سی ام
اندر شیرهای حیوانات همه طبع از حیوان
دارند که از وی باشد و باصل گرم و تر است و بی هوس
قولنج و لقوه و صرع و سرسام را بد باشد کسی را شاید کی
خشکی دارد مزاج گرم و خشک باشد و خواهد که
فربه شود و بیماری باریک و سل را نیک باشد و شیر
زهر خورده را نیک باشد و جراحت مثانه را نیک است و
شیر بسته شده را کشتا بپوسد و مسامها فراخ کند و پس
زیادتی را نشاند و شیر بز سبکترین همه شیرها
ست لیکن اندک سودا دارد باب
صد و سی و یکم اندر ماهیها همه بدگوارنده است
و بدگوهر و فاسد و کیموس و مرطوبان را بتر باشد
و کوذکان را اما بهتر آنست کی کوچکتر باشد و در آب
رودی باشد کی در وی سنگ بسیار باشد و سکهن نبندد

و تری کم کند و گرم خشک مزاج را موافق باشد
و چون بسرکه کرده باشد جگر و معده و دل را
سخت نیک است و تن درستان را با روغن چو بریان
باید کردن و با سیر باید خوردن و اگر کسی ماهی
تازه یا بریان خام و گر دسند بخورد آب بست بسیار
کند و سرکه نیک باشد و ماهی شور خورد غذای نیست
لاغر کردن را شاید شور و تازه هر دو خشکی آرد
شور از جهت نمک و تازه از جهت اندر آب بودن است
و نزدیک بعضی پزشکان از جانست کی از پس ماهی
شرابی روشن سخت عاتق تلخ و کهن شاید
خوردن و سود کند و بلغم ببرد و رطوبت نگذارد
و نزدیک بعضی اطبا خطاست کی شراب خالص
گسارد زود برگها و دماغ رساند و چون ماهی خورده
باشد شراب خالص بلغم سارد و بلغم را زود برگها
و پیها رساند و درد رگها نشاند و مضرت زود دهد

بانه کند اما شیرین بخلاف اینست و سرماهی
سخت صواب باشد باب صد و سی دوم
اندر میوهای تر و خشک سیب هرچه ترش تر بود
سرد و ترست و دل را نشاط آرد و جگر را نیک است
به سرد و خشکی خشک است و معده و جگر و دل را
نیک است و شکم بندد که پیش از طعام خورده سرد
و تشنگی بنشاند و آب تاختن براند امرود
دل و جگر را آب دهد و معده گرم را خنک کند
و سرد و ترست شفتالو بروسنه را نرم کند
و آب تاختن براند و طبع نرم کند و چون بسیار خورد
معده سست کند انار شیرین گرم و ترست
آب دست بفزاید و بروسته را نرم کند و طبع
سخت کند و دماغ را تر کند و فاردش سرد و خشک
است و قولنج آرد و صفرا بنشاند و آب دست آرد
واما مستی کرده را بنشاند و سرفه آرد و ناف

اشتر را دست خواند جوز گرم تر بود واما تر
آب دست خواند و چون خشک گرم و خشک باشد دهان
بخوشاند و سرفه آرد و سر درد آرد و بخارها بدماغ
برد و گرم کند بادام سرد و تر است بروسنه را نرم
کند و رودها را نیک است و دماغ را تری و تری دهد
و اگر با شکر خورده اید آب دست را بفزاید و تن فربه کند
و گونه روی نیکو کند ولیکن اندر معده گرانی کند و دیر گوارست
و بادام تلخ در معده الا که پوست کنده باشی و بریان کرده
و با شیرینی خوری فستق گرم و خشک است و سست
درد را که از سردی باشد سکی است و سده جگر بگشاید
و آب دست بفزاید فندق فندق شکم بندد
و بعضی گفته اند سوداست از جهت سختی و دیر
گواری که دروی است و روغن وی اسهال را نیک است
جلغوزه گرم است دست درد و معده و جگر سرد را
نیک است مجامعت را سخت عابتست جوز هندی

گرم است و لجرجی قوی‌تر از همه مغزها است و کرده
گرم کند و آب پشت افزاید بسیار با فراط خوردن دردش
مثانه و درد معده و کرده آرد پسته گرم و خشک است
همین طبع دارد و پوستها این مغزها جمله حکاک است
و روغنها نرم **خرما گرم و نرم است** و غذای قوی
است و سده جگر آرد و سرد مزاجان بدر دارد و تبه
کند و چون قوی و فاسد البکر اند و اما تن فربه کند
طابق کرم و نرم است معده قوی کند و دل را
نشاط آرد و بی‌غایت **کشمش لطیف‌تر است**
و گرمی قوی کند و طبع محکم کند و مویز گرم و تر از
کشمش است و معده قوی کند خاصه که با دانه خورد
سیب الو سرد و تر است و تشنگی بنشاند و حکی
و حلم را ساکن کند لکن بسیار آرد **زرد الو** طبع
سیب الو دارد با رسی شیرین تر است و سل نمی دارد
و معده بیالاید **ستطرج** همین طبع دارد غوره سرد

انگور — و خشک است صفرا را بنشاند و شکم ببندد انگور
هر چه شیرین تر است گرم تر است تن فربه کند
و آب پشت انگیزاند و طبع نرم کند و ترش سرد و تر
باشد دل و جگر را خنک کند انجیر گرم و تر است
انجیر — کرده را گرم کند و تن فربه کند و آب پشت بیفزاید
لکن معده بیالاید افراط خوردن اسپس در اندام افکند
سنجد گرم و تر است بر و سینه نرم کند و تن فربه
کند و آب پشت را سود دارد و سرفه و نزله زایل
کند و خون بنشاند و چون اندکی خورد طبع نرم کند
و سنجد تر معده بیالاید و بلغم و خلطها لزج حیزاند
تونانج شیرین است گرم و نرم است بر و سینه
نرم کند و اسهال آرد و گلو را نیک است و اگر آبش
غرغره کنند خناق گلو را نیک است و سود دارد
و انج ترش باشد صفرا بنشاند دل و جگر را و معده را
ساکن کند و خون بنشاند و از افراط خوردن زهیضه

بدیدارد خربزه خشک و سرد و تر است حلق و
دل و معده را نیک است زکام و نزله را سود دارد و
تشنگی بنشاند و طبع مجنب کند و بنهار انک
است و از پس طعام باید خوردن که معده بیالاید
شکر اسپید گرم است باعتدال و بدرفته
شرابها است و همه شرابها از کها و مجربها
بود سکر سیاه گرم تر از وی نیک است بادها
بشکند و بلغم ببرد و قولنج بگشاید و بنهار انیک است
فانید همین طبع دارد لیکن لطیف تر است و معده
و بنهار ابهتر است و باد نا سور را نیک است نبات
لطیف است و برو سینه را نرم کند و صافی و آب
تا حتی ببراند قند بر و سینه و ... را نیک است
مثانه نرم کند و سرفه را زایل کند گل سرد و خشک است
و لیح ارد و سنگ حبر اند و بنهارد و سله ارد و درد
نهادارد و رو درد کند و اندک خوردن از پس طعام

جوب تری افزون از دهان و معده سبک کند از گرانی طعام
و شهوت طعام انگیزد باب صد و سی و سیم
اندر تره‌ها کاهو سرد و تر است خواب آرد و درد سر بنشاند
و نزله و زکام و سرفه را نیک است و خون صافی انگیزد و اسلم
درد را بسیار خوردن آب بست بندد و تاریکی چشم آرد کاسنی
سرد و خشک است تشنگی بنشاند و آب از دهان آمدن
باز دارد و بنهار [illegible] و طبع و روز دهله نیک است و تشنگی
و هر علتی را که از گرمی حلق آمده و دل و معده را نیز سود دارد
و آب وی را اماس [illegible] و بزرگ را بنشاند کشنیز
سرد و تر است بنهار و گرمی را سرد و درد سر بنشاند و آب
دست بنشاند و آب بست بندد و حفظ کند بسیار
خوردن و آب وی [illegible] از عات سردی کارهای
گرم از سر و مغز باز دارد و بوی دهان خوش کند پودنه
گرم و خشک است و معده قوی کند و اشکم بندد و طعام
نگاه دارد و شهوت طعام و جماع و چشم را روشنایی افزاید..

طرخون تیز شکافانند و یک خلاف اند اندر گرمی و سردی
اما در خشکی هیچ خلاف نیست و دردها نرا نیک است
و بن دندان بقوی کردن و بوی دهان بخوش کند و باد
انگیزد لوکو گرم و خشک است آب بست اندر آرد و باد
و آب را نیک است اسفندان گرم و خشک است و درد دندان
کی از بلغم باشد نیک است و رودها را که از بلغم شوریده
تمله باشد نیک است کندنا گرم و خشک و سودمند دارد
و دندانها را نبه کند و کند هزار دو لکن رودها را سخت
موافق است و بوی سرو درد معده را نیک است و نار بکی
حشم ارد کرفس گرم و خشک است و معده را قوی
کند و بوی تن خوش کند و باد بشکند و طعام بگوارد
و کسی را که صرع دارد البته نشاید خوردن و بوسدن
حصفرتیه هم این طبع دارد لکن نه بقوت کرفس
باشد [illegible] نشاط دل آرد و معده قوی بکند
و بوی دهان خوش بکند شراب گرم و خشک است

و طعام بگوارد و بلغم ببرد و آب بست بجوشاند
راسن گرم و خشک است یاعانت طعام را هضم
کند و معده را از بلغم و باد پاک کند و موافق کیاء زیاد باشد
ببرد و آب بست بجوشاند ترب گرم و خشک
است و آب بست بفرماید و سرفه را نیک است
و کسی که قی خواهد کرد نیک است بلغم در وی باشد و قی
باسانی بیاید و دیر گوار است و هرچه نیز تیز گوارند تر
است و آب وی در درد گوش را نیک است اگر در گوش افکنی
و درد و کری و باد را سود کند شلغم گرم و تر است باد
انگیزد و آب بست بفرماید و کرد را نیک است چه هم
باد افزاید هم آب پخته گلو را نرم کند کلم سرد و خشک
است و سودای برو گلو را نرم کند و سرفه ببرد
و شراب بسیار نشاید خوردن حنظل گرم
و نرم است طبع نرم کند و قولنج بگشاید و آب وی در
موی طالی دراز کند و تخمش بکوبند و در موی کنند

موی بسیار شود و دراز و سیاه و بن چغندر رقی دانبک
است کمی سرد و تر است بلغم و رطوبت ابلکن د
و قولنج و حنان خیزاند اما کمی عراقی گرم و خشک است
بلغم بگدازد و باد بشکند و درد اشکم را بنشاند و دهن
بگشاید ریواج سرد و خشک اشکم ببندد و بشن معده
و جگر و دل را بنشاند و سها گرم و آبله و سرخچه و زردی را
زایل کند طفور گرم و خشک است مثانه پاک کند و بوی
تن خوش بکند و طبع نرم بکند سکی خون نو برابدان
راند است اسفاناخ سرد و تر است و درد سر را
و تسکین و را بنشاند و طبع نرم کند اسکف سرد و تر است
و لطیف ترین کاهاست سخت معتدل است طبع
محبب کند و بر و سینه نرم کند و تشنگی بنشاند و تب را
سکن باشد کدو سرد و تر است و طبع اسفناخ
دارد اما لطیف است گاوزبان گرم و تر است
و دل را قوت کند و سودا زایل کند و تب گرم را ببرد

و بشن جگر و معده و دل را ساکن کند توبک سرد و تر است
درد سر زایل کند و تب گرم ببرد و دل را سکونت دهد

باب [illegible] صد و چهارم اندر طبع اسپرغمها

شاه اسپرغم گرم و لطیف و چون گلاب بروی نشاند
خواب آرد و نشاط در دماغ را قوت کند نرگس
معتدل است و میل بگرمی دارد و دماغ را قوت کند و
چشم روشن کند و اگر کسی بوقت مجامعت بوی
می بکند و فرزندش نیکو روی تر آید و معتدل مزاج تر
سوسن گرم و خشک است بلغم را بگدازد و دماغ گرم را
زیان دارد و صرع و لقوه و فالج را سود کند گل
سرد و خشک است و خوردن و بوسیدن دل و معده را
قوی کند و جگر و اسپرز قوی بکند و زکام آرد و آب گل
ریختن موی سپید کند بنفشه سرد و تر است
و خواب آرد و درد سر بنشاند و طبع نرم کند و اسهال
و صفراوی بکند اگر بخورند و اگر طلی کنند اما سها و دردها را

دبوسیدن گرمی وخشکی را ومغز را سود کند سلونی سود
وتر است ودرد سر نشاند وخواب ارد ودل را نشاط
دهد وتب وکرم را سود دارد یاسمن گرم وخشک است
باد را بشکند ودماغ را از رطوبت وا بلغم صافی کند وروغن
وی دردسرها را نیک است شنبلید معتدل است
واماسها را نرم کند ودردها را بسزد ودماغ را قوی کند ولطافت
دهد مرزنگوش گرم وخشک است باد بشکند وبلغم
ببرد وفالج ولقوه وصرع وهر علتی که از رطوبت
خیزد نیکو بود واب وی وروغن وی سخت نیک است
مورد سخت خشک است واب وی کرم روی را بسیار
کند ودرد بنشاند ترنج پوست وی گرم
وخشک ودانه اش سرد وتر است وپوست وی
معده را قوی کند ونشاط ارد اما میل بخشکی دارد
مشک گرم وخشک است بلغم وسودا را نیک کند ودل را
نشاط ارد ودماغ را قوی کند عود گرم وخشک است

باعتدال او معده را قوی کند وطعام بگوارد واکر بخورند
دل قوت دهد ودماغ را وش دندانها را سخت کند کافور
سرد وخشک است ودرد سر را نیک کند وتب گرم
وتشنگی وعلتها برا که از خون وصفرا بود را نیک کند
غالیه گرم ونرم بود باعتدال دماغ دل را قوی کند وروشنائی
چشم بیفزاید صندل گرم ونرم است دماغ را
قوت کند وسنکرها را که از بلغم ورطوبت کدارد
ودرد دندانها نیک است روغنها همه طبع ان گیاه
دارد اشکوفه وان تخم دارند که از ایشان باشند باید
تامل می باید کرد تا معلوم شود منافع اصناف ای
فهرست برادل باب صد سی
وتخم اندر شرابها اب سرد وتر است وزنکاری تر است
لکن باید که ان بالا بود داند وبساری باشد که ببوسنگ رود
ونیز رود وافتاب بروی می تابد واز سوی شرق اید
وهیچ نور ندارد وصبح طبع وهیچ تری نباشد اما انکه سود طبع

طبع باشد گرم وخشک بود چون آب لا یا چون آب سیب
واب ترنج واب لیمو وانکه شیرین باشد گرم ونرم بود
واسهال کند وانکه طلخ بود وکنده خوددار و باشد فقاح
بادا ملرز و حمار را سخت سر باشد ناردانک سرد وتر
بود معده قوی کند وجگر را گرم کند وتشنگی نشاند و
هیضه را نیک است شراب سیب دل را قوت
کند ودماغ وجگر را نیرو دهد وتن را فرح دهد
شراب به طبع ببندد وجگر قوی کند واب با چش براند
شراب بنفشه گلو را نرم کند وطبع نحت کند و
تشنه بنشاند ومعده ضعیف کند شراب عناب
خون بنشاند وسرفه وزکام ودرد را قوه دهد بوی دهن
خوش کند گلشکر معده قوی گرداند ودماغ را
قوه دهد وبوی دهن خوش کند جلاب طبع نرم
کند وهیچ غائلتی ومضرتی ندارد سکنجبین ه
شکم ببندد وصفرا بنشاند وتشنگی وحلق را ساکن کند

شراب انار سرد وخشک وتبها گرم وصفرا وحرارت
وتشنگی بنشاند شراب خشخاش زکام ونزله
وسرفه را زایل کند وخواب آورد ودردها بکند صندل
پرورده معده قوی کند وموی سیاه ورطوبت را نگذارد و
صفرای تیز بنشاند شراب ورد تری افزاید
واب بشد وباد را نیک است طریفل کوچک معده را
بالیزه دارد وقوی وصفرا وبلغم را نیک است وطعام بگذارد
واز دارو خوردن بی نیاز کند ترنج پرورده معده قوی کند
وشهوت طعام انگیزد وقوت جماع زیادت کند خواب وباد را
قوه کند انکبین فالج ولقوه را سود دارد وکسی که
اب سوالد خوردن از جهت بلغم یا از ضعف معده
وجگر آن نیک بود که خورد اسکنجبین بامداد
معده بشوید از بلغم وصفرا وسودا ودردها را پاک کند
ودرد وسرفه بنشاند وطبع نحت کند ودرد دست اندوس
خوردن معده ضعیف کند شراب کزدسر دو خنک است

اندر دیگ افزارها **نمک** گرم و خشک است عفونتها و نمها
و بلغم و رطوبت را نیک است و باد بشکند و قولنج
بگشاید و چشم را خشکی آرد و آب پشت بجوشاند
و تن را نزار کند و سرفه آرد و گر و خارش انگیزد
سیر گرم و خشک است و باد و رطوبت و بلغم و زهرها را
نیک است و سموم بنشاند و بواسیر و درد مقعد را
که از سردی بود نیک است لیکن تن نزار کند و تاریکی چشم را
سخت بد است و درد سر و تب آرد و البته محرور را
نشاید و رنگ روی زشت کند **دارچینی و زیره و کرویه**
و نانخواه یعنی دشتیان همه گرم و خشک اند و طعام
بگوارد و معده را قوی کند و باد بشکند و اندک بکار باید برد
و محرور را کمتر **کشنیز خشک** سرد و خشک است و بخارها
از دماغ باز دارد و طعام خوش بوی و خوش طعام کند و درد
سر بنشاند و جگر و دل را نیک است **شونیز** گرم و خشک است
زهرها را نیک است و آب پشت بجوشاند و معده را قوی کند

ورطوبت ببرد و بلغم از دماغ نگذارد و جوانی بر جای
بدارد و محرور را نشاید کی بخورد باب
صد و سی و هفتم اندر ریحانها و جز آن
زیری گرم و خشک است بلغم و رطوبت ببرد
و پسرکه وی غرغره کردن دماغ را پاکیزه بکند
و شهوة طعام انگیزد و درد بلغمی را ببرد کند
بن انکوان و اشترغان گرم و خشک است
و طعام بگوارند و شهوت طعام انگیزند
و هیضه را نیک کنند شلغم و بیان
بسرکه تشنگی را نیک است و خمار را بشکند
و تپش معده بنشاند پلنگ مشک و بوی او
دل گرم را نیک است و معده گرم را قوت کند
و بلغم نگذارد سیسنبر که گرم و خشک است
و شهوت طعام انگیزاند و باد سموم را نیک است
افشره خمار و تپش معده و جگر را نیک است

باب صد و سی و هشتم
اندر درکرجامها که گرم و نرم و سست بحست گرمی از
تن بنشاند پس تر را اگر مرد هلا هر چه از وی نرم
تر بر را فربه کند تری و رطوبت باعتدال افزاید کتان
سرد و خشک است تری بحز اند اندک و از جهت
آنست کی اندر کتان بخسبند بیفتند خز بر گرم و تر از
کتان و تر بود دشمن گرم است و تن را نزار کند و پوست
سخت بکند هر عضوی سخت گرم است قز
گرم است و نزاری بیارد و تن نرم دارد روباه
سخت گرم است زکام و نزله را سخت نیک است
و کرده را نزار کند از گرمی و محرور را نشاید سمور
و سنجاب و خواص معتدل اند میل بگرمی دارند
و همه کس را شایند و جمله حال این پوستها
هر چه تن دوستند و ماسند تر بود و هر چه
سان تر وارتر دور تر جهتر باشد باب صد و سی
و نهم اندر خوردنیها هر سه نوع ترین طعامهاست
و آب دست افزاید و زود سیر کند و تن فربه کند

واندر حفظ وجرش تن زیادت کند لکن باد انگیزد
شهوربا موافق ترین طعامهاست وبس
قوی نیست وضعیف نیست لکن اسهال نرم دارد
وطبع محرور دارد وخشکیها از تن زایل کند وطعام
نادستانست وصفرائی را بکار تر باید خوردن سکبا
طعام نادستانست وبرنایان ومحروران را سازنده
بود وصفرا ازیشان کمتر کند وقوت کند وتن درستانرا
طعامی سخت موافق است الا سرد مزاج را وکسی را
که در بر وسینه درشتی باشد وبیماری ضعیف بود
وخداوندان زکام ونزله باشد وفوتنجی باید ست
واما کسی را که معده وجگر ودل گرم بود سخت نیک است
مطنجه وقلیه ملعیبان وپیرانرا
وخداوندان باد ورطوبت وفالج ولقوه ورعشه
وضعف معده را نیک است ومحروران را نیک است ناربا
شکم ببندد وکسی را که قی ودست کرده بود وضعف

معده از گرمی واسهال صفراوی بود سخت نیک است
ماستینه ودوغبا کسی که هیچ گونه رطوبت
وبلغم رنجه دارد چون زهیری بود وعلیل احوال
که کسی که از امت وی رسته بود اما معده سوزنده را
ومحرور احضرت کمتر کنند عدس ٦ اگرچه سودای
است مغز را نیک است وخون رفتن واسهال ودهن
درد را نیک است سماق فرشته طعام رنجوران است
ومسافران است واز هر دسه قوی تر است الا آنست
که البته لطیف مزاجرا ونازکتران را نشاید ودر
معده مردم ساکن بدارد دهی طعام سخت
گرم است ومرطوبان وپیرانرا شاید وسهال را
قوت کند کشمش لطیف تر از وی است و
معتدل تر ومزاج مردم را نیک است الا اندکی باد
انگیزد غورباف سماق طبع سکبا دارد
الا که اندر شکم بستن قوی تر است وسهال ازان دارد

ثقل این قوی‌تر از همه طعامها و دیرگوارد
اندر معده و گرم معده باید و وی مزاج کی احتمال کند
و هضم تواند کرد آب پشت بیفزاید و فرزند خیزد
از خوردن وی از جهت آنک خایه و نخود و باقلی و
مغز بادام و پسته و دارچینی و هر چیزی کی درو
پخته باشد سوربیان منی بیفزاید و اما
مغز زیادت کند چه همه اندامها چهارپایان اندر اندامها
خورند زیادت کند و قوة دهد مر عضو را مغز
مر مغز را و چشم مر چشم را و هر عضوی که خورد
از عضو قوت زیادت کند دردسرها و بندها را و
تشنگی او سرد هایی از جای با مدت را نیک است

باب صد و چهلم اندر شیرینیها همه سدّه
انگیزد در جگر و سپرز و تپش افزاید و آب
پشت را نیک است و گرده و دل را قوة دهد و روشنای
چشم را نیک است قطایف قوی‌ترین شیرینیها

است و غذا اندر معده گران بود پالوده نشاسته
روده و گرده را سخت نیک است و مغز سر بیفزاید
و عقل و دل را نشاط آرد و مردم مجامع دوست را نیک است
گوزینه و لوزینه و خشکنانج لطیف‌ترین
شیرینیهاست و معتدل‌ترین حصی سده کمتر
انگیزد و کمتر بود و بادها بشکند و دل را قوت دهد
شیرینیها معمول همه گرم و نرم اند و دل را نشاط
دهند و چون افراط خورند گرم و حرارت افزایند

باب صد و چهل و یکم اندر بادها
و هواها بادی که از شمال راست آید و با جیت
فرقدین و بنات النعش سرد و خشک بود و تن
سخت کند و قوة دهد و خشکی انگیزد دماغ و بر
و سینه را علتی را احوال بهترین و بادی ایست
که عفونتها و پوسیدگیها را زایل کند لیکن زکام و نزلها را
زیان دارد و شکم ببندد و آب چشم براند

وانچ از جانب جنوب آید گرم و تر است و از جانب
سهیل وزد و تن سست کند و سر درد و چشم
درد آرد و نوبتها صرع آرد و تبها عفونتی لکن
تن را و زکام را سود دارد و علتها بسیار انگیزد خاصه
خاصه که در آخر بهار و تابستان وزد و آنچ از جانب
مشرق آید و از جانب مغرب آید معتدل بود
اندک گرمی و سردی و درست‌تر و بهتر
آن بود که از جانب مشرق آید و بهترین هواها
آن بود که صافی و روشن بود و تیره و گردناک
و بخارات آلوده نباشد و دایم متحرک بود و همی وزد
و حبس بود و نفس فرو نگیرد و میل بسردی دارد
و چون آفتاب اندروی شود سرد نماند و هرچه خلاف
این بود

باب صد و چهل و دوم

اندر شهرها هر شهری و دهی که بناحیت شمال بود
نیک بود و طبع وی دارد و هرچه بجانب جنوب بود

بد بود و شهرستان سردسیر قوی‌تر بود و درست‌تر
و مردم وی قوی‌تر و تن درست‌تر و لیکن غلیظ‌تر و
شجاع‌تر و نرم اندام و گوارنده‌ء طعام باشد و شهر
ستان گرمسیر ضعیف‌تر و بیمار گونه و عفن
و بد دل و بدزور تن باشند و هر شهری که از سوی
شمال کوه بود و آن کوه باد شمال باز حبس دارد
از آن شهر مردمان آن شهر ضعیف‌تر و کثیف
و زرد ناک و بد دل و بیمار ناک باشند و چون کوه از
جانب جنوب بود سخت نیک بود و بهترین ولایت
و شهران بود که بر بالای نهاده باشند و از سوی
آفتاب بکوند اندروی تا تیر تمام کند و بهترین آن بود
که اندکی وامنان باشند که بادها کم وزد و عفونتها و
بوسیدگیها نشر باشد و آفتاب اندروی کم باشد
و نزد عفونتها نتواند کشید ازوی و هر شهری
که از جانب شهر قبله باشد در آش نیک بود و شمالی بود

وهرچون که انجانب قبله بود کوه واز راست قبله
کشوده بود جنوبی باشد بد بود وهر شهری که گردا
گرد کوه پایه بود وشهر اندر میان کوهها اندر نهاده
بود بد بود وبیمارناک وهرچون که بر سر کوه بود دیگر بود
وشهری که آب بسیار بود وعفونتی باشد اگر درختها
بسیار بود وبو سببه باشد وبیماری انگیزد وشهری
که ساده بود وبیابان اگر باحت وبوم سنگ دارد
تا سنگ دار بود خشک بود ونیک باشد ودرست واگر
گلی خوش بود وخالی نه شور ونه تلخ معتدل بود در
تری وخشکی نیک باشد پس اگر سست بود وسیاه بود
وطلش تر باشد بد باشد وجمله حالهای شهرها
که سرد سیر بود که نه سرخ دارد وتن قوی وفربه
کند وسخت کند وگرم سیر روی زرد بکند وسیاه
وگوشت کم کند وتن نزار بکند وشهرستان مع
موی دراز کند وتن نرم دارد وفربه وپیها سست بکند

وشهوت طعام وشراب انگیزد پنیر
خشک معتدل بود ومیل بگرمی دارد
ومعده را قوه دهد وشهوت طعام تیز کند
وطعام بگوارد ومنش حرکت وقی واسهال
ببندد وباد بشکند واعتماد آن بر حسب
تخمها بود تا چند وچون باشد لا له
بادنجان له بسرکه سرد وخشک بود
جگر واسپرز را ومعده که تپش دارد
بنشاند واسهال صفراوی را ببندد وتشنگی
بنشاند آب کامه رطوبت وصفرا را
بیکلند وغرغره کردن را ورطوبت
از دماغ بیارد وزبان سبک وفصیح بکند
وآب از دهن باز گیرد وشهوت
طعام انگیزد سرکه ساده صفرا را
سخت غاینست وبلغم را بگدازد

وسموم را نیک است و تب و گرما را
ساکن کند و سده جگر را و اسپرز را
بگشاید و طبع ببندد و اماسها را بنشاند
و دردها را زایل کند و گلو و
حلق را نیک است و باه را ضعیف
کند و آب پشت ببرد
بینو سرد و خشک است
و شکم ببندد و خون
باز گیرد و تشنگی بنشاند
و نسروف و شیر همچنین
طبع دارد و قوی فعل
تر از وی است
رخبین بغایت سرد
و خشک است و قوی فعل تر از
دوغ است و اگر بسیار کند قولنج بگشاید بد بکار آب بنشد

و خشکی بخلاف این باشد باب صد و چهل و سیم
اندر مسواک کردن دندان پاکیزه کند و روشن و سپید
و قوی گرداند که با اعتدال بود و بن دندان سخت کند
و از خوردگی و کوزه در افتادن باز دارد و بوی دهن خوش
گرداند و مغز پاک دارد و چشم روشن دارد و معده پاک و قوی
گرداند و طعام بهتر گوارد و شهوت صادق تر بود و گرم
مزاج را چوب بید و نار و کتیرا باید کردن و سرد مزاج را
چوب سرو و زیت و چوبی گرم را و افراط کردن بر دندان
ضعیف بکند و دندانها تارک بکند و صفا ببرد باب
صد و چهل و چهارم اندر بیماری و با که افتد و پاییز دروی
اگر تابستان باران بسیار باشد و شب و روز میغ
دارد و تر و گرفته بود و هوا تیره بود و باد جنوب
که از جانب راست قبله آید بسیار رود و هوا جنبان
نبود را ست استان بود چنانک پندارد که نفس فرو گیرد
باید که البته گوشت و شیرینی و شراب با فراط نخورد

میوه تر کمتر باید خوردن واندر گرمابه کمتر باشد
وخوشتر که برهنه باید کردن وهرچند باد
هوا بروی تا تیر بیش کند ازوی پرهیز باید کردن
وسرکه وبیان بیشتر بکار باید داشتن وشرابهای
ترش چون شراب سیب وبه وریواج وترنج
وانار وغوره وشراب زرشک وسکنگبین خوردن
وگوشت مرغ خانگی دراج وکبک وتیهو مخصوص
باب غوره وترشیها شاید وگوشت بزغاله وبره
وگوساله بسرکه شاید وافسرد نیک بود واگر هیچ گونه
درد وگرانی یابد اندر تن زود خون برگیرد بر حسب
وقت وطعام ولت(؟) وجایها خنک نشیند وسوراخ
بجانب مشرق وجانب شمال گشوده کی ازجانب
جنوب همه بسته بود کی هیچ سوراخ نباشد وهوای
باد اندر نیاید وبویها سرد چون گلاب وکافور
وصندل می بوید وبدین تدبیر تواند مرد عاقل.

که خوشتران وبا وسها صعب وعسر واله وسرخنزه
وطاعون ومرگ مفاجا پدیدهاند وبیشتر مردم برنا وکودک
وقویها را انکه باید دانست که وبا ایشان را زودتر یابد واگر
دراخر تابستان گرما صعبتر باشد وخزان سخت
خشک باشد والبته باران نبارد وسرما دیر دراید واگر
گرد وخاک بسیار باشد وهرجای که نشینند باید که اب
بسیار زنند وگلاب همی پاشند وخیش خانه ساختن
والبته ریاضت ورنج وجماع وداروی شکم ران نباید
وباب سرد خوشتن می باید داشتن وبرواب(؟) ویخ اب
بسیار خوردن وسبست(؟) چون وگلاب وشکر خوردن
وچیزهای گرم وخشک بخوردن واز گرسنگی وتشنگی
وجماع واندر افتاب ایستادن وجنگ وخشم کردن
احتراز باید کردن وبیم وزیر بحمتن(؟) باتری چیزاند
ترا وهرچند تواند کشت کباب واب بحم(؟) بخله
وجلاب خوردن وشرابهای سرد وترش واگر درین وقت

خلق بسیار از مردم و چهارپای بیمار کردند و اندرش
شفاعتها آتش بدید بیماران خطر بود که بمیرند
و نیز در زمستان بیمار شوند پس خویشتن نگه باید داشتن
از میوه و تره و گرمابه و گوشت و شراب و جماع تا این
همه برسته شود و سرکه بسیار خوردن و گل ارمنی و آب
خوردن و بامداد قرص سکنجبین و صبر خوردن نیک بود
و اگر عود و مصطکی و قسط و میعه و کندر بسوزانند
اندر خانها هوا صافی تر شود و از عفونت خلاص
یابند و صندل و کافور و گلاب بیاسودن سخت نیک بود
و اگر در بهار گلو درد و خناق بسیار بود رگ قیفال
باید گشادن و اگر بدن امتلا بود و بر ساقهای پای
حجامت بکردن و مسهل شکم را نخوردن و از
گوشت و شراب پرهیز کردن تا شفا یابد ه

باب صد و چهل پنجم اندر سقوط

کسی که از جایی بیفتد در وقت بخلاف آنجای رگ باید زدن

اگر بدست راست افتاده باشد از دست چپ زدن
و اگر بدست چپ افتاده باشد رگ قیفال باید زدن
و اگر بر پهلوها یا برترین اندام افتد رگ باسلیق
زدن و طبع نرم باید داشت و اگر فرو بندد شیرخشت و
بنفشه و خیارشنبر بدادن تا اجابت کند و موم پای
با جلاب بدادن و موز و ماش و اسفاناخ خوردن
و اگر حرارت زیادت باشد آب مرغ دادن و اگر مرد
سرد مزاج بود گوشت مرغ دادن و البته ترشی
نباید دادن و اگر جای افتادن سرخ بود یا سیاه
طلی کند از فوفل و شیاف ماميثا و صبر و صندل
سرخ و سپید و گل سرخ و آب گشنیز و سبزی
آب و سرکه و گلاب و کافور و کافور و فوفل
ارمنی تا از آن برخیزند و آرد جو و نمک شاید و اگر
حرارت و سرخی بلاد باشد و از جایگاه
اندکی حشک و زعفران و پوست انار و برگ مورد

وگلنار بکوبد و بر نهد و اگر بر سر بود شیر بخ زبان
و روغن گل و سرکه بر میان سر نهد تا عقد
زایل نشود و بعد انک تب و سرسام و اماس و امن
شده باشد مغز بره و مرغ باید خوردن تا اگر
مغز از جنبیده باشد قوت کند و ساکن شود

باب صد و چهل و ششم اندر آزمایش بزشکان است

چون خواهی که بدانی که طبیب فاضل است
از استاد باید پرسید تا ماضی عمر وی بچه
مشغول بوده است اگر بصناعتی دیگر یا شراب
و عشرت و نرد و شطرنج و یا کسب مال مشغول
بوده باشد از وی طمع استادی نباید داشت
از جهت آنک باید که اغلب عمر وی بدرس کتابها
پیشینگان و استادان گذاشته باشد و اغلب
و اغلب روزگار خاطر وی همه بر این عمر وی بدرس
مشغول بود مجالسه فضلا و علما و متکلمان

درین صناعت اختیار کند چون حاصل آمد باید که متواتر
بیمارستانها و دیدن بیماران مشغول باشد چه
تجربت بسیار بیمار علاج کردن حاصل شود پس
اگر ازین دوگانه یکی تقصیر بود که کتاب طب خوانده
بود که ممکن نیست بحث در کتاب و از الفاظ
استادان نا کرده و صورت تن آدمی و صورت
علتها نا دانسته هیچ معرفت افتادن و تجربت
کردن نا کرده و تربت کلان بر سه گروه اند بعضی را
اصحاب القیاس گویند تو نیز و معتمدترین اند
و بعضی را گویند که تا قیاس نکنی که فلان گیاه
سرد ست یا گرم یا تر یا خشک اولا بلون آن گیاه
نگریستن پس ببوی پس بمزه و شکل پس بدان
جای برم که رسته بود و طعم تجربت کردن صواب
نباشد و تجربت آن بود که بدهی تا بخورند و چون
بخورند معاینه ببینند باید بگویی که چه طبع دارد

پس چون این هیچ قیاس ناکرده و غالب ظن باشد
کسی را بدهی مگر زهر باشد و یا سرد باشد و آنرا که
سرد مزاج بالوم مزاج باشد وانکس که گرم مزاج
بود در جان وی خطر کرده باشی اگرچه ترا علمی بیفزاید
در چون جانوری تندی و عقلی عدد نباشد بگزاف
پس پادشاهان و بزرگان اول که خواستندی که طبع
بدانند اول طبیبان فاضل را بنشاندندی کمتر زهینا د
طبیب را پس حیوانی یا کاهی یا تخمی یا سنگی یا گیاهی که
خواستندی طبع وی بدانند پیش بنهادندی و اندر وی
نیک تامل کردندی بروز و بوی و طعم و شکل و هیئة
وی پس قیاس کردندی چنانک از در محجمد آنک بجای
آوردندی بقیاس پس همی بر هر کسی اعتماد نکردندی
از عزیزی جان مردم بلکه بر زندگی تجربه کردندی که گناهی
عظیم کرده بودی و بخواستندی کشتن پس وی را آزمایش
کردندی پس بدانستم که بحسبی و اولی تر بود و فاضلتر

اصحاب قیاس اند الا بسیار کتب خواندن و نیکو
شنیدن و مناظره کردن و مجالسه کردن با
علما ممکن نگردد دوم اصحاب تجربه اند و چون
قیاس ندانسته باشی از تجربه نیز ناچارست کی
بس بود که قیاس تنها راست نیاید چه این علمی
بزرگ است و عمر آدمی کوتاه است و بدین قدر
عمر چند مقصود نتواند رسیدن پس تجربه باید تا
قیاس و تجربه را هم مشترک شوند و آن حال محقق شود
و شک از میان برخیزد و دلیل برین که تجربه تنها
بکار نیاید باشد که طبیبی در شهری بیماری را
علاج کرده بود و شفا یافته باشد باتفاق بکرد بیکر دیگر
سال همین طبیب هم درین شهر این داروی هم این مرد را
دهد بهمان علت شفا نیابد و نیز بتر شود پس
تجربه باطل شد چه این طبیب این قیاس نکرد که اکنون
طبع و سن این مرد نگردید و بیرون شد ناچار که در

کی در مزاج تغییر آمد یا سفر یا غم یا طرب یا عزبتی
یا کدخدای یا حالی از حالها عالم مزاج این مرد را
از آن حال بگردانید و با هوا از آنک یار بود بیشتر کی
با یهی کردانید است اصحاب التجربة را الضرورة
با اصحاب القیاس حاجت است و ازین جهت
است الله نشاید کی داروی یا طعامی بدهند بیماری را
بی مشورت طبیبی استاد بطمع و امید و سستی
آنک یکی کسی دیگر را همین علت بود و این چنین دلیری
نباید کرد کی ممکن است کی همان کس را نیز سود ندارد
فکیف که غیر ویرا وسم اصحاب الحیل خواهد
و این گروه را از بیان بیرون کرده اند طبیبان چه
زرق و شعبده بورزند و علم کمتر کار دارند اگرچه
لوقتها بکار آید چنانک بروزگار ما هر
خسروی بود و بوماهر استادی بود سخت ناصح
پس بیماری محتشم را سودا ندید آمد و اندیشید که خفته

بودم ماری بگلوی من فرو شده است و حرکت و معده
مرا همی خورد و اندرین سخن بر آمد و بانگ می کرد
و نزاری شد استاد بوماهر و ابن سیرین و ابن
سیان حاضر شدند و اندیشه کردند کی این خلطها
لزج است کی در خمد و تعر معده بود و در رودهای
وی استاد است پس مسهلهای بسیار دادند و قی
فرمودند کردن و معاجین و گوارشهای و پرهیزهای
بسیار فرمودند مردتر ارو ضعیف شد و هیچ شفا
نیافت تا ابوالحسن مصری بیامد و شعبده کرد و پیش
وی طبیبان را ملامت کرد کی شما دروغ می گویید و این مرد
راست می گوید در معده وی مار است تا مار بیرون
نکنی هیچ فایده حاصل نشود و بیمار بدین سخن فریفته
گشت و چند روز طعام و شراب و هرچه خواست
وا ارزو کرد همی داد پس گفت عزیمت بخوانم و دارو بدهم
تا قی بکنی و این مار بیرون آید پس دوده بر گوسفندی را باد اندر گرد

و سیماب در بیان وی کرد تا متحیر شد و مرد را طعام
و شراب بسیار داد و چشمهاش ببست و طشتی پیش
وی بنهاد و تنی همی فرمود کردن و این رود را پنهان بدهن
وی فرو برد کی مار همی کشم از گلو و باز از دهن وی بیرون
کشید و اندر طشت افکند و چشمش بگشود و یک لحظه
رها نمود پس بیک فرمود تا ببردند و سخنهای گرم مصو
مصور گردانید این کس بر آن بود که مار بود و مار بیرون
کردم و این بیمار زود درست شد و از آن زحمت افتاد و بیرون
رسا کی کشت چنانک بروزگار بقراط که سودا
بی او هم افتاد کی مرد کی را زو براهم خواند و همی نواختند
و از نماز شام تا روز در گورستانها همی گشت و هیچ علاج
نبد برفت با حکیم اندلس زرانی بود و مشعبدی کی
بازیها کردی بیامد و سیصد دینار مقاطعه کرده اند
کی این مرد را این علت زایل کنم و دو کس را معتاد گرفت
کی شب آمدی و بی اندرسی کی همی پنهان شدی و این کس

هر یکی را در پس گوری پنهان کرد و گفت هر چه من کنم
شما نیز همان کنید پس چون این بیمار بنزدشان
بگذشت بشب بانگ در بستند و سنگ همی افکندندی
که ترا ناخوشی چه کاری نیست بر زندگان رو و بر
ما چه شغل داری و دو سه شب چنین بفرمود
کردن بیمار را از گور و گورستان طمع برگرفت و باز
دیگر نرفت بگورستان و بنشست و بخفت و علاج بگلو
همی کردند و درست شد بدین سبب و این چنین ها
بسیار است کی مشعبد و وهم و چاپلوس علت
زایل کرده اند لیکن اندر علمی در دنیا بدعوی از طب سترگ تر
سر طبیب چنان باید که کتب بسیار خوانده باشد
و بیمار انواع بسیار دیده و تجربتها کرده اگر کسی تا که
بیاید و دعوی کند و بسیاری مردم بینا ندانند و نه
دیده باشند در طب و روزگار داشته در این صناعت
و زبان یونانی یا تازی یا پارسی نیکو ندانند کی این علم را

اصل بزبان یونانی ساخته اند و تجارب بسیار
نوشته باشند بروی هیچ اعتماد نتوان کرد و از دست
وی بقولش هیچ طعام و شراب و دارو نباید خوردن
کی خطا بعضی باشد

باب صد و چهل هفتم

اندر مخرقها و حیلتهای این مردم بسیارست
واگر کتاب از بن تمام شغلش هم سیری نشود و عاقل
تر کسی باید کی مخرقه ان فن ایشان در نتوان یافت
و بیک کس بشنو اند دانست الا که بسیار کس و بسیار چشم
وازیشان بعضی گویند کی صرع کوذکان را علاج کنیم و حلال
دارند زر و سیم مسلمانان ستدن و عذاب بخود رنجرا
حتیها بیهوده چنانکه پیشانی بشکافند وازدهن
رطوبت فرو ریزند یا میان سر جراحتها بکنند
وازدهن خویش چیزی فرو ریزند و سازند و گویند
از مغز فرود آوردیم بعضی دعوی کنند که سبله چشم بر
دارند و نوشتی راست کرده با خویشتن دارند میل

در برند و بخون علتیده سازند و بعضی گویند خشک
بیرون کنیم از چشم اول باید که بنگری باید اروک
یا باهن ببرند تا خون کرد پس تا رخاییده
ورس خاییده یا خاییده ماهی سبک دستی در برند
و بخون سالاسند پس بیرون گیرند با خون کرم
سر یا بکوش نایند در برند و گویند از آنجا سام
و بعضی غدد گوسفند پنهان دارند و گردن بشکافند
که غدد و خوکه بیرون گیریم و انواع خون ریختن نسد
و بیرون آرند و بعضی از جگر و رگها بر مثال حیوان
چیزهای سازند و بینی اندر برند و بیرون آرند
و گویند بو بسیر است و حیوانست که از مغز بیاوردیم
و بعضی اینو به سرش بر نهند و بیمی کنند و بدهن
در چیزی دارد گوناگون و بسر و بینی اندر برند و گویند
بلغم و رطوبت و بستگی است کی از بینا نه و قضیب بیاوردیم
واینچ بارها کوذکان ازینها سنگ بیرون کنیم

که از همه خطرناک‌تر است اگر سنگی باشد بکوبند
و اگر نیابند و اگر نتوانند کوفتن از بیرون در ببرند
و بیارند چنانک هیچ نشکند و نماند و نیز گوشت نفعد
نبرند که ما بواسیر می‌گیریم و بعضی دعوی کنند که علتهای
که همه اندامها درست یکجا کرداریم و داروی و بست
که بکار خواهد هر جای که نهالی درد و سوزش و خارش
اندر افکنند که هیچ طاقت نباشد پس یکجا اندر مالند
خون بود و سوزش اندک گوشت که از علتها انجا کرداریم و
هدیم وصفت خواهند پس اندکی روغن اندر مالند
درد و خارش آید شود و بعضی موی و ناخن خرده
کرده بحیله بگلو فرو برند پس داروی مسهل یا قی
انگیزند هر دو گوشت از معده ساورد پس باید که مردم
خردمند خویشتن از چنین مردم شعبده نگاه دارند
که خطرها بسیار کنند و بسیاری دارو دهند مردم را
که خطر مرگ از کسی دارا نبود یا سفند یا بعد سه چهار ماه

که بوقت بهار بدهند و هر تری که مردم اندر تن بگدازد بیرون
آید و چون تابستان و گرمی و خشکی هوا تأثیر کند با حکمی
و گرمی آن داروها نباز شود سرسام و برسام و رعشه‌ها
صعب و تشنج‌ها تولد کند و بلاهای عظیم کند بهیچ
حال داروی ایشان نباید خوردن باب
صد و هشتم اندر مطبوخها ای مسهل و شرابها پخته
که گرم مزاج را شاید و صفرای سوخته بیارد و بنش
و حرارت بنشاند و اگر کسی بوقت بهار این پخته بخورد بلغم
و رطوبت و صفرای سوخته سوخته و عفن شده
و سودا بیارد ده یا دوازده مجلس اجابت کند و هیچ رنجی
و تا سه چهار روز همه تابستان در راحت باشد و از علتها
و تب و درد سر و خشم ایمن گردد نسخه آن
هلیله زرد دانه بیرون کرده ده درسنگ هلیله
کابلی و بلیله و آمله و سنای مکی و شاهتره از هر یک
ده سنگ گل سرخ و بنفشه سپاهانی و تخم کاسنی

وبلک نیلوفر از هر یک پنج درمسنگ خرمای هندی و سنجد
گرگانی و مویز طایفی منقا و سپستان از هر یکی بیست
دانه فلوس خیار شنبر پانزده درمسنگ و شیر خشت
این جمله بپزند بر رسم و صافی کنند و بعد از آنکه دو روز پرهیز
کرده باشد باب نخود و گوشت بره بامداد بگه بخورد و هر چون
اسهال همی کند و تشنگی از جلاب همی خورد یخ سرد
کرده و تشنگی قوی کند و روز گرم بود و مردم گرم و
برنا بود اندکی یخ همی خورد و بسند شد و اسهال تمام کرده
باشد علامتش آنست که هیچ بوی دارو از دهن یا از شکم
نیابد پس اسپغول و شکر و جلاب بخورد و زیربا
از مرغ یا از گوشت بره یا نرغاله کرده خورده پیش
از آنکه طعام خورد بگرمابه در شود و البته ننشیند الا
الا گلاب بر سر ریزد و بیرون آید و طعام بخورد و بخسپد و دو
روز اسپغول و شکر خورد و بگرمابه شود و البته
طعام بافراط نخورد و اگر پس طعام تشنگی کند قدری درسنگ

باجهل درسنگل گلاب و آب ممزوج کنند
و بخورد تا تشنگی بنکند مسهل قویتر اگر کسی مرطوب
باشد و با قوت ترکیب بود و بمسهل قویتر حاجت
بود برین نسخت که یاد کرده شود این نسخه بخورد
تا علتهای کهن در تنها ، در آنجا حاصل آمده باشد
بیارد و اخلاط بسیار مدت جمع خواهد شد بیرون
آرد یا هیچ علت نو اندر آوردن و رگها و پیها و معده
و روده‌ها و جگر و اسپرز و دماغ پاکیزه کند از بلغم
شور و لزج و از رطوبت کهن و صفراوی تیز
و بوسیده و سودا و خلطهای متکرج و عفن
و در آن یک دو سال تن صافی دارد و معده قوی کند
و شهوت طعام و شراب انگیزد و جماع مثانه
نیز از رطوبت پاک کند و درد دست زایل کند
و از نقرس و عرق النسا ایمن گردد و البته
گر و خارش و دملها و ریشها را راه ندهد اندر تن

و درد سر و چشم و تب و علتها ی بلغمی چون
فالج و لقوه و صرع و سکته و مانند این را زایل
کند بعون الله و عزّته نسخهٔ حب هلیله زرد
دانه بیرون کرده ده درسنگ هلیله کابلی
و سنای مکی و شاهتره و افسنتین و تربد سپید
و سفایج و بنفشه و اصل السوس و تخم کاسنی
و افتیمون و تربد سپید اسطوخودوس و انیسون
و مصطکی رومی و گل سرخ و بلیله و امله و کشوث
بغدادی و غافث از هر یکی چهار درسنگ
ریوند چینی یک درسنگ تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم بادیان و کاکنج از هر یکی سه درسنگ و ج
و ماهیجه زهره و سورنجان از هر یکی دو درسنگ
نیم طابیخ سقا و سیاه الو و سنجد گرگانی و سپستان
از هر یکی بیست دانه بلوس خیار شنبر بیست
درسنگ شیر خشت سی درسنگ این جمله

و رطوبت همی اید سل بود و دلیل کند که ریش سش
بود و چون سش ریش گشت هرگز درست نگردد
از سبب آنک هر بیماری را که بی ابتدای تباه شود دیگر حال
او را که از سفل باز دارند تا علاج پذیرد و آسانی با ...
و بهیچ حال ممکن نیست کی یک ساعت و کمتر نیز
از کار فرو دارد که او بادبیزن دل است و
جالینوس مروحة القلب خوانده است اگر
نتواند انقباض و انبساط کند چون دم آهنگران
سردی نکند و فرا دل ندهد و گرمی و باد گرم بیرون
نکند در وقت از تف گرما دل بسوزد و مردم بمیرد
پس علاج این پیش از انک قوی شود آنست که شیرخشت
بدهند و خرچنگ رودی را سر و پایها بکنند پس باب خاکستر
در آغارند یک شبا روز پس بیاروزی دیگر باب دیگر در آغارند
یک شبا روز و انگاه خشک کنند و از آن کشکاب
هر روزی همی خورد و نیم گرم کرده بمقدار و البته

رضاند هد که طبع مجیب باشد حتی اگر طبع مجیب
گردد وضعیف شود ولخطر نزدیکش باشد واگر تب
قوی نباشد زرده، خایه دهندش وشیرگاو وشیر بز
کسید بالشک باید کردن و خوردن وتلاجی تازه ب
یان کرده وسروپای بزغاله وبره واب باقلی وحریره ان
نشاسته ومرغ بچه بکشک کرده خورد و هر روز دوبار
ناف رز در بندند وچون روز اید بروغن گذو
وبعش وبنلوفر مغرق بکند همه تن با تری ونرمی
وجزی باندام همی رسد بس اگر طبع نرم شود این دارو
بدهند تا خورد وصمغ عربی وطباشیر وگل ارمنی
ومورد دانه وبه دانه از هر یک یک درم سنگ پرسیاوشان
وکثیرا ونشاسته وتخم بنگ از هر یکی نیم دانگ این جمله
بکوبد وبلعاب اسبغول قرص کند هر قرص دو درم سنگ
هر روز یکبار بشراب خشخاش بخورد و هرچند تب
قوی باشد کشکاب خورد وهم چون شیر کشکاب می باید

وبوخل وباب اناب باکشکاب بجلاب یا بلعاب
اسبغول یا هر شرابی خنک یا باشد شوان
خوردن تب و درد سر و درد سینه وبرو اماس
جگر ونبش دل ومعده ودماغ وسر را ساکن کند
وتشنگی بنشاند وهر علتی که از خون وصفرا
بود ساکن کند ورا ابدکرداند وزردی روی وچشم بکرداند
وابله وسرخیزه وگر وخارش ودمل وریشهای
که از تبش بود واین یارسی جمله را کفایت کند ه
سنجش تخم خیار وخیار بادرنگ پوست کرده
وتخم خشخاش وکدو پوست کرده وتخم کاهو سپید
وتخم کاسنی از هر یکی سه درم سنگ طباشیر حلال
وصندل سپید خالص ورب السوس وکثیرا اسپید
وشبرم وگل سرخ وسپستخشک از هر یکی دو
درم سنگ ابو ندحینی یک مثقال کافور نیم مثقال
عصاره لانیر یارسی چهار درم سنگ تخم بنگ دو درم سنگ

بسد مروارید ناسفته و کهربا از هر یکی دو درمسنگ
ثم نشاسته دو درمسنگ این جمله بکوبد و بحریر بیزد
و بالعاب اسپغول قرص کند هر قرصی یک مثقال
و هر روز یکی ناشتا بخورد با سکنجبین یا با یکی از آن
شرابها که گفته آمده است بود این کارها که گفته آمد

معجون خیارشنبر این معجونی است شریف
و بزرگوار قولنج و مغص و رودها از خلطها پاکیزه
و این هنر و فعل که دیگر معجونها و داروهای مسهل
نتواند کردن از وی حاصل آید و بادها را بشکند و هوا
رقتی عظیم بینگیزد و هیچ خطر نیست اندر وی
چنانک در داروهای مسهل باشد و در معجونهای
دیگر چون الاسقف و شرهی یاران و ثلیثا و عنق
وطیوس و مانند آن و خوردن خوش بود و هر جا
اخلاط وی یابد **نسخه‌اش** فلوس خیار چنبر
تو غایت صد درم ترید سفید دو درم اصل السوس

بادیان و سنبل اصفهانی از هر یکی هفت درم
زنجبیل سه درم ترنجبین و طبرزد خالص
تکو دله خیار دسنبو و ترنجبین در آب گرم
بگذارد و بمالد و در پاتیله سنگین کند و نیم
انگبین در وی کند و بجوشاند و کف بگیرد تا بقوام
آید و استبر شود پس این داروها جمله کوفته
و دو درمسنگ سقمونیا انطاکی خالص کوفته
و بیخته همه بهم دیگر در این عسل که بقوام آمده
آمده باشد اندر ریزد و بکفچه بمالد نیک و در خنبره
کند و شربتی از وی هفت درمسنگ بود و آب گرم
از پس وی بخورد **حب شبیاره** این حبی است
که هر کسی که بکار تواند داشت و محرور و مرطوب را شاید
و تابستان و زمستان شاید در وی و نو دیگر را براید
و اندر حضر و سفر شاید خوردن و سخت مبارک
و بی‌غایلت و بی رنج داروئی است و طبع بجنبب کند

ودماغ پاکیزه کند و کسی که این بکار دارد
ضعف معده را از طعام بگواشتن و از درد چشم
و درد دندان و درد گوش ایمن بود و معده را صافی
ماند از بلغم و صفرا و هیچ خلط بگذارد که گرد آید
در معده والبته تا بوک این دارو در معده بود هیچ
بخار بدماغ نتواند رسیدن و آب از دهن آمدن
و لقوه را و کر و خارش را زایل کند نسخه صبر
اسقوطری خالص سرخ چنانک زود بشکند
و پاره شود و از یکی یکی بر بیزد ده درسنگ افسنتین
خالص و مصطکی رومی و تربد سپید و هلیله زرد
دانه بیرون کرده از هر یکی سه درسنگ این
جمله بباید کوفتن و حریر کردن و بگلاب سرشتن
گل سرخ دو درسنگ کتیرا شیرین یک درسنگ
و حب کردن هر حبی چند یک نخود و اندر یک
شیشه افکنده کند و شب خورد وقت خواب

حب شبیار سقمونیا صبر اسقوطری پنج درم افسنتین رومی و مصطکی و تربد و هلیله زرد از هر یکی مثقالی گل سرخ و کتیرا از هر یکی درمی از کفایه

و هر شب بباید خوردن و شربتی یک مثقال یا دو
درسنگ و بیش از آنک این خورد باید که شوربای
جوجه خورده بود و نبیذ با وی ناموافق است
طریفل کوچک این معجون اطریفل است که
همه کس را بشاید و طبع نرم دارد و بهمه علتها
موافق است و هر جایی اخلاط وی باید معده
قوی کند و طعام بگوارد و بن دندان سخت کند
و بوی دهن خوش کند و بخارها بشکند و آب
از دهن آمدن باز گیرد و کسی را که نقرس و قضیب بیاید
بی مراد وی و بی شهوت وی آن نقرس زایل شود
و مثانه قوی کند و بادها بشکند و لیکن آب بسته
کم بکند و گونه سرخ کند و سبیل جوینت است
نسخه هلیله زرد دانه بیرون کرده بیست
درسنگ بلیله و شیرامله و بسفایج و گل سرخ
از هر یکی ده درسنگ سنای مکی و شهتره و افتیمون

وبنفشه از هر یکی پنج درمسنگ کشنیز خشک
هفت درمسنگ این جمله بکوبد وحریر کند و
با انگبین معجون بکند وانکس باید که چهار چند داروها
باید وشربتی ازوی پنج درمسنگ معلیاثا این
دارو کی است که مسافر وسته داب کار اید وشکم
ببندد ودرد ناف وروده زایل کند وحمه ودرد پس
ونفعد راسود دارد واسهال را وخون آمدن را وزحیر
وپیچش ناف را ببرد نسخه اسپیوش برشته
سه درمسنگ تخم شاهسپرغم برشته تخم ریحان بره
برشته تخم خروسند وتخم خشخاش وتخم بنک
وتخم شبت جمله برشته از هر یکی سه درمسنگ
تخم بوخل برشته وکوفته ونشاسته گندم برشته
وتخم خماص برشته وکوفته وخرنوب نبطی
وخرنوب شده برشته وکوفته از هر یکی دو درمسنگ
صمغ عربی برشته وکوفته از هر یکی پنج درمسنگ مصطکی

رومی یک درمسنگ تخم سپندان برشته دو درمسنگ
کهربای کوفته وسوده دو درمسنگ این جمله را باید بکو
سابیدا سحق وهر روز باشد اد سه درمسنگ با نیم درمسنگ
روغن گل تازه ده درمسنگ شراب به خوردان
شاالله تعالی شفا باذن الله تعالی مفرح
القلب این جمله معتدل است که دل را نشاط آرد
ومالیخولیا ببرد وسودا وتفکر وغم وتمار از دل
بیرون برد ومعده ودماغ را قوت دهد ورونق
ونشاط آرد وزهرها را از فعل کردن باز دارد وباد
سموم وباد گزیدن همه چند کا ن را سود دارد
وبوی دهن خوش کند وبن دندان سخت کند وموکی
مفاجات را نیک بود وگرم مزاج را وسرد مزاج را شاید
وکودک وطفل وزن وبیمار وتندرست والسش
وهر گروه مردمان را شاید وهیچ گروه را زیان ندارد
از جهت آنکه فعل وقوت وغایت دوی اغلب اعتدال است

ودل پادشاه تن است دل چون قوه ونظام یافت
حال همه تن نظام یافت نسخه‌اش مروارید
سپید ناسفته دو مثقال بسد سرخ روشن دو
مثقال درونج رومی خالص یک مثقال و نیم تخم
بلنگمشک و تخم بادروج و تخم وارنگ بوی
و تخم گاوزبان و برگ گاوزبان و برگ وارنگ بوی
ولسان العصافیر و بهمن سرخ و سفید از هر یکی
دو درسنگ کهربای خالص مهر اصل مثقالی و نیم
سنگ ارمنی خالص یک مثقال و نیم زرنب و بسباس
و سنبل الطیب و بادرشنگ و مصطکی و عود و زعفران
ناسوده وابریشم خام و پوست ترنج و دارچینی چینی
از هر یکی یک درسنگ تخم خیار و خیار بادرنگ و بوخل
و کاسنی و کاهوی سپید و کدو از هر یکی دو درسنگ
صندل مقاصری خالص سه درسنگ عنبر
یک مثقال سحاله زر و سیم از هر یکی مثقالی یاقوت

سرخ یا کبود نیک غایت و زمرد از هر یکی این
جمله باید سودن با شکر تیتی خالص دو دانگ و
کافور قیصوری نیم مثقال نرم باید سودن با کلالی
که از اب گاوزبان و گلاب و نبات و اب سیب سرشته
کرده باشند معجون کنند شربتی مردی را یک مثقال و
زنی را نیم مثقال و کودکی را نیم درم و طفلی را دانگی نیم سنگ
بود ان شاء الله تعالی شافهٔ قولنج اگر کسی را
قولنج رنجور دارد و دارو نتواند خوردن و با خود ا
اجابت نیفتد ناچار شافه برگرفتن حاجت افتد
و این شافه که یاد کردیم از جوه است و قولنج را بگشاید
و باد بشکند و روده پاک کند از بلغم و خلطها که
که ایستاده باشد زایل کند نسخه‌اش تربد سپید دو درسنگ
سکبینج یک درسنگ بوره زبان یک درسنگ و نیم
شحم حنظل بروی غایت یک درسنگ بوره زبان
یک درسنگ و نیم یک درسنگ غاریقون یک درسنگ

یک درم سنگ نمک هندی دو دانگ سورکس مکس
نیم درم سنگ زهره گاو یک درم سنگ فانید نیم درم سنگ
سقمونیا دو دیگر این جمله بکوبد و با یکدیگر بیامیزد و سه
شافه کند و هر شافه چند خرمای بروغن بزرگ چرب
کند و بر گیرد و هر چند تواند در برد و در پس برزد و بالش
اندر زیر سرون باید کرد و بسیار بر وی صبر باید کردن
تا مراد حاصل اید و اگر همه ازین شافه قطوان
ولادت زیادت کی خبیصن نیان بکنا باید و درد نشست
و درد زهار زایل کند معجون اللبوب این معجون
است کی کسانی که حریص باشند بر مجامعت کردن
این معجون غایت باشد و ازین کزیر بود از بس مجامعت
کردن کرده نزار و ضعیف شود و نیز زار شود
زود تر پیر شود و موی زود تر سپید شود و نیم عرق
النسا و نقرس بود و دماغ ضعیف و بی روز کند
و بادها کی جز ادویات کی گم شود دستش پاره کرده دارد

تلافی و تدارک کند و هر ابی را کی خرج همی افتد باز
بجای خویش ارد و سستی قضیب را و کمی ابی را بعضان
نشاط و خستی دل را سرد و هر چند در شب افراط افتاده
باشد دیگر روز از این معجون دو مثقال خورده شود همه عوض
باز جای اید و این هیچ مضرتها که گفتیم نبود به کردن و دل را
نشاط ارد و جوانی بر جای بدارد و مردم را تازه و با
رونق و رنگ نیرو روی کند و مغز هار استخوان چرب
دارد نسخته شقاقل و خاولنجان و خصیه الثعلب
و بهمن سرخ و بهمن سپید و تج و تودری و لسان
العصافیر از هر یک سه درم سنگ ناف سقنقور سه
مثقال حب البان و حب البلسان و حب الفلفل
سپید از هر یکی دو درم سنگ تخم خربزه و تخم خیار
و بادرنگ و تخم خرجیر و تخم و تخم کندنا و تخم پیاز
شیرین و تخم کزر و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم
خشخاش و تخم معصفر و تخم ترب و تخم شبت

وتخم کرنه شامی وتخم حلیون وتخم خسک
از هر یکی دو درمسنگ دارچینی چینی کبابه
وقرنفل وسنبل الطیب اسارون بسباسه
کبابه وسعد ودارفلفل قرفه جوز بوا ناردشک
وعود خام وزعفران از هر یکی مثقالی جوز هندی
ومغز جوز ومغز فستق ومغز بادام شیرین
ومغز جلغوزه ومغز مش ومغز دانه تنبه وکنجد
سپید پوست کنده از هر یکی پنج درمسنگ حب القلم
وزنجبیل وبوزیدان وقسط شیرین حرف ودرونج
از هر یکی یک مثقال نیم این جمله بکوبد وحریر کنند وسه سنگ
انگبین معجون کنند شربتی از وی سه درمسنگ با بیخ در
باشد وان فعلها که گفتم بکند وباد هاء بلغم ورطوبت
ببرد وبود مرد جوان دارد تا دیر گاه ان شاء الله تعالی.

وصلی الله علی محمد
٥ ٥
واله اجمعین